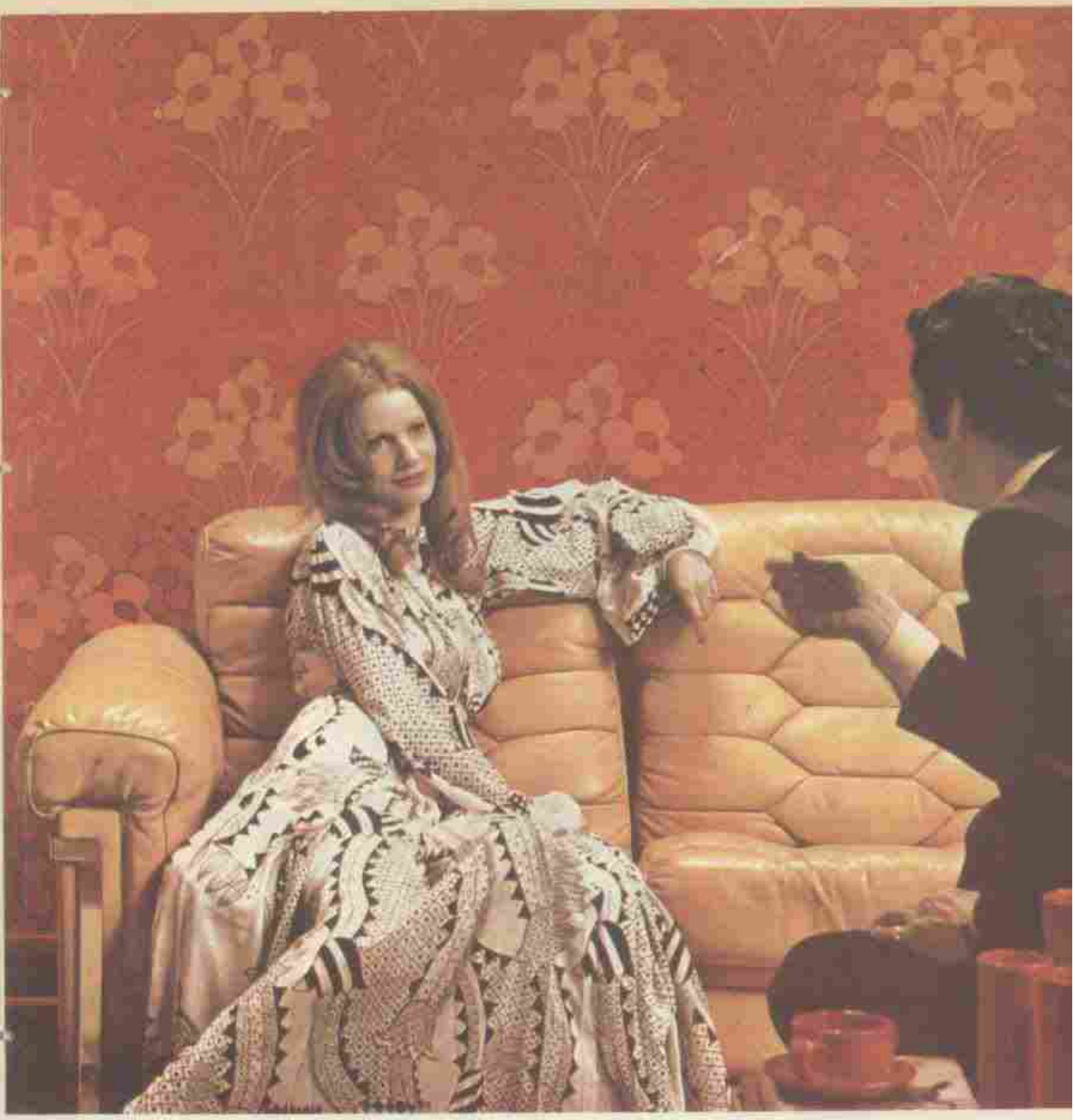
تماشا

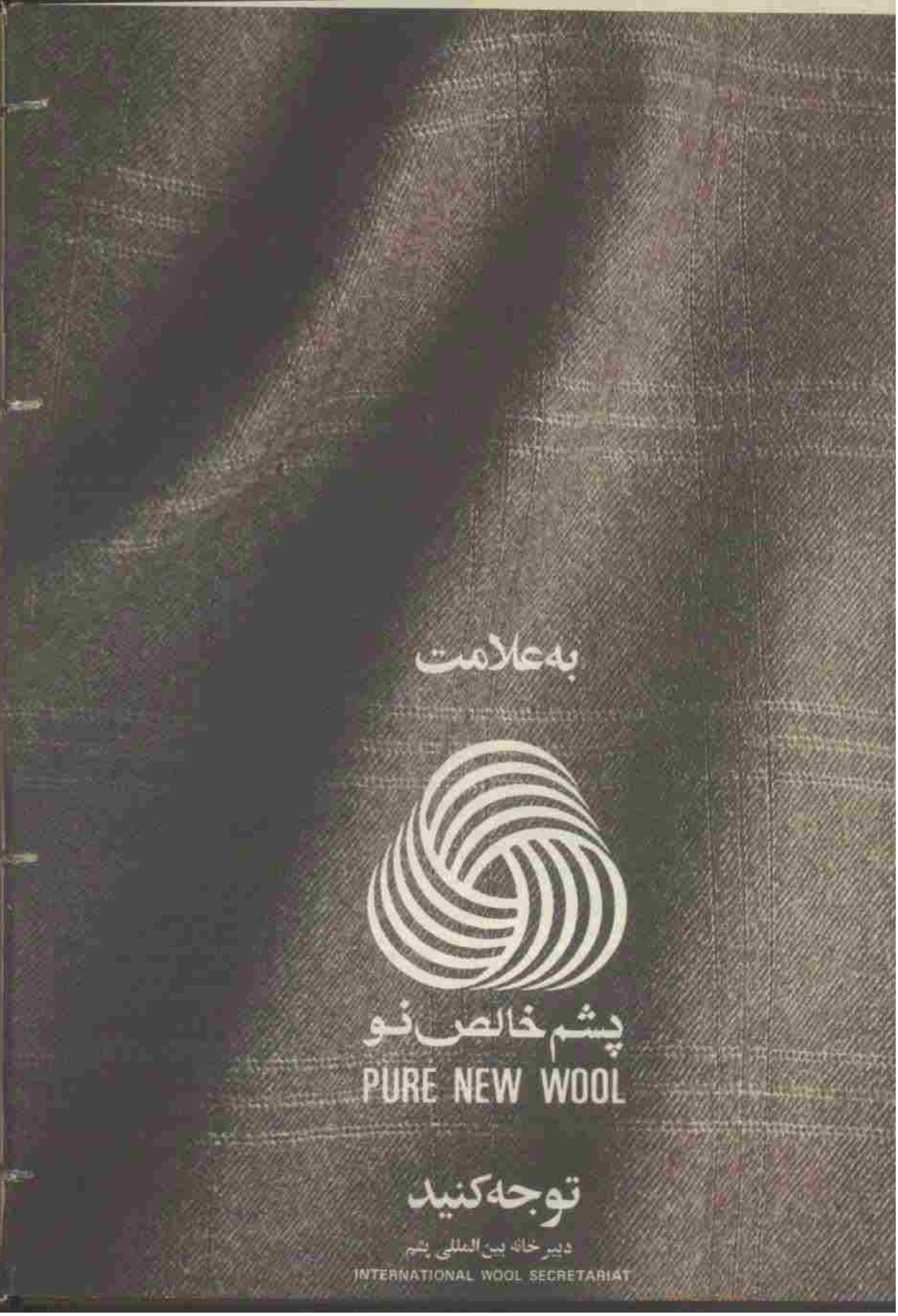
سال پنجم - شماره ۲۰۵ - ۱۲ فروردین ۱۳۵۴ - بها ۲۵ ریال

ویژه سیزده نوروز





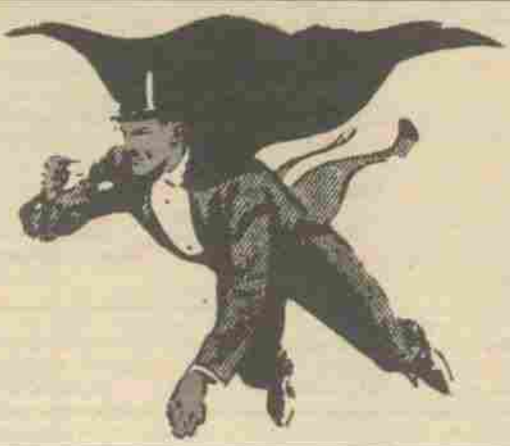

B&O
گرام الکترونیک
استریو و چهارباندی
با آرم تانژانسیل
در نمایشگاه گل آواز
باگوش می‌بینید و باچشم می‌شنوید
گل آواز
نماینده انحصاری بانگ اند اولوفون (دانمارکی)
بلوار الیزابت ـ ساختمان ایران تلفن ۶۲۳۰۸۸ ـ ۶۲۳۰۸۷


به‌علامت
پشم خالص نو
PURE NEW WOOL
توجه کنید
دبیرخانه بین‌المللی پشم
INTERNATIONAL WOOL SECRETARIAT

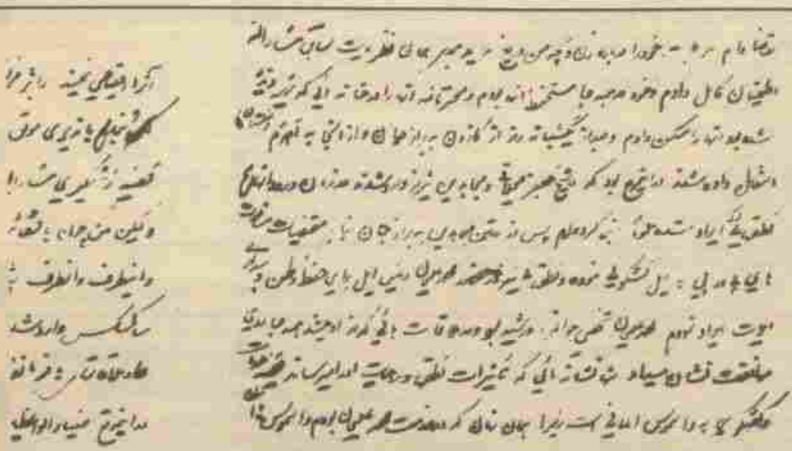


مت لایزال خداوند
حه‌های ۱۸ - ۱۹ - ۷۸ و ۷۹ را بخوانید

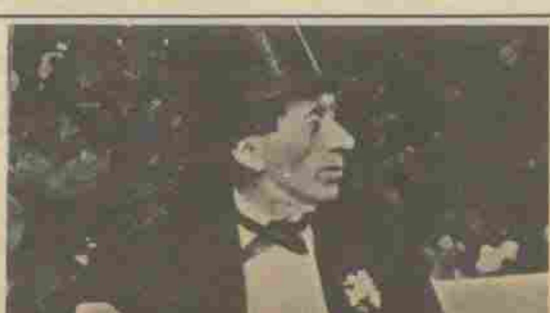




سرگذشت داستان مصور
صفحه‌های ۱۴- ۱۵- و ۱۶ را بخوانید



دلیران تنگستانی
صفحه‌های ۲۲ و ۲۳ را بخوانید



هانس کریستیان اندرسن
صفحه‌های ۱۳ و ۹۲ را بخوانید

تماشا ۲۰۵

۱۲ فروردین ۱۳۵۴ ــ ۱۸ ربیع‌الاول ۱۳۹۵ ــ اول آوریل ۱۹۷۵

روی جلد: بمناسبت سیزده نوروز
تهیه و تنظیم از: قباد شیوا

صاحب امتیاز و مسئول: رضا قطبی ● زیر نظر: رضا سیدحسینی ● مسئول هیئت تحریریه: فیروز فولادی
طرح و تنظیم: گروه گرافیک تماشا زیر نظر قباد شیوا
دفتر مجله: خیابان تخت طاووس ـ چهارراه روزولت ـ ساختمان رادیو تلویزیون ـ طبقه ۷ ☎ ۸۳۲۵۲۹ صندوق پستی ۳۳-۴۰۴۲
چاپ: شرکت افست «سهامی خاص» جاده پیستم پاکدشتی پور ۲۵۲۷۵۹ ۲۵۲۶۱۶ ۲۵۲۷۷۸
آگهی‌ها: دفتر مجله تماشا
بهای اشتراک: یکساله ۱۱۰۰ ریال ـ شماره ۴۰۰ ریال ـ برای دانشجویان و فرهنگیان یکساله ۸۰۰ ریال ـ شماره ۴۰ ریال

از چشم تماشا

کشف دریا

امروز، فرصت است همگان را...

اگر به صد سال گذشته بازگشتید و دیدید که زمام مُلک ازدیوان‌نویس تا «دیوان مظالم» و «دیوان ایالات» بدست مُلک‌ها، دوله‌ها و سلطنه‌هاست گمان‌مبرید که حکومت اصرار داشت که «شرف مرد» به اصل و نسب باشد و زمام کار را بدست شریف، باعتبار نسب، بسپارد، با این توضیح که «شرف‌زن» در مثالها نبود زیرا که زن نبود!

رضاشاه بزرگ «لقب دادن» و «لقب داشتن» را بی‌نام‌کرد و رسم وآئین «لقب‌نامه» را برانداخت، او درد را شناخته بود اما دوا در دسترس نبود:

ای عشق پیش هرکسی، نام ولقب داری بسی
من دوش نام دیگرت کردم که درد بیدوا

رضاشاه لقبها را از کار برکنار کرد اما ملقب‌ها همچنان سرآمد بودند، نه باین دلیل که به‌هوش و فراست بردیگران برتر بودند بلکه سبب، توانائی خانواده‌های آنها بود برای تعلیم و تربیت فرزندانشان... رضاشاه به دوای «دردبیدوا» اندیشید، مدرسه‌ها را بروی مردم گشود تا همه به همه‌جا برسند و روزی در وطن ما عملا «لقب‌ها لغو شود و سرآمدها از ته اجتماع نیز باشند که امروز کلیری از آن «ته‌آمده‌ها» سرآمدهای روزگار ما هستند: از وزیر تا به‌زیر...

اما همانها‌که از ژرفای‌اجتماع شکفتند و تا سرآمد شدن قدکشیدند بگونه‌ای «اسباب جمع‌داشتند و کاری کردند» وبی‌برگ ونواها در بسیاری از شهرها و روستاهای وطنمان بنوائی نرسیدند و بهارشان گلپرور نبود... کمکهای مملکت نیز مشعلی نبود که تا اعماق روستاها را روشن کند و به‌همه «فرصت» دهد...

آنچه در عصر انقلاب بیار آمد فرصتی است که همگان راست: هر ده دورافتاده‌ای نزدیک است، هرجا آدم هست مدرسه نیز هست، مدرسه رایگان است، غذای رایگان و دانش رایگان نیز همراست. انقلاب شاه و ملت برای همه‌ی ملت ایران «فرصت» و «مجال» و «میدان» برای حرکت و پیشرفت و شکفتن فراهم‌کرده است و روز بروز بروسعت فرصت‌ها افزوده میشود...

در چنین وضعی شاهنشاه آریامهر از همه‌ی افراد ملت ایران دعوت می‌کنند که فرصت‌ها را غنیمت شمارند، یك لحظه را در راه «خودساختن» و «کشورساختن» ازدست ندهند، انقلاب قانونی وطنمان به شخصیت فرد احترام میگذارد اما دربرابر همه‌ی‌فرصت‌هائی که برای فرد ایجاد کرده است میخواهد که هر فرد از این فرصت‌ها استفاده کند و بسهم خود نیز در ایجاد فرصت برای دیگران مؤثر و مفید باشد: مفهوم رستاخیز ملی‌ایران بسیج‌همه‌ی نیروها درعصر امکان‌ها وفرصت‌هاست...

آموزش سیاسی در رستاخیز چه‌مفهومی دارد؟

چه‌بسیار مردمان که سال تا سال کنار دریا زندگی می‌کنند و تن به‌آب نمیشویند، زیرا نیازتنشان را احساس‌نمی‌کنند،وچه‌بسیار مردمان‌که صدهاکیلومتررا بشتسر میگذارند و در فرصتی کوتاه خود را به امواج دریا میسپارند و در درون موج‌ها آرامش و لذت میجویند، چرا؟ زیرا دریا را دریافته‌اند ودریا برای آنها یك «حاجت» است حتی نه تفنن... نیاز به‌هنر، نیاز به‌موسیقی، نیاز به‌شنیدن شعر، نیاز به‌نوشتن و... نیز چنین است.

آموزش سیاسی، میلیون‌ها مردم ایران را به کشف دریائی که در میانش زندگی می‌کنند موفق خواهد کرد.

رخصت خواستیم، فرصت دادند: جام وظیفه را تا قطره‌ی پایان بنوشیم و... هرگز تهی مباد از این باده جام ما.

محمود جعفریان

ارمان صنعتی

ایران دیگر آن کشور نیست که گردونه اقتصادش بر مداری معین و سنتی و جامعه‌اش در راهی کوفته و معادلی معهود و بروال معمولی پیش رود. ادخال صنعت کار خود را کرده و حرکت اجتماعی ده دوازده سال اخیر با طبیعت دومادیکن خود این گردونه را براهی ماریج اما بالا رونده انداخته بهمین دلیل ایران امروز مشتاقانه به صنعتی شدن کامل راه می‌سپرد.

امر صنعتی شدن ایران زمینه فکری و فرهنگی یکصدوپنجاه ساله دارد، وآرمان آن از همان زمان که برادران شرلی و پیش از آنها هم‌وطنشان سر جنگیشون و

خواهیم آمد.

تولید ناخالص ملی ایران که در طول برنامه چهارم از رشد ۱۱/۲ درصد برخوردار بود در برنامه پنجم به قیمتهای ثابت از رشد ۲۵/۹ برخوردار خواهد شد.

بجز این رشد تولید ناخالص ملی ایران باید که به افزایش مطلق مصرف و همچنین به میزان مصرف اجتماع توجه کرد، میزان مصرف اجتماع ایران در طول برنامه پنجم سالانه و باقیمتهای ثابت ۱۹/۳ درصد افزایش می‌یابد. رشد مصرف ملی برنامه چهارم سالانه ۱۰/۷ درصد بود اما دربرنامه پنجم هزینه‌های مصرفی بخش خصوصی با رشد ۱۵/۴ درصد و همین رقم در بخش دولتی به ۲۷ درصد افزایش خواهد یافت.

این اقتصاد بنیانی پیدایش درک و حضور در یک جامعه اقتصادا صنعتی داده باشیم.

فرهنگ صنعتی و انضباط اجتماعی

صنعت نه تنها مهارت عضلانی و مغزی بلکه بنوعی شعور و فرهنگ خاص و از همه بالاتر بنوعی انضباط اجتماعی نیاز دارد.

این انضباط اجتماعی و آن فرهنگ صنعتی و آن مهارت که گفته شد همه با هم در رابطه‌اند. ایجاد این سه بتمامی کار آموزش مصوب نیست. ایجاد این سه بیش از آنکه بتواند در قلمرو آموزش مصوب و مدرسه‌ای درآید که محصول آن معمولا دیپرس است مورد نیاز فوری است بنابراین بار سنگین این تدارک روحی و فکری و این آموزش اجتماعی بعهده دستگاههای سیاسی و ارتباط جمعی قرار می‌گیرد.

چون هدف یکی است و ملت صنعتی شدن در عین توجه به وحدت ملی است بنابراین دلیلی برای تفرق قوا و نیروهای بالفعل نیست چه بهتر که جامعه بصورت بمعنی واحد وحدت کلمه و نظر در اصول درآید و بهتر آنکه تشکیلات سیاسی و سازمان واحدی باین مهم بپردازد.

راه ایرانی صنعتی شدن کامل

اینک ایران تمدن بزرگ را هدف گرفته عنصر اصلی این تمدن صنعت است و وحدت.

اول بار نیست که در تاریخ ملل ما با ضرورت وحدت نظر و ضرورت یکصدائی و یک سخنی روبرو می‌شویم نهایت آنکه ایران راه ویژه را برمی‌گزیند. کشورهای دیگر از دو راه به صنعتی شدن کامل رسیده‌اند. گروهی راه صنعت سبک وصنعتی شدن تدریجی را پیش گرفته‌اند و از لحاظ اجتماعی و سیاسی ببهانه دموکراسی دلیل نوعی آنارشیزم شده و بهای گرافی دابرای سر و سامان دادن امر ادخال صنعت ومباحث و پرداخت جامعه نوین خود در دوره انتقال پرداخته مثل بسیاری از کشورهای غربی اروپا و حتی خود امریکا گروه دیگر راه صنعت سنگین را برگزیده و برای پرهیز از آنارشیزم و دموکراسی کاذب که دیگران به‌آن مبتلا شده بودند متوسل به رویه و روالی خشن و دیکتاتوری خالص شدند و ترامنی را که پرداختند بسیار گزاف وسنگین بود مثل همه کشورهای بلوک شرق جامعه شوروی.

ایران راه خود را برگزید، ایران در عین حفظ اصول دموکراسی سنتی خود مبانی وحدت نظر را در آنچه در طول زمان یافته بود جستجو کرد، ایران اسیر رنگ نشد، جامعه ایرانی حاضر نشد الگوهای اطباق‌نیافته را اخذ و ملاک عمل قرار دهد، جامعه ایران صنعت را نه‌بهای آنارشیزم و نه به بهای دیکتاتوری نپذیرفته است این جامعه که ندای فرهنگی شیردوستانه‌اش همه جهان را گرفته نخواست خود را قربانی صنعت کند از اینرو به رستاخیزی فکری و روحی دست زد که بررسی ضرورت اقتصادی آن را قوقا دیدیم اما ویژگیهای اجتماعی و اهداف دیگر آنرا می‌ارزد که بازبینیم.

رستاخیز ملی ایران در شرایطی آغاز میشود که این کشور موج اول انقلاب اقتصادی و اجتماعی خود را پشت‌سر نهاده است. در موج اول انقلاب ایران سخت به توجهات فیزیکی و مادی پرداخت و اقدامات اجتماعی خود را متوجه گسستن موانع و بندهائی کرد که راه تحریک جامعه را سد می‌کردند. در این مرحله ایران عنان واگر خود را برهرچه بود و نبود گذارد، همچنین در این مرحله ایران مبانی صنعت سنگین را نهاد و صنایع سبک را توسعه داد و بازسازی و نوسازی کرد.

موج دوم انقلاب

اینک باید دید انقلاب ایران در موج دوم خود چه می‌جوید؟ همه میدانیم که هدف

تحلیلی بر علل اقتصادی و اجتماعی رستاخیز ملی ایران و اهداف آن



دکتر کاظم ودیعی
استاد دانشگاه تهران

دیگر تجار غربی قاستونی و ساعت و تفنگ خود را با ابریشم و ادویه ایران صفوی معامله کردند افسون تکنولوژی غرب در ضمیر بعود و نابعود ایرانی درگرفت و تا امروز اخگر صنعت در دل هر ایرانی خورشیدها روشن داشته است.

طبقه متوسط ایران که یک روز مصرف کننده صرف بود و سپس واسطگی و دلالی و نمایندگی تولید کنندگان کشورهای صنعتی را بعهده داشت طرف بیست سال و مخصوصا طی دهه اخیر خود عامل گسترش و پخش تکنولوژی و پایه گذار صنعت شد و هم امروز ایران کاملا صنعتی پنجم را به چشم می‌بیند و در ذهن خود تصویر می‌کند.

از آن روزگار که این طبقه متوسط، العمال بود و کناده تجارت خارجی ایران را از طریق تبریز و پهلوی و بوشهر و بمبئی بتوش ضعیف و ناتوان خود می‌کشید تا روزی که آکنیی چرخ خیاطی سینگر و دوچرخه رالی را به دیوارهای کپه شهر کوبیده تا به امروز که ایران در اوج ارتباط بازرگانی خود است یک دم شعله این آرمان صنعت گرائی فروکش نکرده است. طی‌پنجاه سال هیچ دولتی در ایران بر سر کار نیامده که صنعتی کردن مملکت جزئاً یا کلا در صدر برنامه‌اش نباشد و به حمایت از صنایع وطنی و تقویت صنایع نوپای داخلی خود را مفتخر نداند.

ایران صنعتی کردن خود را آرام شروع کرد از صنایع حمل و نقل به‌صنایع تغییر و تبدیلی و مونتاژ رسید و سپس دست به صنعت سنگین برد اما صنایع استخراجی چنان اهرم مالی عظیمی بدست او داد که درآمیختگیش با قدرت قاطع رهبری راه را برای رشد طبقه متوسط و توسعه صنعت به قیاس فراز هر نوع تصوری باز کرد و در نتیجه صنعت ایران که همیشه در تنگناها و مضایق مالی و اعتباری از پیشرفت وامی‌ماند با آهنگی غیرعادی هجوم آشکار خود را به همه شئون زندگی برد بحدی که در هر زمینه که سخن از توسعه پیش آمد نوع صنعتی و مکانیزه آن توسعه هدف قرار گرفت.

اینک نشانه‌های ملموس و عینی در دست است که صنعتی‌شدن ایران در دسترس ماست و امکانات مالی و مقتضیات سیاسی و اجتماعی آن بیش از هر زمان فراهم است، مگر در دو زمینه یکی رشته جمعیت و دیگر کندی پرورش نیروی انسانی که بین دو بار

متناسب با این افزایش رشد هزینه‌های مصرفی‌جامعه متمنی ومتقاضی و پراشتها و در عین حال فزون‌طلب (به جبران رکود گذشته) ایران توقع و انتظاراتش از سیاست رفاهی و خدماتی دولت بالا و بالاتر می‌رود. دولت نیز که محدودیت مالی برای اجرای برنامه‌های خود احساس نمی‌کند با روحیه‌ای پرجوش بتوسعه برنامه‌ها می‌پردازد و اعتنائی هم به اتهام جاه‌طلبانه بودن این برنامه از سوی محافل محافظه‌کار اقتصادی ندارد، چرا که موضع ایران در عرصه اقتصادجهانی چنانست که سرمایه‌گذارهای خود را درخارج در محاسبه رشد بحساب نمی‌آورد.

این بنیان اقتصادی و این تغییر بنیانی هرگز سابقه نداشته و تردیدی نیست که بیش از همه به صنعتی شدن کشور وتقویت طبقه متوسط و برکشانیدن طبقه کم‌درآمد به حد طبقه متوسطه و پرورش و تقویت بخش خصوصی در عین تضمین حاکمیت و وحدت ملی باید کمک کند.

شرایط دوره انتقال

تمام شرایط یک دوره انتقال سریع و رفتن از یک جامعه سنتی به یک جامعه صنعتی اینک در ایران فراهم است معهذا دو عاملی که فوقا باشارت از آن درگذشتیم مقابل ما و به حالت ابهام قرار دارد.

نخست کمبود نیروی انسانی و دوم رشد جمعیت و اگر ما از نیروی انسانی واقعی بمقصود این برنامه‌عظیم‌صنعتی‌شدن برخوردار بودیم و اگر حتی روند رشد آنرا دقیقا می‌دانستیم و میدانستیم که آنچه بنام کارگر ماهر و تکنیسین درجه ۱ و ۲ و متخصصین و بالاخره باسواد و آموزش امروزی می‌پروریم از چه خصوصیت فکری و فرهنگی برخوردار است می‌توانستیم اولا بر کنترل جمعیت در حد دلخواه امید بندیم ثانیا برنامه توسعه صنایع ما لنگ نمی‌زد.

اینک آمار رسمی رشد جمعیت را ۲/۹ و آمار غیررسمی ۳/۵ درصد می‌دانند، بهر تقدیر قرائن نشان میدهد که ما ظرف بیست سال آینده جمعیتی برابر و احتمالا بیش از ۵۰ میلیون نفر خواهیم داشت. در اینصورت همه توفیقات ما در گرو این است که تا آن زمان ما بیسوادی را سرکوب و آموزش را همه‌گیر و پاسخگوی بخشهای اقتصادی متنوع و پیشرفته خود کرده باشیم و اما لازم بل مهمتر از همه آنستکه بمردم خود نوعی شعور و فرهنگ صنعتی متناسب

اول انقلاب ایران در مرحله تازه خود تحکیم مبانی توسعه اقتصادی و رفاه اجتماعی است که در مرحله اول بدست آورده است. ایران میخواهد که منابع نوپای خود را روی‌پای خود بایستاند. ایران میخواهد که حداعلای ظرفیت کشاورزی خود را بکار اندازد. ایران میخواهد تقسیم ارضی و اصلاحات ارضی انجام شده‌اش وادخال علم و صنعت در کشاورزی‌اش منتهی به ازبین‌بردن تفاوت بین شهر و ده شود. ایران میخواهد تا منابع زیرزمینی و روی‌زمینی‌اش چنان در خدمت اقتصاد و رفاه اجتماعی درآید که منتهی به تخریب محیط و اثر اقتصاد مصرفی کاذب و تفاوت‌های طبقاتی نشود. ایران میخواهد از خود و آنچه پس از قرنها خون جگری بدست آورده است دفاع کند و مقام خود را در جمع خانواده ملل حفظ کند. ایران دلیلی نمی‌بیند که یکی از مرفه‌ترین و بهترین باشد بهمین جهت تمامی محاسن یک جامعه صنعتی پیشرفته را منهای عوارض بدو اهنجار ماشینیزم را طالب است.

کاهش عمردوره انتقال

در چنین‌شرایطی ایران‌هدفی را دریك زمانی تقریباً ربع قرنی بنام تمدن بزرگ برای خود قرار داده است و باین ترتیب عمر دوره انتقالی را اگرچه کاسته حداقل محدود کرده است[1] بدیهی است همه تلاشها و نگرانیها درس اینست که این دوره بی‌جهت طولانی نشود زیرا صلح و امنیت و سرمایه و حسن معامله و حسن رابطه و همه اسباب بزرگی را در دست دارد. بنابراین اگر بدلیل اهمکیها یا بی‌تفاوتی‌های داخلی کار عقب‌افتد این گناه دیگر برنسل حاضر بخشودنی نیست. برای پرهیز از اینگونه خطرات و بی‌توجهی‌هاست که ایران در این برهه از زمان یك نوع وحدت کلمه و عمل از سوی فرد فرد آحاد ملت خود نیاز دارد.

هنر رهبری

تشخیص ضرورتهای‌تاریخی: ملاحظه میشود که رستاخیزملی یك ضرورت تاریخی است که تشخیص آن عین هنر رهبری پیرومند ایران است و مبانی اقتصادی و ریشه‌های اجتماعی دارد. این نهضت هدایت شده نه خام و نه کور چنان وسیع است که همه نیروهای ملی را دربر می‌گیرد و چنان کوبنده است که همه گروهها و جمعیتها واحزاب و هرنوع نیروی بالقوه و بالفعل اجتماعی را فعمتابابد در خود آب کند و از ترکیب و امتزاج و ازدواج آراء وعقاید وافکار آلیاژی تازه بدست دهد تا از آن سلاح لازم برای جهشهای اقتصادی ساخته شود.

آلیاژ نه سوزانیك رستاخیز ایران چه بصورت یك نهضت دربرگیرنده همه نیروهای ملی و چه‌بصورت یك‌حزب‌بسرانجام چیزی جزسرآیند نیروهای ملی نیست.[11] بیهوده نباید کوشید از آن‌موزائیکی ساخت. البته هرنوع جناح فکری قابل قبول است اما باور کردنی نیست که کوره رستاخیز وجود گروهبندیها را تحمل کند چرا که باملیت و ذات وحدت بخش آن درتضاد خواهد بود. فراموش نکنیم که نارضایتی و اختلاف‌سلیقه و منافع گروههای اجتماعی مانند کشاورزان یا کارگران عامل اصلی این حرکت تازه رستاخیزی نبوده بلکه بی‌تفاوتی و اختلاف روش گروه متوسط الحال و مخصوصاً‌طلاب اجتماعی بریزتصمیم اثرداشته است.

ارکان فکری

ارکان فکری وایدئولوژیك یك‌چنین نهضتی میتواند خمیرمایه لازمه‌ای برای سر فصلهای کتاب موج دوم انقلاب ایران بدست دهد بدینقرار:

نظم شاهنشاهی

نظم شاهنشاهی ایران طبیعی ترین و اطباق‌یافته‌ترین نوع نظام حکومتی مردم این سرزمین است. آئین شاهنشاهی از دیدگاه ایرانیان بهترین شیوه ارتباط نزدیك میان مردم و یك‌مرکز تصمیم‌گیری است این نظام که طی ۲۵ قرن کشتی مملکت را از انواع مخاطرات رهانده با فرهنگ وقومیت ایرانیان و خلق و خوی مردم این سرزمین امتزاج وآمیختگی کامل یافته‌است. رستاخیز ملی‌ایران شاهنشاهی ایران‌را آئینی اهورائی و نقش ابر نیروی آنرا مایه همه پیوندهای جغرافیائی و ملی و ارزشهای فرهنگی و فکری و انسانی مردم ایرانزمین می‌شناسد.

قانون اساسی ایران

قانون‌اساسی ایران ومنشور آن خونبهای مجاهدان انقلاب مشروطه و حکومت پارلمانی مشروطه ومیراث بزرگ‌جانبازان ضداستبداد و ارتجاع داخلی و خارجی ناشی از رقابتهای استعماری در ایران است.

رستاخیز ملی ایران قانون اساسی ایران ومتمم آن‌مبنای‌دموکراسی و آزادگی جامعه ایرانی وحافظه وتحکیم بخشنده قدرت لایزال ملت وشعائر مذهبی ودینی‌همه‌ساکنان این مرز و بوم می‌شناسد.

انقلاب ششم بهمن

انقلاب ششم بهمن را بمثابه اهرم جنباننده و پیش‌راننده توسعه اقتصادی و خروج از مدار عقب‌ماندگی و دخول بمرحله اقتصاد صنعتی دانسته اصول آن تبلور همه آرمانهای رفاهی و اجتماعی واقتصادی جامعه نوین ایران است. انقلاب ششم بهمن که در موج اول خود همهٔ بندها و موانع توسعه را برید، و ارتجاع اهریمنی سرخ و سیاه را درهم شکسته است در پناه قاطعیت خود راه برای صنعتی‌شدن کامل ایران و ظهور موج دوم خود یعنی گذر از دوره انتقال از اقتصاد سنتی به‌اقتصاد صنعتی گشوده است.

سیاست مستقل ملی

سیاست مستقل ملی بهین وسیله عرض‌وجود عنصر ایرانی درپهنه جهان‌امروز و حفظ منافع بین‌المللی ایرانزمین است درپناه این‌سیاست ملی ایران نه‌تنها حاکمیت مطلق خود را بر گرانبهاترین ذخائر ومنابع مادی و ملی خود اعمال آورد بلکه ایران را در عرصهٔ جهانی ازموضع‌ضعف به‌موضع قدرت واقعی رسانده جای مناسب با شأن تاریخی ایران و ایرانی را در جمع خانواده ملل و در سلسله ارتباطات برونمرزی‌فراهم آورده است.

صنعتی‌شدن‌کامل ایران

توسعه اقتصادی ایران جز در پناه دو اصل علمی و ملی منتهی به‌بهره‌برداری معقول از منابع این سرزمین بمنظورصنعتی شدن کامل ایران میسر نبوده و حصول به اقتصاد دموکراتیك و دموکراسی اجتماعی موقوف به‌تحقق کامل این اهداف است. صنعتی شدن کامل ایران ضامن‌برخورداری از تمدنی برتر و سرفرازی‌هوشیاری ملی و رفاهی متناسب با شأن و خواست‌مردم این سرزمین خواهد بود.

اصالت‌کار و خلاقیت ایرانی

رستاخیز ملی ایران بدور از هرگونه اندیشه طبقاتی زیستن با الهام از شعائر دینی و مذهبی و نفی هرگونه بهره‌کشی انسانی از انسان دیگر اصالت کار مولد و خلاقیت فرد ایرانی و متعهد بودن وی را باین آب و خاك در قبال نعمت و بهره‌ای که از آن میگیرد مبنای همه روابط اجتماعی خود دانسته منافع و منابشگر شرف کار وپاس دارند حرمت خلاقیتهای ایرانیان است.

حرمت محیط

با الهام و باستناد ارزشهای فکری ناشی از اصول انقلاب ششم بهمن مونیزه ملی کردن منتزرستی و محیط جغرافیائی ملت ایران که با منابع خود تأمین‌کننده زیربنای توسعه اقتصادی و مهیا دارنده برنامه‌های عمرانی است را باید محترم‌داشته آنرا متعلق بهمه نسلها دانست در مرحله صنعتی شدن کامل همه کوششها بایدمتوجه و پرهیز از تخریب محیط و منابع تعادل بخش آن باشد. در این مرحله از تحول حراست و حفاظت منابع طبیعی که ممزوج با فرهنگ ملی ایرانیان است وظیفه همگان و فردفرد مردم این سرزمین‌اخلاقاً مسئولیت سلامت هروجب از خاك ایران را بعهده دارند.[12]

دفاع نظامی وملی

ارتش شاهنشاهی ایران عامل‌تضمین بخشنده دفاع ملی و وحدت‌ملی‌است بدیهی است بوقت‌لزوم دربرابر دسیسه‌های‌برونمرزی کلیه آحاد وافراد این سرزمین پشتیبان و در خدمت آن قرار می‌گیرد. بنابراین اصل دفاع ملی باید بعنوان یك وظیفه طبیعی و غریزی بصورت آموزش عمومی‌همه گروههای اجتماعی را در بر گیرد.

مشارکت اجتماعی و اقتصادی

در شرایط کنونی که بسیج همه نیروهای ملی‌را در مرحله اقتصاد صنعتی از طریق مشارکت اجتماعی و اقتصادی میسور است هرگونه بی‌تفاوتی و یاافزون‌طلبی کاذب مردود و مغایر پیشرفت ملی است. اقدامهای مشورتی ازانجمن‌های ده تاشوراهای منطقه‌ای و استانی و مجلسین مهمترین ابزارمشارکت اجتماعی ومولود انقلاب‌ایران‌اند. این‌اقدامها محل ظهور اراده ملت و جوشش افکار و خلاقیت‌هااند و تحقق‌شکوفائی اقتصادمختلط و دموکراتیك ایران و تأمین دموکراسی اجتماعی در گرو اصل مشارکت اجتماعی و اقتصادی است.

اصالت فکر و تمدن ایرانی

ارزش ذاتی فکر و تمدن ایرانی را باید بازشناخت و در حل همه معضلات توسل به‌راههای میانبر و ملی را اصل و پیروی کورکورانه از هرنوع راه و روش و مسلك و طریقه‌ای که در آن ویژگیهای بومی ومنطقه‌ای وایرانی‌نباشه درعین احترام بوحدت نوع بشر باید نفی و رد کرد.

مسئولیت

در شرایط رستاخیز ایران‌که مولود مقتضیات موج دوم انقلاب و ضرورت ناشی از یکپارچگی ملت ایران است هرنوع بورکراسی و کمکاری و مسامحه در امور اداری دشمن تحقق برنامه‌های عمرانی و صنعتی شدن کامل ایران است بنابراین در جهت تحقق کامل انقلاب اداری درعین‌اعتقاد بهروشهای مبتنی بر برابری همه افراد ایرانی در برابر قانون، همیاری، همدلی ایرانیان را در این جهاد بزرگ باید تأکید کرد و حد مسئولیت هرفرد را قویاً معتقد شد.

رفاه فردی واجتماعی

با اتکاء بهقدرت تولیدی جمعیت‌فعال ایران و منابع طبیعی سرشار و کیفیت‌مواد اولیه تولیدات صنعتی این سرزمین لازمست تمام برنامه‌ها در زمینه رفاه فردی واجتماعی متوجه توزیع عادلانه‌تر درآمد ملی شود و این یعنی آسودگی و ایمنی مادی و معنوی هرفرد وتمامی جامعه‌ایرانی. اینرا بایدمعتقد شد که یك سیاست رفاهی داخلی کلیدامنیت ملی و پیروزی نیروی انسانی جامعه نوین و از همه مهمتر کلید توفیق در عرصه مبارزات برونمرزی است.

* * *

چنین است نظرانداز رستاخیزی که در سرآغاز آمد و تحلیلی برآن.

۱ـ در گزارش برنامه پنجم عمرانی کشور (تجدیدنظر شده) چنین آمده:

«با تأکید بر صنعتی شدن سریع کشور در سالهای آینده هیچگونه محدودیت مالی برای تحقق حداکثر رشد کشاورزی و همچنین اجرای برنامه‌های اساسی صنعتی خصوصاً در زمینه‌های نفت ـ پتروشیمی و نظایر آن وجود نخواهد داشت. (ص ۳)»

ـ «دستیابی بهدفهای توسعه اقتصادی واجتماعی مستلزم ساختمان زیربنای اقتصادی کشور، ایجاد صنایع سنگین و توسعه کلیه جوانب چون فرهنگ و آموزش و توزیع متعادل‌درآمد است (ص ۱)»

۲ـ رجوع کنید به: هراکر ـ مثنی درباره تاریخ صفویه.

۳ـ توجه خاص در سرمایه‌گذاری‌صنعتی و تولیدی.... (بند ۱ـ ص ۱۰ـ همان منبع).

۴ـ اولویت سرمایه‌گذاری در صنایع سنگین سرمایه بر خصوصاً توسط بخش عمومی ـ ص۱۱ـ بند ج همان منبع.

۵ـ در ص ۲ همان گزارش تحت‌عنوان تنگناها و دشواریهای برنامه آمده است:

«در جریان رشد سریع اقتصادی‌قدرت تولیدی کشور همگام با افزایش منابع مالی و ارزش فزونی یافته است» و در ص ۴ بند ث تحت عنوان هدفهای برنامه پنجم آمده است: «بهبود کیفیت و افزایش عرضه نیروی انسانی فعال کشور بمنظور افزایش بازدهی و برطرف کردن تنگناهای توسعه» و همچنین در ص ۹ بند ث.

۶ـ در سنجش میزان مصرف بعنوان یك شاخص رفاه علاوه بر رشد مطلق باید با توجه به‌تولید ناخالص ملی بدون احتساب سرمایه‌گذاری در خارج مورد نظر قرار گیرد، دراینصورت نسبت مصرف بدرآمد ملی درسال ۱۳۵۴ برابر با ۶۶/۱ درصد خواهد بود. ص ۱۵ برنامه: سرسطر ۶ و ۷ و ۸».

۷ـ برنامه پنجم: هدفها ص ۵ و ۶ (بند الف) و ص ۸ـ و ص ۹ قسمت ث بند ۴.

۸ـ در برنامه پنجم آرزو شده است که رشد جمعیت سالانه از ۳۰ درهزار در ابتدای برنامه به ۲۶ درهزار در پایان برنامه کاهش یابد ـ (گزارش برنامه عمرانی پنجم تجدیدنظر شده ـ ص ۲ بند ۴) ـ در دیگر منابع رسمی یا دانشگاهی رشد جمعیت سالانه ۲۹ و ۳۵ در هزار آمده است.

۹ـ برای دریافت تئوری موج اول و دوم انقلاب رجوع کنید به جامعه نوین شماره ۱ـ سال ۵۳.

بررسی روشنفکران و مشارکت ـ از دکتر کاظم ودیعی.

۱۰ـ ضرورت توجه بهطبیعت طرحهای عمرانی دوره انتقال خود مسئله‌ایست درخور توجه تئوریسینها، طرح تجدیدنظر در نظام آموزشی براساس همین نظریه تهیه شده است رجوع کنید به جامعه نوین شماره ۳ سال ۵۳ از دکتر کاظم ودیعی.

۱۱ـ اصطلاح برآیند نیرو یا منتجه قوا دوست در معنائی که در علم فیزیك ازآن اراده میشود بکار رفته است.

۱۲ـ بند ج ص ۹ و ۱۰ گزارش‌برنامه عمرانی پنجم ـ تجدیدنظر شده.

تماشای مطبوعات مهم جهان

Observateur

سقوط دلار

«دلار یک پول اساساً محکم است»، ... جمله که توسط آرتور بورنز، رئیس ... فدرال روز پانزدهم فوریه ابراز شد، ... زیرا می‌بایست سرآغاز یک دیگرگونی ... سیاسی در استراتژی آمریکا باشد. دولت آمریکا که تا آن زمان کاهش دلار را به ... سفته‌بازی رها ساخته بود، از آن‌تاریخ ... بعد، به‌عکس، می‌بایست از طریق توافق‌ها ... بانکهای مرکزی کشورهای مهم، برتثبیت ارزش دلار نظارت کند.

باید گفت که یک ماه بعد، این‌وعده ... عملی نشده، ودلار باز از آغاز ماه فوریه ۳ ... درصد کاهش یافت. کاهش ارزش دلار، در ... طول یکسال، نسبت به مارک ۲۰درصد ونسبت ... به فرانک فرانسه ۱۵ درصد بوده است. آیا ... مقامهای مسئول آمریکائی برای‌جلوگیری‌از کاهش ارزش دلار ناتوان هستند؟ آیا ... استراتژی واقعی ایالات متحده آمریکا با ... استراتژی رسمی آن متفاوت‌ست؟ آیا ارزش ... دلار تا چه حد کاهش خواهد یافت وعواقب ... آن برای اقتصاد اروپا چه خواهد بود؟ برای ... پاسخ به‌این پرسش‌ها باید، قبل‌از هرچیز، ... بطور مختصر تاریخ دلار را مورد نظر قرار داد.

از ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۰ دوران بازسازی ... اروپا و سرآغاز وحدت آنست. در این‌فاصله ... زمانی تنها ایالات متحده است که ازتوانائی ... مالی و فنی برخوردار است. آمریکا به‌اروپا ... وام میدهد، اما این وام بلافاصله برای‌خرید ... تجهیزات و یا مواد غذائی به آمریکا باز می‌گردد. دلار در اروپا کمیاب است در نتیجه ... نرخ آن نسبت به‌مارک یعنی پول یک‌کشور ... شکست خورده که به‌شدت نیازمند دلار است، ... با آن‌ها نیازمند بالاتر است و نسبت به ... فرانک با آهنگ جنگهای استعماری و ... شکست‌های‌ناگهانی سیاسی ــ اقتصادی‌افزایش ... می‌یابد.

از ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰، اروپا و در رأس ... آن آلمان که تجدید حیات کرده است و ... در حال دستیابی بهوحدت است، میوه‌های ... بازرگانی خود را وارد بنیا می‌کند و در ... بسیاری از زمینه‌ها حتی موفق می‌شود که ... آمریکائیان در بازار خود آنها به‌مبارزه ... برخیزد. درعین‌حال، موازنه بازرگانی‌آمریکا ... کمبودهایی را نشان می‌دهد، زیرا صاحبان ... صنایع آنسوی اقیانوس شمار بسیاری از ... تکنولوژیها را در انحصار خود دارند. در همین مدت، سرمایه‌گذاران آمریکائی در خارج از آمریکا و بعلت ارزانتر بودن نیروی کار، در اروپا سرمایه‌گذاری می‌کنند. بنابراین دیگر دلار در اروپا کمیاب نیست، زیرا آمریکائیان بهای کارخانجات خریداری شده را بهدلار می‌پردازند. درعین حال بهای دلار ثابت می‌ماند ــ و ارزش آن نسبت به‌فرانك بهمناسبت جهش‌های ناگهانی ۱۹۶۹ـ۱۹۶۸ افزایش می‌یابد ــ زیرا بانکهای مرکزی اروپا، برغم هشدارهای دوگل، دلار را همچون طلا محکم و به‌عنوان پولی با ذخیره‌ی ثابت بشمار می‌آورند. قدرت سیاسی آمریکا نیز دلار را برسردست نگاه میدارد.

از ۱۹۷۰، عدم توازن تراز بازرگانی به‌صادرات سرمایه‌های آمریکائی اضافه میشود. از این‌پس میزان فروش اروپائیان و ژاپنی‌ها به‌آمریکا بیش‌از آنست که این کشور صادر می‌کند. آخرین منبع ارزی اقتصاد آمریکا به‌انتها می‌رسد و به‌سرعت سقوط دلار بدنبال دو کاهش ارزش در سالهای ۱۹۷۱ و ۱۹۷۳ و سپس شناورشدن دلار، پیش می‌آید.

در این هنگام بحران نفت پیش می‌آید. با بحران نفت همه‌ی مشران دلار را نجات یافته می‌یابند. آنها معتقدند که دلارهای نفتی راه آمریکا را در پیش می‌گیرند و تراز پرداخت‌های‌آمریکا را مجدداً تعادل می‌بخشند، و در مقابل توازن اقتصاد اروپا را برهم می‌زنند. در همین هنگام صاحبان صنایع آمریکا به‌لطف سقوط دلارمی‌توانند کالای بیشتری صادر کنند. بنابراین از سه سال ۱۹۷۳ تا اوایل سال ۱۹۷۴ دلارشاهد افزایشی است که تنها بخشی از آن واقعی است.

اما علت سقوط مجدد دلار چیست؟ دلایل این سقوط بسیار است. ابتدا بهعلت آنکه آمریکائیان به‌مانند دیگران‌نمی‌توانند خود را از ویروس تورمی رهائی بخشند و این چیزی است که ابتدا سقوط‌اعتماد می‌کند. سپس به‌دلیل آنکه تراز بازرگانی آمریکا دوباره برهم خورده و آمریکائیان نیز ناچار به‌خریداری نفت وتبعتاً پرداخت دلار هستند. بالاخره، باین علت که کشورهای تولیدکننده نفت این پول متزلزل را تبدیل به‌دارائیهای واقعی چون ساختمان و مانند آن می‌کنند.

دولت آمریکا بهعلت خودداری از به‌کارگرفتن سیاستهای ضد تورمی دیگر و نظارت برجریان سرمایه‌ها، در مقابله با این پدیده ناتوان است. آیا باید ازسقوط دلار خشنود بود؟ در کوتاه‌مدت بلی، زیرا این امر صورت‌حساب نفتی اروپائیان را که به دلار پرداخت می‌شود، کاهش می‌دهد. اما در درازمدت مطلقاً خیر، زیرا در صورت تداوم تنزل‌ارزش دلار، پول‌آمریکا آنچنان کم‌ارزش می‌شود که تولیدات ایالات متحده می‌تواند بازار سایر کشورها را در انحصار خود گیرد. بنابراین نتیجه‌ی این فرایند یا برهم‌ریختگی کامل مبادلات ارزی همراه با کاهش ارزش‌است یا به‌عکس‌راکدشدن‌های بی‌درپی حمایتی، به‌عبارت دیگر وضعی‌مشابه سالهای ۱۹۳۰.

ترجمهٔ ایراندخت اربابی

هند:
شاهدی بر انفجار جمعیت

رشد جمعیت، بحرانی است جهانی، اما، کشورهای در حال توسعه از این‌بحران بیش‌از دیگر کشورها لطمه می‌بینند. کشورهای کم‌درآمد که سطح آموزش وپرورش در آنها بالا نیست و از اقتصادی متکی بر زمین بهره‌مندند با چنین بحران دم‌افزونی روبرو هستند. در واقع، رشد زیاده ازحد جمعیت در راه بالارفتن معیارهای زندگی مانع‌ایجاد می‌کند. معیارهائی چون آموزش و پرورش، بهداشت، مسکن و بطور خلاصه عواملی که بطور جمعی در بهبود کیفیت زندگی افراد هرجامعه اثر دارند.

در واقع، اگرجمعیت کشوری سالانه، یکدرصد افزایش یابد اینکشور، طی ۳۵ سال دارای جمعیتی دوبرابر خواهد بود. در مقام مقایسه‌ی کشورهای توسعه‌یافته صنعتی با کشورهای رو به‌رشد، به‌این نتیجه میرسیم که ضریب باروری در کشورهای صنعتی، کاهش یافته است حال آنکه در کشورهای روبه‌رشد این ضریب چندان تغییر محسوسی نکرده است. براساس‌آمار موجود، نرخ رشد سالانه‌ی جمعیت کشورهای در حال توسعه، بیش‌از ۲ درصد است که در سال ۱۹۷۰ این نرخ در آفریقا ۲/۶ درصد، در آمریکای لاتین ۲/۹ درصد، در خاورمیانه ۱/۸ درصد و در آسیای جنوبی و جنوب شرقی ۲/۸ درصد بوده است.قاره‌ی آسیا که ۱۷ درصد خشکیهای جهان را در بر می‌گیرد، در سال ۱۹۷۱ از جمعیتی‌برابر ۲۱۰۴ میلیون نفر بهره‌مند بود و پیش‌بینی میشود که تعداد جمعیت آسیا (بجز ژاپن) در سال ۲۰۰۰ به ۳/۶۲۵ میلیون نفر افزایش یابد. حال آنکه جمعیت کشورهای توسعه یافته در سال ۲۰۰۰، فقط ۲۲/۵ درصد جمعیت جهان را در بر خواهد گرفت و بدین ترتیب در این سال، از هر ۴ نفر، ۳ نفر در مناطق فقیر و رشد نیافته‌ی جهان، ازجمله در قاره‌ی آسیا، خواهند زیست. اگر جمعیت در هر کیلومتر مربع از خاك این قاره ۷۶ نفر است و درهر کیلومترمربع از خاك اروپا ۹۴ نفر زندگی می‌کنند. اما این حقیقت که درصد رشد جمعیت قاره‌ی آسیا، ۳ برابر بیش‌از درصد رشد جمعیت اروپاست، نشان میدهد که دورنمای بحران جمعیتی آسیا تا چه حد هراس‌آور است.

هند از جمله کشورهای آسیائی‌است که از نرخ باروری بالائی برخوردار است. سرشماری سال ۱۹۷۱ نشانگر آنستکه هند باجمعیتی بیش‌از ۵۷۰ میلیون نفر، نمی‌تواند از چنین روند دم‌افزونی مستثنی باشد. نرخ رشد سالانه‌ی جمعیت این کشور بالغ بر ۲/۵ درصد یعنی نزدیک به ۱۳ میلیون نفر است که این رقم برابر با شمار جمعیت قاره‌ی استرالیاست. در واقع، از هر ۷ نفری که در روی کره‌ی زمین زندگی می‌کنند، یك نفر هندی است. در هر کیلومتر مربع از خاك هند، بطور متوسط ۱۷۹ نفر زندگی می‌کنند و با توجه به‌این مساله‌که متوسط رشد جمعیت هند، بین سالهای ۵۱ـ۱۹۴۱، ۱۳/۱ درهزار، بین سالهای ۶۱ـ۱۹۵۱، ۱۹/۵ درهزار و بین سالهای ۷۱ـ۱۹۶۱، ۲۲ درهزار بوده است، به‌این نتیجه میرسیم که شتاب رشد جمعیت اینکشور، طی ۳۰ سال، تقریباً دوبرابر بوده است.

بررسی ترکیب سنی جمعیت هند نشان میدهد که ۴۰ درصد مردم اینکشور کمتر از ۱۴ سال دارند و هنوز در رده‌ی جمعیت فعال اینکشور وارد نشده‌اند. ۴۶ درصد روستائیان هند به کار تولیدی اشتغال ندارند. در واقع، وجود ۱۰۰ میلیون بیکار هندی، باری است که بردوش اقتصاد این کشور فشار می‌آورد.

در جهت حل این بحران بزرگ، هند از سالها پیش، سیاست کاهش میزان موالید و تنظیم خانواده را پیش گرفته است. تاریخ شروع نخستین برنامه‌ی‌تنظیم‌خانواده‌ی هند بهسال ۱۹۵۲ بازمیگردد. دراین سال، حکومت هند برآن شد که هدفهای توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی خود را از طریق سیاست جمعیتی به‌مرحله‌ی‌اجراگذارد. این‌سیاست، کاهش میزان موالید را بهاختیار زوجهای هندی وامی‌گذارد. هدف نخستین برنامه‌ی تنظیم خانواده، تهیه‌ی زمینه‌های لازم برای آموزش اصول و هدفهای تنظیم خانواده به مردم هند بویژه در سطح روستاها، بود. در

The Washington Post

طول عمر

نوشتهٔ ویلیام نوبری
ترجمهٔ الهه هاشمی حائری







برنامه‌ی دوم تنظیم خانواده (۶۱-۱۹۵۶)، کوشش حکومت هند بر آن بود که از طریق ایجاد درمانگاه‌هائی، برنامه‌ی تنظیم خانواده را بمرحله‌ی اجرا درآورد، لیکن دستاورد-های اولین برنامه‌ی تنظیم خانواده نشان داد که این درمانگاه‌ها نتوانسته‌اند مردم هند را قانع سازند که مهار کردن افزایش جمعیت امری حیاتی است. لذا، برنامه‌ی سوم، برای جبران این شکست و بوجود آوردن فضای لازم برای کاهش میزان تولید، برنامه‌ای وسیع و همه‌جانبه در جهت آموزش مسائل تنظیم خانواده، بمرحله‌ی اجراء گذارد. هدف برنامه‌ی جاری تنظیم خانواده‌ی هند اینستکه نرخ زاد و ولد تا سال ۱۹۷۹ به‌میزان ۳۰ درهزار و تا سال ۱۹۸۴ به‌میزان ۲۵ درهزار کاهش یابد. بدین‌ترتیب، اگر این مقصود برآورده شود، جمعیت هند، درسال ۲۰۰۰، به ۹۰۰ میلیون نفر خواهد رسید.

دولت هند، از طریق تبلیغات رادیو-تلویزیون، واحدهای سیار و حتی جایزه، برنامه‌ی تنظیم خانواده را که یک سیاست ملی تلقی میشود، پی‌گیری می‌کند. از چندی پیش، برنامه‌ی آموزش جنسی در مدارس پیاده شده است، با این انتظار که گام‌بلندی در راه رسیدن به‌هدف برنامه‌ی‌تنظیم‌خانواده برداشته شود. در اجرای این‌برنامه،روستا-های کشور حق‌تقدم دارند.

براساس برنامه‌ی تنظیم خانواده‌ی هند، ۱۶۰ هزار کارمند مأمور پیاده کردن طرح تنظیم خانواده هستند. این کارمندان در ۵/۰۰۰ مرکز بهداشتی مهم ۳/۰۰۰ مرکز بهداشتی‌شهری و ۸۵۰ واحدبهداشتی سیار بکار مشغول‌هستند. طرح تنظیم‌خانواده تاکنون در بین ۱۲ درصد از زوجهای‌هندی اجراء شده است و چنانچه بخواهند نرخ کاهش موالید را تا دهه‌ی بعد به ۲۵ درهزار برسانند، لازم است که برنامه‌ی تنظیم خانواده در ۵۰ درصد از زوجهای هندی‌پیاده شود.

اگرچه امید میرفت که استفاده از وسائل جلوگیری داخل‌رحم ثمربخش‌باشند، اما تجربه هند نشانگر آنستکه این وسیله چندان قابل اطمینان نیست. از سوی دیگر طی برنامه‌ی عقیم‌سازی مردان (که‌داوطلبانه صورت می‌گیرد) تنها در سال ۶۸-۱۹۶۷، ۱/۸۰۰/۰۰۰ نفرعقیم‌شده‌اند. اما ارزیابیها نشان میدهد که برای رسیدن به نرخ ۲۵ درهزار بایستی تا سال ۱۹۷۶، ۲۱ میلیون نفر عقیم شوند.

لیکن نباید از نظر دور داشت که روش تنظیم خانواده که اکنون سومین‌دهه‌ی عمر خود را می‌گذراند، اگرچه با پذیرش عمومی روبروست، اما از طرف صاحب‌نظران مسائل جمعیتی ـ اقتصادی، راه‌حل اساسی نجات بشریت از آهنگ سریع رشد جمعیت نیست، بلکه با توجه به‌این امر که مسأله‌ی جمعیت تابعی از مشکل اقتصادی است،برای کاهش درازمدت ضریب باروری لازم است که کشورها به‌سطح معینی از رشد اقتصادی-اجتماعی دست یابند. کاهش خودبخودضریب باروری درکشورهای توسعه یافته، مؤید این مطلب است. لذا، درکشورهای توسعه نیافته و در حال توسعه، مهار کردن انفجار جمعیت ممکن نخواهد بود، مگر آنکه کاربرد برنامه‌های تنظیم خانواده همراه با دستیابی به‌سطح معینی از رشد اقتصادی ـ اجتماعی باشد.

تهیه و تنظیم : صدیقه‌بیگم مجابی

پیش‌بینی میشود که طول عمر در آینده در غرب نزدیک به ۸۰ و در کشور-های دنیای‌سوم نزدیک‌به ۶۵-۶۰ سال خواهد رسید. در عرض بیست وپنج سال آینده طول عمر در آمریکا و اروپا نزدیک به ۸۰ سال میرسد. در کشورهای در حال توسعه این رقم به ۶۰ تا ۶۵ سال خواهد رسید و عدهٔ زیادتری ازمردم دنیا طول عمر طولانی‌تری خواهند داشت.

بر اساس یک گزارش مربوط به «طول عمر» که از طرف سازمان بهداشت جهانی گردآوری شده‌است به‌طول عمر تعداد زیادی از مردم دنیا اضافه شده است.

و اینطور که بنظر میرسد این رویه همچنان ادامه پیدا خواهد کرد. با توجه به پیشرفتهای قابل توجهی که در علوم مختلف حاصل شده است و با بکار بردن اکثر متدهای نو و کهنه‌ای که در راه مبارزه و مداوای امراض موجود است. این گزارش نشان میدهد که پنج سال قبل ساکنین کشورهای مترقی غربی طول عمرشان متجاوز از ۷۱ سال نبوده است تنها با تفاوتهای ناچیزی که میان اروپا، ایالات متحده و شوروی وجود داشته است. قاره‌های دیگر؛ ولی میزان طول عمر درآمریکای لاتین فقط ۶۰ سال در آسیای جنوبی ۴۹ سال در افریقا فقط ۴۳ سال بوده است هرچند که این خود پیوندی سریع بوده است نسبت به سالهای ۱۹۳۹-۱۹۳۵ که طول عمر یک نوزاد بهنگام تولد را فقط ۳۲ سال پیش‌بینی می‌کردند...

برطبق یک‌اظهارنظر ازطرف مسؤولان سازمان بهداشت جهانی، این‌ترقی چشم‌گیر بسیاری از کشورهای در حال توسعه در مدت زمان خیلی کوتاهتری انجام گرفته است با مقایسه با ترقیهای مشابه آن در کشورهای پیشرفته و صنعتی.

بنظر کارشناسان سازمان بهداشت جهانی ارقامی که بهنگام تولد ـ طول عمر را مشخص میکنند تنها دلیل‌سلامتی‌همگانی آن‌جمعیت هستند در هر کشور و یا منطقه‌ای از دنیا....

ارقامی که برای مشخص نمودن طول عمر بکار میروند میانگین‌های حد متوسط آمارهای نشان‌دهندهٔ زندگی آینده و «طول عمر» نوزادی است که تازه متولد شده است دربرابر خطر مرگ‌که هرنوزادی را ممکن است در هرسنی تهدید کند.....

بنابه‌نظر کارشناسان سازمان بهداشت جهانی، طولانی‌تر شدن عمر در کشوری تنها باین‌دلیل نیست‌که زندگی طبیعی طولانی‌تر شده است بلکه دلیل عمده طول عمر پیشرفتهای علم پزشکی وپیشرفتهای اجتماعی کشور مربوطه است.....

یک بررسی ازطرف سازمان بهداشت جهانی نشان میدهد که در مناطقی که پیشرفت و توسعه یکندی صورت گرفته است علل مرگ ومیر متفاوت است. از منطقه‌ای به منطقهٔ دیگر و از کشوری به کشور دیگر.... با وجود دگرگونیهای زیادی که مابین مناطق مختلف در کشوری ممکن است وجود داشته باشد علل مرگ ومیر متفاوت میشود، بویژه در ملتی جور بجور و نامتجانس مانند ملت هندوستان.
براساس تحقیقات سازمان بهداشت جهانی نقطهٔ «وصل» مهمی در رابطه باتوسعه ممالک و بالا رفتن سطح زندگی ملتها و رابطهٔ آن با طولانی‌تر شدن عمر نوزاد (بهنگام تولد) وجود دارد...

یک کارشناس سازمان بهداشت جهانی معتقد است که در حقیقت میزان (بیرآورد) بهبود در مورد طولانی‌تر شدن رشتهٔ زندگی (طول عمر) در طول بیست سال گذشته در آمریکای لاتین، آسیا و افریقا به موازات یکدیگر نبوده است. در بسیاری از کشورهای در حال توسعه با معرفی دارو-های جدید و بهداشت عمومی طول عمر (بهنگام تولد) در عرض بیست سال چنان بسرعت بالا رفته است که کشورهای مترقی دنیا بمنظور دستیابی بیک چنین نقطه‌ای پنجاه سال تلاش کرده‌اند.

همچنین بهبود در تغذیه و بالارفتن سطح تحصیلات ملتها هم در پیشرفت آینـد این از عوامل مهم بوده‌اند....

انتخاب سیستماتیک وسائل ارتباطی آموزش

از: آر. ایروین گودمن
ترجمهٔ پریوش نامداران

یکی از ارکان اساسی نظام آموزشی نوین کشور را رسانه‌ها و کار افزارهای آموزشی تشکیل میدهد، بنابراین در موقعیت‌های مختلف آموزشی اخذ تصمیم صحیح در قبال استفاده از رسانه‌ها و کارافزارها از جانب معلمین مدارس و برنامه‌ریزان آموزشی لازم‌میآید. در مقالهٔ‌حاضر نویسنده کوشش کرده است روشی را به معلمین عرضه کند که‌دنبال‌کردن آن احتمال انتخاب صحیح نوع رسانه یا کار افزار را در موقعیت‌های مختلف و خاص آموزشی بالا برد.

در ستون اول شرائط و پیش‌فرضهائی که از جانب معلمین و برنامه‌ریزان آموزشی باید در نظر گرفته شود ذکر شده است.

ستون دوم مربوط به عملیاتی است که مدرسین باید انجام دهند و در ستون سوم نتایج عملیات آمده است.

اطلاعات اولیه لازم	فعالیت	محصول پرورش‌یافته
نهاده ۱ـ هدف رفتاری برای آموزش مورد نظر (در مدت یك کلاس درسی و یا برای یك نفر که تکلیفی خارج از کلاس دارد).	۱. هدف‌های رفتاری را تحلیل کنید: تعیین کنید آیا رفتاری که در هدف ذکر شده است احتیاج به مشاهده، شنیدن موضوعی، یا کار بـا وسیله بخصوصی را دارد یاخیر.	ستاده۱: صورت اسامی وسائل کار یا نوع رسانه (عکس، صدا، فیلم، مواد چاپی) که فراگیر باید مشاهده کند، بشنود یا بکار ببرد تا منجر به سرزدن رفتاری از او شود که در هدف تعیین‌شده است.
نهاده ۲ـ صورت خصوصیات فراگیران که ممکنست روی انتخاب رسانه‌های آموزش و سایر تصمیمات آموزشی اثـر گذارد، ایـن خصوصیات میتواند شامل سن، تحصیلات، ضریب هوش، توانائی خواندن، خصوصیات جنسی، اجتماعی، فرهنگی و طرزفکر و غیره باشد.	۲. بررسی خصوصیات فراگیران: تعیین کنید که با در نظرگرفتن خصوصیات فراگیران (سن، تحصیلات، ضریب هوش، توانائی خواندن، خصوصیات جنسی، اجتماعی، فرهنگی، طرز فکرو غیره) کدام رسانه باید بکار رود یا نرود.	ستاده ۲ الف صورت اسامی وسائل کار یا رسانه دیگری که براساس بـررسی خصوصیات فراگیران لازم است از آن استفاده شود. ستاده ۲ـ صورت اسامی طبقه‌بندی شده دیگری که براساس بررسی خصوصیات فراگیران در این موقعیت آموزشی مورد لزوم نیست.
ستاده ۱ـ صورت اسامی وسایل کار یا نوع رسانه که فراگیر باید مشاهده کند، بشنود یا بکار برد تا منجر به سرزدن رفتاری از او شود کـه در هدف تعیین شده است. ستاده ۲ الفـ صورت اسامی وسائل کار یا رسانه دیگری که براساس بررسی ویژگیهای فراگیران استفاده از آنها مفید تشخیص داده شده است.	۳ـ تصمیم‌گیری اولیه درباره رسانه مفید و مجموعه رسانه‌ها: درباره مجموعه رسانه‌ها که بـا توجه بهدفهای رفتاری و ویژگیهای فراگیران مفید تشخیص داده شده‌اند، تصمیم بگیرید.	ستاده ۳ـ صورت اسامی طبقه‌بندی شده مجموعه رسانه‌ها که براساس تاثیرگذاری فرضی آنها در شرایط آموزشی مورد نظر، طبقه‌بندی شده‌اند.
ستاده ۳ـ صورت اسامی مجموعه رسانه‌ها که برطبق تاثیر فرضی آنها درشرایط آموزشی، مورد نظر، طبقه‌بندی شده‌اند. نهاده ۳ ـ تصمیم گیری درباره مؤثرترین روش‌آموزش (گروه‌بزرگ، گروه کوچك، مطالعه انفرادی، آزمایشگاه).	۴ـ بررسی وسائل و روشهای ارتباطی: مفیدترین طریقه عرضه مجموعه رسانه‌های آموزشی را تعیین کنید.	ستاده ۴ـ صورت اسامی مشخص نحوه عرضه مواد آموزشی که با در نظر گرفتن مجموعه رسانه‌ها و روشهای آموزشی مفید تشخیص داده شده‌اند.
ستاده ۴ـ صورت اسامی مشخصی از وسائل و روشهای ارتباطی با درنظرگرفتن مجموعه وسائل ارتباطی و روشهای آموزشی که مفید تشخیص داده شده است.	۵ـ دسترسی به وسائل: معین کنید که رسانه موردنیاز یا سرمایه لازم برای خرید آنها در دسترس میباشد یا خیر.	ستاده ۵ـ صورت تعدیل شده رسانه‌ها و وسایل آموزشی و روشهائی که در دسترس هستند.

اطلاعات اولیه لازم	فعالیت	محصول پرورش یافته
نهاده ۱ـ هدف رفتاری برای قسمت آموزش موردنظر. نهاده ۲ـ صورت ویژگیهای فراگیران که سکسبت بر انتخاب رسانه یادیگر تصمیمات آموزشی اثر گذاری. ستاده ۵ـ صورت تعدیل شده وسائل و روشهای ارتباطی آموزشی که در دسترس هستند نهاده ۴ـ صورت اسامی مواد آموزشی موجود درباره موضوع (فیلم ـ نوار، صدا، عکس وغیره)	۶ـ بررسی مواد آموزشی موجود دردسترس: الف ـ تعیین کنید که کدام یك از مواد و رسانه‌های آموزشی که در دسترس بوده و بسیار مفید تشخیص داده شده است، در رسیدن فراگیران به هدفهای رفتاری مشخص موثرتر خواهد بود. ب ـ مواد آموزشی را که فعلا موجودنیستند ولی لازم هستند تعیین کنید.	ستاده ۶ الف ـ صورت اسامی مواد آموزشی لازم و در دسترس. ستاده ۶ ب ـ شرح مواد آموزشی لازم که در دسترس نیستند.
ستاده ۵ـ صورت تعدیل شده وسایل و روشهای ارتباطی آموزشی که در دسترس میباشد. ستاده ۶ـ صورت اسامی مواد آموزشی لازم که در دسترس نیستند.	۷ـ بررسی توانائی تولید: قابلیت و توانائی فنی و مالی موجودرا برای تولید مواد آموزشی لازم که فعلا موجود نیستند ولی مفید میباشند بررسی کنید.	ستاده ۷ـ شرح مواد آموزشی لازم که میتوان در محل تهیه کرد.
نهاده ۱ـ هدف رفتاری برای آموزش مورد نظر. نهاده ۲ـ صورت ویژگیهای فراگیران که سکسبت بر انتخاب رسانه یادیگر تصمیمات آموزشی اثر گذاری. ستاده ۵ـ صورت تعدیل شده وسائل و روشهای ارتباطی آموزشی که در دسترس هستند. ستاده ۶ الف ـ صورت اسامی موادمشخص آموزشی مفید که در دسترس میباشند.	۸ـ بررسی بهره آموزشی و اقتصادی روشـ های مختلف: بررسی کنید کدامیك از مجموعه رسانه‌های بالقوه بهره بیشتری براساس استفاده آموزشی و اقتصادی خواهد داشت.	ستاده ۸ـ صورت طبقه بندی شده مواد آموزشی مختلف بر اساس فایده آموزشی و اقتصادی آنها.
ستاده ۷ـ شرح مواد آموزشی مورد نیازکه میتوان در محل تهیه کرد. ستاده ۸ـ صورت طبقه‌بندی شده مواد آموزشی مختلف براساس فایده آموزشی و اقتصادی آنها.	۹ـ بهترین رسانه را ازنظر بهره آموزشی و اقتصادی آن تعیین کنید.	ستاده ۹ـ صورت وسایل رسانه و مواد آموزشی که برای آموزش لازم هستند.
ستاده ۹ـ صورت وسائل رسانه‌ها و مواد آموزشی که برای آموزش لازم هستند.	۱۰ـ مواد آموزشی مورد لزوم را به دست آورید یا تولید نمائید.	ستاده ۱۰ـ کلیه مواد آموزشی مورد نیاز.
ستاده ۱۰ـ کلیه مواد آموزشی مورد نیاز. نهاده ۵ـ کلیه وسایل رسانه‌های موردنیاز.	۱۱ـ استفاده اولیه و ارزیابی از رسانه‌های آموزشی انتخاب شده. آزمایش در شرایط واقعی. عکس‌العمل فراگیر را ارزیابی کنید و اطلاعات مربوط به تاثیرگذاری وسائل را بدست آورید.	ستاده ۱۱ الف ـ اطلاعات مربوط به تاثیر رسانه‌ها و مواد آموزشی بر اساس هدفهای رفتاری. ستاده ۱۱ بـ اطلاعات مربوط به گرایش فکری فراگیر نسبت به رسانه‌ها و مواد آموزشی که مورد استفاده قرار گرفت.
ستاده ۱۱ الف اطلاعات مربوط به تاثیر رسانه‌ها و مواد آموزشی براساس هدفهای رفتاری. ستاده ۱۱ب اطلاعات مربوط به گرایش فکری فراگیر نسبت به رسانه‌ها و مواد آموزشی که مورد استفاده قرار گرفت.	۱۲ـ ارزیابی و تجدیدنظر در رسانه‌های آموزشی را تا حد لزوم ادامه دهید.	ستاده ۱۲ـ اطلاعات مربوط به پیشرفت نشان میدهد که فراگیران میتوانند به هدفهای رفتاری دست یابند.

رادیو و تلویزیون

یاد دوست...



● نخستین برخورد ما در مشهد بود، نزدیک به‌هفده سال پیش. در آن زمان او در دانشکده ادبیات مشهد تحصیل می‌کرد. منهم با گروهی از دانشجویان دانشکده ادبیات تهران به‌مشهد رفته بودم و او راهنما و میزبان ما بود. محمد ورزشکار بود، سلامت و سرزنده، شوخ‌طبع و بانشاط. به‌مطالعه علاقمند بود. قصد داشت در رادیو مشهد به‌تهیه و اجرای برنامه‌های ادبی بپردازد، و در این کار موفق شد.

هنگامی که چند سال بعد به‌تهران آمد و در رادیو کار گویندگی را ادامه داد، نشاط و زندگی و صمیمیت و حساسیت برجسته دیگرش دوستان بسیار برای وی فراهم آورد و خیلی زود او را محبوب همه ساخت.

● محمد زندگی میکرد، خیالباف نبود، واقعیت‌ها را می‌شناخت و شرافتمندانه در پی آن بود تا راه خود را در اجتماع باز کند و از قابلیت‌های بسیارش برای ترقی سود برد. چند سالی بود که کار منظم در رادیو را رها کرده بود، گرچه از آن یکباره دل نکنده بود. دراین مدت چندبار در تلویزیون، در برنامه‌هایی شرکت جست و از او نوشته‌ای بود تا در کنار کار اصلی‌اش - روابط عمومی بیمه ایران - با رادیو و تلویزیون همکاری بیشتری داشته باشد. در این سالهای اخیر، دوستانش در رادیو و تلویزیون متاسف بودند که او را در میان خود نمی‌دیدند، گرچه سابقه سالها همکاری، پیوندی نزدیک بین سلطانی و آنها پدید آورده بود.

● محمد سلطانی، روزی از نخستین روزهای سال‌نو، در جاده‌ای از جاده‌های خطرخیز کشورش، در تصادف رانندگی کشته شد و فاجعه: همسر و دوفرزندش را نیز بی‌نصیب نگذاشت.

یاد این همکار صمیمی، دوست خوب، مرد شایسته، یاد صدای گرم و پرطنین او و خدماتش به‌رادیو، دیرزمانی زنده خواهد ماند. دوستانش در غم او سوگوارند و اندوه آنان را پایانی نیست. زیرا مرگ زیبنده او نبود، مردی که آن‌چنان از وجودش زندگی می‌تراوید...

ا. گ.

گزارش از امریکا

از: بهروز بهزادی

دانشگاه ایالتی میشیگان آمریکا زمستان ۱۳۵۴ پذیراگر بیش از سی‌تن از کارمندان جوان کادر خبر و تولید سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران بود. این دانشجویان مانند ۴۵ هزار نفر از دانشجویان آمریکایی و خارجی این دانشگاه در کلاسهای درس شرکت کردند و دوره‌های گوناگون آموزشی را دیدند.

برنامه درسی گروه اعزامی درباره رساله‌های گروهی بود و هر کدام از دانشجویان در کلاسهایی شرکت کردند که با کارشان در سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران ارتباط داشت.

سینما، تولید برنامه‌های رادیویی وتلویزیونی، رساله‌های گروهی، خبر وجامعه، سخن‌پراکنی در سطح جهانی و آگهی ازجمله درسهایی بودند که در برنامه رسمی فوق لیسانس دانشگاه ایالتی میشیگان تدریس میشدند و دانشجویان رادیو تلویزیونی مانند دیگر دانشجویان در کلاسهای مربوط به این درسها شرکت جستند.

کارمندان اعزامی همچنین در دو سمینار هم به طور دسته‌جمعی شرکت‌داشتند که یکی از سمینارها مربوط به چگونگی تهیه برنامه‌های رادیو و تلویزیون در ایالات متحده آمریکا بود و دیگری نحوه استفاده از سیستم را در کار رادیو و تلویزیون به دانشجویان می‌آموخت.

در برنامه سفر گروه اعزامی‌همچنین چند سمینار دیگر درشهرهای‌مختلف‌آمریکا و بازدید از مؤسسه‌های مهم رادیو تلویزیونی آمریکا پیش‌بینی شده است که در اوائل سال جدید انجام خواهدگرفت. گروه‌اعزامی که روز چهارم دیماه سال ۱۳۵۴ تهران را به قصد آمریکا ترک گفت در دهه آخر اردیبهشتماه پس از دیدار از چند مؤسسه رادیو تلویزیونی در اروپا به تهران باز خواهند گشت.

این دومین‌باری است که سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران گروهی از کارکنان خود را به طور دسته‌جمعی برای گذراندن دوره تحصیلی به خارج از کشور اعزام می‌کند.

اعزام این گروهها به دنبال سیاست آموزشی سازمان برای هرچه بالاتر بردن سطح دانش کارکنان صورت می‌گیرد که از این پس نیز ادامه خواهد یافت.

دانشگاه ایالتی میشیگان در «ایست لانسینگ» که با «لانسینگ» مرکز ایالت میشیگان فاصله چندانی ندارد قرار گرفته است. این دانشگاه از نظر تدریس رساله‌های گروهی نه تنها در آمریکا، بلکه در دیگر کشورهای جهان نیز شهرت بسیار دارد و از این نظر یکی از چند دانشگاه معروف دنیاست.

امسال دانشگاه ایالتی میشیگان غیر از میهمانان دانشجوی خود از سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران یك میهمان استاد نیز داشت. دکتر کامبیز محمودی معاون سازمان در ترم زمستانی دانشگاه استادی چند کلاس مربوط به دوره دکترای رساله‌های گروهی را بعهده گرفت و به این ترتیب، زمستان امسال یك جامعه کوچك ولی پرنشاط و گرم ایرانی در یکی از سردترین شهرهای آمریکا بوجود آمد که نشانه‌ای از تجربیات تازه برای رادیو و تلویزیون به ارمغان آرد در تکاپو بود.

سرپرستی گروه اعزامی را محمد نقیبی یکی دیگر از کارکنان سازمان که خود تحصیل‌کرده آمریکاست به عهده داشت و به این ترتیب گروه با یك برنامه حساب‌شده از قبل به‌تحصیل پرداخت. دکتر علی ایثاری استاد ایرانی رشته سینما و رادیو تلویزیون دانشگاه میشیگان و همکاران آمریکائیش نیز در راهنمایی گروه سهم بسیار مهمی بعهده داشتند و از همه جالبتر این که در همین مدت سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران دفتر کوچکی در این شهر تأسیس کرد تا در آینده گروههای اعزامی از امکانهای رفاهی بیشتر برخوردار باشند.

کارمندان دانشجوی سازمان در این مدت در خوابگاه بزرگی با دانشجویان آمریکایی‌و دانشجویان‌دیگر کشورها زندگی می‌کردند.

در این مدت همکاران ما از این که همه دانشجویان آمریکائی و خارجی از کشورمان به عنوان مملکتی پیشرو با رهبری صحیح نام می‌بردند احساس شادی می‌کردند. دانشجویان دیگر کشورها از ایران به عنوان قدرتی بزرگ که رهبری کشورهای نفتخیز را به عهده گرفته است نام می‌بردند و به این ترتیب همکارانمان از این که ایرانی هستند احساس غرور می‌کردند.

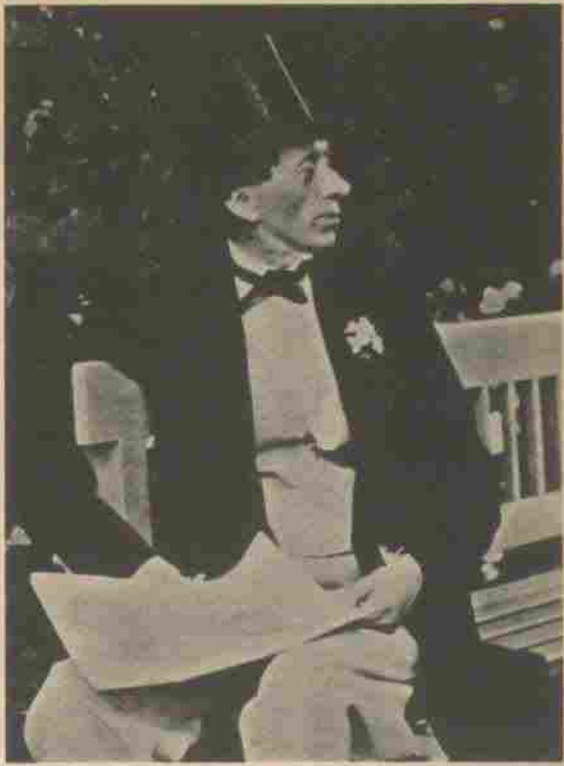
همکاران ما درمدت تحصیل‌تشنه خبرهای مملکت بودند، خوشبختانه دراین زمینه رادیو و تلویزیونهای آمریکا اخبار بسیار داشتند مثلا چند مصاحبه شاهنشاه را در سن صورتی هیچگاه فراموش نمی‌کنم. یکی از این مصاحبه‌ها قرار بود در برنامه ۶۰ دقیقه که یکی از برنامه‌های پر بیننده شبکه سی. بی. اس آمریکاست پخش‌شود، از روزها پیش همکاران، دقیقه‌شماری می‌کردند و ساعت پخش مصاحبه همه پای تلویزیون بودند. فردای آن روز خوشحالی بزرگی هاله‌وار افراد جامعه کوچك رادیو تلویزیون را دربر گرفته بود و همه‌جا صحبت ازاین مصاحبه بود و اطلاعات عمیق رهبر ایران...

درباره چگونگی فعالیت درسی وفوق برنامه دانشجویان اعزامی به آمریکا، اکنون بیشتر دانشجویان دانشگاه میدانند که ایرانیها به چه قصدی این دوره را می‌بینند. محمد نقیبی سرپرست گروه اعزامی دریك گفت و شنود رادیو تلویزیونی علتهای اعزام گروه را برای گزارشگر رادیو و تلویزیون محلی تشریح کرد که در برنامه اخبار ایالت پخش شد...

همکاران فیلمساز و کارگردان ما نیز به عنوان کار درسی هرچه هنر داشتند به‌کار بردند، مثلا سهراب اخوان کارگردان تلویزیون فیلم کوتاهی برای درس سینما ساخت که مورد توجه بسیار قرار گرفت، اخوان در این فیلم از یك تم ایرانی یا توآوری مایه گرفته بود.

اکنون دیگر نگرانی همکاران ما به پایان رسیده است، درسها، تمام شده بیشتر نمره‌ها خارج از حد انتظار و حتی در مقایسه با دانشجویان آمریکایی بسیار چشمگیر است، اعضای گروه هرکدام در این مدت درست مثل یك کارمند وظیفه‌شناس که برای درس‌خواندن به ماموریت رفته باشند رفتار کردند و در هر زمینه‌ای با بهره‌گرفتن از دانسته‌های تجربی خود باعث تعجب استادان آمریکایی شدند.

اعضای گروه اکنون دیگر روزشماری می‌کنند تا لحظه بزرگ بازگشت به خاك کشور نزدیکتر شود، به‌امید آن روز.



بمناسبت روز بین‌المللی کتاب کودک، ۱۴ فروردین

هانس کریستیان آندرسن

HANS CHRISTIAN ANDERSEN

کودک پیر

فرهاد مهریار

هانس کریستیان آندرسن از میان پائین‌ترین طبقات ملت دانمارک سر کشید. قریحهٔ داستانسرائی و قصه‌گوئی او نیز مستقیماً از این اصل و نسب ناشی می‌شد.

این کودک که دارای حساسیتی مفرط بود، هنوز زمان بسیاری را پشت سر نگذاشته بود که کوشید از محیطی که در آن پا به عرصهٔ وجود نهاده بود بگریزد. اما از همین محیط بود که توانست دربارهٔ انواع تیره‌روزی‌های انسانی و همهٔ استعدادهای باطل افراد شناخت پیدا کند. جست و جوی نومیدانهٔ محبت و دوستی، بخصوص دوستی افراد بزرگسال، برای او وسیله‌ای بود که بعضی از تحقیر‌های روزگار گذشته را جبران کند.

زندگی او در روز دوم آوریل ۱۸۰۵ در «اودنسه» آغاز شد. پدرش کتاب‌بافی موسوم به‌هانس بود و مادرش رختشوئی به نام ماری، و این دو به‌اندازه‌ای بی‌نوا و تهیدست بودند که تختخواب خود را از قطعات مختلفی که در تزئین تابوتی به‌کار رفته بود ساختند.

از جانب پدری، در تبارش آثاری از عدم تعادل‌های روحی نشان کرده‌اند: پدر بزرگش که پیکر تراشی دوره‌گرد بود، از نیروی عقلانی اندکی بهره می‌برد و به اصطلاح سبک مغز بود؛ غالباً در حالی از صحرا به‌شهر باز می‌گشت که تاجی از شاخ و برگ بر سر داشت و دسته‌ای از کودکان مسخره‌گر، دور تا دور او را گرفته بودند؛ مادر بزرگش، به‌شهادت قصه‌هایی که برای هانس کریستیان خردسال تعریف می‌کرده، به‌نظر می‌رسیده که مبتلا به‌جنون عظمت‌طلبی شده بوده است.

اما از جانب مادری، باید گفت که آن‌ماری، مادر او، دختری نامشروع بود و خود نیز پیش از ازدواج، دختری به‌نام کرن به‌بار آورده بود.

اما این پدر و مادر، پیوسته نسبت به فرزند خود محبتی عمیق داشته‌اند، و او در نوشته‌های خود هیچگاه کلمه‌ای ننوشته که از آن احساس ترحم و محبت او نسبت به آن‌ها، دریافته نشود.

پدر در رؤیای آن بود که باسوادتر و عالم‌تر باشد؛ برای فرزند خود کمدی‌های هولبرگ، هزار و یکشب، و رمان‌های احساسی اوگوست لافونتن را می‌خواند. حماسهٔ ناپلئون او را مسحور می‌کرد؛ در سال ۱۸۰۸ نیروهای امپراتوری تا اودنسه پیش آمدند. در سال ۱۸۱۳، پدر هانس کریستیان به‌آن‌ها پیوست، ولی درهم‌شکسته و خرد از آن همه پیکار، در سال ۱۸۱۴ باز آمد تا دو سال بعد درگذرد و در آن حال برای پسر خود چیزی جز لوازم خیمه شب بازی و ذوقی شدید نسبت به‌تآتر، باقی نمی‌گذاشت.

هانس کریستیان کودکی حساس و آسیب‌پذیر بود، به‌مدرسه جایی که بچه‌های دیگر او را دچار هراس می‌کردند، خیلی نمی‌رفت، از سوئی تحمل نمی‌کرد که او را به‌عنوان شاگرد به‌دست پیشه‌وران و صنعت‌گران بسپارند.

می‌خواست آوازخوان اپرا شود. در سال ۱۸۱۸ مادرش باردیگر ازدواج کرد. در آن هنگام، خانهٔ آن‌ها در جوار باغ یکی از افراد متشخص قرار داشت. هانس درباغ با صدای سوپرانو آواز می‌خواند. او که دربرابر بچه‌های همسال‌خود آن‌قدر محجوب و خجالتی بود، به‌خوبی می‌توانست افراد بزرگتر را به‌سوی خود جلب کند و دیری نگذشت که بعضی افراد نیکوکار به‌او توجه پیدا کردند. خانم بونکل فلور و سرهنگ گولدبرگ از جملهٔ این افراد بودند.

در سال ۱۸۱۹، هانس کریستیان از ایونسن مطبعه‌دار (که هانس او را نمی‌شناخت) درخواست کرد سفارشنامه‌ای برای خانم «شال» رقاصه معروف (که مطبعه‌دار او را نمی‌شناخت) بنویسد و او را معرفی کند، و سپس عازم تسخیر کوپنهاگ شد.

مدت دو سال او در اتاق جامعه پایتخت زندگی کرد، و در آن حال تقریباً از گرسنگی در حال مرگ بود ولی به ستارهٔ اقبال خود اعتقاد داشت.

اگر سیبونی رهبر ارکستر پس از چند آزمایش به‌او می‌گوید که صدایش برای آوازخوان‌شدن کافی نیست، چه‌اهمیت دارد، هانس می‌تواند به‌رقص روی بیاورد، و اگر لیندمن هنرپیشه و داهلن رقاص به گوشش می‌رساند (پس از چند درس و واگذاری نقش کوچکی در بالهٔ آرمید) که اندام او برای صحنه مناسب نیست بازهم اهمیتی ندارد، او می‌تواند مثل گولدبرگ (برادر سرهنگ گولدبرگ مقیم اودنسه) و باگه‌سن، شاعر شود. این دو شاعر نیز مانند ووالف مترجم آثار شکسپیر، اورستد فیزیکدان و بعضی بانوان سالخورده که حساسیت آندرسن ولیزاو به‌محبت، احساس مادری‌شان را برمی‌انگیخت، به‌حمایت از جوان بی‌پناه و تنها برخاستند.

آندرسن مطالعهٔ فراوانی می‌کرد (علاءالدین اثر اوهلن شلاگر، تاثیر قطعی و راه‌گشا براو نهاد) و او دست به نوشتن تراژدی‌هایی زد که با آثار مؤلفان مورد علاقه‌اش تشابه فراوان داشت.

راهزنان ویس‌برگ او که در سال ۱۸۲۲ نوشته شد شبیه اثر شیلر بود، شبح گور پلاتوکه او، تقلیدی از والتراسکات بود. تآتر سلطنتی این دو اثر و نیز نوشته‌های دیگری از او را ردکرد. اما پس از آن که در همان سال ۱۸۲۲ نمایشنامهٔ آلفسول او هم برگردانده شد یکی از مشاوران دولتی که عضو هیأت‌مدیرهٔ تآتر بود به‌توصیهٔ یکی از ناقدان او را به‌حضور طلبید. این مقام، یوناس کولین نام داشت و از آن به‌بعد برای آندرسن فقط عنوان حامی نداشت، بل همچون ولی و سرپرست او شد. فکر و ذکرش این شد که به‌این جوان با استعداد ولی ناپایدار و از بعضی جهات بی‌سواد، آموزشی اساسی بدهد. از این رو برای او بورسی گرفت و از اول اکتبر ۱۸۲۲ هانس کریستیان آندرسن در یک کالج به‌تحصیل پرداخت.

در سال ۱۸۲۳، چند روز تعطیل به آندرسن اجازه داد که به‌اودنسه سفر کند و مادرش را که برای بار دوم بیوه شده بود ببیند؛ مادر شروع به میخوارگی کرده بود و این عیب در او شدت بیشتر می‌گرفت تا وقتی که با مرگ او به‌پایان رسید. ولی او برای فرزند همان رنگ‌های شاعرانهٔ دوران کودکی را داشت، و آندرسن پیوسته تا جایی که می‌توانست به‌او کمک می‌کرد.

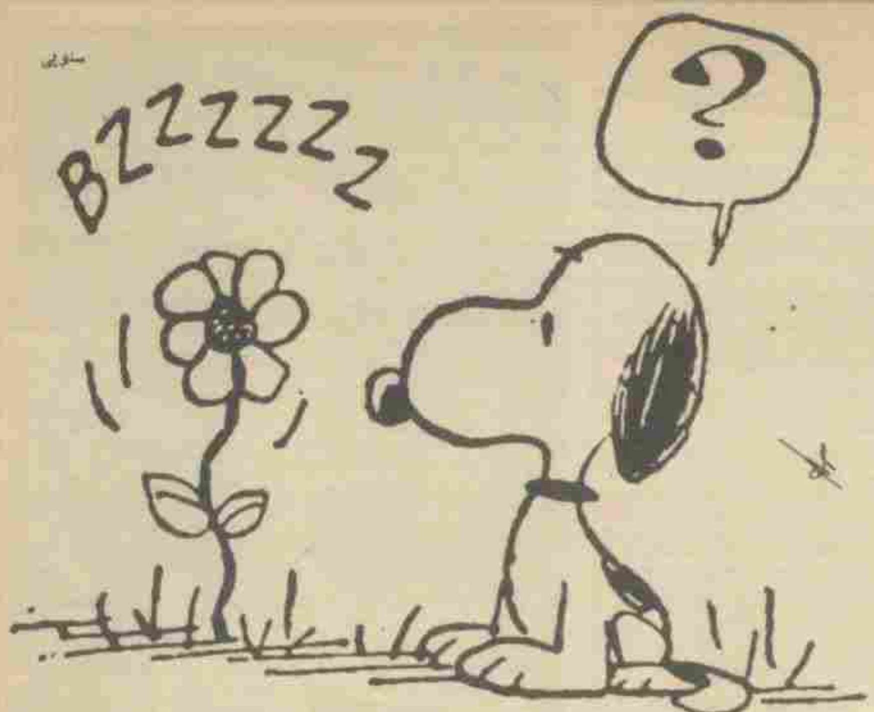
انضباط کالج بسیار شدید بود و رئیس آن مردی بود که از سخت‌گیری بسیاری بهره می‌برد و نرمش نیافت یا نمی‌خواست دریابد که هانس دارای چه خلق و خوی شاعرانه و ناپایداری است (و هانس پنجاه سال بعد هم وقتی به‌خواب می‌دید که رو در روی او قرار گرفته است، آرزو می‌کرد به زیرخاک پنهان می‌شد.)

هرچند که شدیداً به‌او توصیه شده بود به‌هنگام تحصیل ومطالعه چیزی ننویسد او اشعار «روح» (۱۸۳۵)، «کودک محتضر» (۱۸۴۶) و «شامگاه» (۱۸۲۶) را به چاپ رساند. با آن که در سال‌های تحصیل در کالج دچار حالات کوفتگی و دلزدگی شده بود، باز توانست درسال ۱۸۲۸ فارغ‌التحصیل شود و در دانشگاه کوپنهاگ ثبت‌نام کند.

یوناس کولین مشاور و خانواده‌اش، با محبت از او استقبال می‌کردند و او را می‌پذیرفتند. کانون خانوادگی آن‌ها، پیوسته اندکی از حرارت و گرمای انسانی را که او به‌آن نیازی تقریباً مفرط داشت، بهوی می‌بخشید. از طرفی، بزرگترین روشنفکران دانمارک جزو دوستان خانوادگی کولین بودند.

در سال ۱۸۲۹ نخستین اثر مهم آندرسن موسوم به سفر با پای پیاده از کانال هولمن تا منتهی الیه شرقی آماگر، انتشار یافت. این اثر بسیار گیرا بود و از آثار رمانتیک‌های آلمانی الهام می‌گرفت.

بقیه در صفحه ۹۳



اسنوپی

سرگذشت داستانهای مصور و تحول آن در امریکا

خسرو قانیان

شاید ریشه‌های اولیه پیدایش داستانهای کاریکاتوری برای رقابت دو سرمایه‌دار امریکائی در اواخر قرن گذشته بوجود آمده باشد. جوزف پولیتزر و ویلیام راندولف هرست از صاحبان صنایع که انتشار روزنامه را بعنوان عرصه‌ای برای موفقیت خود انتخاب کرده بودند، در نیویورک درگیر رقابتی برای برتری بودند. برای کسب این برتری، لازم بود تا هرچه بیشتر روزنامه بفروشند. برای فروش هرچه بیشتر می‌بایست توده مردم را به خود جلب یا حتی آنها را خلق کنند.

پولیتزر که از مجارستان به امریکا مهاجرت کرده بود در سال ۱۸۸۳ روزنامه در حال ورشکستگی «وورلد» نیویورک را دوباره حیاتی بخشید و آنرا تبدیل به یک نمونه روزنامه مدرن کرده بود. تیترهای پرخشونت، مضمونهای پرهیجان، گزارشهای پرخرج و ستونهائی از مطالب متعدد، روزنامه را مورد توجه همه قرار داده بود ولی آنچه که بیش از همه کوشش پولیتزر را بخود معطوف میکرد ضمیمه روزنامه بود که بصورت جزوه هفتگی منتشر می‌شد و در واقع تمهیدی برای فروش هرچه بیشتر روزنامه نیز محسوب میشد. این جزوه بسرعت پایگاه محکمی در میان مردم یافت و در همین جزوه بود که برای اولین بار نقاشیهای «آوت کالت» ظاهر شد.

«آوت کالت» تحصیلات هنری خود را در پاریس به پایان رسانده و در کارهایش تمایل زیادی به خشونت دیده میشد. همکاری او با روزنامه «وورلد» با طرحها و تصاویری آغاز شد که سه چهارم یا تمام یک صفحه جزوه هفتگی را میپوشاند. شخصیتهائی که در این طرحها ظاهر میشدند مردمی بودند پرتحرک و زشت با خواسته‌های ویژه مردمی عادی و خوش باور و احتمالاً بشناس. این شخصیتها بزودی توجه خوانندگان «وورلد» را به خود جلب کردند و بتدریج جزئی از تفسیرها و صحبتهای آنها را بخود اختصاص دادند. این تصاویر علاوه برآنکه پدیده‌های اجتماعی در حال تغییر و تحول و فضاهای طنزآمیز امریکا را با لحنی گزنده و نیشدار بیان میکرد، خشونت و سادیسم خاص «آوت کالت» را نیز بروز میداد. در میان این شخصیتهای تصویری «پلوگینه» بیش از همه شهرت و اعتبار یافت. در واقع سال ۱۸۹۵ زمان ظهور این پسرک زردجامه کوتوله بود که سری طاس، گوشهای بزرگ و برگشته و دهانی بی‌دندان داشت و پیامهای تلخ و نیشدار خالقش «آوت کالت» را به خوانندگان «وورلد» میرساند.

اوج روز افزون تیراژ «وورلد» روزنامه رقیب را به جنبش بیشتری واداشت. هرست که روزنامه «جورنال» را اداره میکرد در رقابت با پولیتزر در صدد تطمیع «آوت کالت» برآمد و موفق شد که در ازاء پرداخت حقوق بیشتری همکاری او را با روزنامه خود جلب کند. با اینحال «پلوگینه» همچنان در انحصار «وورلد» باقیماند و سرنوشتش به دست «جورج لاکس» از رقبای «آوت کالت» سپرده شد. اما جورج لاکس موفق نشد که این مخلوق «آوت کالت» را رام کند و بار دیگر «پلوگینه» به خالق خود برگشت ولی این بار صفحات روزنامه هرست را مزین میکرد. سرانجام «پلوگینه» و پیامهای گزنده‌اش آنچنان بر اخلاق و روش محافظه کارانه امریکای آستانه قرن بیستم گران آمد که «آوت کالت» این همپای قدیمی خود را همراه با «جورنال» هرست ترک و برای خلق قهرمانان جدیدی به روزنامه «هرالد» پیوست. با اینحال «پلوگینه» همواره بعنوان سرسلسله خانواده داستانهای مصور شمرده میشود.

بدنبال قطع همکاری آوت کالت با «جورنال»، هرست «رودلف دیرکس» را به همکاری خواند و این هنرمند با انتشار داستان مصور فرزندان «کاپتن جامر» درواقع اولین داستان سریال مصور را بوجود آورد. «فریتز» و «هانس» فرزندان کاپتن جامر که ظاهراً پدرشان در آن سانحه‌ای از میان رفته است با مادر خود و کاپیتانی که معشوق اوست زندگی میکنند، و داستان، شرح شیطنتها، شرارتها و نافرمانیها و کلاً اوضاع ناگواری است که برای معشوق مادرشان ایجاد میکنند. چندی پس از آن «پیری» و «بیبو»های «فریتز و هانس» را گرفتند که مظهر دیگری از تمام بچه‌های شرور دنیا بودند و سالها مردم امریکا را با ماجراهای شرورانه خود به خنده انداختند.

«دیرکس» پس از چند سال همکاری با هرست سرانجام به پولیتزر و روزنامه «وورلد» پیوست و قهرمانان جدید خود را از جمله «پری وینیو»، «کاپیتان کوکوریکو»، «نوودل» و دیگران را بکار گرفته گرد.

از سال ۱۹۰۷ تغییر عمده‌ای در انتشار داستانهای مصور پیش‌آمد: بدین ترتیب که بجای انتشار آنها در روزهای یکشنبه و در یک صفحه تمام، از آن پس هر روز و فقط در یک ستون افقی چاپ داستانهای مصور متداول شد و روزنامه «سانفرانسیسکو کرونیکل» با شخصیتهای تصویری چون «مات» و «جف» که مخلوق «باد فیشر» بودند در واقع پیشگام این تغییر و تحول بود. اما در همان سالها بار دیگر «آوت کالت» به کارکاری در قلمرو دیرینه خود پرداخته بود «باستر براون» مخلوق او در روزنامه «هرالد» ظاهر شد و یکباره درخشش این پسر کوچولوی خوش پوش خوش رفتار و مطیع و آرام که نقطه مقابل تمام خصائص «پلوگینه» بود سایر رقبایش را از میدان بدر کرد. در واقع در آن سالها جامعه امریکائی در معرض تغییراتی قرار گرفته بود که خواه ناخواه بر حیات مطبوعاتی ایالات متحده تاثیرات مشهودی گذاشت، تاثیراتی که بروزش نقش خود را در ماهیت داستانهای مصور، و «کمیک» که اغلب باین نام خوانده میشدند آشکار کرد.

«باستر براون» با تفسیرها و حرفهایش که کودکانه ولی بسیار پرمفهوم و عمیق بود نمودار این تغییر و تحول بود که در اخلاق جامعه امریکائی ظاهر میشد، اخلاقی که برای حمایت از آن سانسور وقوانین سندیکاهای روزنامه‌نگاری بدست بکار شده بودند.

«باستر براون» عمری دراز داشت و تا سال ۱۹۲۶ پابرجا ماند. او حتی یکی از سازگان جامعه مصرفی گشته گردید و مثل کفش لباس برای سالها از مدلهای پر فروش بازارهای مصرفی امریکا بود. با اینحال در طول مدتی که


بی بی. ا. بی ال



«نقاب‌دار»



باستر براون



گوردون

داستانهای مصور و «کمیک» به‌رشد غول‌آسای خود ادامه میدادند خصوصیت بارزی در اغلب آنها بچشم میخورد و آن محیط خانوادگی شکل گیری این شخصیتها بود. اغلب آنان کودکانی بودند که بنحوی‌از طریق پدر و مادر و یا احتمالا به تنهائی واکنش‌های خود را در قبال پدیده‌های خارجی و اجتماعی زمان بروز میدادند و یا مانند «جیگس» و «مگی» و کمی بعد از آن «پترونیلا» و «آرچیبالد» زن و شوهری بودند که در تضادهای ظاهری و باطنی‌خود تفسیرگر پدیده‌های متضاد جامعه آمریکائی اوایل قرن بیستم بودند. سالهای فقر و رکود اقتصادی‌آمریکا به‌شدت بر زمینه آرام و هموار داستانهای مصور تاثیر گذاشت. رویای آمریکائی مضطرب شد و بیم از کابوس اندیشه‌ها را تلخ و گزنده کرد و در همین احوال بود که «نورات باگته» با خلق «بلوندی» و قهرمانان جدیدی که پرچم فلسفه بدبینانه‌ای را باخود حمل میکردند رنگ تازه‌ای به «کمیک» بخشید. در واقع «بلوندی» مشاوره درخشان داستانهای مصور سالهای ۱۹۳۰ «تنها بیان کننده بسیاری از مفاهیم و پدیده‌های اقتصاد درهم شکسته و متزلزل آمریکائی بود بلکه خبر از دیده جدیدی نیز میداد که به‌موجب آن حریم قدرت مردان بتدریج دستخوش نفوذ زنان میشد واساس یک سنت قدیمی اجتماعی یعنی «زن سالاری» در بنیاد جامعه‌ای که آنقدر به قدرت مردان خود تکیه کرده‌بود شکل میگرفت.

اما دوران طلائی داستانهای مصور در همین دوران آغاز میگردد. از ۱۹۲۹ بتدریج جنبه خانوادگی و شخصیتهای خانگی «کمیک»ها جای خود را به قهرمانان ماجراجو و خیالی میدهند که درواقع تعداد زیادی از آنان از خلال سطور داستانهای آن دوره به حریم داستانهای مصور راه پیدامیکنند. درسال ۱۹۲۹ تارزان و ماجراهایش که در آن زمان یکی از پرخواننده‌ترین داستانهای سال بود بقالب داستانهای مصور درآمد و شاید همین قهرمان جنگل بود که داستانهای مصور را به زمینه‌ای ماجراجویانه تبدیل کرد. در سال ۱۹۳۱ «دیک‌تریسی» مخلوق «چستر-گولد» در قالب پلیسی خشن که‌دانش برپشت تبهکاران‌لرزه می‌افکند‌قرینه ماجراهای قهرمانانه تارزان را در شهرهای‌بزرگ آمریکا بوجود آورد. سال ۱۹۳۴ «فلاش گوردون» زاده«آلکس‌ریموند» عرصه‌ماجراجوئی را به فضاها کشاند. در همان سال «ماندریک جادوگر» ماجراهای‌شگفت خود را در قلمرو ماوراءالطبیعه وجهان غیرمحسوس آغاز کرد. «مامورمخفی ایکس - ۹»، «جیم‌جنگلی» و «فانتوم مرد نقابدار» یکی بعد از دیگری از صفحات رمانها بهسینما و داستانهای مصور روزنامه‌هامیرپیوستند. ماجرایشت ماجراوقهرمانان‌یکی‌پس‌ازدیگری‌ظاهر میگردیدند. شرق‌خیال‌انگیز، داستانهای تاریخی و ماجراهای قرون وسطائی هرکدام برای‌ورود به‌حریم داستانهای مصور در شتابی نفس گیر به‌رقابت میپرداختند و جامعه مصرف‌کننده را اغوا میکنند. در سراسر امریکا و حتی در بسیاری از کشورهای اروپائی روزنامه‌ای‌بدون آنکه‌بخشی ازصفحات خود را به داستانهای مصور اختصاص دهد منتشر نمیشود. تب داستانهای مصور اوج میگیرد و در سال ۱۹۳۸ سرانجام «سوپرمن» نیز ظاهرمیگردد تا تمام رویاهای بشر وتخیلات ماجراجویانه و قهرمانانه‌اش را بازگو کند و لااقل در قالب افسانه در ارضاء آن بکوشد. «سوپرمن» تجدید حیات اسطوره‌های باستانی است و این‌مرد برتر با قدرت جادوئیش وجدان ناآرام مرد امریکائی را که ناخواسته به آستانه‌های «زن سالاری» نزدیک شده است، آرامش می‌بخشد.

علاوه بر آن سوپرمن دروجود خود دو عنصر اساسی دیگر از خصوصیات روانی مرد آمریکائی را دربر دارد، او آمیخته‌ای از قهرمانان افسانه‌ای نژادها و مردمان‌مختلف است و خاطرات دوردست شخصیتهای باستانی را زنده‌میکند، او راه گریزی است برای مرد آمریکائی تا بردگی بی‌چون و چرای خود را به طلسم ماشینیسم و هوشیاری برای لحظاتی کوتاه فراموش کند و آرزوهای ممنوع و خوابهای طلائیش را با کمک قدرت برجسته‌ی این قهرمان کاغذی برآورده کند.

«سوپرمن» ویژگی دیگری نیز دارد، او فقط زمانی مرد برتر میشود که شنل و لباس مخصوص را برتن کند و عاری از این تجهیزات مردی عادی است که هویت واقعی خود را از اطرافیانش بشدت پنهان میکند و اجازه میدهد تا مانند تمام انسانهای معمولی در معرض توهین و تجاوز قرار گیرد و فقط آنگاه که عناصر شرور تمام آلودگی روح و قصدهای‌شوم‌خود را آشکار کرده‌اند، «سوپرمن» آخرین قضاوت قطعی خود را، که درواقع قضاوت جامعه‌ای‌است که از درون‌خود میفرساید و استثمار میشود، به انجام میرساند و باتمام



ماندراک



سوپرمن

نیروهای زنجیر گسسته خود به‌نابودی عناصر شریر می‌شتابند.

با شروع جنگ دوم جهانی قهرمانان تصویری نیز به دفاع از میهن به صفوف خود ملحق شدند: «میکی‌ماوس» و «دونالدداک» قهرمانان والت دیسنی که بترتیب در سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۳۸ به صف ستارگان داستانهای مصور ملحق شده بودند و بسیاری دیگر از قهرمانان تصویری ماجراهای خود را در قلب صفوف دشمن ادامه دادند.

اینک که نیروهای مسلح امریکائی در خارج از مرزهای امریکا درگیر جنگ بودند لازم بود تا داستانهای مصور که همراه باپیاری از تجهیزات دیگر به‌صفوف سربازان امریکائی فرستاده میشد هدیه‌ای گیراتر به آنان عرضه کنند. قهرمانان زن که همکار یا مردان در ماجراهای تصویری شرکت میجستند و زنانی که خود یکه‌تاز ماجراهای متعددی بودند در عرصه داستانهای مصور ظهور کردند تا تنهائی سرباز دورافتاده امریکائی را با خوابهای شیرین آمیخته کند.

سالهای بعد از جنگ، دوره‌ای پرتلاطمی را درزمینه داستانهای مصور نشان میدهند که پی‌گیری آن چندان ساده نیست. ظاهراً ماجراها و حوادث نفس‌گیر و کابوس‌مانند جنگ‌چندان براعصاب‌مردم تأثیر گذاشت واندیشه آنان را آزرده‌بود که دیگرداستانهای مصور پرماجرا و قهرمانانی که قبل از جنگ عطش ارضا نشده جامعه‌ای آرام را فرومی‌نشاندند تدریجاً درخشش خود را ازدست میدادند. آفرینندگان داستانهای مصور یکی پس ازدیگری درجستجوی قهرمانان‌جدیدی‌برآمدند. «والت کلی» همکار والت‌دیسنی به پیروی از او جانوران را به عرصه داستانهای مصور کشاند. شخصیتهای



لانگ سام

او اینانیجهای قهرمانان‌ماجراآفرین، کسانی بودند که اوضاع سیاسی و شرایط اجتماعی زمان را با دیدی طنزآمیز، انتقادجویانه و روشنفکرانه مینگریستند. در سال ۱۹۵۰ «چارلز شولتز»، «پی‌نات‌ها» را خلق کرد که تا امروز گام‌به‌گام درتحولات اجتماعی موجودیت خود را در میدان رقابت داستانهای تصویری حفظ کرده است. چندی پس‌از آن‌همان‌شولتز «اسنوپی» توله‌سگ خیالپرور و جستجوگر را عرضه کرد که تمامی درگیریهای ذهنی و سودازدگیهای اجتماع نیمه قرن بیستم را درخود منعکس‌میکرد. «اسنوپی» از آن فضای تصویری داستانهای دیگر بی‌بهره است زیرا مکانیسم روایتی وتحلیلی‌داستان آن در تکامل خود بی‌رقیب است.

در سالهای ۱۹۶۰ که «پاپ‌آرت» عرصه هنر را در امریکا فتح کرد، داستانهای مصور پایگاه و ارج تازه‌ای یافتند. بسیاری از هنرمندان «پاپ» قهرمانان مصور را درتابلوهای خود نقش کردند و الهام از مضامین و قهرمانان و ماجراهای مصور یکی از منابع هنر «پاپ» گردید.

پس از تقریباً ۸۰ سال که از ظهور اولین داستانهای‌مصور میگذرد، اینک آنها یکی ازخشوانده‌های فروش روزنامه‌ها و مجله‌ها بشمار می‌آیند و شاید «اسنوپی» متفکر در تعمق همیشگی خود و در خلال این کلمات که با دلهره و نگرانی بیان میکند بتواند پیشگوی آینده داستانهای تصویری گردد: «نور عجیبی درآسمان میدرخشد و مفهومش این است که دنیا به‌انتها خواهد رسید، همیشه‌وقتی که نور عجیبی در آسمان میدرخشد باید خود را برای انتهای دنیا آماده کرد.»

دیباچه‌ها در نوشته‌های کهن پارسی

لطیفه‌هایی
از: کتاب «لطایف‌الطوایف»

گردآورده‌ی: فخرالدین علی «صفی»
(درگذشته به‌سال ۹۳۹ هـ . ق)

برای «طنز» تعریف‌های بسیار آورده‌اند، و تقسیم‌هایی: طنز تلخ، طنز سیاه، فکاهه، هزالی، هجا، و «هلاکت» ـ به قول لیلا ـ که از این دایره بیرون است.

و این گونه، در ادبیات ایران، پیشینه‌ی دیرینی دارد، بسیار دیرین.

و این شیوه ازنوشتن ـ مثل «حماسه جنگ‌افزار» معنوی بزرگی بوده است در برابر فکرهای مهاجم، که فکرهای مهاجم همیشه رو در رو با این سرزمین و مردم این سرزمین بوده‌اند.

در شعر جدی‌ترین شاعران‌مان ـ آنکه بیشترین شکنجه را ـ به راه یا به بیراه ـ دیده است و کشیده ـ مسعود پسر سعدسلمان ـ شاعر همیشه زندانی می‌بینیم:

«من مرد مزاح و ضحکه و شعرم
مرد سفر و عصا و انبانی...»

بینوا بر این راه می‌رفت.

واین اعتراف که مرد «مزاح وضحکه» است ـ اگرچه به ناآگاهی، یا آگاهی، «شعر» را در برابر «مزاح وضحکه» می‌گذارد، و لابد باور مردم آن دور بوده است که شعر و «مزاح وضحکه» در یک‌رده‌اند.

و با اینهمه ـ این اعتراف‌ها ـ او را از سیاهچال رهایی نبخشید.

در «کلیله ودمنه» از طنز سایه‌هایی می‌بینیم؛ در ترجمه «کلیله...» از عربی به فارسی امروز، فارسی دری:

آنجا که «زاغ» از «بوم» ـ که قرار است به امیری مرغان بر گزیده شود ـ آن هم در غیاب او، چیزها می‌گوید، و بعدها «بوم» گله می‌کند که: سبب «این لطفه» که در حق من کردی، چه بود؟

و در شعر سعدی «مزاح و مطایبه» بسیار داریم، و «مطایبات» او مشهور است.

و حتی در «گلستان» کتاب جدی «اخلاق» او:

«شنیده‌ام که: در این روزها، کهن پیری،
خیال بست؛ به‌پیرانه سر، که: گیرد جفت...

تا آخر»

و در بوستانش هم از این نمونه‌ها داریم.

و در شعرهای مولوی، در کتاب بزرگش مثنوی «طنز و هجاء جا به جا بسیار می‌بینیم؛ در بیشتر تمثیلات او: ماجرای کنیزک و کدو ـ در «اگر» تو ان نشست ـ و آن چار هندو که برای نماز به مسجد می‌رفتند و...

«عبید زاکانی» ـ در ادبیات فارسی ـ بزرگترین مردان طنز تاریخ است: آن هم در تاریخی با دریک فاصله ازتاریخ ایران ـ که تاریکی و تندی و ناهماهنگی در اندیشه ـ ناهماهنگی مردم و فرمانروایان ـ به گواهی کتاب «در کوچه‌ی رندان ـ تألیف دکتر عبدالحسین زرین کوب» در تمامی این گستره‌ی پاک ـ بدبختانه همه کاره می‌بود.

«طنز» او نیشخند فرزانه‌وار است، یا «ریشخندی» آگاهانه، بیدارکننده و هشدار دهنده است؛ هم برای خوانندگان، و هم برای دیوان مردان توانمند آن روز.

«نیشخند» یا «ریشخند»ِ او عصیان مردی آگاه است در برابر روزگاری تاریک، و مردان آن روزگار ـ که تاریک است.

و هم در آن زمان «حافظ» را داریم، با طنزی متین ومخفی ناحدی (الگویی‌سا) ـ کنایه‌وار، اما خطاب او به «عوام» است، که بعدها ـ این خطاب از پس که صمیمانه بود، عوام را هم در بر گرفت.

و حتی شنیده‌ایم که نزدیک بود این پوشیده‌گویی‌های اعتراض‌آمیز، موجب مرگ او شود.

و قصه‌ی آن غزل ـ که می‌گوید:

«گر مسلمانی از این است که حافظ دارد
وای: اگر از پس امروز، بود فردایی»

ـ معروف است، وبعد، تصحیح شدن این غزل بوسیله‌ی خود «حافظ» یا مریدان و پیروانش، با افزودن یک بیت:

«آن شنیدم که چنین گفت، سحر، «ترسایی»
گر مسلمانی...»

و به‌هرحال آن طنز عارفانه را ـ ظاهراً ـ «ترسایی» گفت و حافظ ازعتاب دار ظاهربینان و زهد فروشان و ظالمان‌تشنه به‌خون او رهایی یافت.

افسانه است؟ یا واقعیت؟ اما بیشتر نشان دهنده‌ی «واقعیتی» است و آن، اینکه: ایرانی، پیوسته برای آزادی واستقلال خود جنگیده است با حربه‌ها و هرعنوان‌وعلامت.

طنز کوبنده و بی‌پروای عبیدزاکانی،
طنز رندانه و عرفانی شکننده‌ی خلقیات روز، سعدی، هم بپاشو،
و طنز حافظ ـ از پس آن «هجو» کلایه‌وارفردوسی، وناصرخسرو، حتی‌جنگ عبید و سعدی در قالب طنز به‌دیگر سو؛

بیشتر شاعران ایرانی، دراین قلمرو طبع‌آزمایی کرده‌اند، اصولا طعن و طنز و تمسخر در سرشت هرایرانی است، و دور نیست، و باید، که این رشته از ادبیات، از دورترین زمانها با بهای ادب رسمی تا به روزگار ما گام بردارد و بیاید و چهره‌ی پر افروخته، بظاهر خونسرد وخندان، اما در درون توفانی ـ خود را همه‌جا نشان بدهد.

از:
آب است و نبید است
عصارات ذبیب است،
سیه رو سبید است

ترانه‌ی کودکان شیر که در قفای یک والی ـ پسر سمیه ـ مقهور ومعزول شیر می‌خواندند تا ترانه‌های کوچه وبازار امروز که دستفروشان و دوره‌گردان و درویشان می‌خوانند.

ایرج «میرزا» را داریم،

و در جبع گسترده‌تری، از پیش، و پیشترها، قهرمانانی داریم که نشان‌دهنده‌ی نوع شوخ و شنگ و شلنگ‌انداز ـ اما نه بی‌خردانه‌ی ـ ایرانی‌اند؟ «ملا»، همان «ملانصرالدین» در برابرتاش با همه‌چیز، و «بهلول» در برابرتاش با دستگاه خلافت هارونی،

و دیگران، و دیگران...

و بزرگترین‌چهره‌ها، همانا، عبید است، عبید ازمردم‌«زاکان» با تیغ‌تیزطعن و طنز، در برابر دستگاهی و دیوانی، ومردمی که به‌بیداری نیاز می‌داشتند، نیاز بسیار. این چهره‌ی‌بیدریغ خواستنی، دوست‌داشتنی است، که مبارز است و «بلامبارز» آن هم در آن زمان که گفتم.

و اما، این‌جا، دراین کتاب، مردی را داریم که «ملازاده» است و اهل مجلس و منبر:

«فخرالدین»
«جامی» شاعر مشهور.

پسر کمال‌الدین واعظ کاشفی و خویشاوند که هردو ـ پدر و پسر ـ صاحب تألیفات بسیارند.

و کتاب حاضر، تألیفی است ازلطایف و ظرایف و نوادر سخن ـ چه سخن پارسی و چه تازی ـ و گاه استناده‌هایی که ظریفان و بلیغان از آیات و احادیث کرده‌اند. و لفظ‌بازیها ووالامرتبه‌بازیها که بیشتر‌درداریه‌ی صناعات شعری وادبی است وغیره...

ـ گفتم که ـ پدر و پسر کتابها دارند.

درباره‌ی پدر حرفهایی داریم، که بعدها خواهد آمد، اما این پسر وکتابش.

اگر «لطیفه‌های عبید»، آفریده‌ی ذهن و ذوق خود او بود، این لطیفه‌ها ـ البته با بهره‌گیری از دیگران و گذشتگان ـ با اینهمه باروری ذهن مردی ست که آنها را ـ از این جا و آنجا ـ برگزیده است، و همین «گزینش» خود نوعی «تمایل» است و این «تمایل» و«گزینش» نیمی از «خلاقیت» و «آفرینش» است.

مردی، معمم و منبری، و اهل «وعظه و «ورد» و «وزن».

وقتی که از دینش می‌پرسند می‌گوید:
«تو نه رندی، نه زاهدی «حافظ»!
می‌ندانم ترا چه‌نام کنم؟»

و نیز از «مولوی» می‌خواند:
«مذهب عاشق زمذهبها جداست،
عشق اسطرلاب اسرار خداست»

تا نه پیروان «سنی» را بد آمده باشد، و نه شیعیان را، و روشن است که آزاده‌یی بلنداندیش بوده است.

تصحیح کننده‌ی این کتاب، شاعر و دانشمند گرامی: **آقای گلچین گیلانی** درباره‌ی فواید این کتاب در مقدمه می‌نویسد:

«اگرچه پیش از این تألیف، کتابهای بسیار در حکایات و نوادر و وقایع به تازی و پارسی نوشته شده است... ولی هیچیک بداین سبک و سیاق و جامعیت و این کتاب مستقلا در باب محاضرات و مناظرات تألیف‌یافته، علاوه برداشتن فواید تاریخی بسیار ونکات ادبی‌بی‌شمار، مجموعه‌ی نفیسی است از لطایف وظرایف طبقات‌مختلفه که مؤلف دانشمند آن بنا ذوق سرشار شاعرانه و طبع دقیقه‌یاب و نکته‌سنج‌خویش در جمع‌آوری و تنظیم و تدوین آن سالها رنج برده تا چنین اثری سودمند و نغز و دلپسند با نثری بسیار ساده و روان ـ که هیچگونه تکلفی درآن بکار نرفته است از خود بجا نهاده و...»

کتاب، دیباچه‌ای دارد دشوار و نه درخشان:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم»

بمدارج ادای‌تحمیدات الهی (=ستایش خداوند) و صلوات حضرت رسالت پناهی و ظرایف تسلیمات ولایت دستگاهی (=درودها به‌پیشگاه پیامبر بالیسین)...

چنین گوید حقیر فقیر ـ به‌فقیر و بیسترمانی: **علی‌بن‌الحسین الواعظ‌الکاشفی** المشتهر (=شهرت‌یافته) «بالصفی» ـ ایده الله باللطف‌الخفی (=خدای به‌مهربانی پنهانش یاری کناد) که:

«... چون در شهور سنه‌ی تسع و ثلاثین و تسعماه (=۹۳۹) بواسطه‌ی‌تحول احوال و تقلب لیل‌ونهار (=دگرگونی روز و شب ـ روزگاران) و بعد از خلاص ونجات از «حبس یک ساله‌ی هرات و تحمل انواع ریاضات، و اصناف بلیات (=همه‌جور‌سختی کشیدن‌ها) به‌حدود هرات بزد، و به‌جبال غرجستان عبور افتاد، و در آن دیار جمعیت آثار شرف ملازمت سلطان عالیشان، حامی حوزه‌ی اسلام و ایمان و ماحی (=محوکننده‌ی) ظلمت ظلم وعدوان (=دشمنی)...

«...شاه‌محمد سلطان»... دست داد(=افتخار همراهی شاه‌محمدسلطان بهره‌ی نویسنده‌ی کتاب‌شد) ودرآن‌اوقات‌بیشت‌سمات که‌خلاصی از درکات‌نیران (=سرانجام: دوزخ) وترقی به‌درجات جنان (=بهشت، و بالاترین پله‌های بهشت!) روی نمود، بدین نوای نوآیین ـ و نظم چون در ثمین ـ (=شعر خودش‌را می‌گوید که چون رشته‌یی مروارید گرانبهاست!) که حسب‌الحال و مناسب این قیل‌وقال است، مترنم و متکلم می‌بود (=یعنی این ابیات را در مدح‌شاه سلطان‌محمد شاه سروده بود و برلب داشت!)

منم رسیده بدین ملک چون بهشت مخلد،
خلاص یافته از دوزخ و عقوبت بی‌حد،
هزار شکر خدا را که از عنایت سلطان،
گذشت «محنت دایه» سرآمد «آفت سرمد»...»

«... و در آن اثناء برضمیر کبیر و خاطر فاتر (=خاطر رنجور و اندوهگین) مترسم گشت که برای برمزج‌افزای ایشان (=شاه‌محمد سلطان) نوای تازی ازلطایف ارباب راز و خرد ـ که قبل از آن جمع کرده بود ـ بسازد و نغمه‌ی دلنوازی ازنتایج طبع سحر طراز حریفان سخن‌پرداز ـ که پیش از آن فراهم آورده بود ـ بپردازد که مطالعه‌ی آن سبب ازدیاد فرح و نشاط، و باعث احتراز بربساط انبساط باشد...»

«... و شیخ بزرگوار مصلح‌الدین سعدی شیرازی... این مضمون گوید:

نظر کردم به‌چشم عقل و تدبیر
ندیدم به زخاموشی، خصالی
نگویم لب ببند و دیده بردوز
ولیکن: هر مقامی را، مقالی؛
زمانی بحث علم و درس تنزیل
که باشد نفس انسان را کمالی
زمانی شعر و شطرنج و لطایف
که خاطر را بود دفع ملالی»

و سپس فهرست چهارده باب کتاب را ـ که هرباب خود مشتمل برچندین فصل و بخش است می‌آورد. از «نکات شریفه و حکایات لطیفه‌یی که پیامبر بزرگوار و امامان و پیشوایان دین و شاهان و امرا و مقربان ایشان» نسبت می‌دهند گرفته تا لطایف نسبت داده شده با شاعران وحکیمان وسپاهیان و دلیران ومشایخ وعلما وقاضیان و واعظان و هر رسته از مردم، و لطیفه‌هایی در ذم عادات بد بعضی مردم از زن و مرد، مثل: بخل و خست و پرخوری و طمع و دزدی و گدایی و حتی نقص‌های مادرزادی و خدا ـ دادا کوری و کری و غیره...

از کتاب:

فصل اول:

در بیان استحباب مزاح (=شوخ‌طبعی جلب دوستی می‌کند) و **اثبات آنکه «مطایبات» از جمله‌ی سنن مرضیه (=آداب پسندیده) است:**

مخفی نماند که: در احادیث صحیحه و روایات صریحه وارد شده است که حضرت رسول (ص) بااولاد و ازواج واصحاب واطفال مزاح می‌فرمودند و صحابه نیز، در حضور آن حضرت با یکدیگر مطایبه می‌کردند و حضرت را به خنده می‌آوردند...»

«... عبدالله‌بن حارث بن جزء سهمی (=از یاران پیامبر است)... گفت که: ندیدم هیچ احدی را که مزاح بیشتر از رسول (ص) کرده باشد، **ولیکن مزاح او همه حق بود. و نیز گفت که: ندیدم هیچ احدی را که بیشتر از آن حضرت تبسم کرده باشد.**

چون هر پدر بزرگ مهربانی، نوه‌ی خردسال خود حسن (ع) را بر پشت می‌گرفت و در حجره از این گوشه بدان گوشه می‌ـ

بقیه در صفحه ۸۹

مقاله‌ای از: ریچارد رودز
ترجمهٔ داریوش قهرمان‌پور

نعمت لایزال خداوند

نیروی حرارتی هسته‌ای مهار شده، منبع نهائی عنصرپذیر انرژی، که در آخر تقریباً بصورتی عادی از آلودگی مورد استفاده قرار بگیرد چیزی که دانشمندان فیزیک متعددی راجع بآن از اواخر جنگ جهانی دوم با بطرفی صحبت و پرورش کار میکردند. امسال بیش از هر زمانی در مرحلهٔ آزمایش، گاهی جنبهٔ حقیقی پیدا کرد. سال ۱۹۷۳، نقطهٔ عطفی در این مورد بود، سالیکه دانشمندان پیشرو در این زمینه اطمینان حاصل کردند که ترکیب هسته‌ای درواقع امکانپذیر و بالاخره عملی خواهد بود. آنها مطلب را به کنگره اطلاع دادند به روزنامه‌نگاران گفتند، و اظهارات یکی از آنها دکتر هارولد فورث از آزمایشگاه فیزیک پلاسمای دانشگاه پرینستون را در حقیقت ممکن است بعنوان سخنگوی بقیه نقل کرد.

«واقعاً دیگر شکی باقی نمانده که تولید و ساختمان یک رآکتور که عمل تولید حرارت هسته‌ای را انجام دهد عملاً امکان‌پذیر خواهد بود. امکان‌توجیه‌چنین رآکتوری وجود دارد و فقط مسئلهٔ مخارج و اندازهٔ آن مورد بحث است که البته حائز اهمیت هستند. اما انسان براحتی میتواندراجع بمخصوصیات چنین رآکتوری با اطمینان مطلق و اینکه درواقع بطور عملی کار خواهد کرد صحبت کند.»

اما اینکه، دانشمندان چطور به این مرحله رسیدند، چطور تجارب خودشان را بکار گرفتند و چگونه چنین رآکتوری کار خواهد کرد و کار آن بچه نحوی مورد استفادهٔ ما قرار خواهد گرفت و یکجا راحسابان میکند، حقایقی هستند که ارزش دانستن دارند، باین دلیل که ترکیب هسته‌ای حرارتی مهار شده زندگی مردم امریکا و بقیه جهانیان را حداقل تا اندازه‌ای دگرگون خواهد کرد که بیرحموی شیطان صفت و حرام‌اداماش بمب هیدروژنی تا بحال کرده. بعد از آن هیچ‌چیزمثل اولش نخواهدبود. اما اگر این بنظر مشکل و شاید منحوس و بدشگون میآید باید دانست که مقصود هم همین بوده. اگر قدرت باعث تباهی است، باید منتظر ماند و دید که آیا قدرت مطلق هم مطلقاً باعث فساد میگردد، یا نه؟

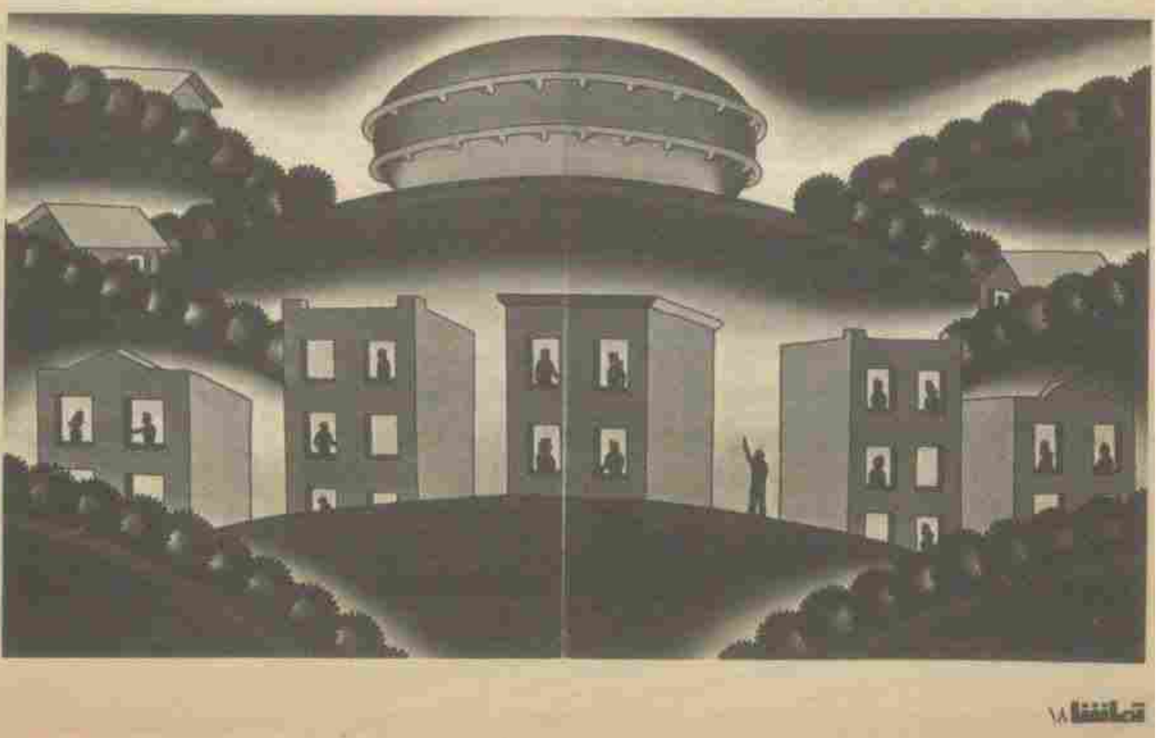
از بدو خلقت، آنگاه که چون طلای سنگین بود، خورشید، ستارگان، ابرهای بین اتم، پرتوهای شمالی، درخشش داخل یک لولهٔ نئون، و گلولهٔ آتشین یک بمب هیدروژنی همه از پلاسما درست شده‌اند. حالت چهارم ماده، جامد، مایع، بخار و پلاسما. برای درست کردن پلاسما از گاز هیدروژن، گاز را بمخزنی عایق از هوا یا بعبارت دیگر در خلأ وارد میکنیم و تا صد هزار درجه سانتیگراد گرمش میکنیم. در اینحال الکترونها از هسته جدا میشوند، الکترونهای منفی از یونهای مثبت، و گاز یونیزه میشود، پلاسما گاز یونیزه شده است. مثل گاز معمولی تحت فشار گرم و در اثر انبساط سرد میشود، مثل گاز معمولی بهر شکلی باطراف منتشر میشود و بطور مساوی بهر جهت حرکت میکند، اما برخلاف گاز معمولی عادی الکتریسته است و قابلیت‌تغییر شکل و جهت را تحت تأثیر حوزهٔ مغناطیسی دارد.

ساختن پلاسما بسیار ساده است، هر وقت چراغ‌فلورسنتی را روشن‌میکنیدبراینان درست میشود. اما از پلاسما بخواهیم همان کاری را که خورشید میکند انجام دهد و حتی بیشتر از خورشید عمل کند ـ چون خورشید زیاد هم راندمان خوبی ندارد ـ مشکل است یونها، یعنی هسته اتمهائی که از الکترونهایشان عاری شده‌اند و باین طریق بار مثبت پیدا کرده‌اند همدیگر را با نیروئی فوق‌العاده میرانند. برای بهم‌نزدیک کردنشان این نیرو را باید خنثی کرد. برای ایزوتوپ‌های سنگین هیدروژن ـ دوتریوم و تریتیوم ـ درجه حرارتی که برای خنثی کردن این‌نیروی دافع بین یونهایشان لازم است نزدیک پنجاه میلیون درجه سانتیگراد خواهد بود. بالاتر از این درجهٔ حرارت به تنها اتمهای دوتریوم و تریتیوم بیکدیگرتصادم‌میکنند بلکه بعضی اوقات با هم ترکیب شده یونهای هلیوم میسازند. در جریان این ترکیب قسمتی از جرمشان بانرژی تبدیل میشود، مقدار انرژی آزاد شده سرسام‌آور است.

$E=mc^2$ این معروفترین فرمولی که اینشتین بر ساز حقایق فیزیکی، سالهای‌قبل زد بنظر معصومانه میآید مگر آنکه عددهایش را بصورت ارقام دربیاورید. انرژی را اگر به ارگ حساب کنید برابر با جرم ضرب در سرعت نور بتوان دو خواهدبود. اینسانتیمتر در ثانیه. اما سرعت‌نوربرحسب‌سانتیمتر درثانیه برابر ۹۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ خواهد بود. یک گرم ماده، که کاملاً بانرژی تبدیل شود نهصد بلیون بلیون ارگ انرژی میدهد. یک ارگ مقدار ناچیزی است اما 9×10^{20} ارگ جهنمی از انرژی خواهد بود.

ترکیب هسته‌ای بمیزان قابل ملاحظه برای اولین‌بار بروی زمین در ۱۹۵۲ عملی شد، وقتیکه ایالات متحده یک هیولای ۲۱ تنی باسم «مایک» شماره یک را بروی اتولوب انیوتوک در جنوب اقیانوس آرام منفجر کرد. انفجار حاصله تمام ۲۱ تن «مایک» شماره یک را آب کرد که هیچ بلکه در اتولوب که یک برآمدگی مرجانی بود یک سوراخ بعرض یک میل و عمق ۱۷۵ فوت ایجاد کرد. حتی قبل از آنکه ایالات متحده بمبی را که آنوقتها «سوپر» میگفتند و حالا بمب هیدروژنی میگویند اختراع کند بعضی از دانشمندان پیشروی لوس‌آلاموس ـ مردانی نظیر انریکو فرمی، ادوارد تلر، و جیمز تاک ـ بر روی روشهای مهار کردن ترکیب هسته‌ای حرارتی کار میکردند.

مهار کردن ترکیب هسته‌ای هیچوقت آسان بنظر نیامده بود، اما در آن روزهای اولیه حداقل بنظر سرراست میرسید. «مایک» شمارهٔ یک مثل همهٔ بمبهای هیدروژنی فعلی احتیاج به چاشنی یک بمب اتمی داشت. این وسیله‌ای‌بودکه منفجرشدنش میتوانستند آن میلیونها درجه حرارتی که‌برای ترکیب هسته‌ای لازم است بدست بیاورند. ترکیب هسته‌ای حرارتی مهار شده، بایستی بدون چاشنی کردن یک وسیله اتمی انجام گیرد. باید در محدودهٔ چیزی شبیه بمخزن یا محفظه قابل انجام باشد اما پلاسمائی که در آن ترکیب هسته‌ای انجام میگیرد نباید با جدار محفظه‌اش تماس داشته باشد. نویسندگان مطالب علمی مایلند وانمودکنند که پلاسما نباید با جدار ظرفش تماس بگیرد چون آنرا ذوب خواهد کرد اما این صحت ندارد. برای آنکه پلاسمای مورد نظر قابل



کنترل در محدوده‌ای باشد باید غلظت آن بی‌نهایت کم باشد حدود سه‌هزار بار رقیق‌تر از هوائی که تنفس میکنیم. یکصدهزارم فشار جو برای هرنوع کاری خلا قابل‌توجهی است. بنابراین پلاسما مقدار بی‌اندازه‌ناچیزی گاز خواهد بود و در آن غلظت ناچیز بمحض آنکه با جسم سختی برخورد کند فورا سرد خواهد شد. پنجاه میلیون درجه بنظر بسیار نهائی میاید اما در حقیقت شما میتوانید خودکار طلایتان را در داخل یک پلاسمای هسته‌ای بگذارید بدون آنکه بلائی برسر آن بیاید. یک کمی خراش برخواهد داشت و بعد اشعهٔ مجهول چون اشارتی از آن متشعشع میگردد. اما کار اصلی که خودکار انجام میکند ایجاد سوراخ سردی در درون پلاسما است. یک پلاسمای هسته‌ای تولید حرارت میکند اما نه حرارت بآن نحوی که می‌شناسیم و احساس میکنیم آنچیزی که ما را گرم میکند یا میسوزاند بلکه حرارت عینی ذرات [illegible] و نوترونهای سریع و آنچه بوسیلهٔ خود میتواند حرارت واقعی تولید کنند. توربینها و ژنراتورها را بکار بیندازند و یا الکتریسیته بدهند. بنظر این کاشفین اولیه و هم مسلکان نابغه‌شان در اتحاد شوروی، هر چند که هیچ کدام از طرفین راجع بکار دیگری اطلاعی نداشت چون کل جریان جزو اسرار درجه یک محسوب میشد ـ کراستی این بود که راهی برای محبوس ساختن پلاسما بدون آنکه بآن اجازهٔ تماس با جدار محفظه‌اش بدهند بیابند و بعد تا درجات حرارتی هسته‌ای لازم گرمش کنند تا باندازه‌ای که عمل ترکیب هسته‌ای انجام گیرد و بعد خودبخود عمل کند و این لب مطلب خواهد بود. آنها فکر میکردند که بیست سال دیگر یک راکتور عملی خواهند داشت. مقصود این نیست که این دانشمندان را خام و خوش‌باور حساب کنیم هر چند در وهلهٔ اول بنظر اینطور میرسیدند بلکه در آن زمان آنان واقعاً مسئله‌ای باین شکل بود و کسی چیز زیادی دربارهٔ فیزیک پلاسما نمیدانست ـ برخلاف این حقیقت که جهان تقریبا تماماً از پلاسما ساخته شده است (جامد و مایع و بخار در این جهان لایتناهی باندازهٔ خود انسان نادر و کمیابند، انسانی که از این سه حالت ماده درست شده بدون پلاسما، مگر برای لحظه‌ای که دچار صاعقه میشود).

محبوس ساختن پلاسما مشکل‌ترین مسئله بود، هر چند اخیراً دانشمندان فکر میکنند از عهده‌اش برآمده‌اند. پلاسما چون هادی الکتریسیته است تحت تاثیر حوزه‌های مغناطیسی آنچنان نحوی که فلزات قرار می‌گیرند درمیآید. بنابراین منطق حکم میکرد که آنرا در حوزهٔ مغناطیسی محبوس سازند. اولین وسائل تجربی لوله‌هائی بودند که دورشان سیم‌پیچی شده بود. وقتی جریان برق از سیم‌پیچ عبور میکرد ایجاد حوزهٔ مغناطیسی در طول لوله میکرد. الکترونها و یونهای پلاسمای محتوای لوله در این حال خودشان را در مسیر خطوط مغناطیسی حوزه مرتب میکردند. الکترونها و یونها هر دو براحتی بدور خطوط نیروی مغناطیسی حرکت میکنند. اگر بحال خودشان بگذارند این ذرات در مسیر خطوط نیروی مغناطیسی مارپیچ‌زنان میچرخند تا به انتهای لوله برسند و از بین بروند. اما برای جلوگیری از این اتفاق تجربه کنندگان چند دور سیم دیگر بانتهای لوله اضافه میکردند بنحوی که ذرات درحال حرکت خود را با حوزهٔ جدیدی روبرو می‌دیدند که از حوزهٔ میان لوله قوی‌تر بود و بنابراین برخلاف مسیر مراجعت میکردند. این طرز محبوس ساختن که آئینه مغناطیسی خوانده میشود هنوز هم در آزمایشگاه کمیسیون انرژی اتمی امریکا در لایورمور در ایالت کالیفرنیا تحت مطالعه است و برای بدست آوردن نوعی راکتور هسته‌ای مورد نظر امیدوار کننده بنظر میرسد، اما شاید طولانیتر از روشهای دیگری که الان متداول است باشد.

سیستم آئینه مغناطیسی آنطور که مخترعینش انتظار داشتند عمل نکرد، همانطور که پلاسما گرم میشد نمیتوانست آرام بتپند شروع میکرد بلکبرانی جست و خیز و خم و راست شدن و خودش را بصورت ستونهای مخروطی درمیاورد و بالاخره خودش را آزاد کرده و بدیوار محفظه‌اش برمیخورد و از میان میرفت.

اما مسئله اساسی در سیستم آئینه‌ای منظم کردن ذرات از انتهای لوله نبود. فیزیکدانها امیدوار بودند که این مسئله خاص سیستم آئینه‌ایست و سعی کردند راههای دیگر بیابند. برای مثال آزمایشگاه دانشگاه پرینستون ماشینی را طرح‌ریزی کرد که انتها نداشت یک محفظه حامی شبیه عدد 8 که بطور با شکوهی استلاراتور یا تولیدکنندهٔ ستارگان نامگذاری شده بود. اما در ۱۹۵۴ در یکی از جلسات متعدد دانشمندان بوسیلهٔ [illegible] وابسته به انستیتو تکنولوژی ماساچوست (M. I. T) [illegible] زود رنج و بدخلق که اختراع [illegible] را بلو تثبیت میدهد، خونسردانه آب پاکی را بروی دست همه ریخت که عدم ثبات در ماشینهای اختراعی پلاسما برای همه آنها عمومیت خواهد داشت و آنها نومیدانه یا ایمان بصحت گفته‌های تلر جلسه را ترک کردند و پس از بازدید مجدد از ماشینهایشان و نتایج آزمایشات حاصله فهمیدند که نظر او صحت دارد. سالهای دههٔ ۵۰ سالهای امیدوارکننده‌ای برای تحقیق دربارهٔ ترکیب هسته‌ای حرارتی نبودند. همینطور هم سالهای نیمهٔ اول دههٔ ۶۰ فارغ‌التحصیلان توجه خودشان را به جهات دیگری معطوف داشتند. فقط این اواخر دوباره بسمت فیزیک پلاسما رو آورده‌اند. اما اقلا یک قدم اساسی در ۱۹۵۸ برداشته شده بود، که بدون آن برنامه‌های تحقیقاتی در این مورد به بوتهٔ فراموشی سپرده میشد. پروژه شروود (وابسته به انستیتو تکنولوژی ماساچوست) بعنوان پروژهٔ سری درجه یک طبقه‌بندی شده بود چون واضح بود که یک راکتور حرارتی تعداد فوق‌العاده‌ای نوترون تولید میکند، نوترونهائی که مثلا برای تولید پلوتونیوم در ساختن بمبهای اتمی بکار می‌روند.

در اواخر دههٔ ۴۰ موقعیکه این طبقه‌بندی انجام گرفت، تعداد راکتورهای اتمی محدود و بدست آوردن نوترون خیلی مشکل بود. بنابراین بجای اینکه بکشورهای دیگر نشان دهیم چطور بنا مهار کردن ترکیب هسته‌ای میتوان نوترون درست کرد ـ ما (امریکائیها) در آنوقت باینکه کنترل ترکیب هسته‌ای [illegible] امیدوار بودیم که همهٔ جریان را مخفی نگهداشتیم. در اواسط دههٔ ۵۰ وقتی روسها بمب هیدروژنی ساختند دیگر واضح بود که نوترون علف خرس شده و تحقیق دربارهٔ ترکیب هسته‌ای مجدداً از سر گرفته شد، و فیزیکدانهای کشورهای دیگر بخصوص اتحاد شوروی شروع بصحبت دربارهٔ ترکیب هسته‌ای در مجالس بین‌المللی کردند وسری بودن قضیه منتفی شد. بنابراین در ۱۹۵۸ کنگرهٔ ایالات متحده پروژهٔ شروود را از طبقه‌بندی خارج کرد و امریکائیها و روسها در بین دیگران و بین خودشان راجع بآن شروع بصحبت کردند.

تا آنزمان فیزیکدانهای امریکائی مجموعه دستگاههای فوق تصور وجالب‌توجهی را در اختیار داشتند، دستگاههائی که برای محبوس کردن و گرم کردن پلاسما یا جلانیدن و فشردن، پوشاندنش با امواج الکترونی برانگیزد و برخی از نوعهای یونی و هزار بلای دیگر بکار میرفتند. نتایج کارشان بنحوی متحدالشکل برجسته و [illegible] و نامتناهی بود، هر چند اطلاعات بدست آمده تا اندازه‌ای قابل استفاده بودند و اقلا بحساب میآمدند.

هر چند آن سیم رودگذر خوشبینی اولیه دیگر نمیورزید، متخصصین امروزی در این رشته، فقط از سالهای گذشته، حالا مهار کردن ترکیب هسته‌ای حرارتی را مشکل‌ترین مسئله علمی عمومی در تاریخ فیزیک میدانند. آنها اغراق نمیگویند.

هنگامیکه فیزیکدانهای امریکائی با انواع دستگاههایشان مشغول بودند دانشمندان شوروی تمام فکرشان فقط برای یک نوع دستگاه متمرکز بود. فکر و اختراع آن بدو نابغهٔ علمی شوروی آندره ساخاروف و لو ارتسیموویچ نسبت داده میشود، ماشین روسی که در ۱۹۶۵ ارتسیموویچ اعلام داشت توکاماک خوانده میشود. این کلمه حالا بصورت نوعی و کلی بکار میرود ماشینهای نوع روسی را باین نام میخوانند مثل ماشین دانشگاه پرینستون. مسئله از بین رفتن ذرات در انتهای دستگاه با قرار ندادن هیچ انتهائی در سیستم حل شده. دستگاه شبیه لوله‌ای دایره شکل است یک شکل هندسی که توروس خوانده میشود در یک توکاماک خطوط نیروی مغناطیسی بشکل مارپیچ در محفظهٔ دایره‌وارشان میگردند، [illegible] میروند و راهی برای فرار نمی‌یابند.

یک حسن بزرگ دیگر توکاماک تکنیکی است که در آن برای گرم کردن پلاسما بکار میرود. بجای عمل فشردن که برای گرم کردن در ماشینهای امریکائی بکار میرود یا تزریق ذرات گرم نظیر آنچه بعضی از دستگاههای امریکائی مورداستفاده قرار میدهند روسها تصمیم گرفتند بگذارند پلاسما خودش، خودش را گرم کند. چون پلاسما هادی الکتریسیته است، آنها جریانی را در حلقهٔ پلاسما القا کردند و این جریان درست مثل جریانی که به دستگاه الکتریکی مقاومت حرارتی (اتو، توستر و غیره) برسد با مقاومت روبرو شده و تولیدحرارت میکند. توکاماک روسی اولین مسئله اساسی را در مورد محبوس کردن پلاسما ـ در موردثابت نگهداشتنش بمدتی کمی طولانیتر از جزئی از اجزاء ثانیه ـ و گرم کردنش تا کمی بیش از ده میلیون درجه، گرمتر از آنچه تا بحال دیگران بدست آورده‌اند (هر چند نه بآن اندازه گرم که ترکیب هسته‌ای را باعث شود) حل کرد. با وجود خوشحالی ناشی از کشفیات اتحاد شوروی، همهٔ فیزیکدانها بنتایج کار روسها اعتقاد نداشتند. مطلب [illegible] این بود که «حلقه‌های پلاسمای ما کار نمیکنند از کجا معلوم است مال آنها کار میکند» بسیاری از دانشمندان امریکائی در مورد کیفیت اندازه‌گیری‌های شورویها شک داشتند مخصوصاً میزان درجات حرارتی که روسها ادعا داشتند بدست آورده‌اند ـ چون کوچکترین وسیله‌ای که بخواهند در پلاسما برای اندازه‌گیری فرو کنند باعث بهم خوردن سیستم میشود بنابراین اندازه‌گیری حرارت آنرا بطور غیرمستقیم انجام میدهند. اندازه‌گیری باید از روی آنچه که از خود پلاسما ساطع میشود یا بوسیلهٔ تاباندن پرتوهای قابل اندازه‌گیری بر آن انجام گیرد. امروزه هم مثل ۱۹۶۵ آزمایش‌گران آنچه را که اندازه میگیرند نوترونهای حاصله از پلاسما، اشعهٔ مجهول، نور، حوزهٔ مغناطیسی و امواج بسیار کوتاه است. صحیح‌ترین روش اندازه‌گیری تاباندن اشعهٔ لیزر و اندازه‌گیری نسبت انتشار اشعهٔ بازتاب آن از پلاسما است و در ۱۹۶۵ روسها چیزی از لیزر دستگیرشان نشده بود. بنابر این در پرینستون شروع به ور رفتن به استلاراتورشان کردند در اوکریج و لایورمور با آئینه‌هایشان و در لوس آلاموس با سیستم [illegible] بازی میکردند. بعد در ۱۹۶۸ یک تیم از دانشمندان انگلیسی بمدت شش ماه به اتحاد شوروی رفتند در حالیکه لیزرها و هزاران کیلو وسائلشان را بهمراه داشتند تا مسئله را یکبار و برای همیشه حل کنند. گزارش انگلیسیها رسید: روسها درست میگویند. آزمایشگاه اوکریج سیستم آئینه‌هایش را به توکاماک تبدیل کرد. دانشگاه پرینستون استلاراتورش را تکه پاره کرد و در عرض نه ماه به توکاماک تبدیلش کرد. از ۱۹۶۹ ببعد توکاماک وسیلهٔ برتر برای عملی کردن یک راکتور ترکیب هسته‌ای حرارتی شد. دکتر مایکل دابرتز از انستیتوی اوکریج که در ۱۹۶۸ بروسیه برای دیدن همکارانشان رفته بود میگوید «آنها با خوش‌روئی، با همه روبرو میشدند برای اینکه مردم همهٔ دنیا همان سئوالات را مکرر و مکرر میکردند. مردم به نوشته‌های علمی توجه نداشتند. آنها میخواستند از منبع اصلی اطلاعات کسب خبر کنند ـ بما بگوئید ـ بما هم بگوئید... ما مثل عکس دوربینشان میکشیدیم. آنها واقعا برجسته بودند».

از ۱۹۶۹ ببعد (کشف روسها حس [illegible] برای امریکائیها شد) و دکتر فورث از دانشگاه پرینستون علت آنرا اینطور بیان میکند: «روسها آدمهای صاحب احساسی هستند و این حقیقتی است که در توکاماک آنها هم بچشم میخورد. آنها بچیزهای از حد اندازهٔ طریقشان میچسبند، سعی میکنند ساده نگهش دارند و بعد کمی جلوتر میروند. آنها در ازمایشگاههایشان هنوز چهلچراغ میاویزند. فکر میکنم علت عقب ماندگی ما در مورد استلاراتور باین علت بود که مال ما خیلی پیچیده بود. پایه صنعتی ما بمراتب بهتر از روسهاست و در مورد استلاراتور از امکانات نامحدودی که در اختیارمان بود بیش از اندازه برای زرق و برق دادن بدان استفاده کردیم. این موضوع در رقابتی که با روسها داریم همیشه بچشم خورده است. مثل موشکهایشان. از موشکهای ما انواع و اقسام [illegible] بکار رفته چون صنایع ما میتوانند آنها را فراهم کنند پس چرا تسلیم وسوسه نشویم؟ با همه اینها باز هم روسها بودند که اولین موشکها را راه انداختند و آنها بودند که انسان بفضا فرستادند. وضمناً هم آنها بودند که وقتی ما از تمام برتری تکنیکی خودمان استفاده کردیم دچار [illegible] شدیم. همین قضیه در مورد راکتورها هم اتفاق افتاد. آنها ما را در مسیر درست قرار دادند و حالا پایه‌های صنعتی بهتری که در اختیار ما هست با وجود عدم رقابت فکری با آنها ما را جلوتر از آنها خواهد انداخت. یکبار که استلاراتورمان را تبدیل به توکاماک کردیم، میزان حاصله از دستگاه ما ۲۰ بار بیشتر از مال آنها بود چون ما سیم‌پیچهائی داشتیم که با آب خنک میشد و این باین معنی بود که اطلاعات جمع‌آوری شدهٔ ما ۲۰ بار بیشتر از آنها بود».

اما دکتر دابرتز اضافه کرد «ما میخواهیم این حقیقت را که این فکر آنها بود ماست‌مالی کنیم، ما میگوئیم که فکر از ما بود، از آنها اقتباس کردیم وبهتر انجامش کردیم، اما بدون کمک آنها اینکار میسر نبود».

آنها بمدت ده یا پانزده سال وقتشان را برای اینکار گذاشتند و کار را با مشکلات و معضلات پیچیده‌ای انجام دادند، خیلی هم براحتی میتوانستند صدایشان را در بیاورند و بعداً در ۱۹۸۰ یا ۱۹۹۰ ماشین ترکیب هسته‌ای قابل استفاده‌ای را رو کنند. اما اینکار را نکردند.

۱۹۸۰ یا ۱۹۹۰ ظاهرا تخمین خوش‌بینانه‌ایست که دربارهٔ تکمیل ساختمان چنین ماشین قابل استفاده‌ای زده میشود. مسئله هنوز دشوار و تقلیل‌ناپذیر است، و بسیاری از آنچه قابل انجام است و البته به توجیه مسائل و اطلاعات گردآوری شده است. پلاسما با موفقیت محبوس و بمدت کوتاهی که لازم برای ترکیب هسته‌ای باشد تثبیت شده اما نه در حرارت هسته‌ای لازم، عدم ثبات پلاسما در بعضی از ماشینها موجود تا اندازه‌ای حل شده ـ اما آینده باید دفتر آن باشد ـ نظر کاربرد تکنیکی ماشینهای بقدر کفایت بزرگ و بقدر لزوم داغ که مسئله ترکیب هسته‌ای و تبدیل انرژی حاصل از آنرا به الکتریسیته حل کند. هنوزهیچ مقداری تریتیوم درهیچ وسیلهٔ تجربی سوزانده نشده، باین دلیل ساده که تریتیوم تنها ایزوتوپ هیدروژن است (هیدروژن ساده و دوتریوم) که رادیواکتیو است و احتیاج بتدابیر حفاظتی تشعشعی و کنترل از راه دور دارد. موادی که درموقع آزمایش کاربردش را دشوار میکند. بنابراین از استفاده از آن احتراز میشود. آزمایشگران از گاز هیدروژن معمولی و گاهی هم از دوتریوم استفاده می‌کنند. اما اولین راکتور قابل استفاده احتمالا از مخلوطی از دوتریوم و تریتیوم استفاده خواهد کرد بخاطر آنکه یک فعل و انفعال

بقیه در صفحه ۷۸

تجربه شعر

بر انداختن درخت در جنگل طلاجو

آن که می‌سوخت آبگیر میا
آن که سبزی‌اش شعله گرفته بود تازه وتر
با صخره حسی کشیده می‌شد از سکوی پیدایی او
از آن که زبانه‌ی تو در تن چوب ماجرایی بود
از آن که پیکرش را به تبر می‌زدم از مچهایش
جرقه نبود   تراشه‌ی چوب‌بازی بود که
هرچه تبر می‌زدم به مچهایش
سفیدتر می‌زد
از بلندی‌هایش
هوای خود را به سقوط
چه سهل می‌کرد
و تو از من به رفتار سنگِ مرده می‌مانست
در بلندترین حلقه‌ی آتش
تو که پشنگ می‌زد
تیغه بر مچش می‌پیچید
تا من از استواری‌اش دانستم
خواهد افتاد گرفتار
به‌مرگی از مرگهای هزاران سنگ
افتاده به ساحلِ ناگوار آب و تلاطم
پس شعله پشنگ می‌زند از تو
و خرچنگها که طلسمشان دورانِ سرگیجه‌ست
بر منفذهای آبله‌گونِ سنگهای مرده ـ افتاده به ساحلِ آب و تلاطم

•

مرا می‌بایدم جدا افتاد
با برگهای سبز به هم مانند
تراشه‌هایی که بایدم شعله زند به خاکستری سبک از گُر گرفتنم

عینِ نیمرخ افتاده باشد
برگی از درخت
و نیمرخی که به معراج می‌رود
به رخساره‌ی باد
که مجال افتادنش در طلسم سنگِ سیاه
چه سهل می‌افتد
زبانه به گودیِ آبله‌ها جا نمی‌شود از تقصیر
و درین دیدن از همه دیدنی‌ها
سنگِ مرده ـ افتاده
شعله‌یی کشیده بر تراشه‌ی پرآن

•

و آن که شنیده می‌شود از نیمرخش
دانه دانه آبله می‌گیرد
آن که خطی دیگر بر خاک می‌افتد
با لهجه‌ی آسوده‌ی افتادن
و سینه‌ی باز آسمان
که معنا ندارد در آبگیری تنگ.
تابستان ۵۳

هفت شعر از بهرام اردبیلی

توضیح

آنچه می‌آید از «آرام»ترین کارهای شاعر است ـــ از میان چند دفتر و چندین دوره‌ی چاپ ناشده، از جمله چند منظومه‌ی بسیار بلند. اصلی‌ترین کارهای آقای اردبیلی، به عقیده‌ی ما، غزلهای اوست و «نوشتار خودانگیز»ش، نوعی بداهه سرایی ـــ تا حدی و به نحوی ـــ مهار شده. از زمینه‌ی آخر نمونه‌یی خواهیم داشت در آینده‌ی نزدیک. زمینه‌ی اول، اما، بماند (درست که دیگر فرق شعر را با خط‌کش از وسط وا نمی‌کنیم، اما هنوز به «بریانتین» سفت‌وفادار مانده‌ایم. مسائل، هنوز، ولااقل در شعر، وقتی به‌زعم‌ما «عمیق»اند که جدی‌مآب و فکل‌زده دریافت شوند.) بماند برای روزهای فرزانه‌تری.

فیروز ناجی

دو شعر از «نمایش آسان»

۱

تو تاخت می‌زدی ای کودک
بریده می‌شدی به کنار
به راه مرغزارِ گاوانِ قهوه‌یی
به سانِ همان علف
به‌سانِ همان صحرای بازگردنده

مثل این است که بالای شبی
این چنین داشته باشی به کنار
و زردِ گلوبندِ تو را نداشته باشی

لذائی و بالوی بلندی که مرا دوست می‌داشت
و همیشه در آمدشدِ شب
می‌نشست و سایه‌های مرا می‌جست
و من با سنِّ کوتاهم از او شرمِ عشق می‌آموختم

و آنچه آسان است
رسیدنِ شب بود به خانه‌ی ما
کشیده می‌شدم آن‌گاه
بالو دلِ رمیده‌یی داشت.

۲

آه ای انسانِ زیبا
مرالان برای فراسیدنِ سبزیِ آب را می‌جویند
تو کیستی که وقتِ مرا چشمِ سرآسیمه کرده‌ای

هراس در گفتگوی ما روزانه‌ست
وقتی که تو می‌مرگی یا
من بر آیم همین.

گ.آ، ۱۳۴۹

چار شعر با سه نقطه

● ● ●

سر بر درِ شبی به همین رنگ
نظاره می‌کنم جزِ پریدنت را ماه
که می‌گردی به غفلتِ مردگان

چرا گریه مرا در لمی‌زرد
به من بگو توی که مردمکی
برای پرهیز از عشق
رنگهای هم‌نشینِ لبانت
در افسونِ آخرینْ اجاق می‌سوزد
من که گورِه‌یی سرد برازَر دارم
تشت را می‌خواهم
تنه در آهوی ناله‌ی تو
که بستنِ دهانِ گُلی در مُشت
گفتگوی برهوت‌ست

عشقْ جلد و مدی ندارد
نه سمندری در آب
نه ماهیانْ در آتشِ شن
تو را می‌خواهم و
لبخند تو را در قدیمِ خُنَی
مکانِ مرغی چون ابراهیم را
که خاموشی از آن سنگِ رایگان است
تا بگاه
مشت بسته بر سینه بکوبد
و عکسِ هفت هیولای بی‌تن
در چشمه بیفتد از سر تقصیر.

● ● ●

پس مرگِ ما چونست
که حسی گیاه می‌یابد
این دلِ رؤیا به رسمِ جامه‌دران؟

نیلوفری برهنه و سُست است
این درِ وامانده بر فتوح
این مرغزارِ مانده‌های خزان
که مرا و تو را صید می‌کند
هیچ لمانه به بیشه‌ی تُرِ دامن
هیچ تَجَنُّد جلالِ دریاییش
مگر سامانی از گُلِ سرخِ زمین
آتش ارکانِ تولیا
که با خشمِ ثُقُل
چه کلاهی چه برجِ شمشیری؟

● ● ●

از آن راهِ نامیده به سرگردانی
زمانی بادِ بهشت می‌گذرد
وز بر ما جانِ عریانِ گلهای بلخ
با رویشِ نارنجی
که آن‌جا در سایه‌گیرِ تپه‌ی جانورانِ حقره‌یی
سرخ می‌زنند و مخملِ بگشست
و پیش روی دخترکان
گمان نمی‌کنم آن لب و بستن

در آن دامنه او خیمه زده
او که خیلِ آزادی مهلکی را پُشته می‌کند
و خارِ جانش به هرزه‌ی باد می‌خلد

همگان پراکنده‌اند
خیلی‌اش در ابدیتِ وحشی
در شُرِ آشیان‌ها و حفره‌ی گامِ جانوران
دسته‌پریش
پُشته به دوشِ دخترِ نارنجی
او که پیاده وَجین می‌کند
پیاده فرو می‌رود در مخملِ سرخ

دراز زمانی از گذشتنِ باد می‌گذرد
همگان فراهم آمده‌اند
و گاهواره‌ی شیبوی غروب
در پشتِ منظرِ دخترک می‌جنبد.

● ● ●

آغشته بر جوالی یک پیکر
از پیمانِ تمر
تمثالِ این همه مرغ

موجِ مخوف با سایه‌یی از پَرپَر
یگانه رشادتش می‌شکند
و تنی چندْ شمردنی
آیینِ نقلِ آنها را
در خانه‌ی شاعران می‌نشانند
موج به اتفاق می‌کند
میانِ پشیمانی را
و کتاب از نظر می‌ماند.

مشهد، زمستان ۵۱

دلیران تنگستانی

منوچهر آتشی

۵



فصل غرورآمیز و خونین دیگر

سال ۱۹۱۴ است، ارتش آلمان در جبهه‌های نزدیکتر به خاک اصلی، علیه نیرومندترین ارتش‌های دنیا، وارد پیکاری خونبار شده است؛ اما ارتش نیرومند و پنهان جاسوسی آن کشور، از دیرباز دست به اقداماتی زیر کانه‌ای زده که همه دارای یک هدف مشخص است: راه یافتن به دریا، و همچنین به هندوستان.

واسموس ـ یا، لاورنس ایران!

این آلمانی سیج و سخنور، گرچه از همان آغاز کار با ناکامی روبرو شد و ... نتوانست کمترین نتیجه‌ای بگیرد؛ اما از جهات سیاسی و تبلیغاتی، بیشترین دست‌آوردها را، به بهانه تجاوز به مرزهای جنوبی‌مین ... شد.

لازم به یادآوری است که: واسموس، به‌هیچوجه یا بابک جاسوسی یا لند جاسوسی وارد ایران نشده بود ـ همچنانکه متجاوزان دیگر ـ انگلیس و روس ـ هم در کسوت ... و «حمایت» و «پاسداری» مرزهای شمال و جنوب ایران، دست به اردوکشی زده بودند.

باری، واسموس از آغاز جنگ جهانی ... به عنوان، قونسول آلمان در شیراز، پای در عرصهٔ کشمکش‌ها گذاشت. در این که ... غایی او و دولت متبوعش، چیزی جز جاسوسی و تدارک زمینه جهت گسترش قلمرو استعماری، نمی‌توانست باشد، تردید ... روا نیست، ولی سخن بر سر این است که: آیا واسموس، توانست رؤیاهای خود و دولتش را ـ تا حدودی ـ تحقق بخشد؟ خواهیم دید که: نه.

چون حریف ستنبه و نیرومند آلمان ـ یعنی انگلستان ـ با امکانات وسیع‌تر، خیلی پیش از او وارد میدان شده بود. این بود که به آسانی توانست در همان نخستین گامها، واسموس ـ یا بهتر بگوییم، فعالیت‌های جاسوسی آلمان در ایران را ـ فلج کند.

واسموس توقیف شد. تمامی مایملک و ... اش نیز ضبط گردید. اما واسموس ... راه شیراز، ... (شهری که می‌بایست ... گاه شود)، از چنگ مأمورین سرویس جاسوسی انگلیس فرار کرد. شگفت اینکه ... بار هم روانهٔ جنوب ایران شد. واسموس ... گرفتار عمال ایرانی انگلیس‌ها

شد. این بار نیز ـ که توسط حیدرخان حیات داودی، به قونسول انگلیس در بوشهر، تحویل داده شود، که باز هم فرار کرد، و چون دریافت که: اولاً زمینه‌ای برای ادامهٔ فعالیت‌های جاسوسی ندارد، ثانیاً جز عطوفت گرم دشتستانی‌ها و تنگستانی‌ها، کسی او را پناه نخواهد داد، و چون تنگستانی‌ها (زایر خضرخان) بر سر آن بود که روی واسموس «معامله‌ای» با انگلیس‌ها بکند. (لازم به یادآوری است که: قونسول انگلیس در بوشهر، حدود صدهزارتومان جایزه برای تحویل دادن واسموس، تعیین کرده بود.) زایر خضرخان می‌کوشید سایر سرداران جنگ دلیران، از جمله شیخ حسین‌خان چاهکوتاهی (سالار اسلام) را مجاب کند که واسموس را در ازاء پول پیشنهادی به قونسول انگلیس بدهند. استدلال زایر خضرخان این بود که «اولا او (واسموس) مثل متجاوزان دیگر، یک بیگانه است. ثانیاً ما بهای جنگی که درگیر آنیم و مسلماً مدتی به درازا خواهد کشید، نیاز اسلحه داریم و صدهزارتومان...»

شیخ حسین‌خان قبح قضیه را توضیح میدهد و استدلال می‌کند که: «واسموس به هر حال دشمن دشمن ما و در نتیجه دوست ماست. وانگهی این کردار بسیار ناپسندی است، خصوصاً از جانب ما جنوبی‌ها که به مهمان‌نوازی و پناه‌دادن به درماندگان شهرت یافته‌ایم.»

شیخ حسین‌خان پس از این چند و چون، واسموس را ـ که بصورت مهمانی تحت نظر ـ در قلعهٔ اهرم Ahram مانده بود، به چاهکوتاه، و چغادک Cheghadak (چهارفرسنگی بوشهر) می‌آورد و او را در کنف حمایت میگیرد. واسموس هم ـ چنانکه اشاره کردم ـ چون از همه سو درهای جهان را بروی خویش بسته می‌بیند، و از طرفی نه تنها تغذیه‌اش نه کشیده، بلکه مبلغ هنگفتی به شیخ حسین‌خان و فرزندانش بدهکار میشود ـ آستین بالا میزند و به کشت و زرع و باغداری به شیوهٔ دشتستانی می‌پردازد. کسانیکه برای رفتن به بوشهر (از شیراز، کازرون یا برازجان) بیخ گوش چغادک، عبور می‌کنند، می‌توانند از پشت شیشهٔ ماشین آثار بیل‌زدنهای او را، بتعداد زیادی کندهٔ نخل، درست جلو چشم مشاهده کنند. حالاهم اگر از فرزندان کسی بپرسی، ضمن بازگوئی سریع ماجراها، به خانهٔ ویرانه و زمین گشاده و نخل بن‌های فرسوده اشاره خواهد کرد:

ـ اون خونهٔ واسموس بوده.

ـ اونا هم باغش بوده، باغ حسین‌ای واسموس ـ که مردم اونارا با بر انداختن... با این تفاصیل، و با اینهمه استدلال ـ شگفت است که کسی چون «سایکس» ضمن اثر «تاریخی» خود، می‌کوشد تهمت مقاومت

ایرانیها را در جنوب، که خیلی پیش از آمدن واسموس به قلمرو دشتستان آغاز به نبرد کرده بود، با نام واسموس، و بعنوان «تحریک روستائیان علیه ارتش هشتهزار نفری بریتانیا ـ از طرف واسموس!» ـ آلوده کند!

کسی نیست ـ نبود ـ که از آقای سایکس بپرسد: اگر سرداران دشتستان و تنگستان و برازجان را واسموس برانگیخت، احمدخان تنگستانی را در سالهای ۱۸۵۶ ـ ۱۸۵۷ چه کسی برانگیخته بود؟ یا اندکی به گذشتهٔ دورتر می‌نگریم: چه کسی سر دهن سادهٔ دشتستانی‌ها اثر گذاشته بود، که در دورانی گریش حکومت یک خانوادهٔ ایرانی (زندیه) و تاج و تیزتر کندن نر، نخستین راه را برگزینند و لطفعلیخان آن چابکسوار شوریده حال زند را یاری نمایند؟ جز ایمان به حقیقت ـ چه انگیزه‌ای می‌توانسته میتمد سوار دشتستانی را، چنان نیرویی بخشد، که در یک شبیخون، ارتش سی هزار نفری آقامحمدخان قجر را از هم بگسلانند؟

آیا آنها را هم واسموس تحریک کرده بود؟

از آنجا که ـ به به ضرب‌المثل خودمان ـ «دروغگو همیشه کم‌حافظه است». خود سایکس، در شرح وقایع جنگ‌های جنوب، بموضوع واسموس و جایزه برای دستگیرش، استیصال سادی مردم جنوب و نیازشان بحتی اندک پولی جهت خرید سلاح، اشاره می‌کند واعتراف می‌نماید که: دشتستانی‌ها باآنکه به پول پیشنهادی ما محتاج بودند، حاضر نشدند واسموس را تحویل بدهند.

این نکته، ذهن را باردیگر متوجه حقیقتی تلخ کرد، حقیقتی که در مقالات پیشین اشاره‌ای از آن یادکردم. اما سطور زیر را عیناً از نامهٔ یکی از مجاهدان ـ بمرحوم آدمیت نویسندهٔ کتاب دلیران تنگستانی ـ نقل می‌کنم:

عزیزم آقای آدمیت، چندیست که از زیارت مرقومهٔ شریف می‌گذرد، و ازجهتی چند، موفق نشدم تاکنون بعرض جواب نائل آیم، یکی آنکه چون مشغول کار هستم، بکشی، کارکردن و سرو کله زدن با اشخاص گوناگون و مختلفه، که خود دست بزرگی است. از یک طرف، و خستگی از کارهای روزانه که مجال، آنگونه که باید و شاید، دست نمی‌دهد. از طرف دیگر، گذشتن یک مدت طولانی و متمادی از وقایع آن زمان، و بخصوصاً نادرست بودن رفقا که به اشتراک رشته‌های گسسته که حاکی از طور زمان است اتصال یابد و عدم توجه به این نکته که ممکن است پیش آید که کسی به تنهائی بخواهد وقایع را بنویسد، یا اینکه،

همانگونه که عرض شد احتیاجی به این کار حس نمی‌شد، تمام اینها، عللی بودهاند که تاکنون نسبت به فرمودهٔ سر کار اقدام نشده. اکنون هم که قلم بدست گرفته‌ام، به دلیل طول زمان و شبانی مشکل می‌نماید ازعهدهٔ مقصود برآیم. آخر، عزیزم، خود سر کار که قسمتی را شاهد و گواه بوده‌اید و بیشتر از خود بنده راجع به فقای خودتان اطلاع‌دارید. سابقهٔ بنده در قضایا فقط مربوط به وقایع جنگ جهانی (اول) و آغاز مشروطیت ایران است، و هنوز نفسی به‌راحت نکشیده، قضایای جنگ وجان‌فشانی‌های آن پیش آمد. غرض اینست که: بطور کلی، بشهادت نطامین ما همه‌جا با صلاح وخیر جامعه همراه بوده، و توانسته‌ایم در عمل بیشتر کوشیده‌ایم تا حرف و خودستائی. این است که اگر حقیقتاً ومایل کار آماده باشد، و بخواهم قضیه را تماماً عرض کنم، خود یک کتاب مفصل خواهد شد اینستکه، سعی شده‌است که از جوانبی صرف‌نظر کرده ـ به‌کمک فکر رشته‌های تشکیل دهم که فقط هرکه بخواهد اسمی بهترش بگذارید، «شاخه‌ها» مربوطند که معلوم ما هم بله، بعد زنجیر انحصار، شکلی مختصری داده شود. ولی وضعیت فارس، تحت تأثیر بلازه جنگ خودنمایی میکرد، کشتا! ایالتی که مرتب تشکیل جلسات میداد بنده را که سوابق روشن و طولانی با رؤسای ایلات از قبیل صولت‌الدوله و محمدعلیخان و غیره، می‌داشتم، مأمور شدم که به‌کازرون بروم و بتوانم رؤسای ایلات و عشایر را با نیات ملیون همراه کرده، برای کمک و مساعدت همراه باشند. بعد از چند روزی که از مسافرت بنده به‌کازرون گذشت، مصادف شد با تمدید مکرر رئیس قشون انگلیس‌ها که به‌دستور مستقیم کمیته اطلاع شد. در این موقع اخگر (احمدخان اخگر سرهنگ، و از روزنامه‌نویسان دلیر و مبارز) که در برازجان بود، اتفاقاً به کازرون آمد و آمد داشت همدیگر را ملاقات کرده، چون شنیدیم که صولت‌الدوله به کازرون آمده است، بنده و اخگر و امیر حسرت ... برای همراه کردن و مساعد نمودن صولت‌الدوله، بباغ نظر رفتیم. بالاخره ... مذاکرات زیاد که از طرفین به عمل آمد، او را همراه، در نتیجه بعد از آن سوگند خورد که در همه‌جا همراه و مساعدت باشد و از مواقع لازم ازهیچگونه کمک ومساعدتی دریغ ندارد، بلکه متعهد شد که باضمه نفر هم سر الجنگ ... بفرستد، ... از ... در این خبر ... اهالی کازرون، جشن گرفته و آئین‌بندی کرده، در این موقع نطق‌های مهیج از طرف بنده ایراد شد. موضوع این نطق‌ها اتحاد و اتفاق و بیداری ملت و آشنا کردن آنها به‌سیاست آن روزگار، و بیشتر

عدل نیز در این گونه نطق‌ها تبلیغ روح وطن‌پرستی و حفظ آن بوده است. نباید فراموش کرد که در اثر این نطق‌ها و جانفشانی‌ها بود که طوری اهالی را برای دفاع از وطن حاضر کرده بودم، که تا آخرین نفس به‌خاطر فداکاری و مقاومت در مقابل هرگونه پیش‌آمدی آماده کرد. بعلاوه، مطابق اطلاعی که می‌داشتیم، اسرای انگلیسی می‌بایست وارد شوند و زن و بچه همراه آنها بود. و لازم بود که احترام به‌ناموس دیگران ـ که جبلی هر ایرانی باشرافت است، در حق آنها رعایت شود؛ و هر کاری که منافی مرام آزادیخواهان و ملیون باشد، درباره آنها نشود؛ مردم را به‌وظایف خودشان گوشزد کرده و افکار و هدف ملیون را برای آنها تشریح میکردم که مبادا برخلاف مرام‌آنها، رفتاری پیش آید. و بالاخره اسرای انگلیسی وارد شدند؛ رئیس بانک شاهنشاهی (ایران و انگلیس) که جزو اسرا بود مرا ملاقات و اظهار امتنان کرد که: «من درسیاست داخل نبوده‌ام، چون زن و بچه همراه من است، تقاضا دارم مواظبت خود را درباره زن و بچه من دریغ ندارید.»

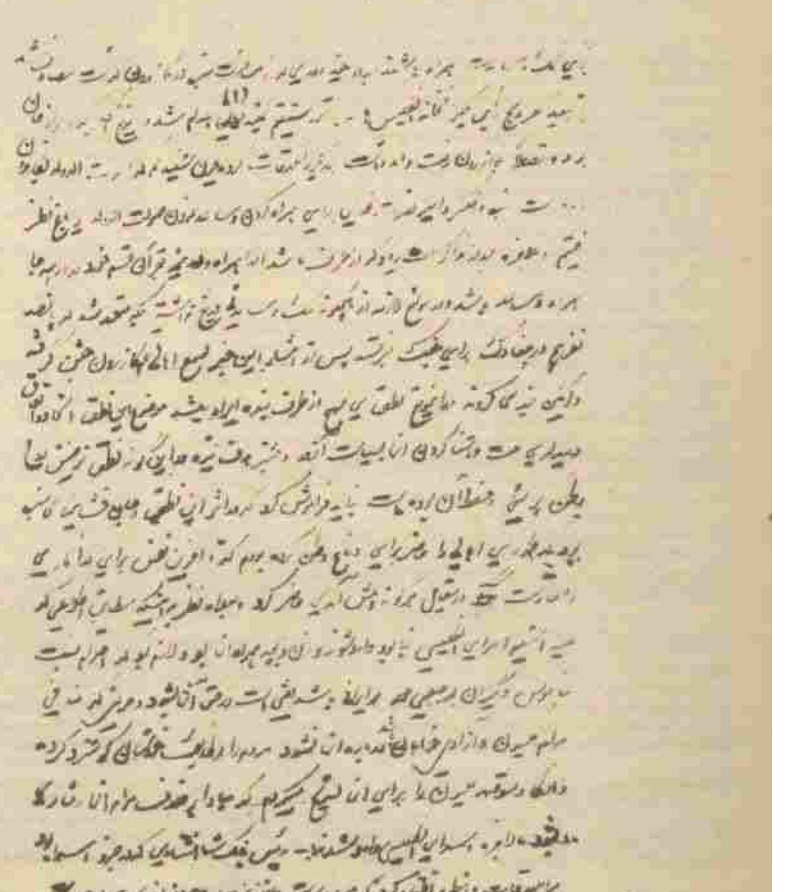
براساس همین تظاهرات سابق‌الذکر، مشارالیه را اطمینان کامل دادم‌و خود درحفظ‌ومحافظت آنها بودم و آنها را محترمانه در خانه‌ای که تهیه دیده شده بود سکنی دادم و بعداز یک شبانه روز از کازرون به‌برازجان، و از آنجا به «اهرم»[4] انتقال داده شدند. در این موقع بود که آقای شیخ‌جعفر محلاتی و مجاهدین شیراز وارد شدند. در زمان ورود آنها هم نطق‌هائی که ایراد شد عموما بنده کرده‌ام. پس از رفتن مجاهدان به‌برازجان، بنابر مقتضیات، مسافرتهائی‌درپیش به‌ایل کشکولی (ایل‌های از قشقائی) نموده، نطق‌هائی نیز در حضور محمدعلیخان رئیس ایل مزبور، برای حفظ وطن و بیداری ایلات ایراد نمودم. محمدعلیخان شخص جوانمرد و رشیدی بود و در ملاقاتهائی که از او میشد، همه‌جا روی موافقت نشان میداد. نخستین نشانه‌ای که تأثیرات نطق‌ها را در روحیات او میرساند، قضیه خدمت و گفتگوی با واسموس آلمانی است. زیرا همان زمان که در خدمت محمد علیخان بود، واسموس آلمانی با آن جمعیت‌های برازجان و اسلحه، وارد شد و جعبه‌های لیره را که همراه داشت، به‌محمدعلیخان نشان داد و گفت: «هرقدر پول می‌خواهید بردارید، و مانع عملیات من نشوید.» محمد علیخان جواب داد: «ما پول نمی‌خواهیم. ما وطن خود را از هرچیز بیشتر دوست‌داریم. انگلیس و آلمانی نزد ما فرقی نمی‌کند. هیچکدام مانع انجام وظیفه ما نخواهند بود منتهی، **چون ما از انگلیس‌ها صدمات زیاد خورده‌ایم و از طرف آلمانها صدمه‌ای وارد نشده است اینست** که بشما اطمینان میدهیم که در هیچجا مانع عملیات شما بمنفعت وطن ما، نخواهیم شد و پول و تفنگمان هم برای خودمان باشد.»

و بالاخره و با یاری خدا، موفق‌شدم مأموریت خود را با کمال صداقت و حسن سیاست و صمیمیت انجام داده، و کارهای من عموما در طول مأموریت، مسافرت به ایلات، ملاقاتهای سران عشایر با هم میبود، و حاضر کردنشان برای کمک و مساعدت به ملیون؛ که همه‌جا موفق شده به‌شیراز مراجعت کردم. بعد از یازده شبانه روز، شب هنگام بنده و ضیاءالواعظین بملاقات [illegible] قلیخان رفتیم، بطوریکه ذکر آن را احتیاج نیست. برای محافظت و کلاه، بود همانشب محبوس و بنده و ضیاءالواعظین، محبوس و مقید شدیم. [illegible] فرار کرد، بنده هم با شیری موفق بفرار شده، ومستقیما به‌منزل معدل‌السلطنه رفتم و بعد از یکماه که آنجا میهمان بودم، قضیه دستگیری مشارالیه پیش آمد. کری معدل را بعقب‌آباد برده، پیرمرد بیچاره را کتک زدند ولکن من، چون با قشقائی‌ها مربوط بودم اذیت و آزاری بامن نکرده، بعداز خروج از منزل او، مدتی اینطرف وآنطرف پنهان میشدم و روزگاری پس بسختی بسر بردم. در این موقع فرمانفرما و ژنرال سایکس وارد شدند و آزادیخواهان که در گوشه‌وکنار محبوس و مقید بودند، به تدریج و به فداکاری ما و [illegible] با فرمانفرما و قوام‌الملک مستخلص شده مجددا دور هم جمع شدیم و مشغول کار مبارزه... در این موقع ضیاء‌الواعظین و بعضی یاران دیگر به تهران مسافرت، و در غیبت آنها اولین کمیسیون هیأت‌رئیسه، از مرحوم حیات، عصر آزادی، میرزا احمدخان پژوه و بنده تشکیل شد و جلسات را مداومت داده مشغول کار وصل بودیم. بعدا رفقای دیگر از قبیل **عفیفی** (ناظرالدوله سابق) **میرزاعلی فروزان، ضیاءالاسلام** و **گلستان** در کمیسیون عضویت یافتند. در این موقع وزیر خارجه «مخبرالسلطنه» بود. ابلاغیه و تلگرافی بدین مضمون که: قشون اس.پی.آر (پلیس‌جنوب) از رسمیت خارج است، و انحلال آن را به ملیون، هیأت‌رئیسه و حکومت وقت اطلاع دادند. در اینجا دو اشکال برای انحلال آن پیش آمد: یکی اینکه فرمانفرما، دست نشانده انگلیسی‌ها محسوب میشد، و در باطن با آنها بود. دیگر اینکه خائنین بهوطن، هنوز بیدار نشده و لازم بود که ما دیگر متوسل بقوه قهریه گردیم، و صولت‌الدوله[3] که از هرحیث با مقاصد ملیون همراه بود، واجب آمد. جنگ بین صولت‌الدوله و اس.پی.آر شروع شد. و چون بطوریکه قبلا عرض شد، فرمانفرما باطناً با انگلیسی‌ها بود، به‌راهنمائی او سنگرهای شیری گرفته شد. در این موقع بود که مجددا دسته و جمعیت (کمیته استقلال) طرف تعقیب خائنین واقع شدند، در نتیجه جمعی بقشقائی (پناه برده) شده و حیات و عصر آزادی، در شیراز پنهان شدیم. قشون اس.پی.آر تا فیروزآباد به تعاقب صولت‌الدوله رفت. صولت‌الدوله عده مهمی چریک برای دفاع فراهم کرد. لکن بدبختانه، با آنکه امید موفقیت او میرفت، مرض انفلوانزا صدمات و تلفات زیادی بهقشون او وارد کرد. وباعث موفقیت اس.پی.آر گردید. وبالاخره کازرون را اس.پی.آر فتح کرد. این زدوخورد و قضایا ادامه داشت تا زمانیکه کابینه وثوق‌الدوله سقوط و کابینه مشیرالدوله روی کار آمد. تغییر کابینه موقع مناسبی برای ملیون میبود، و چون فرمانفرما، امتحان خودش را داده بود، آزادیخواهان اجتماع کرده، او را از شیر بیرون کردند.

و این کشمکش همچنان ادامه داشت تا کودتای ۱۲۹۹. اما در فاصله سالهای (۱۸۹۹ تا ۱۹۱۴ میلادی) وقایعی عبرت‌آموز رخ داد که هر کدام را خون و خنجر آزادیخواهان ضمانت میکرد...

«ادامه دارد»

۲



۱ـ برای پرداختن این مدعا، بترجمه کتابهای «آقا محمدخان قاجار» نوشته آنیه پاکروان (به فرانسه) و آخرین روز های لطفعلیخان زند، نوشته هرمان‌نورده بوره مراجعه‌نمود.)

۲ـ منظور «کمیته حافظ استقلال» است.

۳ـ صولت‌الدوله ـ پدر ناصرخسرو قشقائی، از قلدرهای قدرتمندی که به زمان اعلیحضرت رضا شاه کبیر، مشمول اصلیه وقلع وقمع قرار گرفت.

۴ـ اهرم Ahram ـ مرکز تنگستان



پژوهش ادبی

مجمع الجزایر گولاگ

بخش اول و دوم ۱۹۵۶-۱۹۱۸

-۳۶-

الکساندر سولژنیتسین

ترجمهٔ عبدالله توکل

و اکنون، با «م. پ.» پاکوبوویچ آشنا شویم. کار انقلابی را از اوان جوانی آغاز کرده بود و چندان زود به این کوشش‌ها برخاسته بود که حتی نتوانسته بود دورهٔ دبیرستان را به‌پایان ببرد. در همان ماه مارس ۱۹۱۷، رئیس شورای نمایندگان اسمولنسک شده بود. شور و حرارت ایمان و اعتقاد (که پیوسته به‌جلو سوقش می‌داد) خطیبی از او ساخته بود که بس قدرت و نفوذ کلام داشت. در کنگرهٔ جبهه غرب، بی‌پروا، روزنامه‌نگارانی را که دم از ادامهٔ جنگ می‌زدند، دشمنان خلق نام داد. ــ آوریل سال ۱۹۱۷ بود! بسیار کم‌مانده بود که از پشت کرسی خطابه به‌زیر آورده شود. پوزش خواست، اما، سخنرانی از سر گرفت، و چنان تعبیرهای چیره‌دستانه‌ای به کار برد و چنان شور و هیجانی در دل شنوندگان برانگیخت که در پایان سخنرانیش، بار دیگر، این جماعت را دشمن خلق شمرد. اما این‌بار، صدآسا برایش کف زده شد. در هیئتی که به‌شورای پتروگراد فرستاده می‌شد، به‌نمایندگی برگزیده شد. همینکه پای به پتروگراد نهاد، به‌سهولت و سرعتی که در آن‌زمان بر کارها فرمانروائی داشت، به‌نمایندگی کمیسیون نظامی شورای پتروگراد پذیرفته شد. آنجا، در تعیین کمیسرهای ارتش نفوذی فراوان داشت[۱]، و سرانجام، خود، به‌سمت کمیسر ارتش، به‌سوی جبههٔ جنوب باختری به‌راه افتاد و (پس از شورش «کورنیلوف»[۲])، «دنیکین» را به‌دست خود، در «بردیچف» بازداشت کرد، (و به‌همان گونه‌ای که در اثنای محاکمهٔ خود دید ــ تأسف می‌خورد) بسیار افسوس خورد که جابه‌جا تیربارانش نکرد.

با آن نگاه روشن، با آن پاکدلی و یکرنگی که همیشه داشت، و با آن روحی که همیشه ــ [چه اندیشه‌اش درست می‌بود و چه درست نمی‌بود] ــ سر تا پا، در تسخیر این اندیشه بود، در آغوش حزب منشویک جوان می‌نمود، و در واقع، جوانترین بود. با اینهمه، کمی سال، ذره‌ای مانع آن نمی‌شد که طرح‌های خویش را، با چیرگی سرشار از شوق و حرارت، به گروه رهبری حزب عرضه بدارد: مانند پیشنهادی که در بهار سال ۱۹۱۷، راجع به‌تشکیل حکومتی سوسیال‌دموکرات کرد، یا پیشنهادی که در سال ۱۹۱۹، برای ورود منشویکها به کمینترن، داشت («دان»[۳] و همدستانش همراهی و حتی به‌کبر و نخوت، همهٔ آن راهها و قاعده‌ها را که وی پیشنهاد می‌کرد، رد می‌کردند). در ژوئیهٔ سال ۱۹۱۷، عمل شورای سوسیالیست پتروگراد که برپایهٔ حکومت موقت درخواستهای ارتش، برای در هم کوفتن سوسیالیستهای دیگر، صحه گذاشته بود، برایانش مایهٔ اندوهی جگرخراش شد و این عمل را، حتی در صورتی هم که سوسیالیستهای دیگر، اسلحه‌به‌دست، برآمدند، خطی منحوس شمرد. درست به‌فردای روزی که کودتای اکتبر صورت گرفت، پاکوبوویچ به‌حزب خود پیشنهاد کرد که از جان و دل به‌پشتیبانی بلشویکها برخیزد و، از راه مشارکت کوشای خود، به‌بنیان‌های دولتی که بلشویکها به‌وجود می‌آوردند، سروسامان بدهد. سرانجام خویش را گرفتار لعن و طعن «مارتوف»[۴] کرد، و در سال ۱۹۲۰، صفوف منشویکها را، تا قیامت رها کرد، زیرا که اعتقاد پیدا کرده بود که دیگر نمی‌تواند ایشان را به‌سوی این راه بلشویکها وادارد.

برای آن به‌ذکر همهٔ این تفاصیل پرداختم که آنچه از پی این سطور گفته می‌شود روشن شده باشد: پاکوبوویچ، در سراسر دورهٔ انقلاب، منشویک نبود، که شش‌دانگ بلشویک بود، شش‌دانگ یکرو و یکرنگ و شش‌دانگ وارسته بود. در سال ۱۹۲۰، هنوز یکی از کمیسرهای تهیه و تدارک خواربار ولایت اسمولنسک بود (و در میان همتایانش، یگانه کمیسری بود که عضو حزب بلشویک نشده بود) و حتی در آموزش کمیساریای خواربار خلق به‌عنوان نیکوترین کمیسرها ستوده شد. (اظهار می‌دارد که ناگزیر شده دست به‌تنبیه و مجازات دهقانها بزند. من از این امر خبر ندارم. در برابر دادگاه یادآور شد که گروهها و واحدهائی برای جلوگیری از سوداگری به‌وجود آورده بود). درسالهای ۲۰، سردبیر روزنامهٔ تجارت شد و بازهم مشاغل برجستهٔ دیگری به دستش سپرده شد. و چون در سال ۱۹۳۰ احتیاج پیدا شده بود که، طبق طرحهای گه‌پ‌ئو، منشویکهائی که مثلاً در هر دستگاه رخنه کرده بودند، گرد آورده شوند، بازداشت شد.

آنوقت از جانب کریلنکو، ــ که مثل ایام گذشته، ــ و به‌همان گونه‌ای که خواننده به‌یاد دارد ــ به‌آشفتگی بازجوئیهای پیش از محاکمه سروسامان می‌داد، و این بازجوئیها را به‌شکل بازجوئی جاافتاده و استوار درمی‌آورد، به‌استنطاق خوانده شد. و در آن هنگام پی‌بردند که باهم آشنائی دیرینه دارند. زیرا که، در آن سالها (در خلال دورهٔ نخستین محاکمه‌ها)، کریلنکو، به‌درستی، برای تحکیم کارهای ضبط غله، روانهٔ ولایت اسمولنسک شده بود. و اکنون، کریلنکو چنین اعلام می‌داشت:

«میخائیل‌پتروویچ، می‌خواهم قضیه را بی‌پرده و بی‌پیچ‌وخم برایتان بگویم: من شما را کمونیست می‌شمارم!» (پاکوبوویچ، از این سخن، اطمینان‌خاطر و قوت‌قلب پیدا کرد...) «در بیگناهی‌تان شک ندارم. اما وظیفهٔ ما ــ وظیفهٔ شما و من ــ در قبال حزب این است که این محاکمه را به‌انجام برسانیم.» (کریلنکو دستورهای خود را از استالین می‌گرفت. اما پاکوبوویچ، مثل اسبی جوان که خودبه‌خود شتاب داشته باشد که سرش را در قلاده فرو کند، محض‌خاطر آرمان‌سپری‌شده از کف داده بود و پای برزمین می‌کوفت...) خواهش می‌کنم، از هر راهی که امکان داشته باشد، مرا یاری دهید و به‌استقبال بازجوئی بروید، در برابر دادگاه. اگر اشکالی غیرمترقب پیش بیاید، در مرحلهٔ بحران، از رئیس دادگاه تقاضا می‌کنم که اجازهٔ صحبت به‌شما بدهد.»

!!!...

و پاکوبوویچ قول داد. و آگاه از وظیفهٔ خود، قول داد. هرگز، بی‌گمان، حکومت شوراها مسؤولیتی سنگینتر از این به‌عهدهٔ وی نگذاشته بود!

در اثنای بازجوئی، هرآینه ممکن بود دستی ــ یا حتی انگشتی ــ به‌سوی پاکوبوویچ دراز نشود! حتی کمترین ضرورتی نداشت که دستی ــ یا حتی انگشتی ــ به‌سوی وی دراز شود! اما چنین چیزی بازیگر و دشوارتر از آن‌بود که «گه‌پ‌ئو» توانائیش را داشته باشد. پاکوبوویچ، مثل همه کس، به‌دست عسسها و سلاحهای بازجوئی سپرده شد و ایشان همهٔ بازیها را به‌سرش آوردند ــ به‌سیه‌چال یخزده‌ای انداختند، به‌قفس سوزان و تنگ بسته‌اش انداختند، و بر پینه‌هایش ضربه‌ها زدند. پاکوبوویچ و آبرام گینزبورگ که به‌همان اتهام بازداشت شده بود، چنان بیدادگرانه شکنجه داده شدند که از فرط یأس رگهایشان را نیز زدند. چون شفا یافتند، دست از شکنجه‌دادن و زدنشان برداشته و در عوض، به‌این خرسند شدند که مدت دو هفته پیاپی از خواب بازشان بدارند. (پاکوبوویچ چنین می‌گوید: «آه، آنچه می‌خواهم خواب است! یگانه چیزی که می‌خواهم این است که اجازه داده شود بخوابم! دیگر نه وجدان به چیزی شمرده می‌شود نه شرف به‌چیزی می‌ارزد...») وگذشته از این چیزها، مواجهه با اشخاص دیگری پیش آمد که اسلحه به‌زمین گذاشته‌اند و این مرد را به‌ستوه می‌آوردند که هرچه زودتر به اعتراف درآید و برخی‌ها بگوید. وحتی بازپرس (الکسی الکساندرویچ ناسلافکین) می‌گوید: «خودم خوب می‌دانم، خودم خوب می‌دانم که هرگز چیزی نبوده است! اما این کارها را به‌زور از ما می‌خواهند!» روزی که پاکوبوویچ به‌نزد بازپرس خوانده شده بود، به‌محبوسی برخورد که پاک شکنجه داده شده بود و مثل مرغ سرسرابله درتب‌وتاب بود. بازپرس خنده‌کنان گفت: «این مرد موسی‌بیانیه‌ویچ تایتلبارم است که تقاضا دارد در سازمان ضد شوروی‌تان پذیرفته شود. من، لحظه‌ای بیرون می‌روم. در غیاب من، آزادتر می‌توانید حرف بزنید.» آنگاه بیرون رفت. تایتلبارم در مقام التماس و تضرع برآمد: «رفیق پاکوبوویچ! خواهش می‌کنم، مرا در دفتر مرکزی منشویکهای خودتان بپذیرید. این تهمت را به‌من می‌زنند که از خارجیها رشوه گرفته‌ام. تهدید به‌اعدامم می‌کنند. اما ترجیح می‌دهم که اگر تیرباران شوم، به‌مقام مخالف انقلاب، نه به‌مقام رشوه‌خوار تیرباران شوم!» (یا به‌احتمال قریب به‌یقین، به‌او قول داده شده بود که اگر مخالف انقلاب بوده باشد، از تیرباران‌شدن مصون بماند، و هیچ اشتباه هم نکرده بود: کیفر کودکانه‌ای به‌او داده شد: کیفری که پنج سال حبس بود! عجبا که «گه‌پ‌ئو» چندان از حزب منشویک به‌مضیقه افتاده بود که از میان دادخواهان ... به‌خدمت می‌پذیرفتند...) (و آنگهی، نقش بزرگی در انتظار تایتلبارم بود که سازش و همدستی منشویکهای بیرون از حزب و انترناسیونال دوم باشد! اما خوب قرار گذاشته شده بود ــ قول شرف داده شده بود که کیفرش بیشتر از پنج سال نباشد) و پاکوبوویچ به‌موافقت بازپرس، تایتلبارم را به‌دفتر مرکزی منشویکها پذیرفت.

دو سه روز به‌افتتاح محاکمه مانده، نخستین جلسهٔ «سازمانی» دفتر مرکزی منشویکها، برای هماهنگ کردن کارها و آشنا کردن هرکس با وظیفهٔ خود، در دفتر دیمتری‌ماتوویچ دیمتریف انعقاد یافت (پس، کمیتهٔ مرکزی حزب منشویک به‌همین گونه توانسته بود تشکیل جلسه بدهد! پس، متهمها در چنین جائی می‌توانسته‌اند همدیگر را ببینند، و این امر برای کریلنکو سخت مایهٔ تشویش و تحیر بود!) اما این کار چنان کوهی از دروغ بود و چندان دشوار به کله‌ها فرو می‌رفت که بازیگران پاک سردرگم ماندند، و نتوانستند همه‌چیز را، در یک جلسه تمرین، به‌خاطر بسپارند و ناگزیر شدند که یک‌بار دیگر نیز گرد هم آیند.

و روزی که پاکوبوویچ به‌محکمه رفت، چه احساسی در دل داشت؟ پس از همهٔ آن شکنجه‌ها که دیده بود و همهٔ این دروغها که سینه‌اش را انباشته بود، ممکن بود در اثنای محاکمه رسوائی و فضاحتی جهانی به‌راه اندازد؟ آری، اما....

اما این کار به‌منزلهٔ خنجرزدن از پشت به‌حکومت شوراها بود! به‌منزلهٔ انکار هدف همهٔ زندگی، به‌منزلهٔ انکار دلیل زندگی پاکوبوویچ بود. انکار آن راه درازی بود که با گریز برای جستن از چنگ اشتباهات و خطاهای منشویسم و پیوستن به بلشویسم درست‌اندیش و راست‌رو، سپرده بود.

آه، پس از چنین فضاحتی، هرآینه نمی‌گذاشتندش بمیرد، هرآینه به‌تیرباران کردنش خرسند نمی‌شدند، از نو ــ [و این‌بار از راه انتقام] ــ شکنجه‌اش می‌دادند، دیوانه‌اش می‌کردند. اما تنش به‌اندازهٔ کفایت شکنجه دیده بود و برای آنکه از نو بتواند دوبرابر چنین شکنجه‌ای تاب بیاورد، آن قدرت روح را از کجا می‌توانست پیدا کند، و آن شجاعت را از کجا می‌توانست بیاورد؟

(هنگامی که ادلهٔ او را یادداشت می‌کردم، حرفهای سوزانش همواره در گوشهایم طنین می‌انداخت ـ زیراکه این فرصت بسیاربسیار بندرت بدست می‌آید که تصویر کمابیش بسامرگ کسی راکه دیگر از اینگونه محاکمه‌ها مشارکت داشته است، به‌چنگ آورد. و چنین می‌پندارم که بوخارین یا ریکوف، علت فرمانبرداری سگ‌گونه‌شان را در دورهٔ محاکمهٔ خودشان برای ما شرح می‌دهند: آنجاهم، همین صفا و خلوص، همین از خودگذشتگی در راه حزب، همین ضعف انسانی، و همین فقدان نقطهٔ اتکاء و پشتیبان معنوی برای مبارزه، در کار بود... زیراکه موضع شخصی، موضعی که مال خویشتن باشد، وجود نداشت.)

و در جلسهٔ محاکمه، یاکوبوویچ، در منتهای فرمانبرداری، همهٔ آن تودهٔ خاکستری‌رنگ دروغهائی راکه دژخیم استالین و توجیه‌ها و وعده‌ها و شبهای شکنجه دیکته‌اش بود، بهزبان آورد، و گذشته از تکرار این دروغها، نقش خود را، به‌همان گونه‌ای که به کریلنکو قول داده بود، با شور و حرارت به‌جای آورد.

هیئت به‌اصطلاح نمایندگی منشویکها در خارجه (و در واقع، همهٔ گل‌سرسبد کمیتهٔ مرکزی) مقاله‌ای در «وروارتز»* انتشار داد که در خلال آن از متهمها تبری می‌جست. به‌قراری که در این مقاله گفته می‌شد، همهٔ این محاکمه، مضحکه‌ای شرم‌آور بود و این مضحکه برپایهٔ شهادتهای اهل تحریک و متهمهای تیره‌بختی استوار شده بود که از راه وحشت تن به‌این بازی درمی‌دادند. اکثر متهمها بیشتر از ده سال بود که از حزب کنار رفته بودند و هرگز دیگر به‌سوی حزب بازنگشته بودند. درصورت‌جلسه‌های محاکمه از چنان مبالغ گزافی سخن رفته بود که خنده‌آور می‌نمود: حزب هرگز، برروی هم این همه پول در دست نداشته است.

کریلنکو، پس از خواندن مقاله، از شورنیک خواهش کرد که به متهمها اجازهٔ صحبت بدهد (اینجا هم، به همان گونه‌ای که در محاکمهٔ حزب صنعتی صورت گرفته بود، همهٔ نخها را باهم به‌حرکت آوردند). و همهٔ متهمها پای به میان گذاشتند، و همه‌شان از روشهای گ‌په‌ئو در قبال کمیتهٔ مرکزی منشویکها به دفاع برخاستند...

اما یاکوبوویچ، از «جوابی» که آن روز داد و از آن سخنرانی که در پایان محاکمه کرد، امروز چه خاطره‌ای در دل دارد؟ به‌یاد دارد که حتی به حرفهائی هم که به کریلنکو قول داده بود در محکمه بزند، نساخت، و به عوض آنکه به پا خیزد، مثل سفینه‌ای که دستخوش امواج دریا شده باشد، بدست سیلاب خشم و فصاحت چون پر کاهی از جای خود در برده شد. اما این خشم ـ بر که گرفت؟ او که مزهٔ شکنجه را دریافته بود، رگ‌هایش را تیغ زده بود، و بارها به لبهٔ مرگ نزدیک شده بود، اکنون، در این مرحله، به‌راستی، از جای در رفته بود ـ اما این خشم را بر دادستان نگرفته بود! این خشم را بر گ‌په‌ئو نگرفته بود! نه!... بر نمایندگان منشویکهای خارجه گرفته بود!!! و این، همان، بی‌گشتگی و چرخش قطبهای روانشناسی است! این اشخاص که، به فراغ خاطر، در آسایش بسر می‌بردند (زیرا که، حتی بی‌چیزی و بینوائی مهاجر هم، در مقام مقایسه با لوبیانکا، به راستی، آسایش بود)، این اشخاص که، آنجا، بی‌وسواس و بی‌وجدان و آسوده، نشسته بودند، چگونه می‌توانستند به‌مردمی که اینجا به محاکمه کشانده شده‌اند، به پاس رنجها و شکنجه‌هایشان، ترحم نیاورند؟ چه‌گونه می‌توانستند با آنهمه وقاحت از این تیره‌بختان تبری بجویند و این تیره‌بختان را به دست سرنوشتشان رها کنند؟ («جوابیه» این سؤالها انعکاسی عظیم به‌بار آورد، و کارگردانان محاکمه پیروز شدند.)

اگرچه سال ۱۹۶۷ بود، یاکوبوویچ، در اثنای نقل این قضایا، باز هم، از دست هیئت نمایندگی منشویکها در خارجه و نابکاری و اعراض و تبری و خیانتشان به انقلاب سوسیالیست، به لرزه می‌افتاد. (و این تهمتها، درست همان تهمتهائی بود که در سال ۱۹۱۷ به منشویکها می‌زدند.)

با اینهمه، آن روزها، متن تندنویسی محاکمه را در دست نداشتیم. چندی دیگر، به این تندنویسی دست یافتم و چه تعجبی که به من دست نداد. حافظهٔ یاکوبوویچ، که در نگهداری کمترین جزئیات، تاریخها و اسامی، آنهمه دقت و امانت دارد، در این زمینه، کوتاهی کرده بود. در اثنای محاکمه، بی‌کم و کاست، گفته بود که هیئت نمایندگی منشویکها در خارجه، به پیروی از دستورهای انترناسیونال دوم، «به‌ایشان آموزش» داده است که دست به تخریب بزنند! و اکنون دیگر چنین چیزی را به‌یاد نمی‌آورد. مقالهٔ منشویکهای خارجه، نه این جماعت را بی‌وجدان و نه خود بین و آسوده خیال نشان می‌داد. در واقع، دلشان بر حال قربانیان تیره‌بخت محاکمه می‌سوخت، اما خاطرنشان می‌کردند که این اشخاص دیرزمانی است که دیگر منشویک نیستند ـ و این سخن عین حقیقت بود. پس، خشم یاکوبوویچ، با آنهمه سرسختی و آنهمه خلوص در برابر چه چیزی به جوش می‌آمد؟ و منشویکهای خارجه چه‌گونه می‌توانستند متهمها را بدست سرنوشتشان رها نکنند؟

ما خشم خودمان را به طیب خاطر برسر آن کسانی فرو می‌ریزیم که ضعفی بیشتر نشان می‌دهند، برسر آن کسانی فرو می‌ریزیم که نمی‌توانند جواب بدهند. این همان خصیصه و فطرت بشر است. و گوئی دلیلها، خودبه‌خود، از همه‌جا سر درمی‌آورد تا نشانمان بدهد که حق با ما است.

و اما، کریلنکو، در کیفرخواست خود، اعلام داشت که یاکوبوویچ وکیل متعصب اندیشه‌های ضد انقلاب است و از اینرو، خواستار شد که وی تیرباران شود!

آن روز، اشک سپاسگزاری و حق‌شناسی بر گونه‌های یاکوبوویچ روان شد... و عجب آنکه، پس از سرگردانی در بازداشتگاهها و زندانهای بیشمار، هنوز هم که هنوز است، از کریلنکو سپاسگزار است... چون آن روزی که روی چارپایهٔ متهمها نشسته بود، سرشکسته‌اش نکرده است، دشنامش نداده است و مسخره‌اش نکرده است، که تنها نام وکیل متعصب به وی داده است (اگرچه وکیل متعصب فکری باشد که مخالف ایدئولوژی خودش بوده است) و برایش خواستار اعدام ساده و گرانمایه‌ای شده است، اقدامی که می‌توانسته است به همهٔ رنجها و شکنجه‌هایش پایان دهد. وانگهی، یاکوبوویچ در واپسین سخنان خود، در دادگاه، به همهٔ این چیزها اذعان داشته است: «جرمهائی که من به‌گردن می‌گیرم...» (و به این اصطلاح متین و محکم «... من به گردن می‌گیرم» قدر و قیمتی بسیار می‌داد، و شنوندهٔ نکته‌سنج باید دریابد که مرادش از این جمله «آن جرمهائی که از من سرزده بوده است» است.) آری، جرمهائی که من به گردن می‌گیرم، در خور کیفر مرگ است ـ و خواستار عفو نیستم! نمی‌خواهم که بگذارید زنده بمانم! (گروهان که روی چارپایه‌ها، درست کنار وی نشسته است، دادش درمی‌آید: «شماها، پاک دیوانه هستید! در قبال رفقایتان حق چنین رفتاری ندارید!»)

مگر وجود وی، برای دادستان، کشفی جانانه نبود؟

و مگر این امر دلیل همهٔ محاکمه‌های سالهای ۱۹۳۶ـ۱۹۳۸ نیست؟

و مگر همین محاکمه نبود که چشمهای استالین را باز کرده، و این اطمینان را به‌او داد که پاک می‌تواند دشمنان جانی خویش، این پرگویان، را به حلقهٔ خدمت خود درآورد و به دستیاری‌شان نمایشی از این قماش به صحنه بیاورد؟

***

از خوانندهٔ خطاپوش تقاضای عفو دارم: تاکنون، خامه‌ام، بی‌لغزه، تاخته است، دلم هیچ نگرفته است، و ما، بی‌غم و بی‌تشویش، و نادیده گذشته‌ایم، زیرا که این پانزده سال، گاهی در کنف حمایت انقلاب قانون و گاهی در کنف حمایت قانون انقلاب بسر آمد. اما اکنون، رفته‌رفته اوضاع تباه و دردناک می‌شود: چنانکه خواننده به‌یاد دارد، و چنانکه صدبار برایمان گفته‌اند و ابتداء خروشچف شرح داده است: «در حدود سال ۱۹۳۴ بود که کم‌کم ضابطه‌هائی که لنین برای رعایت قانون آورده بود، لطمه‌ها خورد.»

از اینرو چه‌گونه می‌توان پای در این پرتگاه «مغایرت قانون» گذاشت؟ باز هم چه‌گونه می‌توان در این سیلاب تلخکامی پیش رفت؟

حقیقت این است که این محاکمه‌ها ـ محاکمه‌هائی که در پی بردن نظر به اشتهار متهمها، مطمح نظر سرتاسر دنیا شد. کوششی به‌کار نرفت که از انظار مردم دور بماند. در روزنامه‌ها و مجله‌ها درباره‌شان حرفها زده شد، تفسیرها پرداخته شد. از اینرو، یگانه کاری که برای ما می‌ماند، این است که، سر راهمان، دو سه کلمه‌ای از معماهای این محاکمه‌ها سخن بگوییم.

با اینهمه، قید مطلبی مختصر در اینجا ضرورت دارد: تندنویسی‌هائی که انتشار یافته است با سخنانی که در اثنای محاکمه‌ها به زبان آمده است، تشابهای مطابقت ندارد. نویسنده‌ای که اجازهٔ پیوستن به حضار «گزیده» و «دستچین» سالون به او داده شده بود، بسیار تند یادداشتهائی برداشت، و پس از آن، به وجود این اختلافها و تفاوتها پی‌برد. همهٔ خبرنگاران قضیهٔ کرستینسکی[1] را هم دیدند. مانعی که این قضیه به‌بار آورد، موجب شد که جلسهٔ محاکمه موقتاً به تعویق بیفتد تا این‌مرد، از نو، در مسیری به راه انداخته شود که قرار گذاشته شده بود شهادتها و اعترافها از حدود آن بیرون نرود. (و من قضایا را چنین به‌تصور می‌آورم: پیش از محاکمه، سیاهه‌ای چون جدول راهنما، برای مواقع اضطرار فراهم آورده می‌شد: ستون اول مشخص نام متهم بود. ستون دوم مشخص این بود که اگر متهم در دادگاه از متن مقرر انحراف پیدا کند، به هنگام تعلیق جلسه، به چه تدبیری باید دست زد، ستون سوم مشخص نام آن مأمور چکا بود که مسئول اجرای این تدبیر شناخته می‌شد. چنانکه اگر کرستینسکی ناگهان سر رشته را از دست می‌داد، از پیش معلوم بود چه کسی باید به سویش هجوم ببرد و چه کاری با او بکند.)

اما نارسائیها و ابهامهای تندنویسی تغییری در این پرده نمی‌دهد و عذر چیزی نمی‌تواند بشود. دنیائی که دستخوش حیرت شده بود، پیش‌چشم‌هم، شاهد سه مضحکه، سه نمایش پیکران و پرشکوه شد، که رهبران بلندپایهٔ حزب بی‌پروا و بی‌باک کمونیست ـ حزبی که جهان هستی را زیر و رو و وحشتزده کرده بود ـ اکنون، در خلالشان مثل بزهای ملال‌آور و فرمانبردار به صحنه می‌آمدند، هرچه دستور داده شده بود، باه باه می‌کردند و بر سر و کلهٔ خودشان استفراغ می‌کردند، در منتهای بردگی تن به پستی و خواری می‌دادند، اعتقادهای خودشان را انکار می‌کردند و جرمهائی را به گردن می‌گرفتند که هرگز ممکن نبود از ایشان سرزده باشد.

تاریخ که هیچ چیز را فراموش نمی‌کند، هرگز چنین چیزی ندیده بود. تضاد قضیه، بیشتر از هر زمان دیگر، پس از محاکمهٔ تازهٔ دیمیتروف در لایپزیک، به‌چشم می‌زد: دیمیتروف، مثل شیر غران، با قضات نازی به مقابله برخاسته بود. اما، اینجا، در مسکو، رفقای وی، افراد همان دار و دستهٔ سرکش و آهنین اراده‌ای که سرتاسر دنیا در برابرش به لرزه افتاده بود، و بزرگترین افراد این دسته، افرادی که «پاسداران لنین» خوانده می‌شدند، اکنون با سرورویی آغشته به شاش خودشان در برابر دادگاه نمایان می‌شدند.

و اگرچه، پس از آن، بسیاری ازچیزها، تا اندازه‌ای، (و بیشتر از هر کس دیگر به دست آرتور کوستلر[2]، و آن هم بسیار جانانه) روشن شده است، معما هنوز هم پایدار به جای مانده است و هنوز هم از التفاتی بسیار برخوردار است.

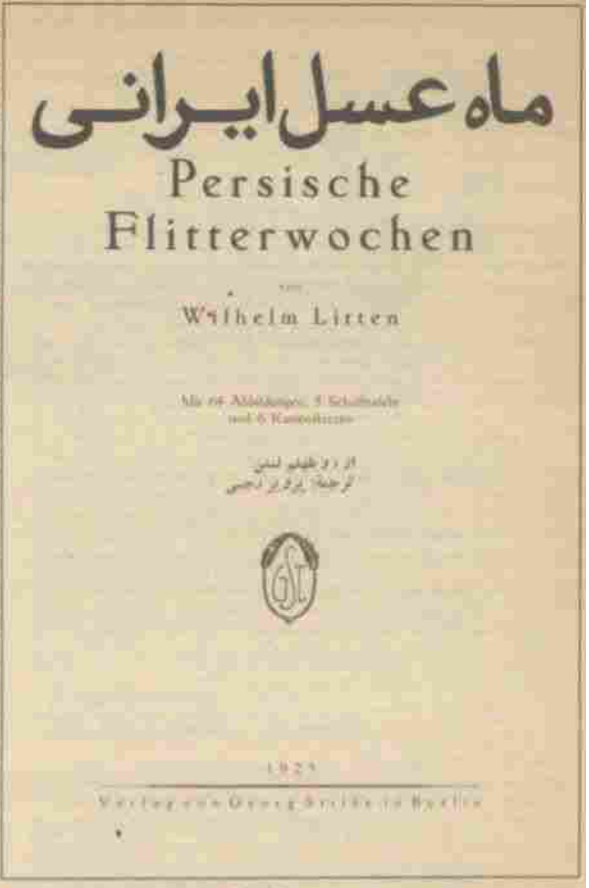
از گیاهی سخن گفته‌اند که در تبت به‌بار می‌آید و اراده را از میان می‌برد، از خواب مغناطیسی سخن گفته‌اند. اگر خواسته باشیم که قضایا را روشن کنیم، شایسته است که، هیچیک از این وسیله‌ها به دور انداخته نشود: اگر ان‌کاوه‌ده این گونه وسایل را در دست داشت، حقیقتاً هیچ قانون و ضابطه‌ای نمی‌توانست، به نام اخلاق، از توسل به این وسایل بازش دارد. چرا می‌بایست از تضعیف و اختناق ارادهٔ اعراض جست؟ در واقع، مثل آفتاب روشن است که در سالهای ۲۰، متخصص‌های بزرگ و بنام هیپنوتیزم دست از زندگی و «گردش‌هایشان» برداشتند و به خدمت گ‌په‌ئو رفتند. و مسلم و محقق است که در سالهای ۳۰، در کنار ان‌کاوه‌ده مدرسه‌ای وجود داشت که مدرسهٔ هیپنوتیزم بود. به زن کامه‌نف اجازه داده شد که شوهرش را، درست پیش از محاکمه، ببیند و کامه‌نف را دید که کوفته و درمانده در گوشه‌ای افتاده است و ذره‌ای همان کامه‌نف که بوده نیست. (و پیش از آنکه خود نیز بازداشت شود، مجال پیدا کرد که این داستان را بگوید.)

اما چرا برای درهم شکستن ارادهٔ پالچینسکی یا خرنیکوف، گیاه تبت یا اینکه خواب مغناطیسی به کار برده نشد؟

نه، اگر خواسته باشیم که از این حلقه بیرون بیاییم، باید توضیحی برتر، و مبتنی بر روانشناسی پیدا کرد.

و آنچه بیشتر از هر چیز دیگر حیرت به بار می‌آورد، این است که همهٔ این اشخاص از «کهنه انقلابیون» هستند و ذره‌ای در شکنجه‌خانه‌های تزاری به لرزه نیفتاده بودند، همه‌شان اهل مبارزه، مثل پولاد آبدیده، پخته و آزموده، سرد و گرم روزگار دیده، صیقل دیده بودند و هر چه دلتان خواسته باشد... اما در اینجا، بی‌چون و چرا، اشتباهی هست. این متهمها، دیگر آن کهنه انقلابیون نبودند. این افتخار را ـ از راه ارث یا از راه همنشینی و همسایگی ـ از پوپولیستها، سوسیالیستهای انقلابی و آنارشیستها ـ غصب کرده بودند. اینان، این بمب‌اندازها، این توطئه‌چینها، زندانها و بازداشتگاههای اعمال شاقه دیده بودند، از «دورهٔ حبس» خبر داشتند، اما ـ هرگز، و صد هرگز، کسی ندانسته برد که بازجوئی راستین، بازجوئی بی‌امان چه معنی دارد و حتی اینان نیز چنین چیزهائی ندیده بودند (و یک کلام، برای آنکه چنین چیزی در روسیهٔ تزاری، وجود نداشت). اما دربارهٔ آنان باید گفته شود که نه خبری از بازجوئی و نه خبری از «دورهٔ حبس» داشتند. هیچگونه شکنجه‌خانه‌ای، هیچگونه ساخالینی، هیچگونه حبس خاصی در یاکوتسک، هرگز نصیب بلشویکها نشده بود. همه کس می‌داند که جرژینسکی کسی بوده است که سنگین‌ترین کیفرها نصیب و قسمتش شد، و در سرتاسر

بقیه در صفحه ۷۵



ماه عسل ایرانی

Persische Flitterwochen

von

Wilhelm Litten

Mit 64 Abbildungen, 5 Schriftstücke und 6 Kartenskizzen

از ویلهلم لیتن

ترجمهٔ: پرویز رجبی

1925

Verlag von Georg Stilke in Berlin

۹

دوشیزه هاوارد جریان این سفر را در ماه مارس ۱۹۱۵، در یک روزنامهٔ آلمانی به شرح زیر نوشته است: «این‌بار از طرف کنسول روس، که ما را در قدرت خود داشت، دستور داده شد، که از طریق روسیه، فنلاند و سوئد به آلمان برویم. به طوری که با تأکید به‌ما گفتند، هزینهٔ این سفر با تاج و تخت بود.

روز یازدهم نوامبر، در حالی که هرکدام از ما گذرنامه‌ای از آرتلوف، سرکنسول روس، در دست داشت، و در این گذرنامه‌ها سفر بدون مانع ما، از طریق روسیه تضمین شده بود، برای دومین بار تبریز را ترک کردیم.

هوا در راه جلفا، که دوروز طول کشید، سرد و گرفته و بارانی بود. شب اول را در میوقیان همراه قزاقهایمان، در یک قهوه‌خانه بسر بردیم.

من از تبریز خانم ال. و گرگه، بچهٔ هشت ماههٔ نازش را، تحت حمایت خودم داشتم. چون کمی پیش از حرکت ما، خبر مرگ شوهر او به تبریز رسیده بود و من می‌خواستم مانع از آن بشوم، که او به علل بی‌احتیاطی دیگران از مرگ شوهرش مطلع بشود. لباسهای خانم ال. را در تبریز شسته بودند و آنها را بخشکیده جمع کرده بودند. از این‌رو از صاحب قهوه‌خانه خواستم که برای ما طنابی ببندد، بعد لباسها را آویزان کردیم. بعد تولا تخت سفری‌مان‌را از چمدانی به جای میز استفاده کردیم، روی میز را چیدیم و سماور را آوردیم. بدین ترتیب خیلی راحت بودیم، قزاقها مزاحمتی برایمان فراهم نکردند.

شب پنجم دوم ما در آلاکی از شب اول هم جالبتر بود. در این جا تمام هشت نفر ما با چاروادارها و قزاقها در یک قهوه‌خانه بسر برد. این شب پناه، یک کولی خانهٔ درست و حسابی بود و یک چنین جایی موزیک هم دارد. نتوای موزیسین ما سیتارش را آورد و آقای ال. و آقای اف. ماندالین‌هایشان را، بعد به همراه ساز آنها آواز خوانده شد. چون می‌رسیدیم، که قزاقهایمان از ترانه‌های آلمانیهای ناراحت بشوند، از آنها خواستیم، که هر آوازشان را بخوانند. آنها با میل زیادی به این کار تن در دادند و وقتی شروع به خواندن کردند، دیگر دست بردار نبودند.

روز سیزدهم نوامبر به جلفا رسیدیم. در راه یکی از درشکه‌ها واژگون شد و پای خانم اس. طوری صدمه دید، که در طول تمام سفر به سختی درد می‌کشید. چون بستهٔ به قدر کافی نمی‌توانست از خودش پرستاری بکند. در جلفا مجبور بودیم بلافاصله گذرنامه‌هایمان را به کمیسر پلیس روس تسلیم بکنیم. این گذرنامه‌ها به ما برگردانده نشدند. پس از این که نزدیک به دوساعت در میدان جلو ساختمان پلیس سرگردان بودیم، بالاخره بما اجازه دادند، که به هتل برویم. صبح روز بعد به سفرمان ادامه دادیم. اما اجازه نگرفتیم، که فقط با تعجوان، که دوساعت راه بود، بلیت بخریم، حتی به‌ما اجازه ندادند، که بلیت درجهٔ دو بخریم و درجهٔ سه در روسیه بی‌نهایت کثیف و ناراحت است.

در نخجوان مجبور بودیم بلافاصله خودمان را به کمیسر پلیس معرفی بکنیم، اما از گذرنامه‌هایمان خبری نبود. بعداجازه دادند که به‌هتل برویم. هشت ما به‌دو هتلی که در نزدیکی قرار داشتند، تقسیم شدیم. در یکی از این هتل‌ها، از چهار روز به‌این‌طرف، سه‌خانم و یک آقا از ارومیه بسر می‌بردند. یکی از خانمها دوشیزه فریدمان، سرپرست دارالایتام در ارومیه بود. روز بعد هم دیگر را ملاقات کردیم و از رنجهای خود برای هم تعریف کردیم.

اگر اول فکر می‌کردیم، که در نخجوان آزادی بیشتری به‌ما داده شده است ـ مثلا می‌توانستیم بدون مانع خرید بکنیم ـ بعد می‌بایستی تغییر عقیده می‌دادیم. موقع خرید تسلط من به زبان ارمنی خیلی به دردم خورد، چون بیشتر مغازه‌ها در دست ارمنی‌ها است. اتفاقی، که روز دوشنبه، شانزدهم نوامبر روی داده در طول تمام روزهای پررنجی که از تبریز ـ از روز اول حرکتمان شروع شد و با سوارشدن به کشتی سوئدی تمام شد ـ بدتر از هرچیز بود.

بین ساعت پنج و شش بعد از ظهر ناگهان کارمندان و افسرهای روسی با صدای سرباز آمدند. به‌هر اتاق سربازی با سرنیزه گماشته شد و خروج از اتاق را برایمان ممنوع کردند. دوساعت به این ترتیب سپری شد و بعد هیجان بزرگ تفتیش آغاز، و هم چنین تفتیش بدنی شروع شد. ما زنها را زن بسیار بدی تفتیش کرد و بعد وحشتناکترین کار اتفاق افتاد. همهٔ مردها و زنها در اتاق ما جمع شدند و بعد رأی خوانده شد: آقای بروگلی، که بیشتر از شصت سال داشت، اجازه داشت، که زنها و بچه‌ها را به آلمان ببرد، ده‌مرد جوان به صورت زندانی به هشترخان فرستاده شوند.

تأثیر این رأی روی ما چه قدر بود، چیزی است، که من در بارهاش سکوت می‌کنم. به مردها یک ساعت برای خداحافظی و ترتیب‌دادن کارهایشان وقت داده شد. بعد آنها را مثل جنایتکاران بزرگ با خودشان بردند.

با یک هفتهٔ دیگر در نخجوان ماندیم. طبیعی است به‌خرج خودمان. ترس ما از این بود، که روسها کاری بکنند، که همه‌پول ما خرج بشود و بعد برای ادامهٔ سفر بی‌پول بمانیم. اما این ترس به حقیقت نپیوست. اول آلمانها را، که در ایستگاه راه‌آهن بود، تفتیش کردند و این کار دو روز طول کشید. هرچه وحشی همراه داشتیم از ما گرفتند و به‌مردی ارمنی، که آلمانی می‌دانست دادند، تا آنها را کنترل بکند. خوشبختانه این مرد چیز مشکوکی پیدا نکرد و بالاخره روز ۲۴ نوامبر، پس از این که نوشته‌ها و گذرنامه‌هایمان را به‌ما پس داده، به سفرمان ادامه دادیم. وقتی به توقف نخجوان که خیلی‌به‌ما سخت گذشت، فکر می‌کنم هنوز هم معتقدم، که خیلی شانس آورده‌ایم، که هوا صاف و خوب بود. چون اگر با همهٔ سختیهایی که داشتیم، هوا هم بد می‌بود، رنجمان خیلی بیشتر می‌شد. روز یکشنبه مطلع شدیم، که امکان دارد شرایط اجازهٔ ملاقات آقایان زندانی‌را بگیریم. من به خانم ب.، که خانم کوچک اندامی بود و جوانترین عضو زنهای شوهردار هیئت ما بود، پیش کمیسر پلیس رفتم و ترتیب اجازهٔ ملاقات بگیرم. اما فقط برای زنهای شوهردار. وقتی آنها از ملاقات برگشتند، به من تبریک گفتند، که همراهشان نرفتم. وضع زندانیها خیلی بد بوده است. آنها پشت نرده‌های چوبداره ایستاده بودند و بیشتر از چندثانیه امکان ملاقات وجود نداشته است. بعدها اطلاعات بیشتری کسب کردیم، چون تا نزدیکی مسکو زندانیها در همان قطاری بودند، که ما هم بودیم. آنها در کوپه‌های درجهٔ سه بودند و ما در درجهٔ دو و بدین ترتیب گاهی فرصتی پیش می‌آمد، که آنها را می‌دیدیم و با آنها صحبت می‌کردیم. اول ما آنها خیلی بدرفتاری شده بود. رفتاری که با جنایتکاران بزرگ می‌کنند. روسها همه چیز آنها را از آنها گرفته بودند. نه‌تنها پول و ساعتهای طلا و حلقه‌ها از آنها گرفته شده بود، بلکه لباسهای گرم آنها را هم‌از آنها گرفته بودند. مردی که دو نفر را کشته بود، همراه آنها بود. آنها را به‌پست‌ترین و کثیفترین کارها واداشته بودند. به بعضی از آنها اجازهٔ بیرون رفتن نداده بودند. غذایشان کافی نبوده است، بلکه نفرت‌انگیز هم بوده است. کارد و چنگال و قاشق به‌آنها داده نشده است. یکی از آقایان با یک قوطی خالی کنسرو و یک دربازکن برای خودش کاردی ساخته بود. زندانیها در مورد مسائل دیگر هم از عهدهٔ کمبودها برآمده بوده‌اند. در ایستگاه راه‌آهن کسلوون، که چند ساعت تا مسکو فاصله داشت، زندانیها از ما خداحافظی کردند. سرنوشت آنها چه خواهد بود؟

در تفلیس خانم آ.، که شوهرش در شرکت فرش ایران (پتاگ) کار می‌کرد، توانسته بود ایستگاه راه‌آهن را ترک بکند و با کنسول آمریکا ارتباط تلفنی برقرار بکند. بعد او به ملاقات کنسول آمریکا رفت وهمه چیز را برای او تعریف کرد. پس از این ملاقات کنسول خودش به ایستگاه راه‌آهن آمد، تا با گفتگو با آقای ب. از اظهارات خانم آ. اطمینان حاصل بکند. در مسکو کنسول آمریکاپتر گرائی واژلورولف ـ دانکوف (الستاندار فعلی) هم رفته بود. برای او مسئلهٔ مهم این بود، که‌در جلفا گذرنامه‌های ما را از ما گرفته بودند. ما خیلی امیدوار شدیم و انتظار داشتیم، که از اعزام زندانیها به هشترخان جلوگیری بشود، چون آبروی حکومت آمریکا در گرو بود. اما تاکنون نتیجه‌ای حاصل نشده است.

کنسول آمریکا در مسکو به‌ما اصلا کمکی نکرد، از گرفتن بلیتهایمان پولمان سرباز زد. ما می‌توانستیم فقط پنجاه روبل با خودمان ببریم. خوشبختانه یک‌خانم آلمانی، که شخصی را برای کمک به‌ما با ما همراه ساخته بود، خیلی به‌ما کمک کرد. ایزلن و یک سوئدی با مهربانی مؤدبانه‌ای از ما حمایت کردند.

در راه مسکو به پترزبورگ قلب ما بیشتر از همیشه فشرده می‌شد. چون کنسول آمریکا ما را خیلی ترسانده بود. معلوم نبود آیا مزاحم ادامهٔ سفر ما خواهند شد یا نه. موضوع تاخیر قطار خیلی مهم بود. چون بین ورود به پترزبورگ و حرکت از ایستگاه فنلاند، به زحمت دوساعت وقت‌بود و برای رفتن به ایستگاه فنلاند، از این ایستگاه سه ربع وقت لازم بود.

به کنسول آمریکا در پترزبورگ گفتم به سازمان امداد تلگراف زده شده بود، که از ما حمایت بکنند اما کسی به فکر ما نبود. سفر از پترزبورگ از طریق فنلاند، استکهلم، ترله برگ، زاسنیتس همراه با هزاران نفر فراری بود، لازم است، که در این باره بیشتر نوشته شود. وقتی که قطار از خاک فنلاند می‌گذشت، چون پنجره‌های قطار را پوشانیده بودند، آگهی مأمور قطار، وقتی که چیزی کاملا زیبا و جالب توجه برای دیدن وجود داشت ـ هرگز گاهی ما را به سکوت نمی‌برد. نمی‌توانستیم چیزی از زیبائیهای جالب این سرزمین ببینیم.

ما کمکها و مهربانیهای بی‌دریغ نمایندهٔ سازمان امداد در استکهلم را تا آخر عمر هرگز فراموش نخواهیم کرد.

بعد وقتی که ما عاقبت و بالاخره، برای اولین بار در زاسنیتس قدم به خاک آلمان گذاشتیم، مثل این بود، که خواب می‌دیدیم. فقط یک حس برهمه مستولی بود: بالطف بر پایان خدمات یافته بودیم.»

***

دلومی‌خواهد شرح رنجهای آلمانیهای مقیم تبریز را با کلمات آقای جیدیان،

منشی کنسولگری آمریکا به پایان‌برسانم، این آقا، که خودش رعیت روس بود، به خاطر قول‌های امیدوارکننده‌ای، که آقای آرلوف داده بود، اول از این که آلمانیها می‌خواهند، با راحتی زیاد و تحت حمایت قوای نظامی روس از روسیهٔ مقدس بگذرند، در شگفت بود. او حتی زنش را، که آلمانی بود، پیش زنم فرستاد، تا او را تسکین بدهد. زن من خیلی نگران حال آلمانیهایی بود، که به‌روسیه رفته بودند، در حالی که او و من سرحال در کنسولگری آمریکا مانده بودیم، در عوض خانم جهانیان به خوش قلبی و طبیعت بزرگ روسها اشاره می‌کرد.

تصادفاً وقتی که نامه‌های دوشیزه هاربلک وآقای اوسپاندر را، برای ثبت در دفترنامه‌ها به آقای جهانیان می‌دادند، من حضور داشتم، او نامه‌ها را خواند و درحالی که به شدت تحت تأثیر قرار گرفته بود اعتمادی را که به بزرگواری و شخصیت روسها داشت، از دست داد و با خشم گفت:

«پس آرلوف دروغ می‌گوید»

من اعتراف می‌کنم، که امروز پس‌از ده سال، نسبت به آقای آرلوف قضاوت ملایم‌تری دارم و این به‌این دلیل است، که سرنوشت با او همبازی خوبی نکرد. ازقرار معلوم بیماری چشم او تشدید شده است و کاملاً کور شده است. اما از آن چه که‌در زمان بلشویکها برسر این عالیجناب روسیهٔ تزاری آمده است، اطلاعی ندارم.

روز دوازدهم دسامبر ۱۹۱۴، پادوک، کنسول آمریکا، به‌من گفت، از گفتگویی که با آرلوف داشته است، این طور دستگیرش شده است، که برخلاف قول‌های قبلی کنسول ترکیه، عاطف بیک، به ترکیه فرستاده نخواهد شد و روسها او را در مذاکرات خود با ترکها، با کنسولهای روس، که در ترکیه هستند، عوض خواهند کرد.

***

در مورد ماجراهای دیگر این روزها بایستی به‌مطالب زیر اشاره بشود:

روز هشتم دسامبر ۱۹۱۴، تزار روس وارد تفلیس شد. به مناسبت ورود تزار به تفلیس روحانیون مسلمانها برای‌خوش‌آمد گویی سخنرانی کردند. این سخنرانی از این جهت جلب توجه می‌کرد، که کوشش شده بود فقط تا جایی که حتما لازم است اظهار ادب بشود.

همین روزها تبریز خبر رسید، که کردها تحت فرمان ترکها ساوجبلاغ را گرفته‌اند و روسها ناگزیر از عقب‌نشینی شده‌اند و سرگرد یاز که اهل فنلاند بود و کنسولگری روس در ساوجبلاغ را اداره می‌کرد، به میاندوآب رفته است و صمدخان شجاع‌الدوله، طبق‌دستور روسها باسوارانش به مقابلهٔ با کردها پرداخته است. ظاهراً نقش کمتری داشته است، چون ناچار شده بود تا مراغه عقب بنشیند و گفته شد، که خیلی از افراد او به کردها پیوسته‌اند.

روز چهارشنبه نهم دسامبر ۱۹۱۴، در تبریز ـ از احساس درهم و برهمی ـ انتظار می‌رفت، که سواران شجاع‌الدوله به تبریز برگردند.

روز پنجشنبه، دهم دسامبر، خبر رسید، که شجاع‌الدوله با ۴۰۰ سوار از میاندوآب به مراغه عقب نشسته است ولی را در پشت سرش خراب کرده است. بقیهٔ سواران او که هزار نفر بودند، به کردها پیوسته‌اند.

روز یازدهم دسامبر ۱۹۱۴، این حوادث، که برای روسها ناگوار بود، در رفتار سرکنسول روس اثر گذاشت و به یکی از جنون‌های تعقیب خود گرفتار شد. او به کنسول آمریکا اطلاع داد، که به سفارت روس در تهران تلگرافی اطلاع‌داده است، که من از هم وطنانم پذیرایی می‌کنم. پادوک جواب داده است، که در تبریز دیگر آلمانی وجود ندارد. آرلوف جواب داده است، خانم اولمان القلب به دیدن من می‌آید. این موضوع حتی در نظر پادوک، که بی‌طرف بود، خیلی احمقانه بود واو بطوری که بمن گفت، به آقای آرلوف گفته‌است:

You know, that's really too much, too much, that's too ridiculous

(می‌دانید، این واقعا خیلی زیاد است، خیلی زیاد، این خیلی مضحک است) خانم اولمان در اینجا در انتظار وضع حمل است و این موضوع امنیت امپراطوری روس را به‌خطر نخواهد انداخت.

روز بعد روزنامه‌ای روسی به تبریز رسید، که در آن اقدامات زیرزمینی ـ که در حقیقت فقط در مغز گزارش گرهای روسی وجود داشت ـ باطول و تفصیر شرح داده شده بود.

روز شنبه، سیزدهم دسامبر ۱۹۱۴، به آرلوف جنون دیگری دست داد: در میان کاغذهای توقیف شدهٔ داروخانه‌چی آلمانی، آقای زلمان ـ اگه برت، یک مکاتبهٔ خیلی نگران کننده با انقلابیون ایرانی پیدا شده است. آدم بایستی آقای زلمان ـ اگه‌برت را بشناسد و این مرد آلمانی را، که برداشتهای سیاسی‌اش خالی از هرگونه‌دوز وکلک است، دیده‌باشد، تا بتواند به‌مضحک بودن و بی‌شرمانه‌بودن این دروغ پی ببرد. و آلمانیهای مقیم‌تبریز، که احتمالاً این‌نوشته را می‌خوانند، حتما از این موضوع خیلی سرگرم خواهند شد و خواهند خندید. به آرلوف پیغام دادم، این موضوع امکان ندارد، چون پلیس روس این کاغذها را روز یازدهم دسامبر، ظاهراً دست نخورده به داروخانه‌چی آلمانی برگردانیده است و توضیح داده است، که چیز مشکوکی پیدا نکرده است ـ همین روز خبر خوشحال‌کننده‌ای از موفقیت آلمانیها در روسیه و موفقیت ترکها در قفقاز بـه تبریز رسید، تا بعد حتی از قهرمانیهای آلمانی نوشت.

در موارد دیگر هم ظاهراً تغییراتی به وجود آمد. در یکی از این روزها، بار پس از دیدار کنسول انگلیس از کنسول آمریکا، نقشه‌های بازی را روی میز دیدم.

روز هفدهم دسامبر ۱۹۱۴، خبر رسید، که شجاع‌الدوله بین مراغه و میاندوآب در میان نیروهای دشمن مانده است و صدمهٔ زیادی دیده است ـ نیکولا، کنسول فرانسه، کتبا خواستار حمایت آمریکاشد.

روز نوزدهم و بیستم دسامبر ۱۹۱۴، اولین دستهٔ زخمیها وارد تبریز شد. این زخمیها سواران شجاع‌الدوله و همچنین قراقهای ایرانی بودند یعنی افراد نیروی نظامی کشور بی‌طرف ایران، که افسرهای روس به‌آنها تعلیم داده بودند و فرماندهی آنها را به‌عهده داشتند. روسها جداگانه استفاده را از این افراد بـرای مقابله بـا دشمنان روسیه می‌بردند.

روز شنبه، نوزدهم دسامبر ۱۹۱۴، جشن‌ملی روسیه در اطاقهای بانک روسی که کارکنانش فرار کرده بودند، برگزار شد. آرلوف برای برگزاری جشن، سه پرچم آمریکا از پادوک امانت گرفته بود. سـرتیار مکرم، رئیس پلیس ایران، که پسرعلاءالملک یکی از وزرای کابینهٔ ایران بود به تهران رفت.

آقای گیلبرت، روس، که ازاستانبول آمده بود، در کنسولگری آمریکا به‌دیدن من آمد، از ایتالیایی و برادر یوزف روسی، نمایندهٔ عدو تارجو کاستلی استانبول، در تبریز بود.

روز یکشنبه، بیستم دسامبر ۱۹۱۴، کنسول آمریکا ساعت چهار صبح از جشن روسها برگشت. بطوری که پادوک تعریف می‌کرد، در اواخر جشن خیلی‌ها مست کرده بودند.

در ضمن شنیدم، که در جشن‌روسها سرود ملی بولشگیو هم نواخته شده است و اطاقها مزین به پرچمهای متفقین وکشورهای بی‌طرف بوده است و پرچم آلمانی هم در میان پرچم کشورهای دیگر قرار داشته است. علاوه‌بر این، درجشن آقای‌روبورلوف، رئیس بانک روسی، هم پیدایش شده است. روبورلوف، که به تفلیس فرار کرده بود، برگشته‌بوده است.همچنین آقای‌ماکریبوف،

مهندس راه‌آهن روسی، هم برگشته بوده است. دیگر این که نیکولا، کنسول‌فرانسه، کمیلا از کنسول آمریکا فاصله گرفته‌بود، خیلی با کنسول آمریکا گرم گرفته بوده است و این گرم گرفتن به‌حساب ترس کنسول فرانسه از ترکها و کردها گذاشته شده است.

پیش‌از این که به شرح وقایع بعدی بپردازم، خلاصه‌ای از جریان ناپودنزندگی آلمانی در آذربایجان را شرح می‌دهم که‌روز بیستم دسامبر ۱۹۱۴ در تبریز نوشته‌ام:

«قسمت اعظم آذربایجان هنوز در تسلط روسها است. کوششهایی که‌برای چیره شدن به ترکها و کردها در عطور و دیلمان، در حوالی خوی، به‌عمل می‌آید، اکنون به نتیجه نرسیده است، در عوض روسها توانسته‌اند، از طریق پیشوا به‌طرف ساوجبلاغ پیشروی بکنند، نیروهای خط اول ترکها و کردها در حوالی میاندوآب و مراغه در برابر روسها قرار دارند.

از آلمانیها، که پیش‌از شروع‌جنگ ۸۱ نفر بودند، جز خانم و من، افراد زیر هنوز در حوزهٔ ماموریتم مانده‌اند: ۱. خانم نمایندهٔ شرکت توتوبک راین‌اک ـ مسکو، خانم اولمان، که از ماه ژانویه درانتظار وضع حمل است. ۲. از میسیون آدونتیست‌های هامبورگ، خانم شتایرت، با یک دختر و یک پسر چهارماهه، که در فرار بی‌نتیجه بطرف تبریز بیتون عراقش اسیر دیده بود. ۳. از دوشیزه شولی بورگث، که در میسیون پروتستان آمریکایی، در ساوجبلاغ کار می‌کرد، کوچکترین خبری نداشتم، با این وصف کنسول آمریکا، که خواهش کرده بودم اطلاعاتی به‌دست بیاورد، اطلاع داد، که دکتر ادموند از میسیون پروتستان آمریکایی درساوجبلاغ روز چهاردهم‌دسامبر به‌تبریز آمده است وخبر داده است، که ساوجبلاغ به‌دست‌ترکها و کردها افتاده‌است و سرگرد فنلاندی، که در ساوجبلاغ کنسولگری روسیه را اداره می‌کند، به میاندوآب فرار کرده است و دوشیزه شولی‌ برگث تحت حمایت ترکها در ساوجبلاغ مانده است.

ازسوئیسی‌هایی، که تحت حمایت آلمان بودند، در حوزهٔ ماموریت من، فقط آقای ... کارمند شرکت فرش ایران درتبریز و استرمیسیون آدونتیست با خانواده‌اش در مراغه، مانده‌اند.

بقیهٔ اتباع آلمانی و کسانی که از حمایت آلمان‌برخوردار بودند، حوزهٔ‌ماموریت را ترک کرده‌اند.

شرکتهاو مؤسسات آلمانی: دارالایتام آلمانی درخوی از طرف روسها بسته شده است. کلیه این مؤسسه از دوشیزه‌هاربلک سرپرست مؤسسه، هنگام فرار بی‌نتیجه‌اش بطرف تهران، همراه دفترخاطرات، از او گرفته شده است. ارمنی‌ها سرپرستی کودکان یتیم را به‌عهده گرفته‌اند. صورت اسامی کودکان و محل سکونت آنها، در اختیار من گذاشته شده است. دارالایتام آلمانی در ارومیه، موقع رفتن آلمانیها از این‌شهر، به میسیون آمریکایی سپرده شده است. ـ بارفتن کشیش ومدت از‌ارومیه، فعالیتهای انجمن خیریهٔ آلمانی بـرای نستوریها متوقف شده است ـ از زمان شروع جنگ ازحوزه‌های آسوری ـ کلدانی انجمن‌هرفاربورگر برای‌میسیون پروتستان‌ها در وزیرآباد و گوگتپهٔ ارومیه (کشیش لوتریا) اخبار بسیار کمی به دستم رسیده است. گمان می‌کنم که آنها تحت حمایت روسها درآمده‌اند. صاحب شرکت توبمان زهوباک و همچنین شرکت آلفردوس بـه ترکیه فرار کرده‌اند، به این تـرتیب بـه فعالیتهای کشاورزی آقای فروریش‌توبمان، که املاک زیادی را در اجارهٔ خود داشت، هم پایان داده شده است. ـ شعبه‌های شرکت فرش ایران پتاگ در شهرستانها موجودیت خود را از دست داده‌اند. بیشتر نماینده‌های ایرانی این شرکت و دوستان

تجاری به تهران فرار کرده‌اند. شعبه‌های آنها درخوی از طرف روسها توقیف شده است و دوستان تجاری پتاگ بـه زور از تبریز رانده شده‌اند. کارخانه پتاگ در تبریز از وقتی که اتباع آلمانی از تبریز رفته‌اند، به دست خارجی‌هایی که درخدمت شرکت هستند، اداره می‌شود. این خارجیها عبارتند از: ۱. یاکوب کینتی سوئیسی، که تحت حمایت فرانسه است.

۲.همسوییس، که‌تاکنون تحت‌حمایت آلمان بود، او موفق بـه دریافت حمایت آمریکا شد و خواستار حمایت فـرانسه گردید و سفارت فرانسه در تهران موضوع را کتبی می‌دهد.

۳. چوهاجیان، تبعهٔ ترکیه، طـراح اول کارخانه، او با این که بعنوان تبعهٔ ترکیه برای روسها مشکوک است چون ارمنی‌است، از روسها اجازهٔ ماندن در تبریز را دریافت کرده است. او درنظر ترکی است، که به خاطر ارمنی بودن شرایط مساعدتری دارد. سرکنسول روس او را نزد خود خواسته و گفته‌است، که‌تمام اقداماتاو را جاسوس‌های روسی تحت‌نظر خواهند داشت و اگـر کوچکترین اقدامی علیه روسیه بکند، فوراً دستگیر خواهد شـد. سرکنسول روس، آرلوف، به محض این که گرفتار جنون تعقیب می‌شود، از این چوهاجیان می‌خواهد که هرچه را که در کارخانه اتفاق می‌افتد به‌او گزارش بدهد. چند روز پیش آرلوف دوباره این‌جوان را پیش‌خود خواسته بود، تا مطمئن شود، که واقعا در پشت‌بام کارخانه بی‌سیمی برافتده کردن اخبار نگذاشته‌باشند. آقای چوهاجیان به آرلوف اطمینان داده‌بوده که سقف سپیندارد و بهیچ ترتیب مسئله‌ای هم وجود ندارد. کارخانه هنوز از طرف روسها توقیف نشده است. البته این موضوع از آنجا ناشی می‌شود، که بانک روسی D' Escompte de Prese ، که‌درلحظهٔ دستگیری اتباع آلمان ادعا می‌کرد که از پتاگ طلب دارد، خودش کمی پیش بـا گرفتاری بزرگی روبه‌رو شده بود. حتی اروپایی‌های مقیم‌تبریز نسبت‌به فرار کارکنان بانک روس مشکوک هستند و در این مورد بشوخی می‌گویند:

«la banque n'a pas déclaré un moratorium, mais s'est sauvée et a déclaré un sauvatorium».

آقایان کینتی‌وتف یا کوشش شایان تقدیری از منافع آلمانیها حمایت می‌کنند. آنها دفترهای پتاگ را دفن کرده‌اند و دفترهای خیلی لازم را اداره می‌کنند. آنها کلیه خانوهای آلمانیها را، که ازخانه‌هایشان رانده شده‌اند در دست دارند و می‌کوشند دارایی آلمانیها را، تا جایی‌که ممکن است، نجات‌بدهند. صندوق پول کنسولگری آمریکا از اجناس قیمتی پرشده است. این اجناس را آقایان کینتی‌وتف به صندوق کنسولگری تحویل داده‌اند. آنها این تهمت روسها را که‌در کارخانه بی‌سیم ساخته می‌شود ردمی‌کنند. برای اثبات عکس‌نظر روسها پیشنهاد این که آنها می‌توانند از کارخانه بازدید بکنند، کمی دور از احتیاط است. چون روسها در این قبیل بازدیدها از شاهد بی‌طرف استفاده نمی‌کنند و ممکن است‌که خودشان بیسی در کارخانه قرار بدهند.

داروخانهٔ آلمانی آقای پل زلمان ـ اگه‌برت در تبریز، به سرپرستی یک کارمند ایرانی، بنام میرزا آقا، به‌کار خودهمچنان ادامه می‌دهد، اما پلیس روس تمام‌کتابها و دفاتر و کاغذها و قراردادهـای کسـی را از داروخانه برده است. آقایان کینتی‌وتف درمورد این داروخانه هم از هیچ نوع کمک خودداری نمی‌کنند. صاحب شرکت آلمانی پرزشکی، موقع شروع جنگ در تبریز نبود، نمایندهٔ او که بکشر ارمنی به‌نام‌یک است، از شروع جنگ به این‌طرف خودش را عثمانی بداند است. گمان می‌کنم، کـه روسها از وجود یک چنین ترکی مـتدر

بقیه در صفحه ۸۹

صفحه‌ای از تاریخ

باربه دوره ویلی
ترجمهٔ عبداله توکل

۱

از همهٔ تالارهائی که، هرسال، در سرزمین مادری خود نورماندی، به جستجویشان می‌روم، امسال، جز تالاری ندیدم که، در نتیجهٔ عمق خود، بتواند به خاطره‌های شخصی‌ای افزوده شود که من ـ وقتی که نوشتم که دارای قدرت اشباح هستند ـ قدرتشان ـ و شاید قدرت نابخردانه و دیوانه‌وارشان ـ را گفتم: شهری که در آن مناظق باختری محل سکونت من است، ـ و اکنون هرچه در دورهٔ نوجوانی‌ام، آنچه مایهٔ درخشندگی‌اش بود از کفش رفته است و مثل نابودی متروک، تهی و اندوهبار مانده است ـ شهری است که از دیرباز شهر اشباح خود نامش داده‌ام تا دلیل و برهان علاقه‌ای باشد که به‌نظر دوستانی که به سکونتم در آن‌جا خرده می‌گیرند و از این امر به تعجب می‌افتند، ادراک‌پذیر نیست. در واقع، آنچه مرا، به نحوی عجیب، پابستهٔ این شهر کرده است، اشباح درگذشتهٔ از میان رفتهٔ خودم است. اگر اشباح گذشته‌ام نبود، هرآینه به آنجا برنمی‌گشتم!

هنگامی که، درخیابانهای بی‌رفت‌وآمد این‌شهر، روی سنگفرش‌های روشن، راه می‌روم هرگز جدا از آن اشباحی نیستم که برای تعقیب ما زمان معین و مشخصی ندارند و تنها در دل شب به سراغمان می‌آیند تا پرده‌هایمان را روی جوبیاشان بکشند و چیزی را که زمانی دهانشان بوده و قمه‌ای که سرچشمان کرده، دیگر در آن پیدا نمی‌شود، جفت لبهایمان، جفت دهانمان کنند!... اما این اشباح که برایم نقشه‌ای نحوست‌بار دارند، حتی روز روشن، و حتی در این خیابانهائی هم که روشنائیشان نمی‌تواند باعث دور شدنشان شود، به سراغ من می‌آیند. همانجا، در درخشانترین روزها، راست راست کنارم راه می‌روند، چنانکه گوئی، در شب، در شب تاریک و پرده‌پوش که دوستش می‌دارند، همراه افتاده‌اند و من، اگرچه شب می‌بود، بهتر نمی‌توانستم تشخیص شان بدهم.... چه‌بسا، رهگذرهای انگشت‌شماری که در اثنای گفت‌وگذارهای سودازدهٔ من در خیابانهای مردهٔ این شهر مرده‌ای که از زیبائی افسردهٔ قبرها برخوردار است، به من برخورده‌اند و مرا یکه و تنها پنداشته‌اند، درصورتی که من تنها نبودم! جماعتی در پیرامون خود داشتم، ـ خیل مردگانی که از سنگفرش‌های زیرپایم بیرون می‌آمدند و مثل مردگانی که از گورهایشان بیرون می‌آیند، به اصرار و سماجت، پی‌ام می‌افتادند. در چپ و راستم ازدحام به پا می‌کردند، و من، با همان وضوح و روشن‌بینی که هاملت شبح پدرش را در صفهٔ السنور می‌دید، این گروه مردگان را با قیافه‌های بازشناخته‌شان می‌دیدم.

اما امروز نمی‌خواهم از این اشباح ـ از این اشباح آشنا و نزدیک ـ حرف بزنم، اشباح من از این اشباح نیستند. می‌خواهم از دو شبح دیگر حرف بزنم، دو شبح دیگر که امسال، از فاصلهٔ سیصد سال تاریخ، مثل‌اشباح دیگر، برمن نمایان شدند و در وجود من فرورفتند، چندانکه گفتی با ایشان آشنائی داشتم.... چیزهای زنده، مخلوق‌های جانداری که به چشم دیده می‌شوند، و باید باچشمها و دستها لمس‌شان کرد تا یقین پیدا شود که در اوضاع و احوال آن زندگی احمـ زنده‌ای وجود داشته‌اند که نرهان در عرصه‌اش، مثل بلور شفاف نیستند و موجوداتی که برایمان گرامی‌ترین موجودات بوده‌اند جز کنار آغوش رؤیاهایمان، هیچ کناری از ما ندارند و باید برای دنیای ما، جاودانه، به شکل رازی بمانند که از شک و حسرت و نومیدی به وجود آمده است!... سرگذشت این دو شبح به احتمال بسیار به موکب سیاه آن اشباحی خواهد پیوست که دیگر از من جدا نمی‌شوند، ـ و می‌ترسم که چنین شود ـ و این‌سرگذشت سرگذشتی است که من، در اثنای راه، چندانکه توانسته‌ام، اجزایش را که به دست زمان و ننگ و پایان دوتماری پاک شده است، گردآورده‌ام... سرگذشتی است که مثل خرمگسی سمج که پربال اسب می‌چسبد و با آن به راه می‌افتد بر روح لیستر خورده و گزیدهٔ من چسبیده است و درست، از آن قدرت افسونگرانهٔ مرازه، بزرگترین شعری که برای تخیل انسانها وجود دارد و شاید، بزرگترین شعری که در دسترس این‌لعنت زدگان جهل هست، برخوردار است.... و افسوس که، راز، در این‌جا، یکتاله حقیقت را بوجود می‌آورد.

والگیهی، این داستان مرموز در سرزمینی پیش‌آمده است که کمتر از هر سرزمینی دیگر برای آن ساخته شده بود و بیگمان، ضرورت داشته که در آن سرزمین،



به نیکوترین صورتی که امکان داشته باشد، پنهان داشته شود! و آنجا پنهان داشته شد... و اکنون، در این دم، به رغم کوشش بسیار گک آتشین‌ترین کنجکاویها، هنوز چندان خبری از آن ندارند و خوب نمی‌دانند! پی‌بردن به‌اعماق واقعیتی که جز نور ضربهٔ تیری که دو نیمه‌اش کرد و به آن پایان داد، بر آن تافته باشد محال و ممتنع است... این سرگذشت سرگذشت عشق و سعادت چنان گنهکارانه‌ای بود که تصورش مایهٔ وحشت می‌شود... و مایهٔ شیفتگی و افسونزدگی می‌شود (وخدا گناه این‌شیفتگی و افسونزدگی را برما ببخشاید!)... زیرا که این سحر و جذبه‌ای که شیفته‌مان می‌کند، سحر و جذبهٔ آشفتگی‌آور و ترس‌باری است که بیش و کم مایهٔ گنهکاری روحی می‌شود که دستخوش آن شده باشد و چنین می‌نماید که این روح‌را شریک گناهی می‌کند که شاید ـ از راه غبطه و حسرت شریکش هستیم... (کسی چه می‌داند!)

۲

در دوره‌ای که این عشق و سعادت ـ [عشق و سعادتی که از بس که گنهکارانه بود قصه‌ای ناشنیده شد] ـ در ظلمتی فرورفت که اسرار نهانش ـ چنانکه همیشه پیش می‌آید ـ در نتیجهٔ احساس‌های فشار ناپذیر از پرده بیرون افتاد، باهمهٔ این‌چیزها ـ نیرو و همت گردنفرازانه‌ای



در دنیا وجود داشت. هیجانهای روح که در آن دوره مردانه‌تر از هیجانهای روح در دوره‌های «از پی‌آمده» بود تا پایه‌هائی رفته بود که به احتمال بسیار هرگز دیگر چندان نمی‌تواند بالا برود. اواخر قرن شانزدهم بود، همان قرن تعصب و فسادی که کاترین دو مدیسی و آن خاندان والوا که خانوادهٔ بورژیای فرانسه بود، روح ایتالیائی‌اش داده بودند. در آن روزگار، در نورماندی ـ نورماندی استواری که مردم تومندش بیشتر از هرجای دیگر برخودشان تسلط دارند ـ خانوادهٔ زمین‌داری بود که در حدود سال ۱۴۰۰ از برتانی آمده بود و چندین نسل بود که از حیثیت‌اش و املاک اهل نورماندی شده بود. در ساحل دریای مانش در سمت شرق، در ناحیه‌ای نزدیک شربورگ، در قصری سکونت داشت که در سایهٔ برجی به شکل قلعه درآمده بود و به سبب همین برج تورلاویل خوانده می‌شد. این قصر، مثل همهٔ قصرهای قرون وسطی، مدتی دراز، قلعه‌ای جنگی بود اما روح مستی‌آور دورهٔ «تجدید حیات» این‌قصر را تغییر شکل داد و آمادهٔ آن کرد که هیجانها و شهوت‌های گنهکارانه و سرنوشتهائی را که چندی دیگر صورت پذیرفت، پنهان بدارد.

خانواده‌ای که در اینجا می‌زیست، ندانسته، نامی منحوس داشت. و آن، خانوادهٔ راواله بود... و در واقع، روزی، سر این نام شوم و منحوس را خورد! و پس از گناهی که از دو بازمانده‌اش سرزد، این نام را از روی خود برداشت. ننگ و پلیدی‌اش‌را از روی‌خود شست و بدینگونه خود را کشت و پیش از آنکه بمیرد، مرد.

و گذشته از همهٔ چیزهای دیگر، مستحق مرگ بود. یگانه مسأله این است که مثل خانواده‌های گنهکار و سزاوار کیفر نبرد. خداوند استثناء دردناک و اندوهباری برایش قائل شد. این یاغی درگاه خدا که همهٔ قوانین وی را زیر پا گذاشته بود، در واپسین مرحله، قانون حجت توبه و استغفار خدائی‌را هم زیر پا گذاشت. در این‌خانواده، گنهکارترین عناصر خانوادهٔ پلید و گمراه و درنده، کفارهٔ گناهان و گناهان صد سالهٔ دودمان خودشان را نپرداختند. بیگناهان هم که با بیگناهی‌شان همه‌چیز را باز می‌خرند، این کفاره را ندادند! درخانوادهٔ راواله هیچ موجود معصومی نبود! آنانکه این کفاره‌ها را پرداختند، گنهکارانی بودند که گناه دیگری جز گناهان پدرانشان، جز سلسلهٔ نفرت‌بار و پلید گناهان پدرانشان، کرده بودند و گناهان خودشان، گناهی که هر آینه پدرانشان نمی‌کردند، بر این گناهها افزوده شد. در واقع، دست کم، در این گناه، ناگهان جهشی پدید آمد که فسق و فساد دودمانی گمراه، مایهٔ گمراهی و آلودگیش شده بود، و این جهش ناگهانی، جهش فطرت دوباره سر برزده انسانی بود که، از دیرباز، دیگر به‌چشم نمی‌خورد و حتی دیگر گمان نمی‌رفت که در سینهٔ پرعاطفهٔ این افراد خانوادهٔ راواله اثری از آن به‌جای مانده باشد.

۳

همه‌شان، نسل به‌نسل، آدمهای بی‌رحم دیگری از آب درآمده بودند همه‌شان، بی‌استثناء ـ به‌همان گونه‌ای که انسانها را می‌کشتند، در اعماق روح‌شان، احساسهای انسانی‌را هم کشته بودند. برجسته‌ترین خصیصهٔ مخوفشان سنگدلی و «ترحم‌ناشناسی» جگرخراشی‌بود. سرنوشتهائی مطلق و رام‌نشدنی بودند که هوس‌هایشان مثل ببر گرسنه بود، از آن مردمی بودند که گمان می‌بردند دنیا برایشان ساخته شده است و برای آنکه تنها تخمرغ نهارشان را بپزند، می‌بایست بازار سرتاسر شهر را آتش بزنند. وقتی که به فکر هرزگی و عیش و عشرت می‌افتادند، به فکر هرزگی و فسقی می‌افتادند که تا مرحلهٔ خون و... مرگ پیش می‌رفت... روزی، یکی‌شان دوشیزه‌ای را که میراخوری دوست می‌داشت، از دست وی ربود و دختر بینوا را، پس از تجاوز، در یکی از خندقهای قصر، به ضرب گوی دوک‌بازی کشت. به نظر وی، این دختر یکی دیگر از دوکها بود! یکی دیگر، از یکی از آن مجالس میگساری و هرزگی شبانه که این قصر لعنتزده به دیدنشان خو گرفته بود، مست بیرون آمد و صبح در آئین تقدیس نان و شراب حضور یافت و به ضرب شمشیر، سینهٔ کشیشی‌را که دست رد به سینه‌اش زده بود، شکافت و او را، نان مقدس در دست، روی همان پله‌های مذبح کشت. سومی برادرش را به دست خود به قتل رساند و علامت قابیل را بر جبین دودمان خود نقش زد، دودمانی که روزی این علامت را بازیافت... در سرزمینی که عادتاً در برابر هیچ چیز نمی‌لرزد، به هنگامی که به یاد خانوادهٔ راواله می‌افتادند، همه‌چیز به لرزه درمی‌آمد و دهشت این اهل فاجعه به اندازه‌ای شدت پیدا کرده بود که انتظار داشتند امروز یا فردا، ـ دیگر نه موجوداتی از میانشان بیرون بیایند که شکل و قیافه‌شان ناشناخته باشد. و هر بار که یکی از اعضای دودمان راواله آبستن می‌شد، با لرزشی که زادهٔ کنجکاوی و وحشت بود، چنین می‌گفتند: «از این

شکم برای ما چه بیرون می‌آید! چه چیز موحشی به‌روی منطقه فرو می‌ریزد!» اما این انتظار مدهش بیهوده از آب درآمد. دیوهائی که چشمها به راهشان بود دو بچه‌ای بودند که از پاکترین زیبائیها بهره‌ها داشتند و روزی، مثل دو گل سرخ، از این مرداب خون خانوادهٔ راواله سر برآوردند.

چه قیاس عجیب و سودازده‌ای! در نشان خانوادگی دودمان راواله گل‌سرخ شکفته و برجسته‌ای وجود داشت. دو گل‌سرخ هم دراثنای دودمانشان به‌وجودآمدند. اما این دو گل سرخ در حلقهٔ دوگانه‌شان نراحی داشتند که در گرماگرم التهاب خود زهر مرگ در کاسه‌شان فرو بریزد... ژولین و مارگریت دو راواله این دوبچه‌ای که مثل پاکی و بیگناهی زیبا بودند، نژاد برادرکش پدر بزرگشان را به وسیلهٔ زنای محارم به‌پایان رساندند. وی قابیل کینه بود، و این دو، قابیل‌های عشق شدند که در برادرکشی دست‌کمی از کینه ندارد، زیرا که، چون یکدیگر را دوست داشتند، به ضرب دوگانهٔ ساطور زنا، که هردوشان خواسته بودند، یکدیگر را کشتند.

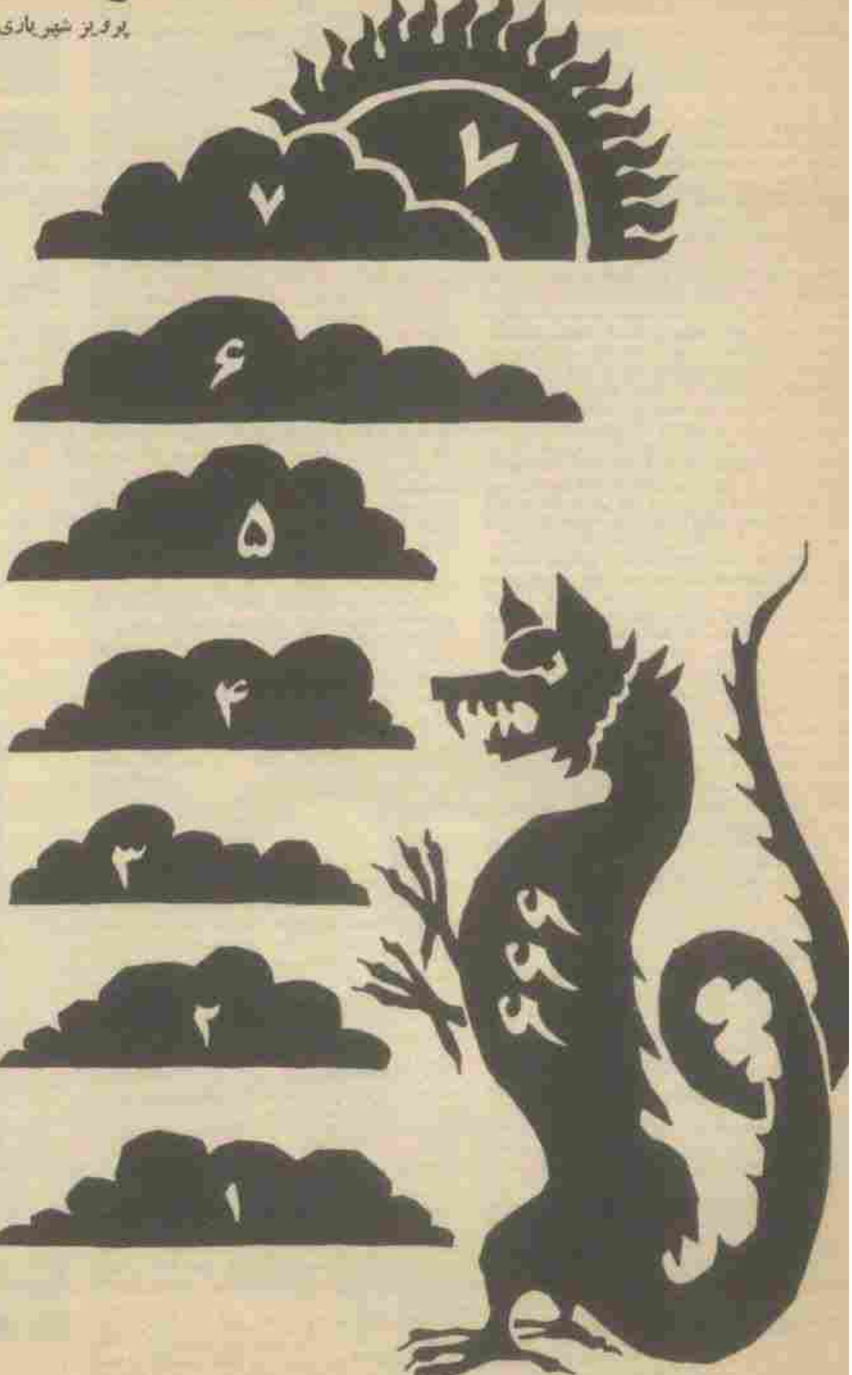
دریغا! چه‌گونه خواستار زنا شدند! این بدبختانی که دنیای آن روز هرگز هیچ خردهٔ دیگری جز این عشق بر آندو نگرفت و به هیچ گناه دیگری جز این عشق، به سرزنش آن دو برنخاست، چه‌گونه یکدیگر را دوست داشتند!... آنچه زنا را به صورت گناهی اینهمه شاذ و نادر درمی‌آورد عادت است. ژولین و مارگریت دو راواله، در قصر دورافتاده‌ای که بزرگ شدند، به قرار معلوم، چندان به خودشان خو گرفتند که ایندو واپسین قطرهٔ خون خانوادهٔ راواله بودند و از منشاء این عشق منحوس که به احتمال بسیار، به روزی که به وجودش پی برده شد، بسیار بزرگ شده‌بود، آگاه شوند!... در چه‌مرحله‌ای از کودکی یا جوانیشان، تراج زنا، را که در زیرزمین‌های سینه خفته بود، در اعماق قلب خودشان پیدا کردند و کدام یک از آندو به دیگری خبر داد که تراج زنا در آنجا خفته‌است! پیش‌از آنکه همهٔ روزافزون بدگمانیها وهیاهوی‌دردآسای رسوائی به راه افتد، خوشبختی پرالتهاب آندو که رشته‌اش به دست پشیمانیها و شرمساریها گسسته شد، اما بزودی چندان نیرومند شد که همهٔ این پشیمانیها و ننگها را خاموش کند، چه مدتی دوام یافت!... در واقع، از هم جدا شدند... به حکم اقتدار مقاومت‌ناپذیر پدری، پسر به دیاری بسیار دور فرستاده شد و دختر به شوهر داده شد اما پسر ناگهان، مثل برق به‌قصر بازگشت ومثل گردباد خواهرش را ربود. این دو موجودی که بهشت زمینی را در احساسی دوزخی پیدا می‌کردند، خوشبختی و گناهشان را کجا و به کام چه دیاری فرو بردند!... سؤالهای بیهوده‌ای است! کسی ندانست. مدت یکسال اثرشان را گم کردند، و در یکی از روزهای حزن‌آلود ماه دسامبر، اثرشان را در پاریس پیدا کردند... اما این‌بار ـ اثری پاک‌نشدنی بود... اثری برفراز چوب‌بست‌اعدام! ـ و اثری خونین‌بود. حدیث، حدیث خشن که به اعماق روح‌ها نمی‌نگرد، و چون کلمهٔ خشم‌آلود زنا، را نگاشت، و همه‌چیز را پایان یافته می‌پندارد ـ و چون به انگشت خود آن «تختهٔ سر بری» را نشان داد که دو زناکار سرهای زیبایشان را، در زیر تیر، به رویش گذاشتند، همه‌چیز را پایان یافته می‌داند ـ در بارهٔ این فاجعهٔ درونی و ژرف عشقی که به جز دیوارهای این قصر ـ قصری که سنگهایش هنوز هم برای ما زنا می‌تراود ـ شاهدی نداشت، گنگ و خاموش است و بیشه‌ها و آبهائی که آندو را به نحوی آنچنان لذت‌بخش و به‌نحوی آنچنان دهشت‌بار، در زیر سایه‌هایشان ـ یا در رویاهایشان خوشبخت دیدند و از آنچه دیدند، ذره‌ای با کسی باز نگفتند، گنگ و خاموش است... اما سرهایشان چندان زیبا بود که حتی خود حدیث خشن زیبائیشان را دید و یگانه چیزی که در این سرگذشت ـ [سرگذشتی که از لحاظ روانشناسی نفوذناپذیر است ـ] فراموش نکرد، به این زیبائی حیرت‌بار ارتباط دارد. زیبائی مارگریت چندان عظمت داشت که چون در اثنای بالارفتن از پله‌های صفهٔ مرگ خوف دامنش را ـ برای اینکه پاهایش به چینهای آن نگیرد و بتواند با قدمی استوارتر بالا برود ـ تا روی جوراب ابریشم سرخرنگش بالا آورد، این زیبائی، مثل آفتابزدگی، دست و حواس جلادی را که می‌خواست سرش را ببرد، لرزان و پریشان کرد اما به نحوی شرم‌آور برصورت جلاد نواخت و سزای آن جنون گستاخانه‌اش را کف دستش گذاشت.

این حادثه، روز دوم دسامبر سال ۱۶۰۳، در دورهٔ پادشاهی هانری چهارم در میدان «انتصاب» رخ داد. این سلطان فرانسه که لقب «مهربان» را به لقب «بزرگ» پیهوتاب داده و رنگ چنان پر فر و شکوهی در این زمینه به دست آورده است که هرگز هیچ سلطانی نتوانسته است به دست بیاورد، به قرار معلوم، در برابر این ضربهٔ تبر عدالتش، به حکم نیکرائی، به تردید افتاد اما زنش ـ مارگریت دو والو ـ (که مثل زن گنهکار هم مارگریت نام داشت!)، روح عدالت را در وجود او استوارتر کرد. در

بقیه در صفحه ۸۰

عدد و خرافات

پرویز شهریاری



شما حتماً به کسانی برخورد کرده‌اید که «شانس» خود را، روی شمارهٔ اتومبیلها و اتوبوسهایی که به‌سرعت از جلو آنها می‌گذرد، آزمایش می‌کنند. دیده‌اید که بعضی افراد، روی عددهای خاصی (که آنها را «عددهای شانس» خود می‌دانند)، بلیت بخت‌آزمایی می‌خرند. این را هم می‌دانید که کسانی هستند که مثلاً از عدد سیزده فرار می‌کنند و آن را «بدشگون» می‌دانند.

همهٔ اینها خرافات است. عددها، هیچ معنای اسرارآمیزی ندارند.

در گذشته‌های دور، مردم باور داشتند که ریاضیات به‌دلایل مذهبی و روحانی به وجود آمده است. بسیاری اعتقاد داشتند که می‌توان به‌کمک عددها، سرنوشت افراد و اجتماعهای بشری را پیشگویی کرد.

عدد ۱۳ را «دوجین شیطانی» می‌گفتند، که با دوجین اصلی، یعنی ۱۲، فرق داشت. در گذشته‌ای دور، چینی‌ها و بعضی دیگر از ملتهای باستانی، مثل امروز، عددها را در مبنای ده نمی‌شمردند. [وقتی که شما می‌نویسید ۴۴۴، باوجودی که تنها از رقم ۴ استفاده کرده‌اید، ارزش واقعی هریک از این رقمها، بادیگری فرق دارد. اگر از سمت راست درنظر بگیریم، ارزش نخستین رقم همان ۴ است، درحالیکه ارزش رقم دوم مساوی ۴۰ و ارزش رقم سوم مساوی ۴۰۰ است. یعنی ارزش واحد هر رقم، ۱۰ برابر ارزش واحد رقم سمت راست آنست. این نوع عددنویسی را، عددنویسی «دهدهی» یا عددنویسی درمبنای «۱۰» گویند.] مبنای عددشماری آنها دوجین، یعنی «۱۲» بود. این دستگاه عددشماری را دوازده ـ دوازدهی گویند. درهمین گذشتهٔ نزدیک، در کشورما ایران هم، بسیاری چیزها را با واحد ۱۲، می‌شمردند: یک دوجین تخم مرغ (یعنی ۱۲ تخم‌مرغ)، یک گروس گردو (گروس، واحد بعد از دوجین بود؛ یک گروس گردو، یعنی ۱۲×۱۲ یا ۱۴۴ گردو) وغیره. گاهی بطور خلاصه، دوجین را «جین» هم می‌گفتند: یک جین کبریت (یعنی ۱۲ قوطی کبریت).

دربارهٔ عدد ۱۲، معتقدات و خرافات مختلفی وجود داشت. درسرزمینهای بابل، چین، روم و سایر کشورها، عدد ۱۲، نشانهٔ خوشبختی و سلامت بود؛ ولی‌عدد بعد از آن، یعنی ۱۳ را «دوجین شیطانی» می‌خواندند. هنوزهم، مسافرهای خرافاتی ازقبول بلیتهایی که شمارهٔ ۱۳ دارند، خودداری می‌کنند. در بسیاری از قطارهای مسافری، کشتیها و هواپیماها، یا اصلاً شمارهٔ ۱۳ را حذف می‌کنند و یا آن را با نامهای دیگری مثل ۱۲ ب یا ۱۲ + ۱ می‌خوانند.

این تصور خرافاتی دربارهٔ عدد ۱۳، از کجا ناشی شده است؟ هراس از «دوجین شیطانی»، از اعماق تاریخ سرچشمه می‌گیرد. این نامگذاری، به مناسبت ارتباطی بود که بین عدد ۱۳ و مرگ می‌دانستند. یهودیهای قدیم، عدد سیزده را با حرف م (یا تلفظ قدیم، مم) نشان می‌دادند، که کلمهٔ «مرگ» با آن شروع می‌شد.

یونانیها، عرابیها، اسلاوها و بسیاری دیگر از ملتهای قدیم، و ازجمله ایرانیها، برای علامتگذاری عددها، از حرفهای الفبا استفاده می‌کردند، بنحوی که هریک از حرفهای الفبا، عددی را معین می‌کرد (هنوز هم «حروف ابجد»، که همان استفاده از حرفهای الفبا، برای نشان‌دادن عدد است، در بین ما کم و بیش رواج دارد). برای تعیین و نشان‌دادن عددها، به‌حرفهای الفبا متوسل میشوند، و به‌همین‌مناسبت، دردنیای قدیم، عدد ۱۳ با نام «دوجین شیطانی»، یکی از آب درآمد.

بعدها افسانه «شبهوداع» بدان اضافه شد. بنابر افسانهٔ انجیل در «شب‌وداع»، ۱۳ نفر حاضر بودند. ضمناً نفر سیزدهم «یهودا اسخریوطی» بود. یهودا، که خود یکی از حواریون بود، به عیسی مسیح خیانت کرد. از آن زمان، نام «یهودا» مترادف با خیانت شد. این افسانه، به «بدشگونی» عدد ۱۳، قوت بخشید.

شاید بتوان «بدشگونی» عدد ۱۳ را، از نظر تاریخی، بازهم دورتر برد. بشر، خیلی زود «عددشماری» را یاد نگرفت. تا مدتها،

برای افراد «دانا» مرزی برای شمار وجود داشت. هنوزهم وقتی که بچه‌ها، قبل از سه سالگی، از عدد نام می‌برند، اغلب تا عدد ۲ را تشخیص می‌دهند و از آن بهبعد همه‌چیز برای آنها درهم و برهم است. عددهای بعدی را تقلید می‌کنند ولی وقتی که مثلاً می‌گویند ۳، آنرا به معنای «بسیار» می‌گیرند، نه یك واحد بیشتر از ۲. کسانی که در یکی دو سدهٔ گذشته، به‌میان قبیله‌های بامتمدن ابتدایی سفر کرده‌اند، نقل می‌کنند که افراد این قبیله‌ها تا عدد خاصی را می‌توانند بشمارند و برای بعد از آن از شمردن بازمی‌مانند.

احتمالاً، دیرزمانی، عدد ۱۲ مرز شمار بوده است وبیش از ۱۲ عدد را نمی‌توانسته‌اند بشمارند. برای چنین کسانی، بعد از ۱۲، ظلمت و تاریکی بود و چیزی مافوق قدرت تصور آنها. از همین مطلب، زمینهٔ فکری را برای «بدشگونی» ۱۳ به‌وجود آورد.

در کنار عددهای «بدشگون»، عددهای «مقدس» هم وجود دارد. از اینگونه عددهای «مقدس»، عدد هفت بوده است.

می‌دانیم که یك ماه، تقریباً برابر است با مدتی که قمر دور زمین می‌چرخد. زمان دقیق‌تر این چرخش، ۲۹٫۵۳۰۵۹ شبانه‌روز است. در قدیم هم متوجه‌شده بودند که این مقدار را نمی‌توان باعدد صحیح‌بیان کرد. بهمین مناسبت، دانشمندان قدیم، ماه را به تقریب ۲۸ شبانه روز می‌گرفتند که بتوان آنرا بـه چهار قسمت مساوی، هفته، تقسیم کرد. هریك از هفت روز هفته را بیکی از هفت‌خدا، اختصاص می‌دادند. روزهای‌هفت را بنام خدایان‌نامیدند: خورشید، ماه، ناهید، مریخ، مرکوری، ژوپیتر و زحل. این نامها در بسیاری از زبانها، بابعضی‌تغییرها، باقیمانده است. هفته که‌شامل‌هفت‌روزبود، تقریباً وارد زندگی عملی ملتها شد.

مردم خرافاتی، عدد هفت را، عدد خوشبختی می‌دانستند. هنوزهم در ضرب‌المثلها و گفتگوهای روزانهٔ ما، آثاری از این اعتقاد باقی مانده است: «آدم خوشبخت، خودش را در آسمان هفتم احساس می‌کند»، «هفت‌بار گز کن، یکبار پاره کن»، «هفت‌قلم منتظر یکنفر نمی‌شوند»، «هفت برج وبارو»، «هفت امشاسپند مقرب اهورامزدا»، «هفت شهر عشق را عطار گشت»، «خواب هفت پادشاه»...

در بابل قدیم اعتقاد داشتند که عدد مفهومی اسرارآمیز دارد و دارای نیرویی فوق‌طبیعی است. آنها معتقدبودند که همین عددها هستند که نیروی خود را به انسانها منتقل می‌کنند. پیروان فیثاغورث، ریاضیدان و فیلسوف یونانی (سالهای ۵۸۰ تا ۵۰۰ پیش ازمیلاد)، که به‌فیثاغورثیها مشهورند، نخستین عدد زوج، یعنی ۲، و نخستین عدد فرد، یعنی ۳ را نشانهٔ مرد و زن، و مجموع آنها، یعنی ۵ را نشانهٔ ازدواج می‌دانستند. یادآوری این مطلب لازم است که فیثاغورثیها، عدد ۱ را نه فرد و نه زوج به حساب نمی‌آوردند.

فیثاغورثیها، برای عدد نیرویی فوق طبیعت قایل بودند. آنها عددها را بعنوان رمزهایی تلقی می‌کردند، که می‌شد به‌کمك آنها، آینده را پیشگویی کرد. آنها عددها را دارای «نیروی خدایی» می‌دانستند و معتقد بودند که «عدد برجهان حکومت می‌کند».

بهمین مناسبت بود که آنها کوشش می‌کردند، خاصیتهای عددها را دریابند. این امر، اگرچه‌وسیله‌ای برای کشف بسیاری از خاصیتهای عدد (و مثلاً شناخت عدد کامل) شد، خرافاتی هم مربوط به «رازهای» عدد به وجود آمد، که بهسهولت در شرق قدیم نفوذ کرد و از آنجا بطور وسیعی در سرتاسر جهان پخش شد.

بعضی از دانشمندان ریاضی هم، بـه ایجاد چنین اعتقاداتی و یا لااقل به عمیق‌تر کردن آنها، کمك کرده‌اند. آنها به بسیاری از قاعده‌های فیثاغورثی اعتقاد داشتند، بدون اینکه بتوانند آنها را ثابت کنند.

در انجیل و بخصوص در «عهدجدید»، جای شایانی به کتاب «مکاشفهٔ یوحنای رسول یا آپوکالیپسیس» داده شده است. در این کتاب از پایان جهان صحبت شده و اینکه ابتدا حکومت ضد مسیح و سپس حکومت آسمانی، در زمین بوجود می‌آید.

بنابر نوشتهٔ «آپوکالیپسیس» ـ یوحنای رسول ـ در جزیرهٔ پطمس، رویایی دست می‌دهد. فرشته، اژدها (شیطان) را به بند کشیده بود. تا هزار سال، اژدها در بند می‌ماند. در «آپوکالیپسیس» گفته می‌شود، بدا بحال کسی که در زمان آزادی اژدها، زندگی کند. مردم با تحمل عذابهای سنگینی نابود می‌شوند. اژدها، پس از رهایی از بند، تمام موجودات زنده، و همه آنچه را که روی‌زمین است، نابود می‌کند.

«آپوکالیپسیس»، بهسال زندانی‌شدن، و سال آزادی اژدها را ذکر نمی‌کند و تنها از ۶۶۶، بعنوان عددی که می‌تواند راز زمان آزادی اژدها را برملا کند، نام می‌برد. چگونه می‌توان اژدها را پیدا کرد؟ چگونه می‌توان ظهور او را پیش‌بینی و پیشگویی کرد؟ باید بدقت کتابهای «مقدس» را بررسی کرد و به درستی آنها را تفسیر نمود.

نام هرایس، حاکم و رهبر را، از روی حرفهای نام او تفسیر می‌کردند؛ به این‌ترتیب که برای هریك از حرفهای الفبا، عددی در نظر گرفتند و درنتیجه، برای‌هرنام، عددی بدست‌می‌آوردند. عددی که به‌این‌ترتیب بدست می‌آمد، مورد بررسی‌قرارمی‌گرفت وبراساس آن، دربارهٔ آینده پیشگویی می‌شد. اگر در این محاسبه، «عدد وحشی» (یعنی همان ۶۶۶) بدست می‌آمد، وحشت بی‌پایانی همه را فرا می‌گرفت، زیرا این تقارن عددی، به معنای پایان جهان بود.

مردمی کـه در سال ۱۰۰۰ میلادی زندگی مـی‌کردند، دچار چنین اضطرابی شدند. بنابر محاسبه‌ای که شده بود، در این سال اژدها ظهور می‌کرد. کشیشها، در همهٔ کلیساها، اعلام کردند که سال ۱۰۰۰، سال پایان جهان است، دنیای انسانی، مرتکب گناهان زیادی شده است و روز اول سال هزار، روز «رستاخیز بزرگ» است.

این «پیشگویی»، برای مردم، رنج و اندوه بسیار بهمراه داشت و حالت هیجان و دهشت ناشی از ترس، همه‌جا را فرا گرفت. خودکشیهای دسته‌جمعی، عدم تعادلهای‌روانی ناشی از ناامیدی، بیماریهای سخت و انهدام فرآورده‌های فکر و کار انسانی، زندگی عادی را بهم‌ریخت وزیانهای بی‌حسابی ببار آورد.

چه بدبختی‌های بیشماری کـه ایـن «پیشگویی» بی‌معنی، برای انسانیت به وجود نیاورد! روان آدمی را به عذاب و شکنجه کشید، زندگی او را تـلخ و روحیهٔ او را مسموم کـرد و زندگی شاد و پر امید را از او گرفت.

استفان سوایگ، نویسندهٔ مشهور اتریشی، در کتاب خود بنام «سرگذشت یك اشتباه تاریخی»، دربارهٔ این حادثه، چنین می‌نویسد: «مردمی که عقل خود را از دست داده بودند، با لباسهای پاره پاره و شمع بدست، در دسته‌های‌عظیمی، درهم می‌لولیدند. دهقانان زمینهای خود را ترك می‌کردند، اموال و محصولات خود را می‌بخشیدند و به تاراج می‌دادند. آخر، فردا آنها می‌آیند: سواران آپوکالیپس که بر اسبهای سفید سوارند؛ روز رستاخیزبزرگ نزدیك می‌شود. دسته‌های هزاران نفری از راه می‌رسیدند، زانوها را خم می‌کنند، آنها می‌خواهند این شب آخر را در کلیساها بگذرانند ومنتظر سپاهی ابدی باشند. ولی نه! دنیا نابود نشد. خداوند دوباره به روی بشریت لبخند زد. آدمیان‌توانستند بازهم‌زندگی را ادامه‌دهند....»

ولی بلاها و دردها و رنجهای انسانی، چیز زیادی به او نیاموخت؛ زمان همه چیز را بفراموشی سپرد. مردم خوش‌باور، اعتقاد خودرا به ظهور «ضدمسیح» و همراه آن، به پایان جهان، حفظ کردند. حتی بعضی از دانشمندان ریاضی هم، آنرا باور کرده بودند.

نام میخائیل ستیفل (۱۴۸۶ـ۱۵۶۷)، در تاریخ ریاضیات، جای شایانی دارد و او را به عنوان یکی از به وجود آورندگان جبر می‌شناسند. در سال ۱۵۴۴، [illegible] هر کس را به صورت ضرب [illegible] پیدا کرد. ما امروز هم، از نشانه‌هایی که او در ریاضیات باقی گذاشته است، استفاده می‌کنیم. به اضافه، مسیحیان علامت ریشه و برابری؛ اگر چه این علامتها را ویدمان هم قبل از او بکاربرده بود (سال ۱۴۸۹).

میخائیل ستیفل، یك پروتستان معتقد بود که تحصیلات مذهبی کرده بود. آموزش اساسی او روی انجیل، کتابهای مقدس و سایر کتابهای مذهبی بود، و در تمام عمر، وحشت از خدا را در دل خود احساس می‌کرد. ستیفل، وظیفه خود می‌دانست که تاریخ ظهور شیطان را معین کند.

او مدت زیادی، با سرسختی روی انجیل و سایر کتابهای مقدس، کار کرد. تلاش او در اینجهت بود که تاریخ پایان جهان را معلوم کند، و او این تاریخ را پیدا کرد: طبق محاسبه او، پایان جهان مصادف با ۱۹ اکتبر سال ۱۵۳۳ بود. آزمایشهای بسیار و مقابلهٔ متنهای مختلف، این تاریخ را تایید می‌کرد. او چگونه حساب کرده بود؟ با چه روشی به این تاریخ رسیده بود؟ ما نمی‌دانیم! مطلب بر سر اینست که‌متنهای مختلف انجیل، با هم تضاد دارند، و حتی یك متن انجیل را هم می‌توان به طریقه‌های مختلف تفسیر کرد.

میخائیل ستیفل، می‌دانست که پیش‌بینی جاهلانهٔ‌قبلی، چه وحشتی درسال ۱۰۰۰ به وجود آورد و مردم چه رنج و عذابی را متحمل شدند. ولی او آدمی مذهبی بود و افسانه‌های انجیل را، کورکورانه باورداشت. او بطور جدی معتقد بود که عددها بر جهان حکومت می‌کنند، و به کمك آنها می‌توان آینده را پیشگویی کرد. تنها باید بتوان محاسبه را به درستی انجام داد و جای بکاربردن آنرا دانست. و ستیفل، بارها و بارها، محاسبهٔ خود را آزمایش کرد.

روشهای تازه و تازه‌تری برای محاسبه بکار برد، راه و روش نتیجه‌گیری را تغییر داد، ولی هر بار، همان جواب را به دست آورد: ۱۹ اکتبر سال ۱۵۳۳.

چه باید کرد؟ چطور می‌شد این خبر را به‌مؤمنین و بندگان خدا نداد؟ بگذار مردم خود را برای ورود شیطان آماده کنند، بگذار نزدیکان، خویشان و آشناهای خود را در جریان امر قرار دهند؛ تا شاید آدمیان‌بخاطر گناهان خود، توبه کنند، به درگاه خدا نماز بگذارند و از او طلب بخشایش کنند. در حالیکه پنهان کردن زمان نابودی جهان، از مردم، آنها را از آخرین فرصتی که در زندگی خود، برای کفارهٔ گناهان خود دارند، محروم می‌کند.

ترس از خدا و نیروی بزرگ فوق طبیعی و ترس از خطر شکنجه جاودانی در جهنم، ستیفل را تشویق کرد تا دیگران را از اعتقاد خود با خبر کند.

هر روز که می‌گذشت، «روز رستاخیز» نزدیکتر، و پیمان شکسته؛ زندگی سخت‌تر و باز هم سخت‌تر می‌شد. دهقانها، مثل طوفان دامنه‌دار، یکی پس از دیگری، می‌رسیدند. در مزارع، گندم را جمع نمی‌کردند. حیوانات اهلی نابود می‌شدند، زیرا کسی از آنها مواظبت نمی‌کرد. اقتصاد رو به زوال رفت. بیماران را معالجه و از بچه‌ها پرستاری نمی‌کردند. و «درواقع آنها را بدست مرگ می‌سپردند». مردم، با چشمانی گریان، با زندگی وداع می‌گفتند، نماز می‌خواندند، به گناهان خود اعتراف می‌کردند، به درگاه الهی زاری می‌کردند و به رحمت او و به انتظار او برای بخشایش گناهان خود، متوسل می‌شدند.

ولی پیشگوئی‌ستیفل، بهوقوع‌نپیوست. پیش‌بینی «علمی» ستیفل، دروغی تمام عیار از آب درآمد و تاریخ موعود، بدون هیچ فاجعه‌ای گذشت. خود ستیفل، بـه زحمت توانست از انتقام‌مردم وحشی‌زده نجات پیدا کند؛ ولی تا مدتی خود را پنهان کرده بود.

او را بسختی تعقیب می‌کردند و می‌خواستند که او را ریشه‌ریشه کنند و بعد قطعه قطعه کنند. بالاخره او را دستگیر و به زندان ووربورگ انداختند. ستیفل تنها بـه کمك مؤسس مذهب پروتستانتی (لوتریها)، یعنی، مارتین لوتر (۱۴۸۳ـ۱۵۴۶)، توانست از زندان آزاد شود.

گذشت زمان، مردم را آرام کرد. ستیفل، مقام روحانی خود را از دست نداد و در کلیسای دیگری، مقام شبانی خود را حفظ کرد. ستیفل دیگر اعتقاد به نیروی فوق طبیعی عددها را از دست داده بود و از پیشگویی آینده دست کشید.

ولی این بارهم، بلاها و دردها و رنجها، چیزی به موهوم‌پرستها یاد نداد و آنها را، به احمقانه بودن پیشگوئیهای عددی، قانع نکرد. بنظر می‌رسد که چنین اضطرابهایی، می‌بایست نسلهای بعدی را از این دلبستگی خطرناك، بر حذر دارد. جای تأسف بسیار است که نه تنها مردم عادی درس عبرت نگرفتند، حتی دانشمندان ریاضی دوره‌های بعد هم از این حادثه‌ها، نتیجه‌ای نبردند. لرد جون‌نپر (۱۵۵۰ـ۱۶۱۷)، ریاضیدان مشهور اسکاتلندی هم، که کشف لگاریتم را مدیون او هستیم، نتوانست خود را از این موهومات برهاند.

نپر، ستیفل را ریاضیدانی جدی می‌دانست. او می‌نویسد: «کارهای ستیفل در زمینهٔ جبر، دارای ارزش بالایی است. کار دیگر او در زمینهٔ پیشگویی به کمك عددها است. ستیفل در این رشته ناشی بود؛ او فقط مردم‌را دچاروحشت‌کرد، ولی نتوانست پیش‌گوئی‌خدایی کتاب مقدس‌را کشف‌کند».

جون‌نپر، در نتیجه زحمتهای زیادی که در سالهای متوالی روی «آپوکالیپسیس» و سایر کتابهای مذهبی و نوشته‌های مقدس، کشید، کتابی تهیه کرد که در آن «پیش‌بینی‌خدائی» «آپوکالیپسیس» را شرح‌داده‌بود. او در کتاب خود «شرح روشن دربارهٔ همهٔ الهامات یوحنای مقدس» ـ برخلاف عقل سلیم، کوشش می‌کند که نابودی حتمی زمین را ثابت کند. به اعتقاد نپر، پایان جهان باید بین‌سالهای ۱۶۸۸ و ۱۷۰۰ باشد. نپر، این نتیجه‌ها را بر اساس مقابله قسمتهای مختلف در «آپوکالیپسیس»، و تفسیر عرفانی آنها بوسیلهٔ عددها، گرفته بود. اعتقاد به خدا و دعا و زاری ناشی به درگاه او، ممکن است بشریت را از رنج جاودانی در جهنم، نجات دهد.

کلیسا، با خوشحالی کتاب را پذیرفت و آنرا بطور وسیعی پخش کرد. این کتاب، در سال ۱۵۹۴ به تعداد خیلی زیاد چاپ و به بسیاری از زبانهای دیگر هم ترجمه شد.

نپر معتقد بود که به کمك قدرت آسمانی عدد، نه تنها حوادث مذهبی، بلکه هرگونه حادثهٔ سیاسی، اقتصادی و زندگی اجتماعی مردم را، می‌توان پیشگویی کرد.

زیانهای ناشی از کتاب نپر، کم نبود. انتشار این کتاب، عدهٔ بسیار زیادی را به‌نیروی خدایی عدد، معتقد کرد. مثلاً، این واقعه، نمونه‌ای از آنست:

یکی از ملاکین بزرگ و ثروتمند اسکاتلند به نپر مراجعه می‌کند و از او می‌خواهد که در املاك او، جایی را پیدا کند، که نیاکان او دفینه‌ای را در آن پنهان کرده است. او نوشتهٔ کهنه‌ای را به نپر داد، تا براساس آن و استفاده از نیروی عدد جای پنهانی را پیدا کند.

نپر اطمینان داشت که می‌تواند جای گنج را پیدا کند. بهمین مناسبت پنجسوم گنج را بابت زحمت خود طلب کرد؛ ولی البته، گنجی پیدا نشد.

اما، آنچه که مربوط به پیشگویی او دربارهٔ پایان جهان بود، روشن است که آنهم اتفاق نیفتاد. اینبار هم، عدد، عدم قابلیت خود را، برای پیشگویی آینده، نشان داد. ولی برای خود نپر گرفتاری پیش نیامد، زیرا او مدتها قبل مرده بود.

و روشن است که پیش‌بینی بهوسیلهٔ عدد، هرگز، هیچ‌جاصحیح‌درنیامدونمی‌توانست هم صحیح درآید. ممکن نیست که براساس عددهای اسرارآمیز، حادثه‌ای به وقوع بپیوندد. چنین پیشگوئیهایی، ابلهانه است. با اوج ریاضیات و با هدف آن مغایرت دارد و حرکتی در خلاف جهت طبیعت ریاضیات و ماهیت آنست.



روبر برازیاک ROBERT BRASILLACH

وخیرگی غمبار (به مناسبت شصت و ششمین سال تولد او)

شصت‌وشش سال پیش، در روز سی‌ویکم مارس ۱۹۰۹، حیاتی آغاز می‌شد که اندکی پیش از سی سالگی‌اش در برابر جوخهٔ اعدام به‌پایان خود رسید. با اعدامی که در روز ششم فوریه ۱۹۴۵ صورت گرفت، اندکاندک فراموشی برخاطرهٔ این زندگی سایه افکند. ولی این در تاریکی و سیاهی فرارگرفتن، قسمت‌های سیاه و نحس این زندگی‌را در بر می‌گرفت نه قسمت‌های روشن و درخشان حیاتی را که می‌توان گفت با نبوغ همعنان بود.

صاحب این زندگی، روبربرازیاک خوانده می‌شد، مردی که سال‌ها بعد، فرانسوا توریسیه، رمان‌نویس بزرگ معاصر فرانسوی درباره‌اش می‌نوشت:

«حتی اگر تقصیر تبلیغات آشکار بوده باشد، اگر اعلام تکلیم که اعدام این نویسنده یك اشتباه سیاسی وانسانی بوده‌است، هیچگونه ابراز احساسات ما دربارهٔ ماجرای برازیاك رضایت‌بخش نخواهد بود.»

ژان‌پل‌سارتر در شماره ۲۸ نوامبر ۱۹۵۷ نشریهٔ فرانس‌اوبسرواتور دراین‌باره چنین به‌اظهارنظر می‌پرداخت:

«برازیاك بزرگترین مقصر نبود. اگر او را در روشنایی کورکنندهٔ بعضی امور بی‌کیفر مانده مشاهده کنیم، باید بپذیریم که مجازات اعدام بیش از حد شدید بوده.»

فرانسوا موریاك که در قطب مخالف سارتر سیر می‌کرد، آشکارا دربارهٔ برازیاك حکم می‌راند:

«نه جنایتکار، نه خائن»

(اکسپرس، ۲۸ نوامبر ۱۹۵۷)

با این‌همه داوری‌های مثبت دربارهٔ برازیاك، وقتی در سال ۱۹۵۷ نمایشنامه‌ای از او بر روی صحنه آمد چنان تظاهرات دامنه‌داری صورت گرفت که بلافاصله نمایش‌اش ممنوع شد. چند سال پیش‌هم ــ با آن‌که دیگر آثار بسیاری از این نویسنده به‌چاپ رسیده بود و حتی خوانندگان و مشتریان کتاب‌های جیبی فرانسه هم با آثار برازیاك آشنا شده بودند ــ وقتی نشریه‌ای در صدد برآمد که با چاپ مقاله‌هایی از ارزش کار ادبی برازیاك تجلیل کند پیشایش اعلام می‌کرد که خود می‌داند به‌خطری تن‌درمی‌دهد، زیرا کسانی که «از دل‌وجان خود با نهضت مقاومت زیسته‌اند، ناراحت خواهند شد که این کار همچون افتخاربخشیدن به کسی است که او را پیوسته چون فردی خائن در نظر دارند» و از طرفی افرادی‌هم که درجناح‌مخالف قرار دارند و اقدام نحس و اشتباه‌های محکوم او را تأیید کرده‌اند «از این که از او قهرمانی پاك نساخته‌ایم، ما را مورد ملامت قرار خواهند داد که به‌خاطرهٔ او اهانت روا داشته‌ایم».

بررسی چند سال پیش حاکی از این است که برای بسیاری از دانشجویان فرانسوی، نام برازیاك یادآور هیچ چیز نیست. دختر دانشجویی او را «پیکر تراشی» تصور کرده است و یکی دیگر او را «مهندس راه و ساختمان» شناخته. بعضی دیگر فقط بر اثر کنجکاوی به‌سوی آثار او روی آورده‌اند، و این کار به‌یاری آثاری از او که در کتابخانه خانوادگی یافته‌اند صورت گرفته است. عده‌ای از دانشجویان‌هم پیدا می‌شوند که می‌گویند «من به‌برازیاك توجهی ندارم زیرا با دشمن همکاری کرده است» و این گروه در پناه این عقیده، هیچگاه کتابی از او را باز نکرده است. اما این عدم آشنایی سبب نشده است که تحقیقاتی دانشگاهی دربارهٔ برازیاك و آثارش صورت‌نگیرد. بخصوص این توجه به‌او در کشورهای بیگانه آشکار است تا جایی که می‌دانیم در سال‌های اخیر دو رسالهٔ دانشگاهی دربارهٔ او یا کارهایش در ایالات متحده نوشته‌شده، یکی‌در کانادا، دو کتاب شامل خاطراتی از او در ایتالیا به‌چاپ رسیده، و در هریك از دوکشور سویس و بلژیك نیز دو کتاب دربارهٔ او انتشار یافته است.

در فرانسه‌هم گذشته از بررسی‌هایی که دربارهٔ او به عمل آمده، دو رسالهٔ دانشگاهی درسوربن و دانشگاه بوردو، جلب‌توجه می‌کند: یکی «موضوع نسل جوان در خلال آثار برازیاك» است و دیگری «احساس خوشبختی در آثار او». نقل قسمتی از مقاله پیشل‌گـنز که در ماه گذشته انتشار یافته، در شناساندن روبر برازیاك که هنوز درباره‌اش حرف‌ها نه به‌پایان رسیده‌اند و نه به‌نتیجه، می‌تواند کمك حدی مفید باشد:

«ژوان برازیاك که در خط مارژینو به‌حال بسیج درآمده‌بود درسال ۱۹۴۰ می‌نوشت: «بیماری‌سن، فاشیسم». این همان عنوانی است که او به‌بخشی از خاطرات دوران جوانی خود: «دوران پیش‌از جنگ» داده است. او برای همین بیماری روز ششم فوریه ۱۹۴۵ در زیر گلوله‌های جوخه اعدام درگذشت. او مسلماً قربانی پاره‌ای شورها شد که برانگیخته بود ونیز قربانی‌خطای هوش‌درخشان‌خویش.

در آخرین روز ماه مارس ۱۹۰۹ در «پرپینیان» پری‌های خوب و مهربانی در نزدیکی گهوارهٔ او بوده‌اند: او ازجملهٔ موهبت‌ها و هدایای گرانبها، از آن‌ها عشق به زندگی و آزادی، حساسیت نادر، شوری نسبت به‌دوستی، میل به‌رفاقت را به‌اضافه حس نویسندگی دریافت می‌کند. دانشسرای عالی و حشرونشر با نویسندگان بزرگ، او را به‌کمال رساند.

روبر برازیاك که کنجکاوی بسیار به‌دیدن افراد و اشیاء داشت و زود به‌شگفتی درمی‌آمد در زندگی فعال، بسیار زود حرکت خودرا آغاز کرد. امر بی‌سابقه‌ای درمورد او بوقوع پیوست: او فقط بیست‌ودوسال داشت که «مورا» بخش ادبی روزنامهٔ «اکسیون‌فرانسز» را به‌او سپرد. در آن هنگام، برازیاك بیست‌ودوساله، درصف بهترین نویسندگان و روزنامه‌نگاران دوران خود بود. در سی سالگی، با اندوه، جوانی را وداع‌گفت، و در آن حال، در پشتسر کارهای مهم داشت. آینده‌ای درخشان‌هم از وجودخود خبر می‌داد.

اما ویروس فاشیسم در او راه یافته بود. محیلانه بی‌قلبش اثر نهاده بود تا بیش به‌عقل و هوشش حمله کند. طبعاً بیمار ازآن آگاهی نداشت. در آن زمان که هنر تجربه و تحلیل راز نهفته‌ای برای او نداشت، برازیاك نمی‌کوشید که ازآن بهره‌برداری کند. او که مورد آسیب جادوی اسطوره‌ای‌قرار گرفته‌بود، ناسیونالیسم مصالحه‌ناپذیر خود را چندان از یاد برد که با اشغالگر فرانسه مطلوب، هدف مشترکی یافت. در سی‌ام ژوئن ۱۹۴۱ در روزنامه «همه‌جا هستم» می‌نوشت:

«این جنگ باید معنایی داشته باشد. برای آلمانی معنایی دارد. برای اروپاهم معنایی خواهد داشت. برای کشور ماهم باید داشته باشد و خواهد داشت، به‌شرط آن‌که نبرد علیه کمونیسم مارکسیستی، نبرد در راه ناسیونال‌سوسیالیسم فرانسه باشد.»

در فوریه سال ۱۹۴۲ باچنان زبان‌مبتذلی به‌جمهوری سوم می‌تاخت که درمورد او هم ایجاد حیرت می‌کرد و هم خنده وا می‌آورد:

«آیا به‌کار بوی گندیدگی آمیخته به‌عطر که هنوز از روسپی پیر محتضر متصاعد است پایان داده خواهد شد یا نه... جمهوری همچنان درکنار پیاده‌رو خود ایستاده است، همانطور با صورت سپید کرده، لب‌ها برداشته، شکافته، در آستانهٔ در خانهٔ خود ایستاده است و دورتادورش را مشتریان وجوان‌های کوسالتی، همانقدر حریص که پیرمردان، گرفته‌اند. او، آن‌قدر به‌آن‌ها خدمت کرده، در میان چند جوراب‌هایش برای آن‌ها اسکناس بسیاری آورده: آن‌ها چطور می‌توانند دل آن را داشته باشند که او را، باوجود سوزاک‌ها و شانکرها ترک کنند؟ آن‌ها تا مغز استخوان فاسد شده‌اند.»

در نظر او، افراد وابسته به‌نهضت مقاومت علیه وطن اقدام می‌کردند و چون مانعی برسر راه انقلاب ناسیونال سوسیالیستی قرار می‌گرفتند. به‌همین‌جهت، از خود ترحمی ظاهر نمی‌کرد. کینه‌ای که نسبت به‌آن‌ها در خود داشت، او را تا جایی می‌کشاند که کارش به‌لو دادن می‌انجامید: **«اصل آن است که به‌سر غذریه وارد آورد. موریس اوزر... سرلیا... به‌قسمت اشغال‌شده می‌رود تا دستورها و کتاب‌ها را توزیع کند... ملت فرانسه را از ژالاسوسیل محروم کرده‌اند... ژالاسوسیل در خارج فرانسه است، درحالی که آقای «لوئه» دوست فراماسون‌ها و کمونیست‌ها همانطور مدیر آموزش فنی است.»**

در اکتبر ۱۹۴۱ می‌پرسید که چرا در اعدام نمایندگان کمونیست پارلمان که توقیف شده‌اند تأخیر صورت می‌گیرد. اما این امرهم برای او تقدم کلی نبود: **«مندل و رنو باید زودتر به‌دار آویخته شوند. جنایت آن‌ها آگاهانه‌تر، طولانی‌تر، حرمساده‌لوحانه‌تر از جنایت بقیه است... در این شرایط، منتظر چه هستند؟»**

در برابر این همه ناآگاهی، درک سیر فکری برازیاک دشوار است. او پیش‌از جنگ با همان شدت با کمونیست‌ها و یهودی‌ها مبارزه کرده بود. آدمی نبود که تازه فاشیست شده باشد. درفکر و روحش، اقدام او در دوران اشغال، با آنچه پیش‌از آن در کشور آزادش می‌کرد درآمیخته بود. دشواری موقعیت‌ها به‌نظرش نمی‌رسید.

کار روزنامه‌نگاری‌اش را می‌کرد. به‌قلم خود زنجیر شده بود. مانند گذشته دشمنانش را متهم می‌کرد، واگرهم کلماتش از دایره فکرش می‌گذشت هیچ اهمیتی نداشت. در بنای ناسیونالیسم سوسیالیستی رؤیائی مساحت می‌ورزید که پیش‌از آن تحقق آن غیرممکن بود ولی آن زمان به‌یاری حضور آلمانی‌ها، در دسترس می‌نمود. او در هیچیک از لحظات گمان نمی‌کرد که سیاستی جز یک سیاست فرانسوی محض در پیش گرفته است، و آنچه‌هم که برسر آن باز می‌شد، دارای چنان اهمیتی بود!

در تماشای یک افسانه، چنان از خود بی‌خود شده‌بود که در واقعیت جز آنچه شاید می‌توانست به کارش آید هیچ‌چیز نمی‌دید. به‌راستی باید گفت افسانه، زیرا برازیاک از فاشیسم برای خود فکری ساخته بود، آن‌هم از همان دوران خاطرات ایام پیش‌از جنگ. درسال ۱۹۳۷ درباز گشت از تعطیلاتی که در ایتالیا سپری کرده بود چنین می‌نوشت:

«در طول راه... اردوگاه‌هایی دیده می‌شد که در آن‌ها صدها کودک در آفتاب بازی می‌کردند... با صدایی یکنواخت، باهم، سرودهای فاشیستی می‌خواندند. پیشاهنگ‌های پانزده ساله، فاشیست‌های بیست‌ساله، این گله‌های خندان را هدایت می‌کردند و به‌آن‌ها سرود کشوری را می‌آموختند که به‌عنوان اسم شور کلمهٔ «جوانی»را برگزیده است.»

او ایتالیا را بدین شکل دیده بود و جنگ‌هم در این دید عاشقانه تغییری پدید نیاورده. او در برابر این تصاویر پر جوانی و شادی، تصاویر فرانسه تحت تأثیر یهودیان را قرار می‌داد که آنچنان که او قبل و بعداز شورش‌های خونین فوریه ۱۹۳۴ دیده بود و ورم عظیم آن به‌وسیله ماجرای استاویسکی سرباز کرده ولی دوباره به‌زودی تشکیل شده بود، پیرمردان فاسد اداره‌اش می‌کردند، و نمونهٔ آلمان، به‌او قبولانده بود که فاشیسم می‌تواند آیندهٔ شاد فرانسه را بسازد.

در سال ۱۹۳۸، کنگرهٔ نازی‌ها در نورنبرگ آن چنان او را خیره کرد که این کاتولیک معتقد، قسمی گرایش موسوم به «نیم ساعت نزد هیتلر» بدون درنگ به کفرگوئی نزدیک شد.

«نیشوا»، به‌شدت برا و تأثیر نهاده‌بود. اما دربعضی لحظات چون در «دوران پیش‌از جنگ ما» ناسیونالیسمی که از افکار «موراً» و «بن‌ویل» تغذیه کرده، و نیز بدگمانی که «آلمان خوب» بدان الهام می‌داد، حس می‌شد:

«او (پتن)، اگر وظیفهٔ مرموزی که ازآن اطاعت می‌کند به‌وی فرمان دهد، حاضر است همه‌چیز، سعادت انسانی، سعادت خودش و بالاتر ازآن‌سعادت ملتش را فدا کند. هیتلر را مانند هررهبر کشور دیگری نمی‌توان مورد داوری قرار داد. او مصلح هم هست، او به‌ماموریتی فراخوانده شده که می‌پندارد ملکوتی است، و چنانکه حکایت از این دارد که او از بابت این ماموریت، وزنه‌ای سخت تحمل می‌کند. این‌است که هرلحظه می‌تواند همه‌چیزرا مطرح کند.»

آنچه او در آلمان در مدتی کمتر از چهار روز می‌دید بدون‌شک اردوگاه‌ها نبود، اما نوشته‌هایی را که بر در مغازه‌ها نوشته شده بود می‌دید: «اینجا میلی به‌پذیرفتن جهودها نیست» اما روح برازیاک مقیدبود از این امر نمی‌توانست ناراحت شود. به‌هرطریق، جزئیات کوشیده را جنگل‌های پرچم‌های به‌اهتزاز درآمده، فراوانی گل‌ها، و بخصوص این موج گستردهٔ جوانان شاد، خوشبخت وسالم، به‌تردستی محو می‌کرد.

برازیاک پیش‌از جنگ چنین بود، و در فرانسه‌ای‌هم که نیروی نظامی آلمان اشغالش کرده بود همان‌طور ماند. در نظر او، شعر فاشیسم هیچیک از افسون‌های خود را از دست نداده بود. خود او‌هم همان فرد وطن‌پرست و فرزند افسری که در ابتدای «جنگ بزرگ» به‌خاک افتاده بود، باقی می‌ماند. از طرفی، او پیش از آن که اسیر شود و به اردوگاهی اعزام گردد وظیفهٔ خود را انجام داده بود. در سی‌ویکم مارس ۱۹۴۱ آزاد شده بود و دولت ویشی او را فراخوانده بود تا او را کمیسر کل سینما کند. او استعفا داد زیرا نمی‌توانست در برابر بعضی توقعات آلمانی‌ها تسلیم شود. طبیعی است که کار خود را به‌عنوان سردبیر روزنامهٔ «همه‌جا هستم» ازسر گرفت، و امیدش این بود که فاشیسم فرانسوی را پیروز گرداند.

اما در سال ۱۹۴۳ ترجیح داد که سردبیری را ترک کند و این امر به‌علت اختلاف‌نظری بود که او با بعضی‌از نویسندگان روزنامه داشت. ایمان او به‌فاشیسم دست‌نخورده مانده بود ولی او فکر می‌کرد که به‌پایان تعهدات خود رسیده است. درآن هنگام به کسی گفته بود:

«ناسیونالیسم فرانسوی نمی‌تواند امری آلمانی باشد. و فرانسوی‌ها در شرایط روحی کنونی قادر نیستند آنرا بپذیرند. برای من هدف جنگی دیگری وجود ندارد.»

پس‌از تسلیم ایتالیا، دیگر آماده نبود که مانند گذشته تأکید کند که پیروزی آلمان امری مسلم است. این حرف را با صراحت به‌دوستان همکار روزنامهٔ «همه‌جا هستم» می‌زد. وقتی که به‌این ترتیب آزادی‌اش را باز یافت هنوز سرنوشت قطعی او، او را به‌راه‌خودنکشانده‌بود. لازم نبود حرف‌های گذشته را تکذیب کند و یا از عقایدش برگردد، کافی بود فقط سکوت کند. از طرفی درآن‌هنگام سرگرم تدوین کتاب آینده‌اش «چهارچهارشنبه» بود که سال بعد منتشر شد.

اما این نکته بودکه برازیاک نمی‌توانست تحمل کند که دوستانش او را ترسو بدانند، هرچند که بعضی‌ها بی‌تردید او را به‌عنوان «گلیست» به‌آلمانی‌ها معرفی می‌کردند. مردی با جوهر او نمی‌توانست میدان را خالی کند. تسلیم یک جهش قلبی شد، روز چهارم سپتامبر در روزنامهٔ «انقلاب ملی» مقاله‌ای تحت عنوان «تولد یک احساس» به چاپ رساند، درحالی که یقین داشت که آلمان شکست می‌خورد، باآرامش تمام، می‌نوشت:

«آری، امروز با نگاه دل به‌پسربچه‌هایی نگریسته می‌شود که از دشت‌های روسیه، جایی که آتش فرو می‌ریزد، بازمی‌گردند، و نیز به‌پسربچه‌هایی که به نام خود و به‌نام ملت به‌آن دیار می‌روند. آری، نزد بهترین افراد، همکاری‌طلبی عقلی با همکاری‌طلبی قلبی همراه می‌شود.»

آیا این تحریکی بود؟ نه، بیشتر احساس ترحم بود نسبت به‌آن همه خون اروپایی که بیهوده ریخته می‌شد. او به‌رغم شکست آلمان می‌گفت که انقلاب قرن پیشوازه زندگی ما شده است و لیبرالیسم امری است که دیگر به گذشته تعلق دارد. در پنجم فوریه ۱۹۴۴ باز در روزنامهٔ «انقلاب ملی» می‌نوشت:

«لیبرالیسم نیست که پیروز خواهد شد، و اگر فاتح،انقلاب‌قرن نباشد، دیکتاتوری‌مارکسیستی است.»

او قطعاً می‌توانست خود را از کاری که به‌قول‌خودش «چون فرانسوی‌های خوب سخن گفتن» بود، برکنار دارد، همان‌طور که می‌توانست از نوشتن آخرین مقاله‌اش در مجموعهٔ «ضدتشتی» آلمانی‌ها در اوت ۱۹۴۴ خودداری کند: همان مقاله‌ای که در آن تأکید می‌کرد هرچه بگویند، «فرانسه با آلمان همبستر شده است»، همان‌طور که می‌توانست پس‌از آزادی فرانسه خود را محفوظ بدارد.

اما روز بیست‌وپنجم اوت ۱۹۴۴ مادرش بازداشت شد. برازیاک که از روز چهاردهم اوت در اتاقی در «کاربه‌لان» پنهان شده‌بود از این ماجرا آگاه شد و روز چهاردهم سپتامبر خود را تسلیم کرد. روز نوزدهم ژانویه ۱۹۴۵ محکوم به‌مرگ شد و تقریباً دوهفته بعد حکم به مرحلهٔ اجرا درآمد.

شگفت آن‌که پس‌از محکومیت او، فرانسوا موریاک نویسندهٔ کاتولیک که خود از مخالفان «همکاری» بود به اتفاق ژان‌آنوی به‌فعالیت پرداخت و برای طلب عفو او امضا جمع کرد. شصت هنرمند، نویسنده و افراد دانشگاهی که درمیان آن‌ها چند «فرآرپائی» ویک‌فرد کلیسایی‌دیده می‌شدند، بر بیانیهٔ کوتاهی که عفو او را از دوگل درخواست می‌کرد صحه گذاشتند. اما آندره‌ژید و سیمون‌دوبووار حاضر به‌امضا نشدند. آلبرکامو بااین‌ابهام «به‌خاطر احترام به‌شخص انسانی به‌طورکلی» امضا کرد. چندتن از افراد سرشناسی که حاضر به‌امضا شدند عبارتند از: پل‌والری، ژرژ‌دوهامل، پل کلودل، امیل‌هانریو، ژان‌پولان، رولان دورژلس، ژان‌لوئی‌بارو، ژان کوکتو، مارسل آشار، دانیل روپس، مارسل‌امه، کولت و گابریل‌مارسل.

به‌روایتی ژنرال دربیان دلایل‌خود برای‌رد درخواست عفو چنین گفته است: «برازیاک بازی کرد، باخت. کیفرش را خواهد دید، باهوشی که داشته نمی‌توانسته ازآنچه می‌کند بی‌خبر باشد. خیانت فرد روشنفکر، گناه علیه ذهن و فکر.»

* * *

از دوره برازیاک آثار متعددی در دست است. «چهار چهارشنبه» او مجموعه‌ای از بهترین گزارش‌ها و مقاله‌هایی است که او در بخش ادبی «اکسیون‌فرانسز» که از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۹ عهده‌دار آن بود به‌چاپ رسانده بود. «کودک شب» که در سال ۱۹۳۴ انتشار یافت، «فروشنده پرنده» که در ۱۹۳۶ منتشر شد، «وقت چطور می‌گذرد» که درسال ۱۹۳۷ به‌چاپ رسید، و نیز کتاب‌های «دزد آتشگیره»، «هفت رنگ فاتح» که همه رمان هستند و از ژیرودو و آلن‌فورنیه تأثیر گرفته‌اند، از شعری دلکش و رمانتیسمی که در «دوران پیش‌از جنگ ما» دیده می‌شود نشان دارند.

گذشته از این رمان‌ها، یک جلد، تاریخ سینما که با همکاری موریس باردش نوشته، آثاری که درباره کورنی و «ویرژیل» نوشته، «جنگ شعر یونانی» که عرضه کرده‌است و به گفته بسیاری، اثری درخور توجه است، تاریخ جنگ‌های اسپانیا که با همکاری هانری‌ماسیس‌نوشته، «نمایشنامه ملکه سزاره»، و بالاخره اشعار زندان فرسن از او باقی‌است، و آثار منظومی که درکتاب اخیر جای گرفته‌اند و رقت بسیار برمی‌انگیزند، او را به «آندره‌شنیه» نزدیک می‌کنند.

«وقت چطور می‌گذرد» یکی از دو رمان برگزیدهٔ برازیاک است. نویسنده توضیح می‌دهد که می‌خواهد در برابر ما زوجی را به‌معرض تماشا بگذارد که چون آدم و حوا نمونه باشند. بخش اول شرح زندگی پرماجرای دو خویشاوند را بازمی‌گوید. رنه و فلوورانس در باغی دور از دسترس جهانیان در جزیره‌ای زندگی می‌کنند. اما این دوران، با قدم‌نهادن در زندگی به‌پایان می‌رسد، رنه در پاریس تحصیل می‌کند و سپس باگروهی از سینماگران عهد اولیه سینما در جهان به گردش می‌پردازد. این‌ها نیمی مورخ و نیمی پیشتازند. رنه در ساختن فیلم‌هایی متعلق به آن دوران قهرمانی شرکت می‌جوید. قسمت دیگر کتاب با تشکیل زوج موردنظر به‌پایان می‌رسد. رنه و فلوورانس ازدواج می‌کنند و در اسپانیا به‌سفر می‌پردازند. در قسمت سوم، برازیاک در صفحاتی بسیار درخور توجه، کشفی را که نوجوان از بدن خود می‌کند توصیف می‌کند. در بخش چهارم که «وسوسه» نام دارد، زوج جوان در محلی مستقر می‌شود و با این استقرار، ملال‌هم می‌رسد، رنه دیگر به فکر آن نیست که به‌مراقبت‌هایی بپردازد که زنش هنوز به‌آن‌ها نیاز دارد، و روزی همسرش را در آغوش یکی از دوستانش می‌یابد، واین دوست، درنظر فلوورانس، نمایشگر شوهر او است در سال‌های پیش. رنه کانون خانواده را ترک می‌کند و از انظار محو می‌شود. جنگ درمی‌گیرد و رنه در آن واحد، هراس ملال، حرارت دوستی‌های ناگهانی و مورد تهدید قرار گرفته‌را که ازجنگ‌ها زندگی می‌گیرند، احساس می‌کند. چهارده سال پس‌از جدایی، و هنگامی که پسر این زوج بزرگ شده، رنه و فلوورانس برای دیداری که از همان ابتدای جدایی انتظار می‌کشند، به‌یکدیگر می‌رسند و زوج ابتدایی باز تشکیل می‌شود.

این اثر برازیاک، با خصوصیاتی که دارد یکی از محکم‌ترین و هیجان‌انگیزترین رمان‌های فاصلهٔ دو جنگ فرانسه را عرضه می‌کند.

«کودک شب» در حقیقت سرگذشتی است. نویسنده قصد می‌کند که فقط به‌منظور اکتشاف در پاریس به گشت بپردازد. این اثر، به‌نوعی اعتراف یکی از فرزندان قرن است. اما اعترافی بغایت‌لطیفه. اثر اگرشامل اعتراف‌هایی دربارهٔ زندگی نویسنده می‌شود، فقط اعتراف‌هایی را شامل می‌شود که شعر شهری که او دوست دارد هرچه بیشتر در آن غوطه‌ور شود، از او بیرون می‌کند.

سالها و اثرها

آثار آموزشی مصر باستان

«تنوع هنری» که از یکسال و چندماه پیش به‌طور مرتب فضای یک صفحه و گاهی اندکی بیش از یک صفحه را اشغال می‌کرد از این پس جای خود را به سلسله مطالبی خواهد داد که جامعیتی بیش خواهد داشت.

در سلسله مطالبی که از این پس تحت عنوان «سال‌ها و اثرها» به چاپ خواهد رسید (و بررسی و تحلیل گیلگمش که در شماره نوروز به‌چاپ رسید می‌تواند فتح بابی در این زمینه باشد)، مهمترین آثار مکتوب جهان در زمینه‌های ادبیات، تاریخ، فلسفه، علوم و... بسته به اهمیتی که دارا باشند به‌طور مختصر یا مفصل معرفی خواهند شد و اگر ضرورت خاصی ایجاب کند به تحلیل آن‌ها پرداخته خواهد شد.

برنامهٔ کار ما در این بخش عبارت خواهد بود از بررسی آثار مکتوب جهانی از ابتدای تمدن بشری تا روزگار حاضر. با این توضیح که سیر و حرکت در روزگاران کهن نظر به قلت آثار برجسته و شناخته شده، کندتر خواهد بود و هرچه به جلوتر برسیم کثرت آثار، ازپیشرفت سریع خواهد کاست.

در این میان ممکن است بدون توجه به معیار زمان، موضوع یا تحوالی خاص را برگزینیم و به کلیهٔ آثار برجسته‌ای که به آن عنوان مربوط شوند بپردازیم. مثلاً ممکن است در یک یا چند شماره به‌آثاربرگزیده‌ای بپردازیم که موضوع یا عنوان آن‌ها «عشق»، «عقل»، «طبیعت»، «زندگی» یا «مرگ» باشند یا آن‌که شخصیتی واحد، قهرمان آن قرار گرفته باشد.

امیدواریم این اقدام که به کوششی بسیار نیازمند است مورد توجه قرار گیرد و مجموعه‌ای پدید آورد که مراجعه به‌آن در هرزمان سودمند باشد.

تردیدی نیست که هرگونه نظر انتقادی یا اصلاحی خوانندگان علاقه‌مند، باتشکر قلبی مورد توجه قرار خواهد گرفت.

فرهاد مهریار



ازجمله قدیمی‌ترین آثار ادبی مصر که به‌دست ما رسیده است «آموزش‌های مصر قدیم» است. آثار عالمانه روزگار باستان و ایام دیرین این سرزمین، همه دارای عنوان کلی «آموزش» بوده‌اند؛ نام مؤلف همواره در آن‌ها دیده می‌شود ولی این نام پیوسته اسم واقعی نویسنده نیست. به‌عکس، گاه دیده شده است که مؤلف نامی دیگر برای خود برگزیده و آن چنان که امروزه گفته می‌شود در پس حجاب «نام مستعار» پنهان شده است. اما تفاوت اصلی درانتخاب این نام مستعار این است که مؤلف دوران باستانی مصر، نام یکی از شخصیت‌های گذشته را که بیشتر مورد توجه و در مشغل بوده، برمی‌گزیند تا به‌اثری که عرضه می‌کند، وزنهٔ بیشتری بدهد.

«آموزش‌ها» در اغلب موارد، یک سلسله اندرز، سفارش و تلقین‌هایی هستند که از سبکی لطیف برخوردارند، و به‌شکل کلامی حکمت‌وار هستند که سلطانی یا شخصیتی پا به سن کمال نهاده آن‌ها را برزبان می‌راند، یا پدری که جانشین بلافصل خود، عامل، یا پسر خود را مورد خطاب قرار می‌دهد.

قدیمی‌ترین این آثار که به دوران امپراتوری قدیم مربوط می‌شوند بر کاغذ پاپیروس «پریس» نوشته شده‌اند و این نام از آنجا به‌این‌نوع پاپیروس داده‌شده است که نام نخستین مالک آن «امیل پریس‌داون» باستان‌شناس‌بوده است.

نخستین متن از این دوران منسوب به «کاژمنی» است واو به‌گفتهٔ بسیاری، وزیری بوده است که حدس زده می‌شود در عهد آخرین سلطان سلسلهٔ سوم و «سنه‌فرو»، نخستین سلطان سلسله چهارم می‌زیسته‌است (یعنی درفاصله ۲۷۷۳ تا ۲۷۴۹ قبل‌ازمیلاد). اما از این اثر، نسخهٔ کاملی در دست نیست و آنچه از آن باقی مانده، قسمت‌های پایانی اثر است و در آن‌ها دربارهٔ اینکه در جمع افراد پرخور یا میخواره، مست چگونه درس باید رفتار کرد، اظهار نظر شده است. «کاژمنی» نصیحت می‌کند که ما شخصاً برای رفع تشنگی باید به اندکی آب، و برای فرونشاندن گرسنگی به‌کمی خربزه، اکتفا کنیم: «اندکی از هرچیز، کافی است که جانشین بسیاری شود» ـ

دومین اثر منسوب به شخصی به‌نام «پتاحوتپه» است. در تاریخ مصر، در عهد سلطان ماقبل آخر سلسلهٔ پنجم (یعنی از ۲۶۱۴ تا ۲۵۸۵ قبل از میلاد) به‌چنین نامی برمی‌خوریم که از آن شخصی بزرگ‌شوده که در خدمت وزیر، سرمی‌کرده است؛ از میان آموزش‌های مصرقدیم، این یک قدیمی‌ترین متن کامل است. درپیشگفتار این‌وثیقه، مؤلف که خودش گوید سنی از او گذشته، از سلطان خود اجازه می‌خواهد که یاور یا جانشینی و به‌قول خود «عصای دوران پیری» به خدمت بگیرد و گفتار و راهنمایی‌هایی را که از اسلاف خود فرا گرفته است بدوی بیاموزد. آدمی عالم‌زاده نمی‌شود و آن‌که علم دارد باید از آن‌وسیلهٔ تفاخر وخودپسندی بجوید؛ هیچ کس نمی‌تواند به عمق دانش راه یابد. حرف خوب و عاقلانه، کمیاب‌تر اززمرد است؛ با این‌همه بسیار امکان دارد که این گفتار عاقلانه بر زبان غلامانی جاری شود که وظیفه‌شان گرداندن آسیا سنگ است تا دانه را با عرق جبین خرد کنند.

پس از آن نوبت به اصول نظم عملی مربوط به برخوردهای‌روزانه با افراد بزرگ‌تر و بالاتر می‌رسد. مؤلف سفارش می‌کند که باید پیوسته بادرستی و راستی عمل کرد و باوفادارانه فرمان برد، زیرا «آن که می‌داند چگونه فرمان برد، زمانی که موقعش برسد می‌داند چگونه فرمان دهد». بعضی دستورها مربوط به رابطه و ارتباط با زنها است: «اگر می‌خواهی دوستی با خانواده‌ای که با آن معاشرت داری دوام بیاورد، به‌زنها نزدیک مشو؛ این لحظه‌ای است که چون رؤیا، بسیار زود می‌گذرد، با شناخت آن‌ها، مرگ نصیب ما می‌شود». باید همسر خویش را دوست داشت. شکمش را پر کن، جامه برتنش بپوشان. عطرها ومواد‌خوشبو، برای اندامش داروبند. درطول‌زندگی، او راخوشبخت کن.»

شمارهٔ متون عالمانه‌ای که می‌توان به دوران امپراتوری میانه (از سلسله نهم تا سلسله چهاردهم، یعنی از ۲۲۳۶ تا ۱۷۵۴ پیش از میلاد) نسبت داد، دارای اهمیت بیشتر است. «داستان ساکن واحه» را که آشکارا اثری اخلاقی است و نیز «گفت و شنود مرد نومید از زندگی و روح او» را که دارای محتوای فلسفی است باید جزو همین دسته آثار به‌شمار آورد. «آموزش‌ها»یی که دوئوف نامی روزی که پسر خود را به مکتب دبیرها می‌برد تا همنشین پسران قوم شود به او می‌دهد، ازجمله شناخته شده‌ترین آثار آن روزگار مصر است. در این اثر، پدر برای آن که در فرزند خود عشق به کتاب را ایجاد کند، به‌یاری مثال‌هایی که از زبان‌عامیانه گرفته است، مزایا وامتیازهای زندگی دبیران را برمی‌شمارد و درعوض زندگی دشوار و محزون کسانی را که ناگزیرند کاردستی کنند در مقابل آن قرار می‌دهد واین موضوعی است که به انحاء مختلف در متون آموزشی دوران امپراتوری جدید مصر (از سلسلهٔ شانزدهم یعنی ۱۶۴۴ پیش از میلاد به بعد) به طور فراوان دیده می‌شود.

اما ازدواثر «داستان ساکن واحه» و «گفت و شنود مرد نومید از زندگی و روح او» هرچند که آشکارا عنوان «آموزش» ندارند، نمی‌توان گذشت.

اثر اول که قصه‌ای اخلاقی و یا فلسفی است، آن‌طور که گفته شد به دوران امپراتوری میانه ارتباط می‌یابد. متخصصان زبان‌های باستانی آن را تحت عنوان «داستان روستایی فصیح» نیز معرفی کرده‌اند. مردی که ساکن واحه‌ای کوچک واقع در غرب‌دلتا است به داخل سرزمینی قدم می‌گذارد تا محصولات مختلفی را که متعلق به‌دیار خودش است به‌فروش برساند. در راه کسی به‌او حمله می‌کند و دارائی‌اش را از چنگ او بیرون می‌آورد و گذشته از این مقداری هم او را کتک می‌زند. مرد می‌خواهد آن‌چنان که شایسته است دوباره دارائی‌اش را به تصاحب خود درآورد. از این‌رو به «رنسی» ارباب‌بزرگ دربار شاهی‌مراجعه می‌کند. استدلال وفصاحت بیان مرد روستائی خرخوا، مورد توجه ارباب بزرگ قرار می‌گیرد. او از این موضوع با سلطان سخن می‌گوید و سلطان که شیفتهٔ زبان زیبا است به مرد بینوا توجه می‌یابد و به «رنسی» دستور می‌دهد که با دقت به‌ادعاهای مرد گوش کند و بنویسد و بالاخره مستمر مورد نظر یا برای او بخواند. البته ترتیبی داده می‌شود که خواهان وخانواده‌اش تاپایان محاکمه چیزی کسر نداشته باشند وبه‌راحتی زندگی کنند. مرد روستایی برای بیان‌منظور خود در این‌دادخواست نه مرتبه سخن می‌گوید و هربار برای بزرگداشت عدالت و درستکاری، استعارهٔ دیگری پیدا می‌کند. این اظهارات روی طومارها به ثبت می‌رسد و در اختیار فرعون قرار داده می‌شود. در پایان فرعون او را در محاکمه حاکم می‌گرداند و اموالش را به تملک او درمی‌آورد.

این اثر که مفهوم عدالت را روشن می‌کند قطعاً رشتهٔ نویسنده‌ای‌بزرگ است. متن نسبتاً دارای ابهام است ولی فصاحت آن که از نوع خاص مصری است، این ابهام را جبران می‌کند.

اما «گفت و شنود مرد نومید از زندگی و روح او» نوشته‌ای ادبی و فلسفی است. این نوشته، مردی و روح او را به روی صحنه می‌آورد و روح به شکل زن شخص واقعی که مخاطب مرد است، دربرابرصاحب خود قرار گرفته است.

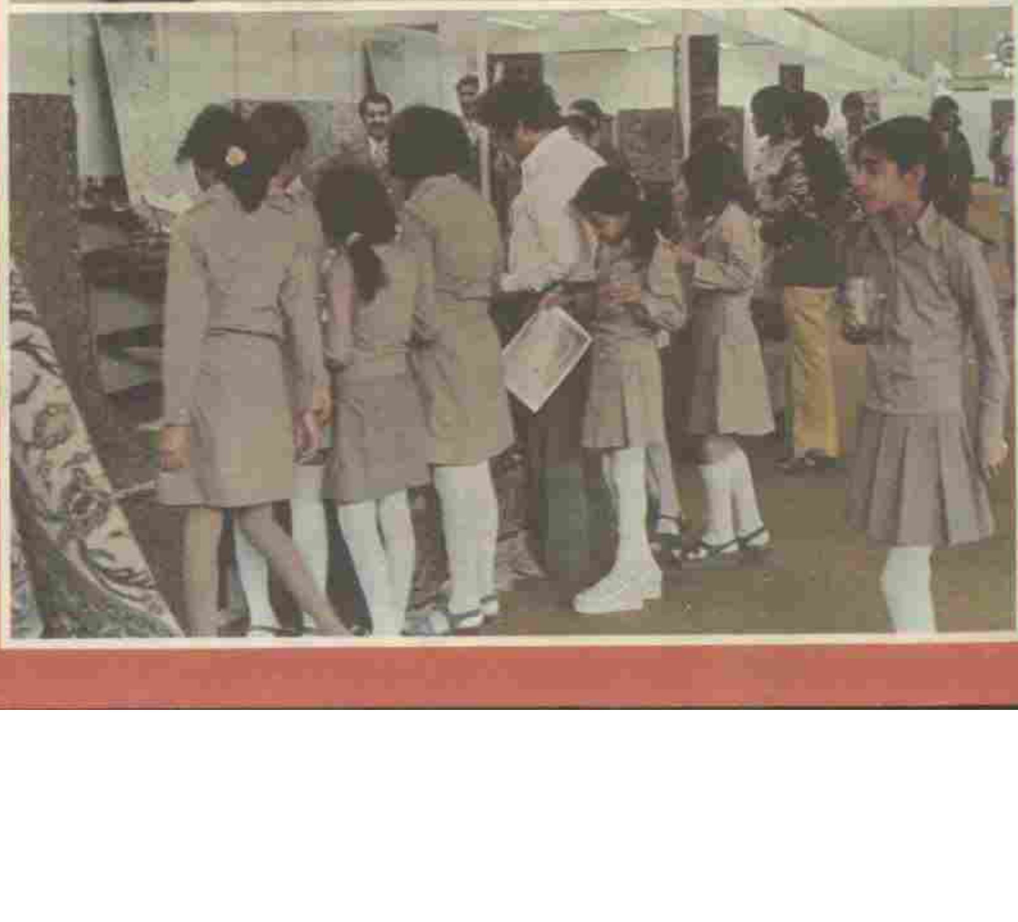
نخستین سطور متن گم‌شده است و نمی‌توان ماجرایی را که آغازگر گفت وگو است بازسازی کرد. در قسمتی که به‌دست ما رسیده، به‌هیچوجه نمی‌توان نام وشخصیت مرد را مشخص کرد. با این‌همه، حرف‌هایی که او می‌زند ـ و در متن به صیغهٔ اول‌شخص مفرد است ـ آشکارا نحوهٔ احساس او و حالت روحی‌اش را ترسیم می‌کند. و عدم وضوحی هم که راوی را احاطه کرده، جذبه‌ای انکارناپذیر به‌اثر می‌دهد. راوی به‌نظرمان سرگشته، اگر مغلوب زندگی نباشد، از آن نومید است و می‌خواهد به زندگی خود پایان دهد. او ساحتی آمیخته به شور، این تصمیم خود را با واپسین اطمینان آکنده از روشنبینی اتخاذ کرده، آشکار می‌کند. از آن به‌دفاع می‌پردازد. او می‌گوید که زندگی دارای کشش‌هایی نیست که بتواند انسان را ملزم به‌آن کند که تا پایان حیات، زندگی کند. شرافت و درستکاری مانند گذشته در نظر

بقیه در صفحه ۸۷

تماشا

در رادیو و تلویزیون





در رادیو و تلویزیون





دو تصویر از نمایشگاه بندرعباس
اسلاید رنگی از: غلامحسین اعتمادزاده

در این قسمت میخوانید:

- نامه‌ها، برنامه‌ها
- دهخدای نویسنده
- جدول کلمات متقاطع
- دنیای پاپ
- شرح و جدول کامل برنامه‌های رادیوها و تلویزیون‌ها.

برنامه اول (شبکه)

سه‌شنبه ۱۲ فروردین

○ ساعت ۱۲/۰۵

موسیقی ایرانی

در این برنامه ترانه‌های خلوت شب، جام بلور و جدائی ما توسط نادر گلچین، خاطره پروانه و افخم با همراهی ارکستر وزارت فرهنگ و هنر اجرا میشود.

○ ساعت ۱۷/۰۵

موسیقی محلی

در این برنامه شش آهنگ محلی از آهنگهای محلی مردم سیستان و بلوچستان پخش میشود. این برنامه توسط رادیو تلویزیون سیستان و بلوچستان ـ مرکز زاهدان ـ تهیه شده است.

○ ساعت ۱۷/۳۰

نقالی

برنامه‌ای از گروه آزاد نمایش

داستان جنگ فریدون با ضحاک و بیدادگریهای ضحاک با مردم موضوع برنامه این ساعت است.

○ ساعت ۲۲

دان آگوست

طنین خشم



کارگردان: هاروی هارت
بازیگران: برت رینولدز ـ نورمن فلت ـ ریچارد اندرسون ـ لت رومرو ـ لینا هارتس
به جیمی بارلو که مرد سیاهپوستی است تلفن‌های ناشناسی میشود و از او میخواهند که منطقه سانتا لوئیز را ترك کند و بدین خاطر حتی زن او را نیز تهدید می‌کنند. جیمی‌حدس میزند که تلفنها ازطرف شخصی بنام لیو گارسی است. بمنزل این شخص میرود او در خانه نیست. جیمی با خواهر لیو حرف میزند و خانه آنها را ترك میکند. در همین موقع ترزا خواهر لیو بقتل میرسد و....

○ ساعت ۲۲/۵۰

نیروی هوائی

روزهای اولیه



هواپیما در سال ۱۹۰۳ توسط برادران رایت ساخته شد. تا قبل از جنگ فقط ورزشکاران و ماجراجویان برای تفریح از آن استفاده میکردند تا اینکه در سال ۱۹۱۸ هواپیما بعنوان یك کارافزار جنگی مورد استفاده قرارگرفت. این برنامه سیری است در تاریخچه پیدایش و تحول و تکامل هواپیما از آغاز تا امروز...

چهارشنبه ۱۳ فروردین

○ ساعت ۱۳/۳۰

رقص + ۵

برنامه‌ای از گروه باله ملی پارس

در این برنامه مجموعه‌ای از رقصهای هنرمندان ـ در تابستان سال ۱۳۵۳ ـ که در سراسر ایران اجرا شده همراه با توضیح پخش میشود.

○ ساعت ۱۴/۳۰

فیلم سینمائی

رنگ پریده

The Paleface



کارگردان: نورمن زی مك‌الود ـ تهیه‌کننده: رابرت. ال. ولش ـ سناریو: ادموند هارتمن، فرانك‌تاشلین ـ (گفتار از: جك رز) ـ مدیر فیلمبرداری: ری رنااهان ـ موزیك متن: ویکتوریانگ ـ هنرپیشگان: باب هوپ، جین راسل، رابرت آرمسترانگ، ایریس آدریان، رابرت واتسون، جك سیرل، جوزف ویتاله، جف یورك، استانلی اندروز، جف یووآلچی، ایرون ایرزکوری ـ محصول سال ۱۹۴۸ کمپانی پارامونت.
«سینمای کمدی» از نخستین وهله «خنده وشادمانی» را بیاد می‌آورد و هدفی نیز جز این ندارد و این فیلمها

برخلاف دیگر سبکها که طرفداران خاصی دارند، هواخواه معین و مشخصی ندارد چرا که عموماً از مشاهده اینگونه فیلمها لذت میبرند. موفقترین فیلمهای کمدی، آنهائی هستند که علاوه بریک موضوع جالب و بدیع و شوخی‌های زیاد و ابتکاری، از وجود یک کمدین با سبک نیز برخوردار باشد، کمدینی که وجودش در صحنه به‌اثر اشیار، نظم، وحدت و ارزش ببخشد وشاید بهمین‌جهت‌است که از سال ۱۹۲۰ ببعد با وجودیکه هزاران کمدین در صحنه سینما درخشیدند، تاثیر فقط چند تنشان تا بامروز باقی است. کمدینهائی نظیر: دبلیوسی فیلدز (با صلابت شخصیه دستکش سفید و کلاه حصیری) اتواین (با کلاه کوچک و خنده‌های بچه‌گانه) برادران مارکس (گروچو، با سبیل سیاه، سیگار بزرگ برگ زیر لب - هارپو «با موهای مجعد» - چیکو «الا») جو کوک (که بیشتر از لباس پلنگها استفاده میکرد) پگی هاپکینز، فانی برایس (درنقش «بیبی استوک» که دائماً با لباس شب در صحنه ظاهر میشد) لئو کاتلور (که فیلم «چهل مادر کوچک» او را دیده‌اید) و ویل جورجز - جوی براون، فتی‌آربوکل، لاری سیمون، هری لنگدون، باستر کیتون (که بیشتر فیلمهای کوتاه او را در تلویزیون دیده‌اید) هارولدلوید (با عینک گرد پنسی و کلاه لبه‌دار) چارلی چاپلین (فیلمهای سهم این هنرمند بزرگ سینما را در تلویزیون دیده‌اید) لورل و هاردی (فیلمهای برجسته این کمدین‌ها را از تلویزیون دیده‌اید) - رولاند گلمن - موریس شوالیه - ماکس لندر - میشل بورماند - جیمی دورانته - اسناب پولارد - ملاسنت (از پلیس‌های «کی‌استون») - فرناندل - آلبرتو سوردی - توتو - ردانسکلتون - دنی کی - باب‌هوپ - میکی رونی - جانکلون - ودمن ویزدوم - جری لوئیس - پیتر سلرز، وودی آلن و .....

اینها سالها مردم را بهنشاط آوردند وهنوز بااینکه بیشتر آنها حالا در قید حیات نیستند و یا فعالیتی ندارند هنوز مردم را به نشاط میآورند با فیلمهایشان که همچنان تجدید چاپ میشود تماشاگران کثیری از هرسن و سال بهسالن سینما می‌کشانند مثلاً بافیلمی چون «رنگ‌پریده» که کار معروف «باب هوپ» است. (ایـن فیلـم از جانب منتقدان آمریکائی در بـررسی شش‌هزار وپنجـه فیلـم سینمائی مجاز به سال ۱۹۷۰ توانسته است سه ستاره - ارزشی معادل «خیلی خوب» - کسب نماید)

آنچه که آن اخیر را ارزشمند کرده است (بجـز کارگردانی ظریف و با سلیقـه «نورمـن زد مکلئـود» و سناریوی سنجیده و فوق‌العاده طنزآمیز «فرانک‌تاشلین» - «الق بسیاری از آثار جری‌لوئیز - و «ادموند هارتمن» بازی گرم وگیـرا و تیپ دلنشیـن شخص «باب هـوپ» است.

«باب هوپ» کیست؟... «باب» (متولد ۱۹۰۴ لندن - بنام اصلـی: لسلی‌تاون هـوپ) بعـد از اتمام تحصیلات دبیرستانیش و مهاجرت به آمریکا ابتدا به کار در کاباره‌ها پرداخت و بعد در صحنه، چند نمایش کمدی موزیکال را بازی کـرد و سرانجـام از سال ۱۹۳۸ با بـازی در فیلـم «ضیافت بزرگ سال ۱۹۳۸» کار بازیگری در سینما را آغاز کرد و بعد از بازی در چند فیلم توانست، مقام یک کمدین محبوب را از آن خود کند، ... او تا این اواخر بازی در فیلمها مشغول بود و از جمله آخرین آثارش از «خدمه جهانی» و «من سوئد را انتخاب میکنم» میتوان نام برد. از فیلمهای با ارزش «باب هوپ» میتـوان اینهـا را نامبرد:

گربه و قناری، شکارچیان اشباح، در راه زنگبار، موطلائی محبوب من، هیچچیز مگر حقیقت، در راه بهشت، پرنس و دزد دریائی، موخرمائی محبوب من، در راه ریو، رنگ‌پریده، جاسوس محبوب من، پسر رنگ‌پریده، شب بزرگ کازانووا (در تهـران: خیاط عشقبـاز)، هفت قلوی کوچک، آن احساس خاص، زیرپوش آهنین، جیمز زیبا (در تهران: جاکر خدمتگزار شما)، جی‌جیمز فلاسی، مجردی در بهشت و مرا بوآنا صدا کن ......

واما موضوع «رنگ‌پریده» که‌محتملاً نخستین فیلمی است که از «باب‌هوپ» در تلویزیون به‌نمایش درمی‌آید:

دو قاچاقچی به زندان وارد شده و «جین» را می‌ربایند و سپس او را به دفتر فرماندار «جان‌استون» میبرند، و بعد فرماندار با حضور «امرسون» (رئیس اداره سرخپوستان) وستی‌تن «ماربن» از «جین» میخواهد که به‌یک ماموریت سری برود و برای او فاش می‌کند که عده‌ای سفیدپوست قاچاق اسلحه و مهمات کرده و آنها را به سرخپوستان میفروشند و او باید عاملین اصلی را بیابد و دستگیر کند.

«جین» ابتدا نمی‌پذیرد اما وقتی وخامت وضـع را درمی‌یابد و در عین حال به او خبر داده میشود که مدت ده سال زندانی او بخشیده خواهد شد، به پیگیری ماجرا علاقمند میشود. فرماندار میگوید او باید با وکیلی با نام «جیم هانتر» تماس بگیرد و همراه او بهاین ماموریت برود. ولی «جین» وقتی به سراغ «هانتر» می‌رود که او با گلوله‌ای از پشت به قتل رسیده و تنها یادداشتی که باقی گذارده

حاکی از آنست که «جین» با مردی بنام «هانک بیلینگز» و «بوفالو» علائم تماس بگیرد.

«جین» از دفتر وکیل خارج نشده که مورد تعقیب چند مرد است. او بسرعت وارد اولین کلیسا میشود، جائیکه دکتر بینوره، دکتر «نتک» بسر میبرد و این چنین است که.....

○ ساعت ۱۶

موسیقی محلی

در این برنامه چند ترانه از ترانه‌های محلی جنوب پخش میشود این برنامه توسط رادیو تلویزیون مرکز بندرعباس تهیه شده است.

○ ساعت ۱۶/۳۰

تآتر روحوضی

برنامه‌ای از رادیوتلویزیون‌خوزستان (مرکز آبادان)

○ ساعت ۱۷/۳۰

تقالی

برنامه‌ای از گروه کودک

ماجرای تولد رستم و یاری گرفتن رودابه از سیمرغ موضوع نقالی این ساعت است.

○ ساعت ۱۸/۱۵

سبزیجات



سبزیجات همهٔ توت فرنگی‌های باغ را چیده‌اند، ولی ناگهان همه توت فرنگی‌ها غیب میشوند. آکلیل کوهی برای پی بردن به موضوع شلغم پلیس را صدا میزند و.....

○ ساعت ۲۱/۴۵

ایران زمین

فیلم: پژوهشگران شاهراههای باستانی ایران



قلعه یزدگرد برفراز کوههای دالاهو مربوط به دورهٔ ساسانیان

در پائیز ۱۳۵۱ جمعی از پژوهشگران انجمن



گروه پژوهشگران شاهراههای باستانی ایران

جغرافیائی ملی آمریکا برای یافتن مسیر شاهراههای باستانی ایران که زمانی از شرق اروپا تا قلب آسیا ادامه داشته و بزرگترین شاهرگ اقتصادی جهان کهن بوده است روانه ایران شدند.

جستجوی نخستین این گروه در ترکیه آغاز شد و افراد این گروه سال گذشته را صرف فیلمبرداری در مسیر این شاهراه در کشور ترکیه کردند و اکنون سرگرم بررسی آثار این شاهراه در ایران هستند. پژوهشهای اولیه اینگروه بزرگ رجاب آغاز میشود، رجاب دره‌ایست عمیق که اطرافش را کوههای بلندی گرفته‌اند. بر سینه کوههای دالاهو جاده‌ایست که چون ماری پر پیچ و خم در دل کوهستان جای گرفته، راهی که در تمامی طول خود با پرتگاههای هولناکی مواجه است و با تخته‌سنگها و بلاک کوه دیواره‌هایی برای آن ساخته‌اند.

این گروه که از چند باستانشناس، جغرافیدان، کارگردان، صدابردار و فیلمبردار تشکیل شده است بررسی مسیر این شاهراه را بقصرشیرین شروع کرده‌اند و اکنون در نقاط جنوبی کشور مشغول به ثبت رسانیدن قسمتهای مختلف آن هستند.

آنها در نظر دارند که مقداری فیلم در مورد این شاهراه باستانی تهیه کنند و از نحوه بررسی روزانهٔ این گروه فیلمی تهیه شده است که در برنامهٔ ویژه‌ای از ایران زمین خواهید دید.

○ ساعت ۲۲/۴۰

فیلم سینمائی

گذرگاه

Ganyon Passage

کارگردان: ژاک تورنر - تهیه کننده: والتر واگنر - سناریو: ارنست پاسکال - اقتباس از داستانی نوشته: «کانون پاشره» ارنست هالکوکس - مدیر فیلمبرداری: ادوارد کرونجاگر - موزیک متن: فرانک اسکینر - هنرپیشگان: دانا اندروز، برایان دونلوی، سوزان هیوارد، پاتریشیا روگند، وارد باند، هوگی کارمیچل، لی هوندن، لوید بریجز، اندی دوین، جیمز گاردول - محصول سال ۱۹۴۶ کمپانی یونیورسال اینترنشنال

خلاصه داستان: «لوگان استوارت» از طریق حمل اموال اهالی شهر، از نواحی دور، صاحب ثروت قابل‌توجهی شده است. او عاشق دختری بنام «کارولاین» است که پدرش را سرخپوستان بقتل رسانده‌اند. درعین‌حال به‌دختری بنام «لوسی» نیز توجه دارد، «لوسی» نیز او را بشدت دوست دارد، «لوسی» نامزدی بنام «جرج» دارد که کارش بانکداری



است اما معتاد به بازی قمار است و از این راه هر شب مبلغ



زیادی پولش را از دست میدهد و در حال حاضر مقروض نیز هست.

یکبار «لوگان» قرضهای او را میپردازد ولی «جرج» به قمار ادامه میدهد و یکبار نیز طی درگیریهای مرتکب قتل میشود و در حالی که مردم شهر قصد اعدامش را دارند، «لوگان» وسیله‌ای فراهم میکند تا او بتواند بگریزد اما مشکلات «لوگان» در همین جا خاتمه نمی‌گیرد چون یکی از اشرار شهر با نام «برآک» که چند بار نیز با «لوگان» درگیری داشته، یکی از دختران سرخپوست را بقتل میرساند و نتیجه آن می‌شود که سرخپوستان به یک هجوم انتقامی دست بزنند و بعد از حمله به شهر نامزد «لوگان» را نیز بربایند.

«لوگان» وچند تن دیگر بـه تعقیب سرخپوستان میروند و «کارولاین» را از چنگ سرخپوستان نجات میدهند و در درگیری فیمابین آنها و سرخپوستان، «برآک» نیز بقتل میرسد اما...

درباره‌ی «ژاک تورنر» کارگردان فیلم: «ژاک تورنر» از معدود فیلمسازان آمریکائیست که منتقدین به خاطر فیلمهای بی‌ادعا، کوچک، ساده و در عین حال شایانشان به آنها عنوان «مؤلفین کوچک» را داده‌اند. اینها که بقولی نمونه اصیل‌ترین جلوه ارزش‌های راستین سینمای آمریکا هستند، در طول سالهای فیلمسازیشان، آثاری کم خرج، ساده و بدون هنرپیشه معروف ولی بشدت مؤثر، انسانی و ارزشمند بوجود آورده‌اند.

«ژاک تورنر» سبک کارش را در بیان تصویری از طریق داستانسرائی بصورتی ساده قرار داده است. در این روال، «تورنر» تأثیرات خاص خود از زندگی را نیز وارد اثر می‌کند بی‌آنکه هدف اصلی، یعنی داستانسرائی تحت الشعاع قرار گیرد.

«ژاک تورنر» این رویه را در همه‌گونه آثار یکسان گرفته است از فیلمهای وسترنش نظیر «صبح روز بزرگ»، ویچیتا، گذرگاه» تا حماسی فانتزی: «مشعل و کمان» و حماسی تاریخی: «غول ماراتن» و بالاخره اثر معروف «گربه وحشت» (که هجو آثار وحشتناک بود).

«گذرگاه» از اولین وسترنهای «تورنر» است که در زمان تهیه‌اش، سنت شکن و از فضائی غیرعادی و عواملی ناآشنا برخوردار بود که در عین آنکه تماشاگر هوشمند را تحت تأثیر قرار میداد بینندهای عادی را نیز نمی‌آزرد.

پنجشنبه ۱۴ فروردین

○ ساعت ۱۸/۱۵

مجله جوانه

برنامه با سرمقاله‌ای شروع میشود و سپس قسمتهائی از شعر و تصویر، کتاب، فولکلور و رقص پخش خواهند شد. «دربخش معرفی هنرمندان، هومن مفید و مریم مثلی شرکت دارند و قسمتی از نمایشنامه شیر قصه ارائه میشود. یادداشتهای دوست جوانه و چند سرگرمی بخشهای دیگر از برنامه مجله جوانه است.

○ ساعت ۱۹/۳۰

موسیقی کلاسیک

ارکستر سمفونیک رادیو اشتوتگارت اوورتور «تان هویزر» اثر واگنر را برهبری جرج سولتی اجرامی کند.

○ ساعت ۲۲

کانن

مرگ دوجانبه

کارگردان: ریچارد دانز
بازیگران: ویلیام کنراد ـ ادلسون ـ مایرمک اندرو ـ سایمن اسکات

سوآنسون داماد جیمز لندن صاحب کمپانی لندن است. آنسون با چاپ اوراق قرضه تقلبی لندن را مجبور به پرداخت پولهای گزافی میکند. زن آنسون توسط شریک او بنام اندی بقتل میرسد و اندی بچه‌های آنسون را نیز گروگان میگیرد. اندی با زن لندن هم روابطی دارد. سرانجام با گرفتن پولی، کانن از آقای لندن بچه‌های آنسون را آزاد میکند اما...



ویلیام کنراد در صحنه‌ای از کانن

جمعه ۱۵ فروردین

○ ساعت ۱۴/۴۰

فیلم سینمائی

دردسر پول

WHO'S MINDING THE MINT?

کارگردان: هوارد موریس ـ تهیه‌کننده: نورمان مالورر ـ نویسنده داستان و سناریو: آر.اس.آلن، هاروی بولوک ـ مدیر فیلمبرداری: جوزف بیروک ـ موزیک متن: لالوشیفرین ـ هنرپیشگان: جیم هاتن، دوروتی پروین، میلتون برل، جوی بیشاپ، باب‌دنور، والتر برنان، ویکتور بونو، جک گیلفورد، جیمی‌فار، دیوید. جی. استرپوارت، کورین کول، جکی جوزف، برایان اوبراین ـ محصول سال ۱۹۶۸ کمپانی کلمبیا.

خلاصه داستان: «هری لوکاس» که در یک چاپخانه نشر اسکناس کار حسابداری دارد، زندگی مرفه‌ای برای خود ایجاد نموده، نوع زندگی او با میزان درآمدش مغایرت دارد و بهمین لحاظ نیز مورد سوظن آدی «لیندا» رئیس قسمت خود واقع میشود.

«هری لوکاس» یکبار وقتی ۵۰هزار دلار را با خود بخانه میآورد، در اثر یک اشتباه گمان میکند که پولها از بین رفته است. «هری» برای از دست ندادن کارش و نرفتن بزندان، نقشه‌ای طرح می‌کند و هشتش را بکار



می‌گیرد تا بچاپخانه نشر اسکناس رفته و اسکناسهای جدید چاپ کنند تا «هری» بتواند مبلغ پنجاه‌هزاردلار به بانک تحویل دهد.

«هری» با همراهی هشت همکارش در کار چاپ و سرقت اسکناسها موفق میشود. هرکدام یک‌میلیون دلار اسکناس برای خود چاپ کرده‌اند و بسبب سهل‌انگاری در نگهداری پولها، مقداری از آنها اشتباهاً بهماشین‌زباله‌ی برق سپرده میشود و سرانجام این قسمت پولها در بازیافت و بدین‌ترتیب...

○ ساعت ۱۷

دلاوران

بازگشت به‌کنکورد

بازیگران: بتربرگ ـ آنا پروتولنا ـ ویکتورسالیناس

در زمستان سال ۱۹۴۴ شهر نیوتو درجنوب ایتالیا مورد حمله امریکائیان قرار می‌گیرد تا این شهر را از آلمانها پس بگیرند. نیوتو از نظر استراتژیکی موقعیتی



خاص دارد و بهمین جهت قوای آلمان برای حفظ آن سخت مقاومت می‌کند. ماجرای نبرد امریکا و آلمان در این شهر موضوع فیلم این ساعت است.

○ ساعت ۱۸

دیدهٔ خیال

برنامه‌ای ازگروه کودکان و نوجوانان

بحثی درباره تاریخ فیلمهای «کارتون» و گفتگوی بچه‌ها با جوادخانی درکارگاه او محتوای برنامه این‌ساعت است.

○ ساعت ۱۹

بیمارستان عمومی

بازیگران: دیوید گارت ـ جیمز کری



آقای بیچولی بیماری که قبلا اطلاع داده بود نورن دکتر نیست سرانجام بخاطر می‌آورد که نورن در شهر سبازیری شاگرد داروخانه بوده است. وی اینموضوع را با دکتر باکستر و پتر درمیان میگذارد و روی این‌مساله سخت پافشاری میکند و میگوید چنانچه آنها اقدامی نکنند خودش شخصاً اقدام خواهد کرد، تا اینکه مساله تعویض کلیه النوارد پیش می‌آید و...

○ ساعت ۲۱/۴۵

ویرجینیائی

THE VIRGINIAN

این هفته:

کابوی پیر

OLD COWBOY

کارگردان: ویلیام ویتنی ـ تهیه‌کننده: فرانك تلفورد ـ نویسنده داستان: گابریل آپتون ـ سناریست: سی‌جرمارك، گابریل آپتون ـ موزیك متن: استانلی ویلسون ـ موزیك تیتراژ: پرسی فیث ـ مدیرفیلمبرداری: بنجامین. ه. کلین ـ هنرپیشگان: لی. جی. کاب، جیمز دراری، فرانچوت تونه، بیلی مامی، دوگ مك کلور، کلئو گلاگر، روبر تاسور، راندی بون ـ محصول سال ۱۹۷۱ کمپانی یونیورسال

خلاصه داستان: پیرمردی که در گذشته گاوچران بوده، بهمراه نوه‌اش برای جستجوی کاری وارد «مدیسین بو» میشود و سرانجام درمزرعه «شایلوه» مشغول کار میگردد. او اصرار دارد که گاوچران باشد، و کارهای متفرقه و معمولی را نمی‌پذیرد ولی با اصرار او گاوچرانی بعهده‌اش گذارده میشود. نمی‌تواند از عهده وظیفه‌اش برآید و همه چیز را درهم میریزد و یکبار هم سبب آتش‌سوزی میشود، آتش‌سوزی که کلیه مزارع وچراگاههای اطراف را از بین میبرد.

«ویرجینیائی» و «ترامپس» کارشان برای رهائی گله از گرسنگی قرار میشود «گله» را به دسته‌های کوچکی تقسیم کرده و کارگران مزرعه «شایلوه» دسته به دسته عهده‌دار هدایت گله‌ها شوند. ترامپس، پیرمرد و شخص دیگری عهده‌دار یك گله میشوند، اما در بین راه طوفانی درمی‌گیرد، «ترامپس» دستش شدیداً ضربه می‌بیند بنحوی که قادر به ادامه سفر نمیشود، در همین حال گرگها به گله حمله میکنند، گله رم میکند و «پیرمرد» در این موقع تصمیم مهمی می‌گیرد و.....

درباره‌ی فیلم: «ویلیام ویتنی» کارگردان فیلم «کابوی پیر» از مجموعه «ویرجینیائی» از قدیمترین فیلمسازان آمریکاست که تا به امروز در سینما و تلویزیون مداوماً فعالیت داشته است (آخرین اثر او «فرار از جزیره شیطان» که برای کمپانی «یونایتد آرتیست» ساخته است اخیرا روی پرده است). برجسته‌ترین کارهای «ویتنی» در سالهای گذشته نظیر امروز، فیلمهائی حادثه‌ای بوده‌اند، فیلمهائی نظیر «شاهین»، «بلای جان جاسوسان» و «گذرگاه ساتافه»، فیلمهائی که از جمله بهترین و سالمترین وسایل جهت پرورش ذوق و تخیل بوده، ذوق و ذهن‌های جوان که حس علاقه‌شان به حادثه و قهرمانی در وجود قهرمانان حماسی که «ویلیام ویتنی» در فیلمهایش ساخته و پرداخته، خوب ارضاء میشد و میشود.

«ویلیام ویتنی» در حال حاضر نیز علیرغم سن زیادش سعی در ساختن و پرداختن این گونه آثار دارد، آثاری ساده و در عین سادگی زیبا (از این کارگردان، پیش از این از سری فیلمهای مجموعه «ویرجینیائی»، فیلمهای «مردخشن» و «یادی از گذشته» را دیده‌ایم).

«ویتنی» در اثر قبلش و همچنین اثر اخیر (کابوی پیر) خود را کماکان یك روایتگر ساده نشان داده است، روایتگری که جز توالی دادن و مصور کردن ساده ماجراهای قصه‌اش، بیشترین توجهش را معطوف پرداختن به دوبح و اتمسفر خاص وسترن و شیلیهای حماسی و قهرمانان اینگونه آثار میکند، در این فیلم اکسیون‌هایش خیلی خوب از کار درآمده و زد و خوردها بخاطر آنکه از تصنع و فریبهای سینمائی بدور است نهایت تأثیر را دارد بی‌آنکه وحشیانه و خشن باشد، بازیهای هنرمندان



فیلم بخاطر هدایت دقیق و آگاهانه «ویتنی» و همچنین فیلمسازی آثر به لحاظ حساسیت و تجربه و تبحر فراوان فیلمساز، دلچسب و مؤثر شده است.

○ ساعت ۲۲

موسیقی: تکنوازی

تار محمدرضا لطفی در مقام افشاری ـ بهمراهی تنبك ناصر فرهنگفر.

شنبه ۱۶ فروردین

○ ساعت ۱۲/۰۵

حفاظت و ایمنی

کمکهای اولیه ـ طریقهٔ انجام تنفس مصنوعی برای معالجه و مداوا موضوع برنامه این ساعت است.

○ ساعت ۱۳/۳۰

موسیقی ایرانی

شجریان بهمراهی نوازندگان گروه سازهای ملی، شهناز، پایور، بهاری، ناهید و اسمعیلی قطعه آوازی در مقام شور میخوانند.

○ ساعت ۱۷/۰۷

کارگران

گفتگوئی با مدیرعامل شرکت سهامی خانه‌سازی ایران دربارهٔ مسکن و خانه‌های کارگری، معرفی مرکز تعلیمات حرفه‌ای برق و بازدید از دو کلاس درس این مرکز و اجرای ترانه‌ای بوسیله کارگران هنرجوی مرکز آموزش هنری کارگران بخشهای مختلف برنامه این‌ساعت را تشکیل میدهند.

○ ساعت ۱۷/۳۲

دانش

حمایت و آموزش کودکان استثنائی

یقیناً عده زیادی از مردم در زندگی مواجه باطفالی شده‌اند که بدلایل مختلف ارثی یا محیطی نسبت بسایر کودکان وضع خاصی دارند. روشهای درمانی و آموزشی باینگونه کودکان کمك می‌کند که درآتیه بتوانند برای خود شغل مناسبی انتخاب کنند. نمونه این قبیل کودکان‌را در دسته «منگلیسم»ها میتوان جستجو کرد، برنامه این هفتهٔ دانش پیرامون وضع خاص این قبیل کودکان با شرکت چند تن از متخصصان بحثی خواهد داشت.

○ ساعت ۱۸/۱۵

عصر حجر

بارنی به دندان درد سختی مبتلا شده است، تیمدتی به ویلما تلفن میزند و ویلما برایش کیسه یخ میبرد. فرد روز بعد بارنی را بدکتر میبرد و در راه به آگهی مسابقه بوکس برمیخورند. فرد و بارنی تصمیم می‌گیرند بدیدن این مسابقه بروند اما مساله مهم نداشتن پول برای خرید بلیط است. سرانجام تصمیم می‌گیرند که...



○ ساعت ۱۹/۳۰

بیگانه‌ای در رم

کارگردان: ارل بلامی

بازیگران: جان فورسایت ـ والتر برنن



خانم هانتر مهماندار هواپیما و مایك یکدیگر را دوست دارند. هانتر به رم آمده است و مایك میخواهد او را به خانه خودش دعوت کند. خانم هانتر بیشتر علاقه دارد شام را در یك رستوران بخورند اما بچه‌ها در منزل مشغول آماده کردن شام هستند آنها ناراحتند که مبادا خانم هانتر پدرشان را از زندگی آنها جدا کند اما...

یکشنبه ۱۷ فروردین

○ ساعت ۱۲/۰۵

کارگران

در این برنامه قسمت اول تئاتر زارع شیکاگو که بوسیله گروهی از کارگران اجرا شده است مجدداً پخش میشود.

○ ساعت ۱۸/۴۵

تیل مبلی

فلوت کتاب و شمع

درختان جادو و قارچها فردی بی‌تیك را بشکل قارچ درآورده‌اند، جیمی و دوستانش او را نزد دکتر میبرند و دکتر مشغول معالجهٔ او میشود، جیمی لباس غلیرانه‌ای میپوشد بقصر جادوگر میرود و مشعلی با خودش میبرد و بجادوگر میدهد، و سرانجام.....

○ ساعت ۱۹/۳۰

خانواده دیویس

بازیگران: برایان کیت ـ سباستین کابوت

عمو بیل از چین برگشته است و برای بچه‌ها مقدار زیادی اسباب‌بازی آورده است. دیویس در سفر چین به یکی از مستخدمین هتل تعارف می‌کند که به نیویورك بیاید و اینك مستخدم چینی به نیویورك آمده است و در خانه دیویس است. فرنچ از دست این مستخدم سخت عصبانی است و بهمین دلیل است که.....



دوشنبه ۱۸ فروردین

○ ساعت ۱۹/۳۰

ملشیورها

آتش‌افروز وسیبی



بازیگران: اولیی بالسر ـ توماس استروکس
در قرن یازدهم یك دانمارکی از طرف پادشاه دانمارك ماموریت می‌یابد که چند کشتی تجارتی و ازجمله کشتی ملشیور را آتش بزند. این مرد به ویسبی می‌آید و پس از چند روز آشنائی با یك خرابکار حرفه‌ای او را به همکاری دعوت می‌کند تا این کشتی را آتش بزنند اما....

○ ساعت ۲۰/۴۵

هزار و یکشب

(قسمت پنجم)

باشرکت ارحام صدر



○ ساعت ۲۱/۴۰

درباره زبان فارسی

دراین برنامه گفتگوئی خواهدآمد با دکتر ذبیح‌الله صفا.

سه‌شنبه ۱۹ فروردین

○ ساعت ۲۰/۳۵

مجموعه ایرانی

تلخ و شیرین

○ ساعت ۲۱/۴۰

ادب امروز ایران

قسمت سوم

دهخدای نویسنده

شرح کامل درصفحه۵۱

○ ساعت ۲۲

نیروی هوائی

نبرد بریتانیا

در ژوئن سال ۱۹۴۰ فرانسه شکست میخورد و



بریتانیا منتظر جنگ است جنگی که اگر آنرا ببازد کشورهای زیادی نیز از بین خواهند رفت. دراینزمان قدرت نیروی هوائی انگلستان یکسوم آلمان بود و مقابله با این نیرو برای انگلستان مشکل بزرگی بحساب می‌آمد سرانجام نیروی هوائی انگلستان با مساعدت بسیار نیروی هوائی آلمان را شکست میدهد و.....

چهارشنبه ۲۰ فروردین

○ ساعت ۱۸/۴۵

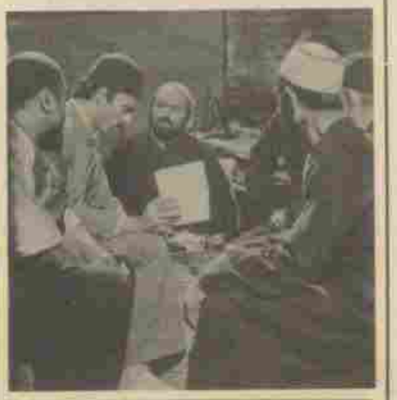
پالاپال

برنامه‌ایست برای جوانان که مجریانش از بین اینگروه انتخاب شده‌اند. هربار ضمن دعوت ازیك جوان شهرستانی بعنوان مهمان برنامه دربارهٔ شهر محل اقامت این جوان مطالبی گفته خواهد شد.

○ ساعت ۲۰/۳۵

مجموعه ایرانی

دلیران تنگستانی



○ ساعت ۲۱/۴۰

ایرانزمین

داوری ایزدی وتاریخچه این‌داوریها، انواع‌سوگندها و داوریها همراه با عکس و اسلاید موضوع برنامهٔ این ساعت است.

پنجشنبه ۲۱ فروردین

○ ساعت ۱۷/۴۵

هفت‌خوان

انجام یك مسابقه همراه با اجرای نمایشی برای بچه‌ها که شامل هفت مرحله خواهد بود موضوع برنامه این ساعت است.

○ ساعت ۱۹/۳۰

موسیقی کلاسیك

در این برنامه کنسرتو در دوماژور برای ارکستر وهاس کالاویر اثر موتسارت اجرا خواهد شد. اجرای این اثر را ارکستر جوانان مونیخ برهبری ابرهاردشولر و با تك‌وازی اشتادلمان بعهده دارند.

○ ساعت ۲۲

کانن

مرد بی‌مکان

کارگردان: جورجمك‌کوآن
بازیگران: ویلیام کنراد ـ برتوبور ـ لی‌کارلین ـ ریچارد اوبرایان



یك کارخانه کود شیمیائی برای ارتش گازهای سمی میسازد. لیوکرن یکی از افراد این کارخانه که با اینکار مخالف است به خواسته ملك‌میلان یکی ازکپسولها را برمیدارد تا بدینوسیله بوك را وادار کند که از ساختن این‌گازها منصرف شود لیوکرن‌بخاطر اسالدوستی دست بهاینکار میزند اما ملك‌میلان....

جمعه ۲۲ فروردین

○ ساعت ۱۶/۵۰

دلاوران

خشم در یك دهکدهٔ آرام

کارگردان: جانمارکوت
در زمستان سال ۱۹۴۴ نیروهای متفقین بطرف جنوب ایتالیا حمله میبرند و آلمانها بسمت کوهستان عقب‌نشینی میکنند. سروان بدیك با سربازانش‌بدهکده‌ای وارد میشوند که قبلا در تصرف آلمانها بوده است وحالا



برنامه دوم

ظاهراً قوای آلمان این دهکده را تخلیه کرده‌اند. سروان با شهردار آنجا تماس می‌گیرد وهمانشب شهردار بقتل میرسد. یکی از نگهبانان مخفی‌گاه آلمانها را پیدا می‌کند ولی او بطرز مرموزی کشته میشود تا اینکه....

○ ساعت ۱۹

بیمارستان عمومی

کارگردان: شاون. اریوردان
بازیگران: دیوید گارث ـ لوئیزجولر ـ جیمز گری



لئونارد احتیاج بعمل جراحی پیوند کلیه دارد. مادر لئونارد که بورم کلیه مبتلا است و نمی‌تواند یکی از کلیه‌هایش را بهپسرش بدهد سخت ناراحت و نگران است. او حاضر نمیشود که روی پسرش عمل جراحی کلیه انجام بگیرد و حتی رضایتنامه قبلی خود را پس می‌گیرد. پدر لئونارد بمسافرت رفته و از ماجرا اطلاعی ندارد. دکترهای بیمارستان سرانجام تصمیم می‌گیرند که....

○ ساعت ۲۱/۴۰

ویرجینیائی

آوائی از دور دست

کارگردان: هرشل داگشرتی
بازیگران: ارجی کاب ـ گاری کلارک ـ جیمز دراری



جودیت و سوزان، دو دختر جوان، که پدرشان فوت کرده است در مزرعه شایلو زندگی می‌کنند و تحت سرپرستی قاضی که از دوستان پدرشان بوده قرار دارند. دخترها با ترن بهاتفاق ترامپاس به مزرعه میآیند و دربین راه با مرد بلوائی بنام کوبرندی آشنا میشوند. اینمرد بدنبال آنها تا مزرعه شایلو می‌آید و قصدش گرفتن قطعه زمینی است. هنگام ورود دختران، بسوی جودی دختر قاضی با اسلحه سوزان تیراندازی میکند و.....

○ ساعت ۲۲/۵۰

موسیقی تکنوازی

در این برنامه حسنعلی ذکری با سه‌تار قطعه‌ای در دستگاه سه گاه مینوازد.

سه‌شنبه ۱۳ فروردین

○ ساعت ۱۹/۳۵

جنگ و صلح

قسمت یازدهم

مسکو

کارگردان: جان دیویس
با شرکت: آنتونی‌هاپکینز ـ دیویدسوئیفت ـ فرانک سرنجی

ناپلئون که به‌مسکو رسیده است و دستور میدهد بزرگان مسکو را نزد او بیاورند. ولی در شهر مسکو جز



عده‌ای اهالی فقیر شهر کس دیگری نیست. ناپلئون عقیده دارد که الکساندر تزار روسیه باید شرایط صلح او را قبول کند.

پیر از مسکو خارج نشده است و خود را بصورت یك دهقان درآورده است تا شناخته نشود. سروان رامبال وقتی پیر به‌منزل او می‌آید، متحدین پیر میخواهند اورا بکشند و....

● ساعت ۲۱/۳۰

فیلم سینمائی

ویلی استارك

All the Kings Men

کارگردان و نویسنده سناریو: رابرت راسن ـ براساس داستانی نوشته: رابرت پن‌وارن (برنده جایزه پولیتزر) ـ مدیر فیلمبرداری: برنت گوفی ـ هنرپیشگان: برودریك کرافورد، جان‌ایرلند، جوآن درو، جان درك، مرسدس مك کمبریج، شپارد استرادویك، رالف دومك، آن‌سیمور، کاترین وارن، ریموند گرینلیف، والتر بورگ محصول سال ۱۹۵۰ کمپانی کلمبیا

دونکته: ۱ـ فیلم «ویلی استارك» در بررسی سال ۱۹۷۰ منتقدین آمریکائی از شش‌هزار و نهصد فیلم آمریکائی، فرانسوی، ایتالیائی و انگلیسی توانسته است چهار ستاره ـ ارزشی معادل عالی ـ بدست آورد.

۲ـ فیلم «ویلی استارك» برنده سه‌جایزه اسکار (بهترین فیلم سال ۱۹۵۰ ـ بهترین بازیگر نقش اول مرد «برودریك کرافورد» بهترین بازیگر نقش‌دوم زن «مرسدس مك کمبریج») شده است.

خلاصه داستان: «جك برتون» نویسنده روزنامه «کرونیکل» ماموریت می‌گیرد تا مطلبی درباره «ویلی استارك» بنویسد. «ویلی‌استارك» مردی است که خود را علیرغم مخالفت و کارشکنی‌های مسئولین‌شهر «کاناماسینی» نامزد مقام خزانه‌داری کرده است، چرا که معتقد است مسئولین شهر متقلب هستند و بهمین جهت سعی می‌کند برای انتخاب به‌مقام مورد نظرش در مجامع مختلف سخنرانی کرده و اعلامیه پخش کند ولی کمتر موفق میشود چون کمیسر پلیس شهر هربار مانع از سخنرانی او در اجتماع میگردد و دوربین «جك‌برتون» را هم که قصد تهیه مقاله و عکس داشته، ضبط می‌کند ولی‌بزودی دوربین را بهاو پس میدهند و اینبار «برتون» خود بهسراغ «استارك» میرود و چون هدفهای «استارك» برای «برتون» با ارزش و انسانی جلوه می‌کند با او همراه میشود تا اینکه...

درباره‌ی «رابرت راسن» کارگردان فیلم: «رابرت راسن» یکی از بهترین کارگردانان سینمای آمریکا در سالهای بعد از جنگ بود، وی در فیلمهایش به سوژه‌های مختلف پرداخته که هر کدام از استحکام و صداقتفراوان برخوردار بوده‌اند. فیلمهائی مثل «جانی‌او کلاك»، «جزیره‌ای در خورشید»، «بیلیاردباز»، «لیلیت»، برتر از همه و همین فیلم «ویلی استارك»...

«رابرت راسن» که درسال ۱۹۶۶ به سن ۵۸سالگی درگذشت، متاسفانه آنطور که باید بین تماشاگران ما شهرت نیافت، به این جهت که آثار گذشته وی در وطن ما هریك در موقعیتهای نامناسبی به نمایش درآمد. بهترین اثر او، «برتر از همه» بصورت ناقص روی پرده آمد که نارسا و بی‌ارزش بود، همینطور فیلم تکنیکی پرشکوهش «اسکندر کبیر».

مضمون معمول در تمام آثار «رابرت راسن» شیوعی است برای موفقیت و جاه‌طلبی، همان‌چیزی که به عنوان یك مضمون مهم در زندگی آمریکایی رل عمده دارد، زیرا بیش از آنچه تصور شود یا بنظر آید در تمدن غرب ریشه



دوانیده است. فیلم «ویلی‌استارك» نیز به وضوح این‌مضمون را در بطن خود دارد و از جهات مختلف به بررسی آن میپردازد.

فرصت دیدار از این فیلم را از دست ندهید.



چهارشنبه ۱۳ فروردین

○ ساعت ۱۸

فیلم سینمائی

سرگذشت بنی گودمن
The Benny Goodman Story

کارگردان: والنتاین دیویس ـ تهیه‌کننده: آرون روزنبرگ ـ مدیر فیلمبرداری: ویلیام دانیلز ـ موزیک متن: جوزف گرشنسون ـ سناریست: هری جیمز، مارتا تیلتون، زیگی المان، هنرپیشگان: استیو آلن، دونارید، برتا گرستن، باری تروکس، هربرت اندرسون، دیبرت، الف. سیمون، هی اوزیف، سامی دیویس، دیک وینسلو، شیاردمنکی، جك کروشی، ویلسون گراف، فرداسلر، دیوید کاسدی، جان. ام. ازمان ـ محصول سال ۱۹۵۶ کمپانی یونیورسال اینترنشنال

نکته: این فیلم توانسته است در بررسی شش هزار و نهصد فیلم آمریکائی، انگلیسی، ایتالیائی و فرانسوی مجاز برای نمایش در تلویزیون، به سال ۱۹۷۰ توسط منتقدین آمریکائی سه ستاره ـ ارزشی معادل «خیلی خوب» ـ بدست آورد.

خلاصه داستان: «بنی گودمن» فرزند کوچك یك خانواده پرجمعیت، فرصتی می‌یابد تا نزد پروفسور «شوبه» تعلیم موسیقی بگیرد. او بزودی نوازنده‌ی مشهوری میشود ولی علیرغم آموزش‌های استادش در زمینه موسیقی کلاسیك



به‌موسیقی جاز ونداهه‌نوازیهای‌سبك نیواورلئان عین علاقمند میشود. «جان» دوستش که از خانواده ثروتمندی است او را برای اجرای کنسرتو کلارینت «موتزارت» در محفل خانوادگی دعوت می‌کند.

«آلیس» خواهر «جان» که مخالف موزیك جاز است نخست توجهی به «بنی گودمن» ندارد ولی اجرای موفقیت‌آمیز کنسرت کلارینت توجه و علاقه او را به «بنی گودمن» جوان جلب می‌کند.

«بنی گودمن» در راه پیشرفت با ناهمواریهائی روبرو میشود ولی سرانجام به موفقیت نیز میرسد اما حجب فراوان و کم حرفی «بنی» موجب میشود که وی هیچگاه نتواند عشق خود را به «آلیس» ابراز کند.

مادر «بنی» که در آغاز نظر چندان مساعدی بوصلت اینمو نداشته، در آخرین لحظه «آلیس» را با تلفن بکنسرت نوروزشی می‌یابد و به شهر خود میخواند. در این میان «بنی گودمن» که باید از ابراز احساس فراوان دوستداران



موسیقی در «کارنگی‌هال» (جائی که کار می‌کند) خوشحال باشد، اندوهگین است، چون او دوست دارد «آلیس» در کنارش، در سالن باشد اما...

درباره فیلم: «والنتاین دیویس» کارگردان چندان سرشناسی نیست، اما در ساختن این فیلم با توجه به‌امکانات و شواهد موجود و ایجاد وحدت در بین ماجراهای این نوازنده برجسته قرن بیستم، توانسته است فیلمی قابل‌تأکید و تماشائی بوجود آورد.

«والنتاین دیویس» درباره‌ی این فیلمش گفته است: من با عقیده آن کارگردان آلمانی موافقم که گفته است: من حقیقت را نشان میدهم، چون اگر تماشاگران حس کنند که حقیقت را به آنها نشان نمیدهند، هرگز داستان فیلم را باور نخواهند کرد و بالنتیجه هیچوقت فیلم را نخواهند پذیرفت و این چنین است که شکست به‌سراغ فیلم می‌آید.

این‌واقعیتی است، من دربیان‌ماجراهای «بنی گودمن» کوشیده‌ام که حتی آدمهای مهم زندگی او را نیز به فیلم بکشانم آدمهائی مثل «هاری جیمز، مارتا تیلتون، زیگی المان» و هم اینها بودند که واقعیت جاری در این اثر را بیشتر جلال و شکوه دادند.

دیدار از این فیلم برای دوستداران موسیقی جاز بسورت جالب خواهد بود.

○ ساعت ۱۹/۳۰

لحظه‌های بحرانی
در اعماق

کارگردان: فرانسیس دولاپون
بازیگران: کلوکولاگر ـ تینالوئیس

لوسیل بتون معشوقه زیبای سام کیمبر در دریاچه منزل کیمبر خفه میشود. خواهر لوسیل یك کارآگاه خصوصی بنام دانتراتی استخدام میکند تا قضیه را تعقیب



کند. دان ابتدا بسراغ سام کیمبر می‌آید و با منشی او خانم انجی روبرو میشود. در همین موقع حسابدار کیمبر هم بقتل میرسد و...

○ ساعت ۲۰/۱۵

سیاه‌بازی



○ ساعت ۲۱/۳۰

موسیقی کلاسیك

فستیوال سنفونیهای بتهوون

سنفونی شماره ۴ در سی‌بمل‌ماژور ـ اپوس ۶۰

○ ساعت ۲۲/۱۵

خواهران فضول
روزی سیاه برای ریش آبی

کارگردان: دیوید فریدکین
بازیگران: هلن‌هیز ـ میلارد ناتویك ـ لوآنتولیو ـ برت کاری



جی و ارنست اسنوپ برای دیدن فستیوال فیلمهای مایکل باستیون به‌مجلس یادبودی میروند. از نزدیك با مایکل و همسرش آماندا آشنا میشوند. وقتی فیلم‌بپایان میرسد متوجه میشوند که آماندا در تاریکی بقتل رسیده است. خنجری که آماندا با آن کشته شده متعلق به‌مایکل است و بهمین‌دلیل مایکل بجرم قتل همسرش بازداشت میشود. ارنست و جی میدانند که......

پنجشنبه ۱۴ فروردین

○ ساعت ۱۹/۳۵

دکتر مسؤول
موقعیت غیرمنتظره

بازیگران: رابین نندول ـ جرج لیتون ـ ارنست کلارك ـ ریچارد هاردان
کارگردان: دیوید آسکی

گریس دانشجوی سال اول پزشکی، نمره دکتر دانکن مشغول کارآموزی است. گریس دانشجوی کم



حافظه‌ای است و دکتر دانکن از اینبابت ناراحت است. نایب رئیس دانشگاه برای سرکشی به بیمارستان می‌آید و تصمیم دارد با دو تن از دانشجویان گفتگو کند. دکتر دانکن ترتیبی میدهد که گریس یکی‌از دانشجویان مورد گفتگو باشد. رئیس دانشگاه با گریس بگفتگو می‌نشیند و سرانجام...

○ ساعت ۲۰

درجستجوی مهر

موسیقی صوفیانه کلام، اجرای شعری از مثنوی مولانا توسط گروه غلام‌محمد ساز نواز و پخش قطعاتی از سازهای ایرانی ـ کشمیری قسمتهای مختلف برنامه این ساعت است.

○ ساعت ۲۲/۳۰

تسخیر ناپذیران

مرگ برای فروش

کارگردان: استوارت روزنبرگ
بازیگران: رابرت استاک ـ جیمز ماک آرتور
جانی اوون یاریل رابط جرجدار قرار است درباره یك قرارداد سهم صحبت کند. جائی که کابارمدارمعروفی



است از ریل میخواهد که او را نزد جرجدار ببرد تاحضوری دربارهٔ قراردادشان حرف بزند. آنها به‌اتفاق نزد جرجدار میروند اما در نزدیکی اتاق جرجدار، جانی ناگهان ریل‌را میکشد و......

○ ساعت ۲۳/۱۰

دوستت دارم، دوستت دارم

برنامه‌ای ازحمید میرمطهری

جمعه ۱۵ فروردین

○ ساعت ۱۷

دنیای والت‌دیسنی

الفگو باکا

(قسمت اول)

کارگردان: نورمن فاستر
بازیگران: رابرت سیمون ـ رابرت لوجیا



الفگو بالشته با هشتاد نفر تیرانداز جنگیده و جان سالم بدر برده است. او از این خطر جدی در امان میماند اما در یك ماجرای دیگر دستگیر میشود و....

○ ساعت ۱۹/۳۰

کوجاك

باشرکت: تلی ساوالاس

○ ساعت ۱۷/۵۰

فیلم سینمائی

واگن مسافرتی به‌دانسر زراك

Stage-Coach to Dancers Rock

کارگردان و تهیه‌کننده: ارل‌بلامی ـ نویسنده



داستان اصلی وسناریو: کنت‌دارلینگ ـ مدیرفیلمبرداری: انفیلر جرالد ـ موزیك متن: فرانز استینینگر ـ هنرپیشگان: وارن استیونس، مارتین لاندو، جودی‌لورلی، دون‌ویلبانکز، دل‌مور، باب‌اندرسون، جونی‌دان، راندبروکس، جی‌روت، چارلزتالی، مایکل‌راگان ـ محصول سال ۱۹۶۴ کمپانی یونیورسال اینترنشنال

خلاصه داستان: چهار مرد و دو زن با یك دلیجان (واگن مسافرتی) بطرف دانسرزراك میروند در میان راه یکی از آنها که زنی «چینی» است مثلا به‌بیماری «آبله‌مرغان» میشود، یکی از مسافران که مأمور دولت است حاضر به‌ادامه مسافرت با دلیجان نیست مگر اینکه زن چینی‌را درمیان راه رها کنند اما دیگران مخالفت می‌کنند.

خستگی و گرسنگی روحیه مغشوش و ناراحتی‌برای مسافران بوجود آورده و سبب میشود که به‌هنگام‌استراحت بین راه آنها بایکدیگر درگیر شوند و مبارزه‌ای میشان درگیرد و درنتیجه یکی از آنها کشته شود، مسافران باقیمانده بهراه خود ادامه میدهند ولی‌بعدازیو زمانی‌میرسند که دیگر قادر به‌حرکت نیستند، مسافر دیگری با نام «آبله» نیز کشته شده ولی قاتل خودش توسط یك سودجی که گرفتار آپاچی‌ها شده بقتل میرسد.

«جین‌او زن‌چینی ازاسباو استفاده می کند ولی...

دربارهٔ «ارل‌بلامی» کارگردان‌فیلم: «ارل» وبرادرش «رالف» هردو از بازیگری تآتر آغاز کرده و بعد نیز این پیشه را در سینما پیگیر شدند و «رالف» در این راه موفقتر از برادرش بود در حالیکه «ارل» به‌کارگردانی روی کرد و ازآن‌پس جلوه‌خوش بازیگریش‌نگشت.

«ارل‌بلامی» هرچند که در مقام کارگردانی‌نتوانست درخشش چندانی داشته باشد ولی از جمله فیلمسازان مورد



توجه تهیه کنندگان بوده و هست، چه وی آثارش را در هرزمینه‌ئی ازکمدی و ملودرام تا جاذبه‌ئی، وسترن وپلیسی چنان می‌پرورانند که هردسته و طبقه تماشاگری را خوش می‌آید. او از سال ۱۹۶۸ فعالیت‌های خود را منحصر به تلویزیون کرده و ما تاکنون از وی چندفیلم بلند داستانی و چند قسمت از مجموعه‌های مختلف از جمله «شایزان، پزشك‌محله، لانگ‌استریت، معما، گالری‌شبانه، حس‌ششم، خانواده دیویس و...» را دیده‌ایم و اما فیلم «واگن مسافرتی به دانسرزراك»...

این فیلم را «ارل‌بلامی» برای سینما ساخته است و این یکی از آثار سه گانه وسترن او در «سینمااست (واگن

مسافرتی به دانسرزراك «۱۹۶۲» کسان‌یوینت «۱۹۶۴» و حادثه در ماتوبعیل «۱۹۶۵») و «ارل‌بلامی» در ساختن‌آن گوشه‌چشمی به اثر معروف «دلیجان» ساخته جان‌فورد داشته که البته علیرغم تمام کوششهایش نتوانسته حتی کمی از ارزشهای «دلیجان» را برای اثر خود کسب کند چه «بلامی» درنیمه‌راه پای گذاردن برجای پای استاد «فورد» متوجه ایده قدیمی خود؛ فراهم‌آوردن جنبه‌های سرگرم‌کننده و تماشائی‌ترش گردیده و «دلیجان» را بفراموشی سپرده است ولی در راه ازمائی روبهمرفته موفق است، چون اثر در مجموع، فیلمی است جلب کننده و تماشائی.

○ ساعت ۲۲/۳۰

لحظات اضطراب

قصه ترس

کارگردان: پل‌هیر
بازیگران: موریس لیمن ـ ریچارد اوکالاگان ـ جیمز گرانت ـ جان لوزور

الیزابت مندیس دختر جوان و زیبائی که دوستان پسر و دختر زیادی دارد بعنوان کتابدار در کتابخانه کار میکند یکی از مردان مسن بنام استاینس همه روز به کتابخانه می‌آید و مشغول مطالعه میشود، دراین جریان



موضوع عجیب و حیرت‌آوری که پیش می‌آید قتل دخترانی است که همه زیبا و خوش‌اندامند. پلیس تنها چیزی که بدست میآورد جسد مقتولین است تااینکه...

شنبه ۱۶ فروردین

○ ساعت ۱۹/۳۵

اسمیت وجونز

مجسمهٔ ملك‌کریدی

کارگردان: الکساندر سینگر
بازیگران: پیت‌دول ـ بن‌مورفی ـ سلی‌میجرز ـ برل آیوز



ملك‌کریدی برای بدست آوردن مجسمه مفرغ که بسیار با ارزش است کیت‌کوری وهانیبال‌هیز را اجیر کرده و در مقابل قرار گذاشته است بهریك از آنها ۴۰۰ دلار بدهد. کیت و هیز به‌مکزیك میروند و در شهر شخصی بنامسیر جوه مزاحم آنها میشود و به‌آنها تاکید میکند تا زمانی که در آنجا هستند نباید هفت‌تیر ببندند اما...

○ ساعت ۲۰/۳۰

ایران زمین

این‌سینا یکی از دانشمندان موسیقیدان عصرخویش

نیز بود و در این زمینه اندیشه او گسترشی وسیع یافت. در برنامه این ساعت آرای‌بزمین افکار و آثار این دانشمند بزرگ دربارهٔ موسیقی بررسی میشود.

○ ساعت ۲۱/۳۰

تصویر و سایه‌ها

دیوید وارک گریفیث

و تولد یک ملت

آثار و زندگی «دیوید وارک گریفیث» فیلمساز برجسته و استاد مسلم تاریخ سینما که هنر سینما و زبان و قواعد آنرا بوجود آورد، در یک برنامه ویژهٔ «تصویر و سایه‌ها» مورد تجزیه و تحلیل قرار میگیرد.

«گریفیث» از سال ۱۹۰۸ الی ۱۹۳۱ با آثار متعددی که خلق کرد، بیشترین و مهمترین کمکها را به تکامل هنر سینما کرد و سینما را از تقلید ناقص و کورکورانهٔ تآتر به هنری مستقل و نیرومند و گویا مبدل ساخت.

در این بررسی اختصاصی، فصلهائی از چند فیلم این فیلمساز بزرگ که یک نسل تمام بازیگر و کارگردان تربیت کرد، نمایش داده میشود. فیلمهائی چون: تعصب (۱۹۱۶) ـ شکوفه‌های شکسته (۱۹۱۹) آمریکا (۱۹۲۴) ـ ابراهام لینکلن (۱۹۳۰).

همچنین پس از پایان این برنامهٔ اختصاصی، فیلم سینمائی «تولد یک ملت» شاهکار این سینماگر بزرگ برای اولین بار درایران بطور کامل نمایش داده میشود. برای معرفی این فیلم همین بس که میگویند، سینمای آمریکا با «تولد یک ملت» تولد مییابد و حتی بسیاری از منتقدان اعتقاد دارند که «تولد یک ملت» سبب شد که سینما در مفهوم واقعی‌اش به جهانیان شناسانده شود. دیدن این فیلم را به تمام علاقمندان سینما توصیه میکنیم.

○ ساعت ۲۲/۳۰

فیلم سینمائی

تولد یک ملت

Birth of a Nation

کارگردان: دیویدوارک گریفیث. سناریست: فرانک وودز. دیویدوارک گریفیث اقتباس از رمان «توماس دیکسون» با نام «مرد صحرائی» ـ مدیر فیلمبرداری: بیلی بیتزر ـ موزیک متن: جوزف کارل بریل ـ هنرپیشگان: هنری‌والتال، میمارش، جوزفین کارل، اسپاتیسوود اتکن، الزکلیفتون، رابرت هرون، والاس‌رید، جوزف هنابری، دونالد کریسپ، رائول‌والش، اوژن‌پالت، بسی‌لاو، جرج‌سیگمن، والترلانگ ـ محصول سال ۱۹۱۵ «اپوخ»

نکته: «رائول‌والش، جرج‌سیگمن، جک کانوی» که بعدها ازجمله کارگردانان برجسته سینمای آمریکا گردیدند دراین فیلم بعنوان‌معاون کارگردان با«دیویدوارک گریفیث» همکاری داشته‌اند، حتی دونفر اول در فیلم نیز نقش‌هائی را بازی کرده‌اند.

خلاصه‌داستان: درحدود سال ۱۸۶۰، مردی درجنوب



«کامرون» با همسر، پسر، دختر وفرزندان دیگرش زندگی آرام و شادمانه‌ئی دارند، آنها بایک وکیل و دختر اوفامیل شده‌اند. با شروع جنگ داخلی، خانواده «کامرون» دچار واردِ جنگ میشوند، پس‌از شکست و تجزیه جنوب‌سیاهان برمنطقه مسلط میشوند. رهبر آنها تشکیل سپاه میدهد. دراینحال یک گروهبان سیاهپوست بدختر «کامرون»تجاوز میکند و او را میکشد. برای بازستاندن انتقام، برادر او که یک کلنل است، «کو ـ کلاکس ـ کلان»را بوجودمی‌آورد. رهبر سیاهپوستان نیز در فکر تجاوز بدختر وکیل است که نزد سیاهان محبوبیتی دارد و بعد...

درباره فیلم: «دیویدوارک گریفیث» از نخستین نام‌

آوران سینمای آمریکاست که پیش‌از این دربارهاش به هنگام نمایش فیلمهای دیگرش، مشروحاً نوشته‌ایم و اما فیلم «پیدایش یک ملت» معروفترین اثر اوست: یک منتقد آمریکائی شرحی براین فیلم ۱۶۵ دقیقه‌ئی (که دیدار از آن از نظر تاریخ سینما حائز‌اهمیت است) نوشته، که عیناً نقل میشود.

توماس دیکسون (نویسنده رمان پیدایش یک ملت) اصلاً یک کشیش بود، او داستانش را باتبلیغات متعصبانه‌ای جهت اهداء، بمعرفی کلنل لرویسک‌آف از رهبران‌بزرگ کو ـ کلاکس ـ کلان بهرشته تحریر درآورد.

«گریفیث» نیز پسر یک کلنل جنوبی بود که براثر جنگ ورشکسته شده بود، کاملاً روح رمان را در فیلم خود حفظ کرد و سیاهان تشنه خانه را نشان داد (این



نقش‌ها بوسیله سفیدهای گریم شده بازی شد) باعتقاد «گریفیث» زندگی دوباره‌جنوب‌برطبق قوانین‌بعدی، پیدایش و تولد یک ملت بود.

نمایش فیلم در آمریکا جنجال فراوانی را سبب شد و باعث تظاهرات دسته‌جمعی مردم، روزنامه‌ها و شاغلین، مقامات سیم فرهنگی و اجتماعی شد. این‌فیلم تاسال ۱۹۳۱ دراوروپا نمایش داده نشد و درآنسال نیز باحذف‌صحنه‌هائی بهروی صحنه آمد. این فیلم تأثیر زیادی در تحول هنر فیلم در آمریکا و اروپا داشت و با هزینه صد هزار دلاری خود راه را جهت تهیه آثار مجلل و پرخرج بازکرد.

فیلم «تولد یک ملت» با وجود تبلیغات نژادیش، از زیبائی‌های بسیاری سرشار است و از مونتاژ خوبی بهره‌مند. صحنه‌های باشکوهش: نبرد پترزبورگ، حریق آتلانتا، جمعیت فراری بروی جاده‌ها و ... (در این صحنه‌هاست که بااحساس مخالف گوناگون «برضدجنگ وحشت ازآن برخورد میکنیم»)...

بهرحال تظاهرات مخالف گوناگون و وسیع برعلیه این فیلم، سبب شد که «گریفیث» در فیلم «قلب‌های دلیته (۱۹۱۸) یک سرباز سفید و یک سرباز سیاه را در حال روبوسی نشان بدهد. آنچه که مسلم است بعداً «گریفیث» خود را یک آزادی‌طلب و روشنفکر نشان داد و دیگر از تعصب جنوبی‌ها در آثار او نشانی نبود.

یکشنبه ۱۷ فروردین

○ ساعت ۱۹/۳۵

گشت و گذار جغرافیائی

این هفته :

مناطق ساحلی بلژیک

بلژیک سی هزار و پانصد کیلومتر مربع مساحت دارد و دارای شهرهای قدیمی و جالب است. در برنامه این هفته فیلمی پخش میشود از منطقه فلاندر که دارای بنادر زیبا و شهرهای دیدنی بسیار است.

○ ساعت ۲۱/۳۰

شیوه‌های دیدن

تهیه‌کننده : آیدین آغداشلو

موضوع اصلی مبارزت فنی است در هنر نقاشی. برای مطرح کردن این موضوع، اثری به نام «ولادت مسیح» از پیه‌رودلا فرانچسکا نقاش قرن پانزدهم ایتالیا برگزیده شده که همراه با نمایش فیلمی تشریح میشود.

بعد سیناتور ایرانی به عنوان یک مبارزت فنی مطرح می‌شود و فیلمی را که از بعضی قسمتهای کتاب سیناتور شاهنامهٔ شاه طهماسب تهیه شده، می‌بینید در پایان بحثی با فرشچیان، سیناتوریست، دربارهٔ کارآئی هنر سیناتور در زمان ما صورت خواهد گرفت.

○ ساعت ۲۲/۱۵

تآتر

«رز» و «فرن»

کارگردان: والری هانون
بازیگران: الیزابت ترل ـ هلن کریستی ـ جویس گرانت ـ دیوید لایت ـ پاتریشا روتلیج

قسمت اول:

زن بیوه‌ای بنام رز در بین دوستان و آشنایان وجهه دارد و همه به او اعتمادی بیش از حد پیدا کرده‌اند. رز با زرنگی خاصی با استفاده از این اعتماد به اسرار و نقطه ضعفهای دوستان و آشنایان خود پی میبرد و با نام مستعار لورا کرامپ نامه‌های تهدیدآمیزی به آنها مینویسد و.....

قسمت دوم:

خانم فرن در یک مؤسسه شغل منشیگری دارد و با نهایت فداکاری کارش را انجام میدهد. رئیس مؤسسه به فرن سختی میکند و خانم فرن پس از مدتی گمان میبرد آقای برانینگ عاشق او شده‌است. این‌حس‌فرن‌ماجراهائی پدید میآورد که ....

○ ساعت ۲۲/۱۵

موسیقی ایرانی

شجریان در مقام بیات اصفهان با اشعاری ازحافظ قطعه آوازی میخواند. پایور، شهناز، مباری و اسمعیلی در اجرای این برنامه شجریان را همراهی میکنند.

دوشنبه ۱۸ فروردین

○ ساعت ۱۹/۳۵

شجاعان

سرانجام آنها روزی رئیس جمهوری انتخاب خواهند کرد

کارگردان: جان. ام. بدهام
بازیگران: هال‌هالبروک ـ مایکل لولی ـ شارون آکر ـ روی‌همیلتون ـ جان راندولف

اعضای سندیکای‌چاپکاران بهسرپرستی جان کارلو قصد دارند با کمک شرکت متحده پارت شرکت جدیدی در ایالت حوزه و کالت سناتور هیز ایجاد بسازند و یک کارخانه نیز دایر کنند. جرجن بریر معاون سناتور هیز با ارسال یک معرفی‌نامه برای سالانان‌بیلی وامداد کارلو موضوع تأسیس شرکت و کارخانه را تأیید کرده است واکنون....



○ ساعت ۲۱/۳۰

مجموعه جدید

پیشگامان نقاشی مدرن

از: کنت کلارک



پیشگامان نقاشی مدرن مجموعه‌ای از شش برنامه است که توسط لرد کنت کلارک هنرشناس نامی معاصر (تهیه‌کننده مجموعهٔ با ارزش تمدن) تهیه شده است.
در نخستین برنامه، ژرژ سورا (۱۸۹۱_۱۸۵۹) نقاش نامدار فرانسوی، سبک و آثار او معرفی میشود.

○ ساعت ۲۲/۲۰

گالری شبانه

بازگشت جادوگر

دوبرادر باهم در خانهٔ اسرارآمیزی زندگی‌میکنند. اینددو برادر دوقلو هستند و یکی از آنها دیگریرا بقتل میرساند. در این خانه کتابی وجود دارد که دربارهٔ جادو و جادوگری نوشته شده است. کتاب بزبان عربی است و برادر بهعر مترجمی مراجعه میکند حاضر بهترجمهٔ کتاب نیست زیرا......

سه‌شنبه ۱۹ فروردین

○ ساعت ۱۹/۳۵

جنگ و صلح

قسمت دوازدهم

فراز و نشیب جنگ

کارگردان: جان دیویس
بازیگران: آنتونی هاپکینز ـ آلن‌دوبی ـ آنتونی جاکوبس ـ دونالد داگلاس

حمله سربازان ناپلئون بهخاک روسیه ادامه دارد. فراز لشرافیان خود را احضار میکند و بهآنها آماده‌باش میدهد ـ پرنسس‌ماریا با پدرش مشاجره میکند و او دچار حمله قلبی میشود. کنتبولکانسکی را برای استراحت به خارج از مسکو میبرند ولز کنت دراثرحمله قلبی‌میمیرد. پرنسس‌ماریا بعدازمرگ پدرش قصددارد به‌مسکو برگردد ولی دهقانان قحطی‌زده وگرسنه حاضر نمیشوند بهاو کمک بکنند و...



○ ساعت ۲۱/۳۰

فیلم سینمائی

مادام ایکس



کارگردان: سابیود
بازیگران: گلادیس ـ جان‌بیل ـ وارن ویلیام

ژاکلین بعلت خیانتی که نسبت به شوهرش روا داشته دستخوش یک انقلاب روحی شدید شده است. دیر بخانه برگشتهای ژاکلین ماجرای خیانتش را کم و بیش برای شوهرش روشن کرده است و بهمین علت ژاکلین بارها از گناه خود پوزش میخواهد اما خواهشهای او مؤثر واقع نمیشود و کار بجائی میکشد که ژاکلین دست‌تنها فرزندش ریموند را میگیرد و خانه را ترک میگوید و به آمریکای جنوبی میرود. سالها میگذرد تا اینکه برحسب تصادف مردی سرراهش قرار میگیرد و او را بهزادگاهش برمیگرداند اینمرد که کارش اخاذی وشیادی است تصمیم میگیرد راز زندگی گذشته ژاکلین را که قبل از ازدواج باخودفروشی سر میکرده نزد شوهر سابقش برملا کند. پسر ژاکلین وکیل شده است و همین مسأله باعث میشود که ژاکلین..



چهارشنبه ۲۰ فروردین

○ ساعت ۱۹/۳۵

لحظه‌های بحرانی

روز بیستم جولای مرا بکش

کارگردان: رابرت داگلاس
بازیگران: جک کلی ـ کاترین‌هیز ـ جون‌استیلی
تونی کامیون: مردثروتمندی است که‌ترتیب برگزاری



مسابقات اتومبیلرانی را میدهد. در یک مسابقه برادر تونی بنام جک راننده یکی از اتومبیلهاست. جک نسبت بههمسر و فرزندش بیکی بسیار علاقمند و بامحبت است. در این مسابقه جک براثر یک سانحه کشته میشود. همسر جک بخاطر این حادثه تونی را ملامت میکند و......

○ ساعت ۲۰/۳۰

مرزهای دانش

A.T.S.F

ماهواره ای ـ تی ـ اس ـ اف

و پروژه شاتل فضائی

امروزه استفاده از ماهواره‌ها بعنوان یک وسیلهٔ ارتباطی و پژوهشی در سراسر جهان توسعه می‌یابند در اولین قسمت برنامه این هفته با نمونه‌ای از ماهواره‌های جدید آشنا میشوید. و در دومین قسمت از برنامه یک پروژه جدید تحقیقی بنام «شاتل» مورد بحث قرارمی‌گیرد.

○ ساعت ۲۱/۳۰

موسیقی کلاسیک

فستیوال سنفونیهای بتهوون

این هفته:

سنفونی شماره ۵ ـ دردومینور ـ اپوس ۶۷

○ ساعت ۲۲/۱۵

کلمبو

جنایت حساس



کارگردان: جری کاگان
بازیگران: پیترفالک ـ رابرت کالپ

اریکپراکتر جوان ثروتمندیست که صاحب یک کلوپ ورزشی است. قرار است تیم فوتبال دستی کلوپ واکنی یک مسابقه برگزار کند. پل مدیربرگزاری‌مسابقات این کلوپ قصد دارد اریک را بقتل برساند تا همهٔ ثروتش نصیب همسرش شود و بعد خود پل با همسر واکنر برنامه‌هائی اجرا کند که...



پنجشنبه ۳۱ فروردین

● ساعت ۱۹/۳۵

دکتر مؤول

خفه‌شو وهرچی بهت‌دادند بخور

کارگردان: دیوید آسکی
بازیگران: راپین لندول ـ جرج لیتون ـ ارنست کلارك



دکتر دانکن و همکاران دکتر کولیر روزی ضمن خوردن غذا در رستوران بیمارستان متوجه میشوند که غذاهای بیمارستان چندان مناسب نیستند. آنها تصمیم میگیرند در برنامهٔ غذائی بیمارستان تغییری‌بدهند. دکتر دانکن و کولیر رژیم غذائی میگیرند و براثر اینکار سلامت و قدرت خود را از دست میدهند. پروفسور لوفتوس متوجه جریان میشود و....

○ ساعت ۲۰

درجستجوی مهر

معرفی شهر بیجاپور مرکز حکومت سلاطین بهمنی موضوع برنامه این ساعت است.

○ ساعت ۲۱/۲۰

آتش بدون دود

قسمت پنجم

نویسنده و کارگردان: نادر ابراهیمی

○ ساعت ۲۲/۲۵

تسخیر ناپذیران

شهادت

کارگردان: پل وندکاس
بازیگران: رابرت استاك ـ جك بیلان ـ دیوید بران

۱۹۳۲ـ دیوید جفری قصد دارد بعنوان داستان



انتخاب شود از سوی دیگر برایان لومالی که قبلا به علت تقلب در مالیات و کارهای خلاف تحت تعقیب بوده ضیافتی ترتیب داده و از میهمانانش میخواهد که به جرامایادان رقیب جفری رأی بدهند. جفری هنگام نطق انتخاباتی خود مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد و....

○ ساعت ۲۳

باله

رؤیای شب‌نیمه تابستان

A Midsommer Night Dream

براساس داستانی از ویلیام‌شکسپیر

طراح باله
George Balanchine

موزیك
Felix Mendelssohn

گروه باله
The New York City Ballet

رهبر ارکستر
Robert Irving

کارگردان
Dan Erikson

جمعه ۲۲ فروردین

○ ساعت ۱۷

دنیای والت‌دیسنی

الفگوباکا

کارگردان: نورمن‌فاستر
بازیگران: رابرت‌سیمون ـ رابرت لوجیا



الفگوباکا همچنان درسمت کلانتر شهر انجاموظیفه می‌کند و میکوشد که صلح و آرامش در شهر برقرار باشد.

الفگو پیوسته نامه‌هائی از مردم دریافت می‌کند. در این نامه‌ها مردم نقاط مختلف از او طلب کمك می‌کنند. و او......

○ ساعت ۱۷/۵۰

فیلم سینمائی

دیوار بلند

کارگردان: کرتیس برنهارد
بازیگران: رابرت تایلور ـ آودری تاتر ـ هربرت مارشال

استیوکنت در زمان جنگ خلبان بمب‌افکن بوده است و همین مسأله اینك بعداز سالها باعث دردسر بزرگی شده است. کنت پس از سالها دوری با اشتیاق بسوی

خانواده‌اش برمیگردد اما با واقعهٔ ناهنجاری روبرو میشود او همسرش را در آپارتمان مدیر کل یك شرکت پیدا می‌کند و بخاطر خیانتی که زنش در قبالش به او روا داشته قصد کشتن او را دارد. استیو در حین انجام این عمل





بیهوش میشود اما ساعتی بعد جسد هلن همسر استیو را پلیس در همان آپارتمان پیدا می‌کند. استیو به اتهام قتل و با توجه بهسابقه بیماری روانی بازداشت میشود اما...

○ ساعت ۱۹/۵۰

کوجاك

باشرکت تلی‌ساوالاس

● ساعت ۲۲/۳۰

لحظات اضطراب

جنایت در فکر

کارگردان: آلن گیبسون
بازیگران: ریچارد جانسون ـ ژانواکر ستوالدگی ـ روتاللواد ـ رابرت نورینگ

خانم بتی درو باحالتی مضطرب به پلیس مراجعه میکند و اظهار میدارد که مرتکب جنایتی شده است. پلیس ضمن کشف هویت بتی بهشوهرش جرج درو که نویسنده کتابهای جنائی است موضوع را اطلاع میدهد. جرج، بتی را بمنزل میبرد و به پلیس میگوید که همسرش مدتی است دچار خستگی روحی و ضعف اعصاب شده‌است. ام پاترسون پلیس جوان عقیده دارد مسأله بهاین‌سادگیها نیست. تااینکه....



تلویزیون آموزشی

برنامه هفتگی

	شنبه
	بخش اول
۰۸/[…]	ریاضی ـ ۱
۰۸/[…]	ریاضی ـ ۲
۰۹/[…]	انگلیسی ـ ۱
۰۹/[…]	انگلیسی ـ ۲
۱۰/[…]	علوم ـ ۱
۱۰/[…]	علوم ـ ۲
۱۱/[…]	تاریخ ـ ۱
۱۱/[…]	تاریخ ـ ۲
	بخش دوم
۱۴/[…]	حرفه و فن ـ ۱
۱۴/[…]	حرفه و فن ـ ۲
۱۵/[…]	جغرافیا ـ ۱
۱۵/[…]	جغرافیا ـ ۲

	سه‌شنبه
	بخش اول
۰۸/۱۵	علوم ـ ۲
۰۸/۴۰	علوم ـ ۱
۰۹/۰۵	جغرافیا ـ ۱
۰۹/۳۰	جغرافیا ـ ۲
۰۹/۵۵	زنگ تفریح
۱۰/۱۵	ریاضی ـ ۱
۱۰/۴۰	ریاضی ـ ۲
۱۱/۰۵	ادبیات فارسی ـ ۲
۱۱/۳۰	ادبیات فارسی ـ ۱
	بخش دوم
۱۴/۳۰	انگلیسی ـ ۲
۱۴/۵۵	انگلیسی ـ ۱
۱۵/۳۰	تاریخ ـ ۱
۱۵/۴۵	تاریخ ـ ۲

	یکشنبه
	بخش اول
۰۸/[…]	ادبیات فارسی ـ ۱
۰۸/[…]	ادبیات فارسی ـ ۲
۰۹/[…]	ریاضی ـ ۲
۰۹/[…]	ریاضی ـ ۱
۰۹/[…]	زنگ تفریح
۱۰/[…]	جغرافیا ـ ۲
۱۰/[…]	جغرافیا ـ ۱
۱۱/[…]	انگلیسی ـ ۲
۱۱/[…]	انگلیسی ـ ۱
	بخش دوم
۱۴/[…]	علوم ـ ۲
۱۴/[…]	علوم ـ ۱
۱۵/[…]	علوم اجتماعی ـ ۱
۱۵/[…]	علوم اجتماعی ـ ۲

	چهارشنبه
	بخش اول
۰۸/۱۵	علوم اجتماعی ـ ۲
۰۸/۴۰	علوم اجتماعی ـ ۱
۰۹/۰۵	حرفه و فن ـ ۱
۰۹/۳۰	حرفه و فن ـ ۲
۰۹/۵۵	زنگ تفریح
۱۰/۱۵	علوم ـ ۱
۱۰/۴۰	علوم ـ ۲
۱۱/۰۵	انگلیسی ـ ۱
۱۱/۳۰	انگلیسی ـ ۲
	بخش دوم
۱۴/۳۰	ریاضی ـ ۲
۱۴/۵۵	ریاضی ـ ۱
۱۵/۳۰	جغرافیا ـ ۲
۱۵/۴۵	جغرافیا ـ ۱

	دوشنبه
	بخش اول
۰۸/[…]	علوم ـ ۱
۰۸/[…]	علوم ـ ۲
۰۹/[…]	تاریخ ـ ۲
۰۹/[…]	تاریخ ـ ۱
۰۹/[…]	زنگ تفریح
۱۰/[…]	انگلیسی ـ ۱
۱۰/[…]	انگلیسی ـ ۲
۱۱/[…]	علوم اجتماعی ـ ۲
۱۱/[…]	علوم اجتماعی ـ ۱
	بخش دوم
۱۴/[…]	حرفه و فن ـ ۲
۱۴/[…]	حرفه و فن ـ ۱
۱۵/[…]	ادبیات فارسی ـ ۲
[…]۵	ادبیات فارسی ـ ۱

	پنجشنبه
	بخش اول
۰۸/۱۵	انگلیسی ـ ۲
۰۸/۴۰	انگلیسی ـ ۱
۰۹/۰۵	تاریخ ـ ۲
۰۹/۳۰	تاریخ ـ ۱
۰۹/۵۵	زنگ تفریح
۱۰/۱۵	علوم ـ ۱
۱۰/۴۰	علوم ـ ۲
۱۱/۱۵	ادبیات فارسی ـ ۱
۱۱/۴۰	ادبیات فارسی ـ ۲

توضیح: ۱ـ سال اول راهنمایی
۲ـ سال دوم راهنمایی

شرح برنامه‌های سال اول راهنمایی

ادبیات فارسی

کودک کر و لالی که توانست با سعی و مجاهدت بر مشکلات فائق آید و خواندن و نوشتن بیاموزد هلن کلر نام داشت. کلر در سال ۱۸۸۰ میلادی در آلاباما‌ی امریکا متولد شد و بعلت بیماری از شنوائی و بینائی محروم گردید ولی بعدها با کمک معلمان خود توانست خواندن و نوشتن یاد بگیرد و حتی تحصیلات عالی دانشگاهی را نیز پشت سر نهاد. در ایران ما نیز شاهد چنین افرادی بوده‌ایم از جمله دکتر محمد خزائلی که عمری به‌تحصیل و تحقیق پرداخت. با آنکه از قوه بینائی محروم بود تألیفات زیادی بجای گذاشته است.





در این برنامه ضمن بیان شرح احوال کامل هلن کلر، فیلمی نیز نمایش داده میشود که در آن چگونگی آموزش کودکان کر و لال و نابینا و روشهای این آموزش بطور کامل بازگو میشود. این فیلم توسط دفتر برنامه‌ریزی دانش‌آموزان استثنائی تهیه شده است.

انگلیسی

مطالب درس ۲۱ کتاب

تاریخ

درس ۲۱

خدمات شاهنشاهان هخامنشی

سلسله هخامنشی بدون شک یکی از باشکوهترین سلسله‌های سیاسی است که ایرانیان در عهد باستان موفق به‌تشکیل و تمرکز آن در ایران زمین گردیده‌اند و حاصل این نظام سیاسی، تمدن و فرهنگی است که در حقیقت پایه و شالوده تمدن و فرهنگ ایران زمین محسوب می‌گردد.



شاهان هخامنشی موفق گشتند با رهبری صحیح نیروهای اجتماعی جامعه خود، تمرکز و وحدتی را بوجود آورند که پس از اندکی، از سایر ملل و اقوام معاصر خود پیشی گرفت و جزء پیشروترین مشعلداران تمدن جهان آنروزگار درآمد.

درخشانترین چهره‌های سیاسی که از میان ایرانیان عهد باستان برخاسته‌اند کوروش، و پس از او داریوش هخامنشی است که توانست برای حفظ وحدت سیاسی ایران‌زمین، تشکیلات اداری صحیحی بوجود آورد. در این درس ما به‌بررسی کوششهای داریوش در راه ترویج اقتصاد و بازرگانی و ایجاد تشکیلات سیاسی و نظامی می‌داریم.

جغرافیا

برای بررسی مسائل جغرافیایی ایران، تقسیم‌بندی ایران بچند ناحیه ضرورت دارد. در ایران چند ناحیه جغرافیایی وجود دارد که ناحیه معتدل خزری یکی از آنهاست. در برنامه این هفته، موقعیت و آب و هوای ناحیه معتدل خزری مطالعه میشود.

این ناحیه که تمام آن در شمال کشور واقع شده، بصورت باریکه‌ای از غرب به‌شرق کشیده شده است و پهنای این ناحیه بسیار کمتر از طول آن است. شمال این ناحیه را دریای مازندران، جنوب آنرا ارتفاعات البرز و شرق و غرب آنرا ناحیه معتدل کوهستانی احاطه کرده است.



این ناحیه پرباران‌ترین نواحی ایران است و از غرب بشرق از میزان باران این ناحیه کم میشود. ارتفاعات البرز یکی از بخش‌های عمده پرباران این ناحیه است.

ریاضیات

درس ۲۴

شما در پول با اشیائی سروکار دارید که هر کدام در یک مجموعه مخصوص قرار دارند و برای گرفتن یادداشت و یا گذاشتن آنها اصطلاح مخصوصی را بکار میبرید. هرچیزیکه قابل اندازه‌گیری و یا شمردن باشد کمیت میگویند...

در این درس بطور مفصل در مورد مفهوم کمیت در ریاضیات بحث میشود و دانش‌آموزان با کمیتهای متصل ومنفصل نیز آشنا میگردند. مطابق معمول در این درس هم سعی شده است که برای تفهیم درس از مثالهائی استفاده شود که دانش‌آموزان در زندگی روزانه‌خود با آنها پیوسته در تماس هستند.

شناخت حرفه و فن

صنایع شیمیائی

ابتدا راجع به‌تغییرات فیزیکی و شیمیائی صحبت میشود و برای روشن شدن ذهن دانش‌آموزان برای هریک مثالهائی زده میشود. سپس تعریفی داریم از صنایع شیمیائی که بدو دسته تقسیم میشوند.

اول ـ صنایعی که مستقیماً مواد شیمیائی تهیه می‌کنند، مثل کارخانه تولید اسید سولفوریک و یا صنایع پتروشیمی.

دوم ـ صنایعی که بااستفاده از روشهای شیمیائی محصولات خود را بدست می‌آورند، ولی محصولات تهیه شده، محصول شیمیائی نیست مثل کارخانه شیشه‌سازی، قندسازی، کاغذسازی.

در این برنامه راجع بطرز تهیه قند و شکر صحبت میشود. ابتدا مراحلی که چغندر قند طی میکند تا تبدیل بشکر شود بصورت ساده بیان میشود، سپس از یک کارخانه قند دیدن میکنیم و این مراحل را کاملتر در

صدای ایران

(از ۱۲ فروردین تا ۲۲ فروردین ماه ۱۳۵۴)

سه‌شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	ویژه روز جمعه	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	ویژه روز جمعه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

سه‌شنبه ۱۲ فروردین

بخش اول
- ۱۲ اخبار
- ۱۲/۰۵ موسیقی ایرانی
- ۱۲/۳۰ برادران سالاوان F.M
- ۱۳/۳۰ رقص × ۵
- ۱۴ اخبار

بخش دوم
- ۱۶/۳۰ موسیقی و تصویر
- ۱۷ اخبار
- ۱۷/۲۵ روستائیان (موسیقی محلی)
- ۱۷/۳۰ نقالی
- ۱۷/۴۵ کارگاه موسیقی
- ۱۸/۱۵ آتش در سپیده‌دم (قسمت دوم)
- ۱۹/۱۵ یکی بود یکی نبود
- ۱۹/۳۰ مسابقه عقل و هوش
- ۲۰ اخبار + اخبار ورزشی
- ۲۰/۳۵ تلخ و شیرین
- ۲۱/۳۰ ادب امروز
- ۲۲ دان‌گوست
- ۲۲/۱۰ نیروی هوائی

چهارشنبه ۱۳ فروردین

- ۱۲ ترانه‌های ایرانی
- ۱۲/۳۰ خیمه‌شب‌بازی
- ۱۳ (کشتی فضائی هوگی) F.M
- ۱۳/۳۰ رقص × ۵
- ۱۴ اخبار
- ۱۴/۳۰ فیلم سینمائی (زنگ پرنده) F.M
- ۱۶ موسیقی محلی
- ۱۶/۳۰ تاتر (تاتر روحوضی)
- ۱۷/۳۰ نقالی
- ۱۸/۲۵ کارتون + سبزیجات
- ۱۸/۴۵ آتش در سپیده‌دم (قسمت سوم)
- ۱۹/۱۵ یکی بود یکی نبود
- ۱۹/۳۰ زن محبوب من
- ۲۰ اخبار
- ۲۰/۴۰ دلیران تنگستانی
- ۲۱/۴۰ ایران زمین
- ۲۲/۱۰ موسیقی ایرانی (آواز و تکنوازی)
- ۲۲/۴۰ فیلم سینمائی (گذرگاه) F.M

پنجشنبه ۱۴ فروردین

- ۱۲ اخبار
- ۱۲/۰۵ موسیقی ایرانی
- ۱۲/۳۰ تعقیب F.M
- ۱۳/۳۰ رقص × ۵
- ۱۴ اخبار
- ۱۴/۳۰ خیابان سمسامی
- ۱۵/۳۰ فیلم آموزشی F.M
- ۱۶/۳۰ مسابقات ورزشی
- ۱۷/۳۰ روزنه‌هائی کوچک
- ۱۸ کارتون
- ۱۸/۱۵ مجله جوانه
- ۱۹/۱۵ یکی بود یکی نبود
- ۱۹/۳۰ موسیقی کلاسیک
- ۲۰ اخبار + اخبار ورزشی
- ۲۰/۳۵ ترانه‌های ایرانی
- ۲۱/۰۵ شما و تلویزیون
- ۲۲ کانن
- ۲۲/۵۰ واریته

جمعه ۱۵ فروردین

- ۱۲ ماشین پرنده F.M
- ۱۲/۳۰ فوتبال
- ۱۴ اخبار
- ۱۴/۲۰ هفت روز هفته
- ۱۴/۴۰ فیلم سینمائی (درشیرپول) F.M
- ۱۶/۱۰ شیر آواز
- ۱۷ دلاوران F.M
- ۱۸ دیده خیال
- ۱۸/۳۰ اورژانس + ۴
- ۱۸/۵۰ یکی بود یکی نبود
- ۱۹ بیمارستان عمومی
- ۱۹/۳۰ فرستاده ویژه
- ۲۰ اخبار
- ۲۰/۴۰ ادینه شب
- ۲۱/۲۵ ویرجینائی (گاوچران پیر)
- ۲۳ تکنوازی

شنبه ۱۶ فروردین

بخش اول
- ۱۲ اخبار
- ۱۲/۰۵ حفاظت و ایمنی
- ۱۲/۳۰ پزشک محله F.M
- ۱۳/۳۰ موسیقی ایرانی
- ۱۴ اخبار

بخش دوم
- ۱۶/۳۰ موسیقی و تصویر
- ۱۷ اخبار
- ۱۷/۰۷ کارگران
- ۱۷/۳۲ برنامه آموزشی
- ۱۸ نقالی
- ۱۸/۱۵ عصر حجر F.M
- ۱۸/۴۵ ورزش نوجوانان
- ۱۹/۱۵ یکی بود یکی نبود
- ۱۹/۳۰ بیگانه‌ای در رم F.M
- ۲۰ اخبار + اخبار ورزشی
- ۲۰/۳۵ موسیقی ایرانی
- ۲۱ روزهای زندگی
- ۲۱/۳۰ دانش

یکشنبه ۱۷ فروردین

بخش اول
- ۱۲ اخبار
- ۱۲/۰۵ کارگران
- ۱۲/۳۰ آقای نوالک F.M
- ۱۳/۳۰ ادبیات جهان
- ۱۴ اخبار

بخش دوم
- ۱۶/۳۰ موسیقی و تصویر
- ۱۷ اخبار
- ۱۷/۰۷ روستائیان (اخبار)
- ۱۷/۳۰ برنامه آموزشی
- ۱۸ نقالی
- ۱۸/۱۵ کارتون
- ۱۸/۴۵ توپولوموپولی F.M
- ۱۹/۱۵ یکی بود یکی نبود
- ۱۹/۳۰ خانواده دیویس F.M
- ۲۰ اخبار + اخبار ورزشی
- ۲۱/۳۵ موسیقی ایرانی
- ۲۲ داستانهای واقعی (مردان سالتوانچل)
- ۲۲/۴۵ واریته

دوشنبه ۱۸ فروردین

بخش اول
- ۱۲ اخبار
- ۱۲/۰۵ آنچه شما خواسته‌اید
- ۱۲/۳۰ جستجو F.M
- ۱۳/۳۰ موسیقی ایرانی
- ۱۴ اخبار

بخش دوم
- ۱۶/۳۰ موسیقی و تصویر
- ۱۷ اخبار
- ۱۷/۰۷ آموزش‌دوره‌ستانی (روستائیان)
- ۱۷/۳۲ برنامه آموزشی
- ۱۸ نقالی
- ۱۸/۱۵ کارتون
- ۱۸/۴۵ بچه‌ها بچه‌ها
- ۱۹/۱۵ یکی بود یکی نبود
- ۱۹/۳۰ خانواده ملشیورها F.M
- ۲۰ اخبار + اخبار ورزشی
- ۲۰/۳۵ هزار و یکشب
- ۲۱/۴۰ درباره زبان پارسی
- ۲۲/۱۰ فیلم سینمائی

سه‌شنبه ۱۹ فروردین

- ۱۲ اخبار
- ۱۲/۰۵ موسیقی ایرانی
- ۱۲/۳۰ برادران سالاوان F.M
- ۱۳/۳۰ دانش
- ۱۴ اخبار

بخش دوم
- ۱۶/۳۰ تصویر و موسیقی
- ۱۷ اخبار
- ۱۷/۰۷ روستائیان
- ۱۷/۳۲ برنامه آموزشی
- ۱۸ نقالی
- ۱۸/۱۵ کارتون
- ۱۸/۳۰ کارگاه موسیقی کودکان
- ۱۹ یکی بود یکی نبود
- ۱۹/۱۵ مسابقه عقل و هوش
- ۲۰ اخبار + اخبار ورزشی
- ۲۰/۳۵ تلخ و شیرین
- ۲۱/۴۰ ادب امروز
- ۲۲/۱۰ دان‌گوست
- ۲۳ نیروی هوائی

چهارشنبه ۲۰ فروردین

بخش اول
- ۱۲ اخبار
- ۱۲/۰۵ درجستجوی جهان فردا F.M
- ۱۳ ویلت F.M
- ۱۳/۳۰ واریته
- ۱۴ اخبار

بخش دوم
- ۱۶/۳۰ موسیقی و تصویر
- ۱۷ اخبار
- ۱۷/۰۷ روستائیان
- ۱۷/۳۲ برنامه آموزشی
- ۱۸ نقالی
- ۱۸/۱۵ کارتون
- ۱۸/۴۵ بالاپان
- ۱۹/۱۵ یکی بود یکی نبود
- ۱۹/۳۰ همسر محبوب من
- ۲۰ اخبار + اخبار ورزشی
- ۲۰/۳۵ دلیران تنگستانی
- ۲۱/۴۲ روزهای زندگی
- ۲۲/۱۰ ایران زمین
- ۲۲/۴۰ موسیقی ایرانی (آواز و تکنوازی)

پنجشنبه ۲۱ فروردین

- ۱۲ اخبار
- ۱۲/۰۵ پیشتازان و ماجراها F.M
- ۱۲/۵۰ تعقیب F.M
- ۱۳/۴۰ موسیقی محلی
- ۱۴ اخبار
- ۱۴/۳۰ خیابان سمسامی
- ۱۵/۳۰ فیلم آموزشی F.M
- ۱۶/۳۰ مسابقات ورزشی
- ۱۷/۳۰ نقالی
- ۱۷/۴۵ هفت‌خوان
- ۱۸/۱۵ کارتون
- ۱۸/۳۰ مجله جوانه
- ۱۹/۱۵ یکی بود یکی نبود
- ۱۹/۳۰ موسیقی کلاسیک
- ۲۰ اخبار + اخبار ورزشی
- ۲۰/۳۵ موسیقی ایرانی (ترانه‌ها)
- ۲۱ شما و تلویزیون
- ۲۱/۵۰ آقای مربوطه
- ۲۲ کانن
- ۲۲/۵۰ واریته

جمعه ۲۲ فروردین

- ۱۲ ماشین پرنده F.M
- ۱۲/۳۰ فوتبال
- ۱۴ اخبار
- ۱۴/۲۰ هفت روز هفته
- ۱۴/۴۰ موسیقی ایرانی
- ۱۵ فیلم سینمائی F.M
- ۱۶/۳۰ موسیقی محلی
- ۱۶/۵۰ دلاوران F.M
- ۱۷/۳۵ سینمای آزاد
- ۱۸ اورژانس + ۴
- ۱۸/۴۵ دیده خیال
- ۱۸/۵۰ یکی بود یکی نبود
- ۱۹ بیمارستان عمومی
- ۱۹/۳۰ فرستاده ویژه
- ۲۰ اخبار
- ۲۰/۴۰ ادینه شب
- ۲۱/۴۰ ویرجینائی
- ۲۲/۵۰ تکنوازی

برنامه دوم تهران ـ اصفهان ـ آبادان ـ شیراز

سه‌شنبه ۱۲ فروردین
- ۱۹ موسیقی و تصویر
- ۱۹/۳۰ اتاق اخبار
- ۱۹/۳۵ جنگ و صلح ـ (۱۶) ـ (قسمت یازدهم) با شرکت: دیوید سویفت ـ مورالاهود
- ۲۰/۲۰ هفت تار چنگ
- ۲۱ اخبار از برنامه دوم
- ۲۱/۳۰ فیلم هفته سالاک وینی استارک
- ۲۳ موسیقی نیمه‌شب

چهارشنبه ۱۳ فروردین
- ۱۷/۳۰ موسیقی و تصویر
- ۱۸ فیلم سینمایی ـ (۱۶) ـ سرگذشت بتی گرابل
- ۱۹/۳۰ لحظه‌های بحرانی ـ (۱۶) ـ در اعماق
- ۲۰/۱۵ سیاه بازی
- ۲۰/۴۵ واریته
- ۲۱ اخبار از برنامه دوم
- ۲۱/۳۰ موسیقی کلاسیک: فستیوال سنفونی‌های بتهوون سنفونی شماره ۴ ـ در سی بمل ماژور ـ اپوس ۶۰
- ۲۲/۱۰ سریال سینمایی ـ (۱۶) ـ برادران فضول (تور سیاه برای ریش‌ایی)
- ۲۳/۱۰ موسیقی نیمه‌شب

پنجشنبه ۱۴ فروردین
- ۱۹ موسیقی و تصویر
- ۱۹/۳۰ اتاق اخبار
- ۱۹/۳۵ دکتر مسئول ـ (۱۶) ـ موفقیت غیرمنتظره
- ۲۰ در جستجوی مهر
- ۲۰/۵۰ واریته
- ۲۱ اخبار از برنامه دوم
- ۲۱/۳۰ آتش بدون دود قسمت چهارم
- ۲۲/۱۰ تسخیرناپذیران ـ برگه برای فروش با شرکت: رابرت استاک ـ نیمزمکارتور
- ۲۳ دوست دارم، دوستت دارم (برنامه‌ای از حمید مطبری)

جمعه ۱۵ فروردین
- ۱۶/۳۰ موسیقی و تصویر
- ۱۷ والت دیسنی ـ (۱۶) ـ الفلوبکا
- ۱۷/۵۰ فیلم سینمایی ـ (۱۶) ـ و آن مسافران به دانسوروژ ...
- ۱۹/۲۰ شیر افتاب
- ۱۹/۵۰ کوجاک ـ (۱۶)
- ۲۰/۴۰ واریته
- ۲۱ اخبار از برنامه دوم
- ۲۱/۳۰ درباره جشن هنر
- ۲۲/۳۰ لحظات اضطراب ـ (۱۶) ـ این هفته: قصه ترس کارگردان: بیل هیز با شرکت: موریس ابیس ـ ریچارد تو کالاگان

شنبه ۱۶ فروردین
- ۱۹ موسیقی و تصویر
- ۱۹/۳۰ اتاق اخبار
- ۱۹/۳۵ اسمیت و جونز ـ (۱۶) ـ این هفته: مجسمه ملاکریدی
- ۲۰/۲۰ ایران زمین (موسیقی محلی ایران)
- ۲۰/۵۰ واریته
- ۲۱ اخبار از برنامه دوم
- ۲۱/۳۰ تصویر و سایه‌ها
- ۲۲/۳۰ فیلم سینمایی ـ (۱۶) ـ تولد یک ملت اثر: گریفیث

یکشنبه ۱۷ فروردین
- ۱۹ موسیقی و تصویر
- ۱۹/۳۰ اتاق اخبار
- ۱۹/۳۵ کنسرتوگذار جعفر الیانی ـ (۱۶) ـ برگهای اندیشه
- ۲۰/۰۵ واریته
- ۲۰/۳۵ اخبار از برنامه دوم
- ۲۱ شیوه‌های دیدن
- ۲۱/۳۰ جهان تئاتر ـ رز و قرن
- ۲۲/۱۵ برنامه‌ای از تلویزیون اسکیمن (؟) نمایشنامه
- ۲۳/۱۵ موسیقی ایرانی بیات اصفهان ـ خواننده شجریان ـ اشعار از حافظ

دوشنبه ۱۸ فروردین
- ۱۹ موسیقی و تصویر
- ۱۹/۳۰ اتاق اخبار
- ۱۹/۳۵ شوالمان ساکا(؟) ـ پلسیاز شناس
- ۲۰/۲۰ ادبیات جهان
- ۲۱ اخبار از برنامه دوم
- ۲۱/۳۰ پیشگامان نقاشی مدرن (مجموعه جدید) ـ ژرژ سورا
- ۲۲/۲۰ گالری شبانه ـ (۱۶)
- ۲۳/۱۰ موسیقی نیمه‌شب

سه‌شنبه ۱۹ فروردین
- ۱۹ موسیقی و تصویر
- ۱۹/۳۰ اتاق اخبار
- ۱۹/۳۵ جنگ و صلح ـ (۱۶) ـ (قسمت دوازدهم) ـ فرار و تعقیب جنگ
- ۲۰/۲۰ هفت تار چنگ
- ۲۱ اخبار از برنامه دوم
- ۲۱/۳۰ فیلم هفته ـ (۱۶) ـ سلام ایکس کارگردان: ساموئل...
- ۲۳ موسیقی نیمه‌شب

چهارشنبه ۲۰ فروردین
- ۱۸ موسیقی و تصویر
- ۱۹/۳۰ اتاق اخبار
- ۱۹/۳۵ لحظه‌های بحرانی ـ (۱۶) ـ روز بیستم جولای مرا بکش کارگردان: رابرت دالاس
- ۲۰/۲۰ مرزهای دانش
- ۲۰/۵۰ واریته
- ۲۱ اخبار از برنامه دوم
- ۲۱/۳۰ موسیقی کلاسیک ـ فستیوال سنفونی‌های بتهوون این هفته: سنفونی شماره ۵ در دو مینور ـ اپوس ۶۷
- ۲۲/۱۵ سریال سینمایی ـ (۱۶) ـ کندور ـ جنایت حساس
- ۲۳/۲۰ موسیقی نیمه‌شب

پنجشنبه ۲۱ فروردین
- ۱۹ موسیقی و تصویر
- ۱۹/۳۰ اتاق اخبار
- ۱۹/۳۵ دکتر مسئول ـ (۱۶) ـ خفاش و عربی بهت دادند بخور
- ۲۰ در جستجوی مهر ـ هفتمین برنامه ـ شیر پیچاپور
- ۲۰/۵۰ واریته
- ۲۱ اخبار از برنامه دوم
- ۲۱/۳۰ آتش بدون دود (سریال ایرانی) ـ قسمت پنجم
- ۲۲/۲۵ تسخیرناپذیران ـ (۱۶) ـ ... ـ شهادت
- ۲۳ باله ـ رویای شب نیمه تابستان براساس داستان ویلیام شکسپیر

جمعه ۲۲ فروردین
- ۱۶/۳۰ موسیقی و تصویر
- ۱۷ والت دیسنی ـ (۱۶) ـ الفلوبکا ـ قسمت دوم
- ۱۷/۵۰ فیلم سینمایی ـ (۱۶) ـ دیوار بلند با شرکت: رابرت تیلور ـ هربرت مارشال
- ۱۹/۲۰ شیر افتاب
- ۱۹/۵۰ کوجاک ـ (۱۶)
- ۲۰/۴۰ واریته
- ۲۱ اخبار از برنامه دوم
- ۲۱/۳۰ درباره جشن هنر
- ۲۲/۳۰ لحظات اضطراب ـ (۱۶) ـ این بار: جنایت در فکر کارگردان: الن گیبسون بازیگران: ریچارد جانسون ـ ژنکواکر

جدول هفتگی برنامه‌های اول (شبکه) و دوم تلویزیون ملی ایران

(از ۱۲ فروردین تا ۲۲ فروردین‌ماه ۱۳۵۶)

سه‌شنبه

۰۶/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵ بامداد و موسیقی (۲)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنباله بامداد و موسیقی (۲)
۰۸/۰۰ آثار جاویدان موسیقی (۳)
۰۹/۰۰ برنامه‌های ایرانی (۵)
۰۹/۳۰ آلبوم امروز
۱۰/۰۰ موسیقی ایرانی
۱۰/۳۰ برگزیده‌ها
۱۱/۰۰ موسیقی از سینماها
۱۱/۳۰ موسیقی جاز (۳)
۱۲/۰۰ با موسیقیدانان بزرگ آشنا شویم
۱۳/۰۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳/۱۵ تدریس زبان فرانسه
۱۳/۳۰ برنامه گروه خبر نیمروز
۱۳/۴۵ تکنوازان
۱۴/۰۰ برنامه زبان روسی
۱۴/۱۵ برنامه زبان آلمانی
۱۴/۳۰ برنامه زبان فرانسه
۱۴/۴۵ برنامه زبان انگلیسی
۱۵/۰۰ از آرشیو برنامه دوم (نمایشنامه و برنامه‌های متنوع)
۱۷/۰۰ دنیای پاپ (۵)
۱۷/۳۰ برگهای اندیشه
۱۸/۰۰ موسیقی فیلم (۴)
۱۸/۳۰ شعر و موسیقی
۱۹/۰۰ پاپ ۱۹ (۵)
۱۹/۳۰ اخبار
۱۹/۴۰ برای شما خوانده‌ایم
۲۰/۰۰ گلهای تازه (۴)
۲۰/۳۰ ادبیات جهان
۲۱/۰۰ کنسرت شب (۴)
۲۲/۳۰ کتاب شب
۲۳/۰۰ موسیقی ایرانی (۴)
۲۳/۳۰ دنیای راک (۴)
۰۱/۰۰ پایان برنامه

چهارشنبه

۰۷/۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۷/۰۵ بامداد و موسیقی (۳)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنباله بامداد و موسیقی (۲)
۰۸/۳۵ برنامه‌های ایرانی
۰۹/۰۰ آلبوم امروز (۲)
۰۹/۳۰ آیینه آدینه
۱۱/۳۰ موسیقی جاز
۱۲/۳۰ موسیقی به انتخاب شما (۵)
۱۳/۳۰ اخبار
۱۳/۴۵ موسیقی ایرانی
۱۴/۰۰ برنامه زبان روسی
۱۴/۱۵ برنامه زبان آلمانی
۱۴/۳۰ برنامه زبان فرانسه
۱۴/۴۵ برنامه زبان انگلیسی
۱۵/۰۰ نمایشنامه
۱۶/۰۰ تاپ پاپ
۱۹/۳۰ اخبار
۱۹/۴۰ موسیقی برای جوانان
۲۰/۰۰ برنامه گلها
۲۱/۰۰ اپرا
۲۲/۰۰ آهنگهای برگزیده (۴)
۰۱/۰۰ پایان برنامه

پنجشنبه

۰۶/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵ بامداد و موسیقی (۲)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنباله بامداد و موسیقی (۲)
۰۸/۰۰ آثار جاویدان موسیقی (۲)
۰۹/۰۰ برنامه‌های ایرانی (۶)
۰۹/۳۰ آلبوم امروز (۳)
۱۰/۰۰ موسیقی ایرانی
۱۰/۳۰ برگزیده‌ها
۱۱/۰۰ موسیقی از سینماها
۱۱/۳۰ موسیقی جاز (۵)
۱۲/۰۰ با موسیقیدانان بزرگ آشنا شویم
۱۳/۰۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳/۱۵ تدریس زبان فرانسه
۱۳/۳۰ برنامه گروه خبر نیمروز
۱۳/۴۵ تکنوازان
۱۴/۰۰ برنامه زبان روسی
۱۴/۱۵ برنامه زبان آلمانی
۱۴/۳۰ برنامه زبان فرانسه
۱۴/۴۵ برنامه زبان انگلیسی
۱۵/۰۰ از آرشیو برنامه دوم (نمایشنامه و برنامه‌های متنوع)
۱۷/۰۰ دیاپازون (۴)
۱۷/۳۰ کتاب روز
۱۸/۰۰ موسیقی فیلم (۴)
۱۸/۳۰ شعر و موسیقی
۱۹/۰۰ بهترین آهنگهای روز از آلبوم صفحات دیروز
۲۰/۰۰ گلهای تازه (۴)
۲۰/۳۰ تئاتر روز
۲۱/۰۰ کنسرت شب (۴)
۲۲/۳۰ کتاب شب
۲۳/۰۰ موسیقی ایرانی (۴)
۲۳/۳۰ دنیای راک (۴)
۰۱/۰۰ پایان برنامه

ویژهٔ روز جمعه

۰۷/۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۷/۰۵ بامداد و موسیقی (۳)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنباله بامداد و موسیقی (۲)
۰۸/۳۵ برنامه‌های ایرانی
۰۹/۰۰ آلبوم امروز (۲)
۰۹/۳۰ آیینه آدینه
۱۱/۳۰ موسیقی جاز
۱۲/۳۰ موسیقی به انتخاب شما (۵)
۱۳/۳۰ اخبار
۱۳/۴۵ موسیقی ایرانی
۱۴/۰۰ برنامه زبان روسی
۱۴/۱۵ برنامه زبان آلمانی
۱۴/۳۰ برنامه زبان فرانسه
۱۴/۴۵ برنامه زبان انگلیسی
۱۵/۰۰ نمایشنامه
۱۶/۰۰ تاپ پاپ
۱۹/۳۰ اخبار
۱۹/۴۰ موسیقی برای جوانان
۲۰/۰۰ برنامه گلها
۲۱/۰۰ اپرا
۲۲/۰۰ آهنگهای برگزیده (۴)
۰۱/۰۰ پایان برنامه

شنبه

۰۶/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵ بامداد و موسیقی (۲)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنباله بامداد و موسیقی (۲)
۰۸/۰۰ آثار جاویدان موسیقی (۲)
۰۹/۰۰ برنامه‌های ایرانی (۱)
۰۹/۳۰ آلبوم امروز (۲)
۱۰/۰۰ موسیقی ایرانی
۱۰/۳۰ برگزیده‌ها
۱۱/۰۰ از کنسرتهای بزرگ جهان (۵)
۱۱/۳۰ موسیقی جاز (۵)
۱۲/۰۰ با موسیقیدانان بزرگ آشنا شویم
۱۳/۰۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳/۱۵ تدریس زبان فرانسه
۱۳/۳۰ برنامه گروه خبر نیمروز
۱۳/۴۵ تکنوازان
۱۴/۰۰ برنامه زبان روسی
۱۴/۱۵ برنامه زبان آلمانی
۱۴/۳۰ برنامه زبان فرانسه
۱۴/۴۵ برنامه زبان انگلیسی
۱۵/۰۰ از آرشیو برنامه دوم (نمایشنامه و برنامه‌های متنوع)
۱۷/۰۰ دنیای پاپ (۴)
۱۷/۳۰ فرهنگ ایران زمین
۱۸/۰۰ تازه‌ها (۵)
۱۸/۳۰ شعر و موسیقی
۱۹/۰۰ پاپ ۱۹ (۴)
۱۹/۳۰ اخبار
۱۹/۴۰ [illegible]
۲۰/۰۰ گلهای تازه (۴)
۲۰/۳۰ جهان هنر
۲۱/۰۰ کنسرت شب (۴)
۲۲/۳۰ کتاب شب
۲۳/۰۰ موسیقی ایرانی (۴)
۲۳/۳۰ موسیقی [illegible]
۰۱/۰۰ پایان برنامه

یکشنبه

۰۶/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵ بامداد و موسیقی (۲)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنباله بامداد و موسیقی (۲)
۰۸/۰۰ آثار جاویدان موسیقی (۲)
۰۹/۰۰ برنامه‌های ایرانی (۱)
۰۹/۳۰ آلبوم امروز (۲)
۱۰/۰۰ موسیقی ایرانی
۱۰/۳۰ برگزیده‌ها
۱۱/۰۰ موسیقی از سینماها
۱۱/۳۰ موسیقی جاز (۵)
۱۲/۰۰ با موسیقیدانان بزرگ آشنا شویم
۱۳/۱۵ تدریس زبان انگلیسی
۱۳/۱۵ تدریس زبان فرانسه
۱۳/۳۰ برنامه گروه خبر نیمروز
۱۳/۴۵ تکنوازان
۱۴/۰۰ برنامه زبان روسی
۱۴/۱۵ برنامه زبان آلمانی
۱۴/۳۰ برنامه زبان فرانسه
۱۴/۴۵ برنامه زبان انگلیسی
۱۵/۰۰ از آرشیو برنامه دوم (نمایشنامه و برنامه‌های متنوع)
۱۷/۰۰ دنیای پاپ (۴)
۱۷/۳۰ کتاب روز
۱۸/۰۰ موسیقی فیلم (۴)
۱۸/۳۰ شعر و موسیقی
۱۹/۰۰ پاپ ۱۹ (۵)
۱۹/۳۰ اخبار
۱۹/۴۰ برای شما خوانده‌ایم
۲۰/۰۰ گلهای تازه (۴)
۲۰/۳۰ [illegible]
۲۱/۰۰ کنسرت شب (۴)
۲۲/۳۰ کتاب شب
۲۳/۰۰ موسیقی ایرانی (۴)
۲۳/۳۰ موسیقی [illegible]
۰۱/۰۰ پایان برنامه

دوشنبه

۰۶/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵ بامداد و موسیقی (۲)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنباله بامداد و موسیقی (۲)
۰۸/۰۰ آثار جاویدان موسیقی (۲)
۰۹/۰۰ برنامه‌های ایرانی (۴)
۰۹/۳۰ آلبوم امروز (۲)
۱۰/۰۰ موسیقی ایرانی
۱۰/۳۰ برگزیده‌ها
۱۱/۰۰ از کنسرتهای بزرگ جهان (۲)
۱۱/۳۰ موسیقی جاز (۲)
۱۲/۰۰ با موسیقیدانان بزرگ آشنا شویم
۱۳/۰۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳/۱۵ تدریس زبان فرانسه
۱۳/۳۰ برنامه گروه خبر نیمروز
۱۳/۴۵ تکنوازان
۱۴/۰۰ برنامه زبان روسی
۱۴/۱۵ برنامه زبان آلمانی
۱۴/۳۰ برنامه زبان فرانسه
۱۴/۴۵ برنامه زبان انگلیسی
۱۵/۰۰ از آرشیو برنامه دوم (نمایشنامه و برنامه‌های متنوع)
۱۷/۰۰ دنیای پاپ (۵)
۱۷/۳۰ فرهنگ ایران زمین
۱۸/۰۰ تازه‌ها (۵)
۱۸/۳۰ شعر و موسیقی
۱۹/۰۰ پاپ ۱۹ (۵)
۱۹/۳۰ اخبار
۱۹/۴۰ برای شما خوانده‌ایم
۲۰/۰۰ گلهای تازه (۴)
۲۰/۳۰ جهان اندیشه
۲۱/۰۰ کنسرت شب (۴)
۲۲/۳۰ کتاب شب
۲۳/۰۰ از کلاسیک تا مدرن (۴)
۰۱/۰۰ پایان برنامه

سه‌شنبه

۰۶/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵ بامداد و موسیقی (۲)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنباله بامداد و موسیقی (۲)
۰۸/۰۰ آثار جاویدان موسیقی (۲)
۰۹/۰۰ برنامه‌های ایرانی (۵)
۰۹/۳۰ آلبوم امروز
۱۰/۰۰ موسیقی ایرانی
۱۰/۳۰ برگزیده‌ها
۱۱/۰۰ موسیقی از سینماها
۱۱/۳۰ موسیقی جاز (۲)
۱۲/۰۰ با موسیقیدانان بزرگ آشنا شویم
۱۳/۰۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳/۱۵ تدریس زبان فرانسه
۱۳/۳۰ برنامه گروه خبر نیمروز
۱۳/۴۵ تکنوازان
۱۴/۰۰ برنامه زبان روسی
۱۴/۱۵ برنامه زبان آلمانی
۱۴/۳۰ برنامه زبان فرانسه
۱۴/۴۵ برنامه زبان انگلیسی
۱۵/۰۰ از آرشیو برنامه دوم (نمایشنامه و برنامه‌های متنوع)
۱۷/۰۰ دنیای پاپ (۴)
۱۷/۳۰ برگهای اندیشه
۱۸/۰۰ موسیقی فیلم (۴)
۱۸/۳۰ شعر و موسیقی
۱۹/۰۰ پاپ ۱۹ (۵)
۱۹/۳۰ اخبار
۱۹/۴۰ برای شما خوانده‌ایم
۲۰/۰۰ گلهای تازه (۴)
۲۰/۳۰ ادبیات جهان
۲۱/۰۰ کنسرت شب (۴)
۲۲/۳۰ کتاب شب
۲۳/۰۰ موسیقی ایرانی (۴)
۲۳/۳۰ دنیای راک (۳)
۰۱/۰۰ پایان برنامه

چهارشنبه

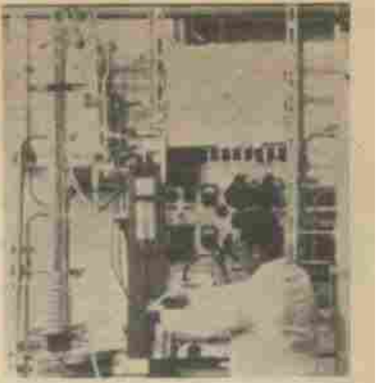
۰۶/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵ بامداد و موسیقی (۲)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنباله بامداد و موسیقی (۲)
۰۸/۰۰ آثار جاویدان موسیقی (۲)
۰۹/۰۰ برنامه‌های ایرانی (۵)
۰۹/۳۰ آلبوم امروز (۲)
۱۰/۰۰ موسیقی ایرانی
۱۰/۳۰ برگزیده‌ها
۱۱/۰۰ از کنسرتهای بزرگ جهان
۱۱/۳۰ موسیقی جاز (۵)
۱۲/۰۰ با موسیقیدانان بزرگ آشنا شویم
۱۳/۰۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳/۱۵ تدریس زبان فرانسه
۱۳/۳۰ برنامه گروه خبر نیمروز
۱۳/۴۵ تکنوازان
۱۴/۰۰ برنامه زبان روسی
۱۴/۱۵ برنامه زبان آلمانی
۱۴/۳۰ برنامه زبان فرانسه
۱۴/۴۵ برنامه زبان انگلیسی
۱۵/۰۰ از آرشیو برنامه دوم (نمایشنامه و برنامه‌های متنوع)
۱۷/۰۰ دنیای پاپ (۴)
۱۷/۳۰ [illegible]
۱۸/۰۰ تازه‌ها (۵)
۱۸/۳۰ شعر و موسیقی
۱۹/۰۰ پاپ ۱۹ (۴)
۱۹/۳۰ اخبار
۱۹/۴۰ برای شما خوانده‌ایم
۲۰/۰۰ گلهای تازه (۴)
۲۰/۳۰ والس
۲۱/۰۰ کنسرت شب (۴)
۲۲/۳۰ کتاب شب
۲۳/۰۰ موسیقی ایرانی (۳)
۲۳/۳۰ دنیای راک (۴)
۰۱/۰۰ پایان برنامه

پنجشنبه

۰۶/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵ بامداد و موسیقی (۲)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنباله بامداد و موسیقی (۲)
۰۸/۰۰ آثار جاویدان موسیقی (۲)
۰۹/۰۰ برنامه‌های ایرانی (۶)
۰۹/۳۰ آلبوم امروز (۳)
۱۰/۰۰ موسیقی ایرانی
۱۰/۳۰ برگزیده‌ها
۱۱/۰۰ موسیقی از سینماها
۱۱/۳۰ موسیقی جاز (۵)
۱۲/۰۰ با موسیقیدانان بزرگ آشنا شویم
۱۳/۰۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳/۱۵ تدریس زبان فرانسه
۱۳/۳۰ برنامه گروه خبر نیمروز
۱۳/۴۵ تکنوازان
۱۴/۰۰ برنامه زبان روسی
۱۴/۱۵ برنامه زبان آلمانی
۱۴/۳۰ برنامه زبان فرانسه
۱۴/۴۵ برنامه زبان انگلیسی
۱۵/۰۰ از آرشیو برنامه دوم (نمایشنامه و برنامه‌های متنوع)
۱۷/۰۰ دیاپازون (۴)
۱۷/۳۰ کتاب روز
۱۸/۰۰ موسیقی فیلم (۴)
۱۸/۳۰ شعر و موسیقی
۱۹/۰۰ بهترین آهنگهای روز از آلبوم صفحات دیروز
۲۰/۰۰ گلهای تازه (۴)
۲۰/۳۰ تئاتر روز
۲۱/۰۰ کنسرت شب (۴)
۲۲/۳۰ کتاب شب
۲۳/۰۰ موسیقی ایرانی (۴)
۲۳/۳۰ دنیای راک (۴)
۰۱/۰۰ پایان برنامه

ویژهٔ روز جمعه

۰۷/۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۷/۰۵ بامداد و موسیقی (۳)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنباله بامداد و موسیقی (۲)
۰۸/۳۵ برنامه‌های ایرانی
۰۹/۰۰ آلبوم امروز (۲)
۰۹/۳۰ آیینه آدینه
۱۱/۳۰ موسیقی جاز
۱۲/۳۰ موسیقی به انتخاب شما (۵)
۱۳/۳۰ اخبار
۱۳/۴۵ موسیقی ایرانی
۱۴/۰۰ برنامه زبان روسی
۱۴/۱۵ برنامه زبان آلمانی
۱۴/۳۰ برنامه زبان فرانسه
۱۴/۴۵ برنامه زبان انگلیسی
۱۵/۰۰ نمایشنامه
۱۶/۰۰ تاپ پاپ
۱۹/۳۰ اخبار
۱۹/۴۰ موسیقی برای جوانان
۲۰/۰۰ برنامه گلها
۲۱/۰۰ اپرا
۲۲/۰۰ آهنگهای برگزیده (۴)
۰۱/۰۰ پایان برنامه



کارخانه می‌بینیم. در برنامه آینده باز هم درباره صنایع شیمیائی صحبت خواهیم کرد. از یک کارخانه شیشه‌سازی دیدن میکنیم و با طرز کار یا وسایل اولیه آزمایشگاهی بسیار ساده آشنا خواهیم شد.

علوم اجتماعی

دوستان عزیز حتما برنامه قبلی مارا که پیش از نوروز پخش شد دیده‌اید و یادتان هست که طبقه‌بندی ساده‌ای از روستاها را ارائه کردیم که عبارت بود از:
طبقه‌بندی روستاها براساس:
عدد و تراکم جمعیت
موقع جغرافیائی و ارتفاع ازسطح دریا
وضع مالکیت و روش بهره‌برداری از زمین
منابع آب
نوع کشت

در آن برنامه از خصوصیت، عدد و تراکم جمعیت صحبت کردیم و تا حد امکان روشن کردن مطلب دراین مورد کوشیدیم. در این جلسه خصوصیتهای دیگری را مورد توجه قرار خواهیم داد. در بحث از موقع جغرافیائی و ارتفاع از سطح دریا روستاها را در چهار دسته بررسی میکنیم که عبارتند از:

۱ـ روستاهائی که در دامنه کوهی بوجود آمده‌اند.
۲ـ روستاهائی که در دامنه دشتها و جلگه‌ها درست شده‌اند.
۳ـ روستاهائی که در دامنه کوهپایه‌ها قرار گرفته‌اند.
۴ـ روستاهائی که در میان یا کنار دره‌ها یا میان کوهها جای دارند.

در طبقه‌بندی براساس نوع مالکیت و روشهای بهره‌برداری از زمین این مطالب بطور خلاصه مورد بحث قرار خواهند گرفت:

بزرگ‌مالکی و خرده‌مالکی و همینطور فئودالیسم، اشاره‌ای به اصلاحات ارضی و تأثیر آن درنابود شدن فئودالیسم در ایران.

درمورد منابع آب در بخش به‌مملکت خودخواهیم پرداخت. همچنین تقسیم مقدار آب در سرزمین وسیع ایران مورد توجه خواهد بود. و درآخرین نوع طبقه‌بندی که براساس نوع کشت است. کشت اصلی و فرعی توضیح داده شده، در این بررسی معلوم میشود که بطور کلی بیشترین سهم تولید کشاورزی ایران گندم است چه مثلا در شمال کشت اصلی برنج وچای است و همینطور نقاط مختلف کشور ما چون از آب و هوای متغیر و متنوعی برخوردار است بهمین جهت در هر منطقه نوع کشت اصلی فرق خواهد کرد.

علوم ـ فیزیک

۱ـ «آهن‌ربا چیست و چه خواصی دارد؟»

ابتدا مختصری راجع به تاریخچه کاربرد آهن‌ربا صحبت میشود و سپس اجسام مغناطیسی و غیرمغناطیسی طی یک آزمایش تعریف شده و بالاخره طبقه آهن‌ربایی و میدان آهن‌ربایی مورد بحث قرار میگیرد.

۲ـ «چگونه میتوان آهن‌ربا ساخت؟»

ابتدا راجع به آهن‌ربای طبیعی و مصنوعی و سپس چگونگی ساختن آهن‌رباهای مصنوعی اعم از دائمی وموقتی صحبت میشود و در پایان برنامه چند مورد کاربرد آهن‌ربای مصنوعی نشان داده میشود.

شرح برنامه‌های سال دوم راهنمایی

انگلیسی

فیروز داستان گلی را تعریف میکند که به‌قشنگی و بلندی گلهای دیگر نبود ولی از آنها خوشحالتر بود.

I'm smaller than you and I'm not as beautiful as you, but I,m happier.

و چون این گل به‌قشنگی گلهای دیگر نبود کسی آن را از باغ نچید.

سپس از تماشاگران خواسته میشود بعد از شنیدن جملاتی نظیر:

I like this	flower animal book car scarf	more than that one.

لت سئوالی why?
با جملاتی از این قبیل پاسخ دهند:

Because it's	Morbeautiful more comical more interesting faster longer

چارلی فیلمی از باغوحش بما نشان میدهد و درپایان آواز بیکو را در مورد روزهای ماههای مختلف سال یکبار دیگر میشنویم.

How many days are there in a month?
How many days are there in a month?
30 days in sepetember, April, June and November, all the rest have 31
but february you must remember, it has 28 days and some times 29.
How many days are there in a month?

تاریخ

حمله مغولان و تأثیر آن بر فرهنگ و تمدن ایران زمین

حمله مغولان آسیای شرقی به‌ایران باعث تغییرات مهمی در فرهنگ ایران‌زمین شد و دراثر این حمله، سیر تکاملی فرهنگ ایران که قبل از مغولان دراوج شکوفائی بود، دچار وقفه گردید. اما ایرانیان از پای ننشستند و با یک جنبش بزرگ فرهنگی که در واقع واکنشی درمقابل فرهنگ ابتدائی مغولان بود، نوابغی چون حافظ و سعدی را به‌جهانیان معرفی کردند. نوابغی که‌شهرت آنها درتمام نقاط عالم پیچیده است. برنامه این هفته با اختصاص به‌معرفی این فرهنگ واین دو نابغه دارد. این واکنش فرهنگی در وجود نوابغی چون سعدی و حافظ متجلی شد.

جغرافیا

شبه جزیره ایبری

شبه‌جزیره ایبری که دو کشور اسپانیا و پرتغال را تشکیل میدهد، در جنوب غربی اروپا واقع شده است. تاقرن‌دوازدهم سرنوشت این‌دو کشوریکی‌بود واکثرپادشاه اسپانیا بر پرتغال هم فرمانروائی میکرد. بعد از این قرن در پرتغال حکومت مستقل بوجود آمد و پرتغالیان در



رشته‌های مختلف، بویژه دریانوردی و بازرگانی خارجی با اسپانیا به‌رقابت و مقابله پرداختند.

آب و هوای این شبه‌جزیره، بطور کلی مدیترانه‌ای است اما در نقاط مختلف آن اختلافاتی دیده میشود. این شبه‌جزیره در گذشته پوشیده از جنگلهای انبوه بود اما در طی قرون متمادی، این جنگلها بتدریج از بین رفتند.

کشت جو و زیتون به‌مقدار زیادی در دو کشور رواج دارد. انگور بیشتر مصرف خانگی دارد واما زیتون را بخارج صادر میکنند. دراین دو کشور کشت پنبه هم رایج است.

در دو کشور پرتغال و اسپانیا صنایع جدید پیشرفت چشمگیری نکرده است زیرا عوامل متعددی در این عقب‌ماندگی سهیم بوده‌اند که یکی از آنها فقدان مواد اولیه بویژه زغال‌سنگ بوده است. ظروف‌سازی، کاشیکاری، و تهیه کلاههای نمدی از صنایع دستی مردم این شبه‌جزیره است.

ریاضیات

درس ۲۳

یکی از قسمتهای مهم درس ریاضیات سال اول راهنمائی مربوط به‌بهره کاری و مسائل مربوط به‌آن‌است، ولی چون دانش‌آموزان در سال اول راهنمائی با مفهوم معادله آشنائی ندارند حل مسائل مربوط به‌بهره کاری با دشواری صورت میگیرد، استفاده از معادله، حل مسائل مربوط به‌بهره کاری را ساده‌تر میسازد. دراین درس طرز بکاربردن‌معادلات برای‌حل‌مسائل مربوط‌به‌بهره کاری‌موردبحث قرار میگیرد. یک بازرگان پیر که از بانک وام میگیرد، دانش‌آموزی که برای خرید دوچرخه میخواهد دربانک پس‌انداز نماید، شخصی که میخواهد از یک نمایشگاه یک اتومبیل بخرد، هر کدام بنوعی با مسائل مربوط به‌بهره‌کاری برخورد پیدا میکنند و با استفاده ازمعادله‌هامشکلات آنان حل میگردد. این نمونه‌ها بهمراه فعالیتهای بانکی، تجارتی، و صنعتی، طی یک فیلم نشان داده میشود.

شناخت حرفه و فن

پرورش گوسفند

یکی از قدیمیترین مشاغل انسان، شکار حیوانات و بعدا دامداری بوده و سرزمین ایران بخاطر موقعیت طبیعی و جغرافیائی مخصوصی که داشته برای دامداری بسیار مناسب بوده است.

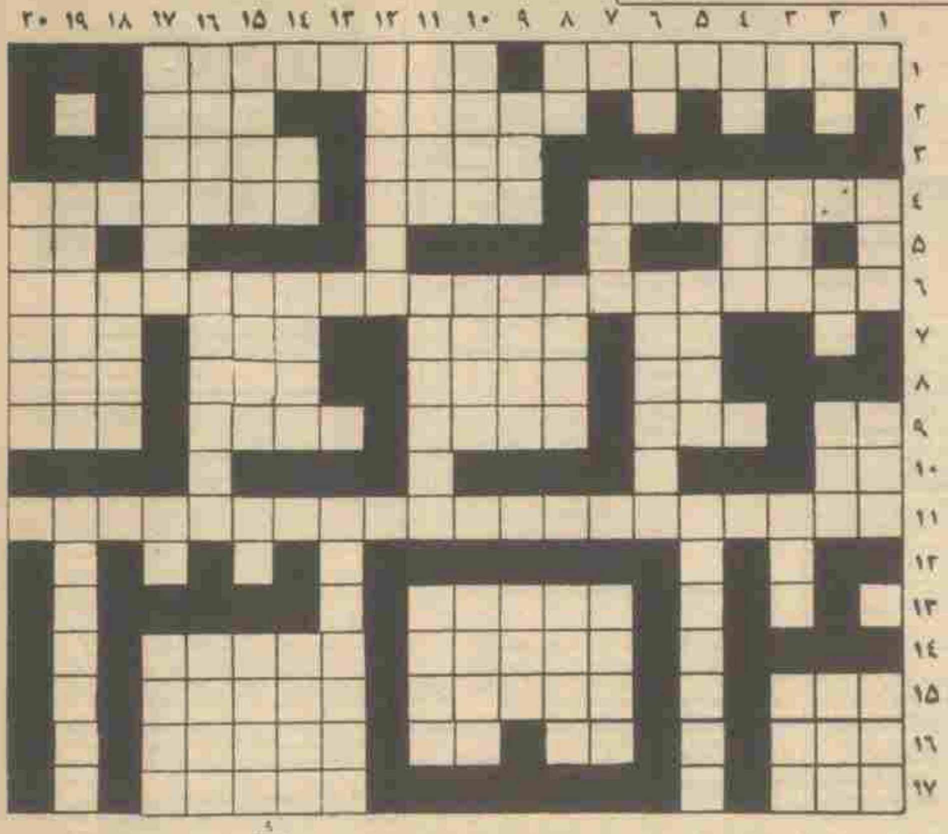
گوسفند از جمله اولین حیواناتی است که انسان توانست آنرا اهلی کند. امروزه پرورش گوسفند دربیشتر نقاط‌دنیا باشیوه‌های مدرن متداول است. دربرنامه شناخت حرفه و فن سال دوم این هفته با تاریخچه مختصری درباره پرورش گوسفند در ایران همچنین روشهای قدیم وجدید نگهداری گوسفند آشنا خواهیم شد.

علوم ـ فیزیک

امروزه به‌میزان‌وسیعی ازوسایل الکتریسیته‌استفاده میشود، شما بدون شک با بسیاری از آنها آشنائی دارید. کلیدی را میزنید چراغ روشن میشود، دوشاخه اتو را در برق فرو میکنید اتو گرم میشود، صدها سال است که مردم چیزهائی درباره الکتریسیته‌میدانند. کلمه‌الکتریسیته از کلمه یونانی الکترون که به‌معنی کهرباست گرفته‌شده است. کهربا ماده زرد مایل به‌قهوه‌ای است که از صمغ نوعی درخت بوجود می‌آید. تقریبا پیش ۶۰۰ سال قبل از میلاد مسیح یونانیها متوجه شده بودند که اگر کهربا را با پارچه‌ای مالش دهند، خرده کاه را میربایند. وقتی که ماده‌ای را مالش دهیم در آن مقداری الکتریسیته یا بار الکتریکی بوجود می‌آید میگوئیم که آن ماده باردار شده است. البته بار الکتریکی درهمانجا میماند یعنی الکتریسیته ساکن با مالش ایجاد شده است. دراین‌برنامه راجع به‌الکتریسیته ساکن گفتگو میشود و خطرات ناشی از ایجاد الکتریسیته توسط ابر و زمین و یا بین دوابر توضیح داده میشود.



جدول کلمات متقاطع

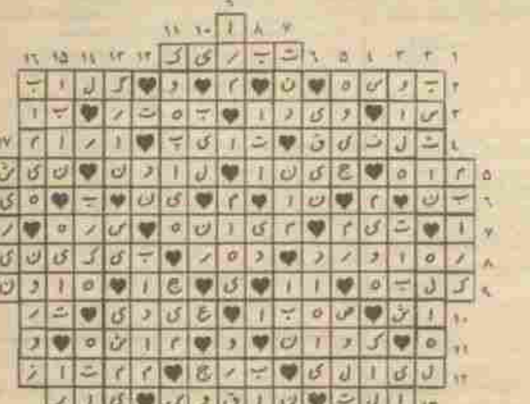


افقی:

۱ــ یکی از حبوبات است و دیگری از غلات که هردو برای سیزده نوروز سرسبز شده است ــ شبه جزیره‌ای در قسمت شرقی سیبری ۲ــ از درختان پرشاخ و برگ چتری ــ نویسنده بهشت هزار فرسنگ زیر دریا ۳ــ تکیه کلام دراویش ــ تعیین ۴ــ ماهی که باشادی و نشاط به استقبالش میروند ــ از محصولات سیمهای ایران ــ رشته‌هائی که در طول و عرض پارچه بافته میشود ۵ــ بعضی‌ها در بساط ندارند تا با ناله سودا کنند ــ مادر اعراب ۶ــ جمله معروف چهارشنبه سوری ۷ــ بازگردانیدن ــ از چهره‌های سیاسی تاریخ انگلیس ــ هرچه کمتر از کشور خارج شود بهتر است ــ الفبای تلگراف ۸ــ واحد پول سرزمین آفتاب تابان ــ قسمتی از دست ــ فلزی است ــ یکی از الات ۹ــ مایه حیات ــ از مجالس سجانشینان ــ رنگ ندارد ــ یکحرف و سه حرف ۱۰ــ نقش خارجی ۱۱ــ بدنبالش خانه‌شوهر! ۱۲ــ ۱۳ــ از وسائل ارتباط جمعی ۱۴ــ معمولا در پایان سال بیش از هر وقت دیگر بفکر تهیه آن هستند ــ از بیماریها ۱۵ــ رنگی برای مو ــ تخلص ادیب‌الممالک شاعر و نویسنده معروف ایرانی ــ انگشت نر ۱۶ــ خودداری ــ پایتخت ریشه ــ طمع ــ مقابل ۱۷ــ فریادرس ــ پیشوای مذهبی؛ قاضی زرتشتی و خادم آتشکده.

عمودی:

۱ــ پولک ــ از رودهای مرزی ایران ــ کلمه دعا از معتمد بودن ۲ــ دختر کوچک ــ از مهره‌های شطرنج ــ پاسخ مثبت ــ از بیماریهای مسری ۳ــ خدا کند که هیچگاه برزبان نیاورید ــ ضعیف و ناتوان ــ جوانمرد ۴ــ شراب فرانسوی ــ تخلص یکی از شعرای معاصر ایران ۵ــ علامت صفت عالی ــ کشوری در امریکای مرکزی ۶ــ ساز شاکی ــ از پایین به بالا او را در فیلم «پدرخوانده» دیده‌ایم! ۷ــ پدر بزرگ ــ از آلات موسیقی ۸ــ ضمیر وزنی ــ دروغهای پاسبان بس است ــ درامان و آسوده‌خاطر ۹ــ این جیب یک عیب دارد! ــ از نامداران تاریخ سیاسی ایتالیا ــ یک دل ۱۰ــ نوعی غذا ــ معروفترین اثر امیل زولا ــ توانائی ۱۱ــ از مارکهای چسب ــ معطر کننده بعضی خوراکیها ــ از شهرها و بنادر ایتالیا در کنار دریای آدریاتیک ۱۲ــ پسر قابوس ملقب به فلک‌المعالی از پادشاهان آل‌زیار ۱۳ــ گهواره بزرگها! ۱۴ــ ضمیر اشاره خارجی ــ کمک و مساعدت ــ پدری ۱۵ــ ضمیر مفعولی دوم شخص مفرد ــ مطالعه اجمالی کتاب ــ میوه‌خوب ــ لیبر ایرانی ۱۶ــ اصطلاحی در فوتبال ــ از جهت خلاف چنگی زن! ــ ای پروردگار ۱۷ــ کشوری در افریقای جنوبی در ساحل اقیانوس اطلس ــ سعی و کوشش ــ از حروف آن هم دوم بدست میاید و هم سوم! ۱۸ــ روزگار ۱۹ــ آخرین جنگ ناپلئون با نیروهای متفقین در آن ناحیه اتفاق افتاد ــ مخالف آشنایان ۲۰ــ خطیب معروف یونان قدیم که به فصاحت و بلاغت مشهور بود.



حل جدول شماره قبل



ادب امروز ایران

«دهخدای نویسنده»

قلمرو غولان در افسانه‌هاست و گروه کمی از آنها از عرصه‌ی پیر ابهام افسانه بدنیای واقع گریخته‌اند یعنی گفتگو دخو نویسندهٔ چرند و پرند صور اسرافیل و مؤلف لغتنامهٔ بزرگ و امثال و حکم از جمله غولان عرصهٔ ادب و لغت بود. امیدوارم غول را بهمان معنی که از آن خواسته‌ام بگیرید یعنی انسانی برتر از مردم معمولی زمانه یعنی سوای اسیران حلق و دلق و چیزی در نخستین مرحله‌ی انسان برترنیچه که پایان دنیای بهترند. تألیف مجموعه‌ای مانند لغتنامه بحق، کار مردم عادی نیست، دل‌شیر میخواهد و همت غول. لقمان خردمند در دنیای قدیم بهنگام مرگ پسر را گفته بود: اگر خواستی خانه را بفروشی، کلون را که محکم نیست، محکم کن و پسر وقتی برای اصلاح کلون به‌مخمصه نجار و آهنگر و بناء افتاد، پی گفته پدر را دریافت.

آنان که سلیقهٔ خویش را مقیاس کمال میدانند و بناحق انگشت برعضی گوشه‌های لغتنامه می‌نهند اگر تنظیم یک هزار فیش را از آن‌گونه که دهخدا چند صد هزار نوشت، بعهده می‌گرفتند، معلومشان میشد که به گفته‌ی رایج کوچه «از چند خروار دوغ، چند من کره» میتوان گرفت. شنیدم در مناطق شمال هیزم‌شکنان جنگل البته در ایام قدیم سه کس بودند، یکی تبر میزد و کنده‌های قطور را می‌شکافت که او را بزبان محلی «تبرزن» می‌گفتند، یکی مشاور اداری بود که جای تبر را نشان میداد که او را «کجا بزن» می‌گفتند، و یکی در این کار سخت، نقشی مهمتر داشت: کناری ایستاده بود و با هر ضربت تبر که دیگری میزد نفسی عمیق می‌کشید و او را «هه بزن» می‌گفتند.

دخو در عرصه لغت فارسی تبرداری تواناست و لغتنامه، زیربنای فرهنگنامه عظیم پارسی که جای آن خالی است و بی‌وجود آن پای فرهنگ ما لنگ است، براین گفته شاهدی صادق است. بایست در این مختصر از طنز دخو گفتگو کنیم، کاری که به‌اقتضای زمان مایه‌شهرت دهخدا شد، دهخدای چرند و پرندنویس، سدتها پیش از امثال و حکم بعرصه وجود آمد. وقتی دهخدا به جادوی صور، پیش‌صف دردکشان بود، هنوز از لغتنامه و فیش نشانی نبود.

فاصله طنز و مسخره‌گویی، یعنی دلقکی چیزی است سرابی و مواج که غالبا در خاطر کسان درهم میشود. حاصل مسخره‌گوئی قهقهه‌های زشت است که گاهی جنون‌آسا میشود. بوقت دلقکی، حیوان غار که زیرضربات زمانه و مقتضای ادب و تربیت، در پیکر انسان مبدل به خواب رفته بیدار میشود حاصل مسخره قهقهه‌ای است گوشخراش که بغریو حیوان جنگل میماند اما طنز بزحمت لبخندی سبک برانگیزد که آن هم غالبا تلخ و غم‌افزاست. دلقک کسان را میخنداند تا واقع زندگی را از یاد ببرند، اما طنز حقارت انسانی است که یکی عملدار بخدمت خدایان دیگری درآید.

در پیکر جامعهٔ انسانی همیشه گوشه‌های پیرددز هست، طنز براین نقطه‌ها انگشت مینهد و آنرا برملا میکند.

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس
توبه‌فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند

این طنز است، طنزی بدیع از نوع والا که اگر

بقیه در صفحه ۵۳

برنامه‌ای از گروه ادب امروز
نویسنده متن: ابوالقاسم پاینده
تهیه‌کننده: حسن شیدا
«بخش دوم و سوم»
۱۲ و ۱۹ فروردین

جدول تماشا

ی	م	ر	ا	د	غ	ر	م	ک	ی	د	ی	ه	ه	ی
ا	ق	ا	ل	ک	د	و	ل	ک	و	و	ل	ر	س	د
ی	و	ا	ل	ه	ه	و	پ	ی	س	پ	ز	ع	ی	ر
م	گ	ی	د	ی	ل	ح	د	ک	و	ه	ل	ب	ط	و
ب	ر	ر	ل	ه	ا	ن	و	ر	ح	ی	و	م	ا	ن
ا	ا	ا	ا	پ	ب	س	ا	ش	م	ک	و	ی	ن	ه
ش	چ	و	ب	و	ز	م	ت	ی	ی	ه	م	ر	پ	د
ک	ک	س	ی	ت	ا	س	گ	ا	و	خ	ا	ا	ا	ک
ب	ث	ه	ل	س	د	ه	پ	ر	ی	ی	ک	ب	ز	ن
ل	ف	خ	ا	ا	ز	و	س	م	گ	ز	ر	ه	ی	ث
ا	چ	ر	و	و	ص	و	م	ک	ک	ا	د	ش	ن	پ
ب	ن	چ	و	ق	ا	خ	ا	ا	ا	ب	و	و	ی	ل
ث	ر	و	ر	ر	ی	ی	ل	ی	ل	ب	ک	گ	ج	ث
و	ط	ح	ی	ص	ا	س	ب	س	و	ا	ر	ی	ل	پ
ف	ش	ش	ب	ا	ت	ه	م	ب	ا	ث	ف	ا	گ	ل

جدول شماره ۴۱

بازیها و سرگرمی‌های روز ۱+۱۲

آ: آفتاب مهتاب.
الف: اسب‌سواری ـ استوپ ـ اکردوکر ـ الک‌دولک ـ الله‌هوپ.
ت: تاب بازی ـ تیل‌تیل.
ج: جفتک چارکوش.
د: دالزبال ـ دستش‌نه ـ دوچرخه‌سواری ـ دویدن.
ر: رقص و پایکوبی.
ش: شطرنج ـ شیطان‌بازی.
ع: علی میگه زوو.
ف: فوتبال.
ق: قایم‌باشک.
ک: کوهنوردی.
گ: گرگم‌بهوا ـ گل‌چینی ـ گوشه‌بازی.
ل: لی‌لی.
م: ماروپله ـ موتورسواری.
و: والیبال.
ی: یک مرغ دارم.

حروفیکه در داخل جدول می‌بینید عبارتست از حروف تشکیل‌دهنده کلمات ذکر شده باضافه حروف یک کلمه رمز. بهنگام حل جدول اصول زیر را مراعات کنید:
۱ـ بمحض اینکه یک کلمه را پیدا کردید حروف تشکیل‌دهنده آنرا در جدول قلم بزنید و فراموش نکنید که خود آن کلمه را هم در لیست کلمات قلم بزنید.
۲ـ برای سهولت بیشتر اول از کلمات بلندتر شروع کنید و وقتیکه همه حروف تشکیل‌دهنده کلمات را خط زدید و هیچ کلمه‌ای در لیست باقی نماند فقط حروف تشکیل‌دهنده کلمه رمز بطور پراکنده در جدول باقی خواهد ماند.
۳ـ حروفیکه خط میزنید ممکن است بصورتهای زیر کلمه را تشکیل داده باشند.
افقی ـ از چپ براست و از راست بچپ
عمودی ـ از بالا بپائین و از پائین ببالا
بصورت مورب از چپ براست یا از راست بچپ
۴ـ اگر کلمه‌ای با یک ستاره همراه باشد در جدول تکرار شده.
تبصره: یک حرف ممکن است در مسیر خود جزو کلمه قرار گرفته باشد.

کلمه ترکیبی الاحروف رمز جدول شماره ۴۰ هر روزتان یک نوروز باد

تولید محلی و برنامه‌های اختصاصی مراکز شهرستانها

مرکز آبادان

● شنبه
۱۷/۰۵ روستائیان (تولید محلی)
۱۸/۴۵ همسایگان
۱۹/۱۵ اخبار استان

● یکشنبه
۱۸/۴۵ همسایگان
۱۹/۱۵ اخبار استان

● دوشنبه
۱۸/۴۵ همسایگان
۱۹/۱۵ اخبار استان

● سه‌شنبه
۱۸/۴۵ همسایگان
۱۹/۱۵ اخبار استان

● چهارشنبه
۱۹/۱۵ اخبار استان

● پنجشنبه
۱۸/۱۵ جوانان (محلی)
۱۸/۴۵ همسایگان
۱۹/۱۵ اخبار استان

● جمعه
۱۱ برنامه مذهبی
۱۱/۳۰ هنر و ادبیات جهان

مرکز اصفهان

همه‌روزه ساعت ـ ۱۶/۴۵ اخبار استان

● جمعه
۱۱/۳۰ رویدادهای استان

مرکز تبریز

● شنبه
۱۶/۱۵ عصربخیر هوشهری
۱۶/۴۵ اخبار استان
۱۷/۰۵ روستائیان (محلی)
۲۰/۳۰ شهر ما شهر ما

● یکشنبه
۱۶/۱۵ عصربخیر هوشهری
۱۶/۴۵ اخبار استان

● دوشنبه
۱۶/۱۵ عصربخیر هوشهری
۱۶/۴۵ اخبار استان

● سه‌شنبه
۱۶/۱۵ عصربخیر هوشهری
۱۶/۴۵ اخبار استان
۱۸/۴۵ بچه‌ها سلام (محلی)
۱۹/۳۰ مجله زن (محلی)

● چهارشنبه
۱۶/۱۵ عصربخیر هوشهری
۱۶/۴۵ اخبار استان

● پنجشنبه
۱۹/۳۰ دفتر ۵۴ (محلی)

مرکز رشت

● شنبه
۱۶/۴۵ اخبار استان
۲۰/۳۰ جنگ خرد
۲۱ موسیقی

● یکشنبه
۱۶/۱۵ اخبار استان

● دوشنبه
۱۶/۱۵ اخبار استان
۱۹/۳۰ پلیس و راهنمائی

● سه‌شنبه
۱۶/۴۵ اخبار استان
۱۹/۳۰ ورزش نوجوانان (محلی)

● چهارشنبه
۱۶/۴۵ اخبار استان

● پنجشنبه
۲۳ فیلم سینمائی

● جمعه
۱۰/۴۵ کارگاه نقاشی + کارگاه موسیقی + ما و بچه‌ها (تولیدمحلی)

مرکز رضائیه

● شنبه
۱۷ روستائیان (محلی)
۲۰/۳۰ استان در یک نگاه (محلی)

● پنجشنبه
۱۷/۳۰ (بررسی رویدادهای هفته)
همه‌روزه بجز پنجشنبه و جمعه
۱۶/۳۰ عصربخیر همشهری

مرکز کرمانشاه

● شنبه
۱۶/۴۵ اخبار استان
۱۷/۰۵ کودکان روستائی (تولید محلی)

● یکشنبه
۱۶/۴۵ اخبار استان
۱۷/۰۵ کودک شیر (تولید محلی)

● پنجشنبه
۱۶/۳۵ روستائیان

مرکز شیراز

● شنبه
۱۶ فارسی تکراری
۱۶/۳۰ اقتصاد تکراری
۱۸ اخبار استان
۲۱ قول و غزل (تولید محلی)

● یکشنبه
۱۶ روانشناسی تکراری
۱۶/۳۰ فارسی تکراری
۱۸ اخبار استان

● دوشنبه
۱۶ اقتصاد تکراری
۱۶/۳۰ روانشناسی تکراری
۱۸ اخبار استان

● سه‌شنبه
۱۶ فارسی تکراری
۱۶/۳۰ اقتصاد تکراری
۱۸ اخبار استان

● چهارشنبه
۱۶ روانشناسی تکراری
۱۶/۳۰ فارسی تکراری
۱۸ اخبار استان
۲۱/۳۰ دیدار (محلی)

● پنجشنبه
۱۶ اقتصاد تکراری
۱۶/۳۰ روانشناسی تکراری
۱۸ اخبار استان

● جمعه
۹ تدریس کلاسهای ششم متوسطه
۱۶/۳۰ هفته‌نامه (تولید محلی)

برنامه‌های کلاس آزاد رادیوتلویزیونی دانشگاه پهلوی شیراز

● شنبه
۱۶ فارسی
۱۶/۳۰ اقتصاد

● یکشنبه
۱۶ روانشناسی
۱۶/۳۰ فارسی

● دوشنبه
۱۶ اقتصاد
۱۶/۳۰ روانشناسی

● سه‌شنبه
۱۶ فارسی
۱۶/۳۰ اقتصاد

● چهارشنبه
۱۶ روانشناسی
۱۶/۳۰ فارسی

● پنجشنبه
۱۶ اقتصاد
۱۶/۳۰ روانشناسی

مرکز مشهد

همه‌روزه بغیر از پنجشنبه و جمعه
۱۷/۳۰ اخبار استان

● پنجشنبه
۲۰/۳۰ مسابقه جایزه بزرگ (تولیدمحلی)

● جمعه
۱۱/۳۰ کودکان و نوجوانان (تولیدمحلی)

مرکز سنندج

● شنبه
۲۱ موسیقی (محلی)

● یکشنبه
۱۸ پرستوها (محلی)

● چهارشنبه
۲۱/۳۰ چهره استان (محلی)

مرکز کرمان

● شنبه
۱۶/۴۵ اخبار استان
۲۱/۳۰ موسیقی محلی

● یکشنبه
۱۶/۴۵ اخبار استان

● دوشنبه
۱۶/۴۵ اخبار استان

● سه‌شنبه
۱۶/۴۵ اخبار استان

● چهارشنبه
۱۶/۴۵ اخبار استان
۲۱/۳۰ فراری

● پنجشنبه
۱۷/۳۰ اخبار استان

● جمعه
۱۱/۳۰ کرمان در هفته‌ایکه گذشت

مرکز بندرعباس

● شنبه
۱۶/۴۵ اخبار استان
۲۱ فیلم

● یکشنبه
۱۶/۴۵ اخبار استان
۱۷/۰۵ رنگین کمان (محلی)

● دوشنبه
۱۶/۴۵ اخبار استان

● سه‌شنبه
۱۶/۴۵ اخبار استان

● چهارشنبه
۱۶/۴۵ اخبار استان
۱۷/۰۵ رنگین کمان
۲۱/۳۰ فیلم

مهاباد

● سه‌شنبه ۱۲ فروردین

۱۷/ اسلاید و موزیك
۱۸ سیری درمطبوعات + نیازمندیهای شهرستان
۱۸/ کارگاه موسیقی کودك
۱۸/ نوجوانان (تولید محلی)
۱۹ خارج از دنیای ناشناخته
۲۰ اخبار
۲۰/ حقیقت
۲۱ موسیقی ایرانی
۲۱/ فیلم

● چهارشنبه ۱۳ فروردین

۱۵/ اسلاید و موزیك
۱۶ ترانه‌های ایرانی
۱۶/ فیلم سینمائی
۱۸ سیری درمطبوعات + نیازمندیهای شهرستان
۱۸/ کارتون
۱۸/ روستائیان
۱۹ چپارل
۲۰ اخبار
۲۰/ موسیقی محلی کردی
۲۱ گلسپار
۲۱/ تآتر
۲۲/ فیلم سینمائی

● پنجشنبه ۱۴ فروردین

۱۷/ اسلاید و موزیك
۱۸ سیری درمطبوعات + نیازمندیهای شهرستان
۱۸ باگالوها
۱۸/ اسپت و جوانز
۱۹/ شما و تلویزیون
۲۰ اخبار
۲۰/ چشمك
۲۱/ بازداشت و محاکمه

● جمعه ۱۵ فروردین

۱۴ اخبار
۱۴/۳۰ کودکان (تولید محلی)
۱۵/۳۰ فوتبال
۱۶/۳۰ موسیقی ایرانی
۱۷ فیلم سینمایی
۱۸ آقای دکتر
۱۸/۳۰ موسیقی ایرانی
۱۹ پیکان سیاه
۲۰ اخبار
۲۰/۳۰ ادبیات جهان
۲۱ کشتی پیکاردی
۲۱/۳۰ تسخیرناپذیران

● شنبه ۱۶ فروردین

۱۷/۳۰ اسلاید و موزیك
۱۸ سیری درمطبوعات + نیازمندیهای شهرستان
۱۸/۱۰ ماجرای روبرت
۱۸/۳۰ روستائیان
۱۹ سیرکبازان
۲۰ اخبار
۲۰/۳۰ بینوایان
۲۱ موسیقی ایرانی
۲۱/۳۰ شفت

● یکشنبه ۱۷ فروردین

۱۷/۳۰ اسلاید و موزیك
۱۸ سیری درمطبوعات + نیازمندیهای
۱۸/۱۰ پس سیرك
۱۸/۳۰ بچه‌ها، بچه‌ها
۱۹ شبحانان
۲۰ اخبار
۲۰/۳۰ ایران زمین
۲۱ موسیقی
۲۱/۳۰ فیلم سینمائی

● دوشنبه ۱۸ فروردین

۱۷/۳۰ اسلاید و موزیك
۱۸ سیری درمطبوعات + نیازمندیهای شهرستان
۱۸/۱۰ صبر حجر
۱۸/۳۰ فیلیپر
۱۹ قصه عشق
۲۰ اخبار
۲۰/۳۰ لانگ استریت
۲۱/۳۰ فیلم

● سه‌شنبه ۱۹ فروردین

۱۷/۳۰ اسلاید و موزیك
۱۸ سیری درمطبوعات + نیازمندیهای شهرستان
۱۸/۱۰ کارگاه موسیقی کودك
۱۸/۳۰ نوجوانان (تولید محلی)
۱۹ پیشتازان فضا
۲۰ اخبار
۲۰/۳۰ حقیقت
۲۱ موسیقی ایرانی
۲۱/۳۰ باناچك

● چهارشنبه ۲۰ فروردین

۱۷/۳۰ اسلاید و موزیك
۱۸ سیری درمطبوعات + نیازمندیهای شهرستان
۱۸/۱۰ کارتون
۱۸/۳۰ روستائیان
۱۹ چپارل
۲۰ اخبار
۲۰/۳۰ موسیقی محلی کردی
۲۱ گلسپار
۲۱/۳۰ تآتر

● پنجشنبه ۲۱ فروردین

۱۷/۳۰ اسلاید و موزیك
۱۸ سیری درمطبوعات + نیازمندیهای شهرستان
۱۸/۳۰ خارج از دنیای ناشناخته
۱۹/۳۰ شما و تلویزیون
۲۰ اخبار
۲۰/۳۰ چشمك
۲۱/۳۰ بازداشت و محاکمه

● جمعه ۲۲ فروردین

۱۴ اخبار
۱۴/۳۰ کودکان (تولید محلی)
۱۵/۳۰ فوتبال
۱۶/۳۰ موسیقی ایرانی
۱۷ فیلم سینمایی
۱۸ آقای دکتر
۱۸/۳۰ موسیقی ایرانی
۱۹ پیکان سیاه
۲۰ اخبار
۲۰/۳۰ ادبیات جهان
۲۱ کشتی پیکاردی
۲۱/۳۰ تسخیرناپذیران

دهخدای نویسنده

بقیه از صفحه ۵۱

آنکس به‌چشم نیاورد لبخندی سبک برمی‌انگیزد که تلخ و غم‌افزاست. کشیشان شهر برای پیکار اژدهای مزاحم دوشیزه‌ای گناه نکرده می‌جویند و چون نمی‌یابند روسپی کهنه کاری را برمی‌گزینند و به‌مقابله اژدها می‌فرستند. با این استدلال که وی به‌عمل، از عفت و عصمت درکی دقیق‌تر دارد!

این طنز کوتاه اما تند حاصل قریحهٔ خلاق آناتول فرانس در تحقیر بوجارلنجانها که کپسول کلمه را از معنی خالی می‌کنند و معنی دیگر در آن جای میدهند، از مقاله‌های دراز گویاتر است دیوژن که در شب تب باچراغ بدنبال آدم می‌گشت یا خروس پرکنده را به‌مجلس درس ارسطو رها می‌کرد که این انسان شماست، طنزگوئی بود تلخ‌گوی که او و هم مسلکانش که با طنز زهرآلود مردم حقیر را می‌گزیدند در تاریخ به‌نام سگیان شهره شدند. افسانه‌های لافونتن که غالباً اقتباس از قصه‌های ایزوپ یونانی است، نمونه‌هایی از طنز جاوید دارد. قصه بره و گرگ طنزی دقیق و پرقوت و رقت‌انگیز است، که معلوم میدارد منطق، ابزاری مطیع‌بخدمت چنگ و دندان است. در زبان فارسی نمونه‌های طنز اندك نیست. «زن جوانی را تیری در پهلو نشیند به‌که پیری» این نمونه‌ای ازطنز استاد اجل شیخ شیراز است. طنز عبید زاکان هنولایتی دخو بیش از تحمل ادب پارسی به‌مسائل جنسی، آن هم جنس ممنوع آلوده است. طنز عبید، موش و گربه است که باید آنرا قوی‌ترین طنز پارسی بشمار آورد.

طنز دخو امتیازی خاص دارد. شاید نخستین‌بار است که در زبان پارسی، طنز از نقد زاهد و تلمیح جنسی بمرحله والا میرود. صور اسرافیل بحق صور بیدارکننده بود اما گوئی تردید نیست که درهمه مقالات صوراسرافیل چرند و پرند دخو بود که در عمق جانها نفوذ میکرد و مردگان بیجان را شور و شوری میداد.

اثر و نفوذ یك متن ادبی را در قالب تاریخی آن باید سنجید. بااشکال میتوانیم آن شور و ولوله را که چرند و پرند دخو در جامعه آنروز بوجود می‌آورد تصویر کنیم که به‌حکایت معاصران واقعاً خارق‌العاده بود.

هنوز از گفته شهود عینی می‌توان شنید که مردم آنروز نسخه‌های صور را چون ورق زر دست بدست می‌بردند و بساکسان که در انتظار ظهور هفتگی صور روز می‌شمردند و شب خواب می‌دیدند.

مقاله‌ی «ترك عادت» شمارهٔ اول دوره دوم که پس از مدتها تعطیل و گویی در خارج از ایران منتشرشده یك سند تاریخی و سیاسی است که گوشه‌ای از خفایای معمولا مستور را از اعماق بیرون میریزد و عفونت زندگی خاص بزرگان آن ایام را عالمگیر می‌کند.

می‌نویسد: «درست پنجاه و پنج روز و پنج ساعت و پنج دقیقه بود که من چرند و پرند ننوشته بودم، ترك عادت هم موجب مرض است. همانطور که اگر یکصد و هشتاد هزار اهل رشت همیشه زیردست چهارده پانزده‌نفر فراش و پیشخدمت و آفتابه وگلدان‌گذارحکومت نباشند ناخوش میشوند. همانطور که اهالی شیراز و اصفهان و بلوچستان و خوزستان و کرمانشاهان و لرستان و عراق و کردستان و یزد اگر سالی چندین صدها دختر باکره و هزارها طفل امرد برای اندرون و آبدارخانه حکام‌نفرستند ناخوش میشوند......»

مقالات چرند و پرند چنانکه از همین نمونه میتوان دید؛ پرمایه و غنی است. حقاً حیرت کردنی است که دخو چگونه از خفایای زندگی طبقه ممتاز آن روزگار چنین با دقت خبردار میشده. شاید مجمع یا مجامع مخفی که زاییده نهضت مشروطه و یا زاینده آن بود؛ در این کار بی‌اثر نبوده است. وابستگی نویسنده به‌این مجامع بنا براین قوی مسلم است و شاید تفاوت سرنوشت او با جهانگیرخان شیرازی که یکی بی‌خبر بکام مرگ رفت و در زنجیر باغشاه جان داد و یکی بوقت مناسب جیم شد، از همین‌جا بود.

سبك مقالات چرند و پرند یکسان نیست و به‌تعبیر دیگر از وحدت اسلوب عاری است. همراه کلمات عامیانه و تعبیرات کوچه چون «جاهل ماهل» و «اشترمشتر» و «شل و شلاته» و «دوکرموکر» و «اتتوله» بجای «تانسوره» و «زهلمه» بجای «زهره»، کلمات قلمبه‌ای چون «بال بعوضه» و «قلم مرفوع» و «انسان ظلوم و جهول» و «فرق اجماع» و «ارسال‌المسلین» و احادیث و امثال عربی چون «الجنه تحت اقدام الامهات» و «عالم ما فی‌السموات و مافی‌الارضین» و «الضرورات تبیح المحظورات» آمده است. مضمون بعضی مقالات نشان میدهد که دخو در آن روزگار که فرهنگ فرنگستان چیزی کمیاب و دور از دسترس بوده، با آن آشنایی داشته و طلبه مدرسه‌ی قدیم قزوین از سرچشمه معرفت نو سیراب شده و در واقع ذوثقافتین بوده چیزی که اکنون نیز نظیر آن کمیاب است و همین فاصله میان اردوگاه فرهنگ کهنه و نو شاید، به‌یك فاجعه، یعنی بحران فرهنگ ملی منجر شود که ایلغار مغول نیز از انجام آن ناتوان ماند.

چهرهٔ هفته

Bachman-Turner Overdrive.

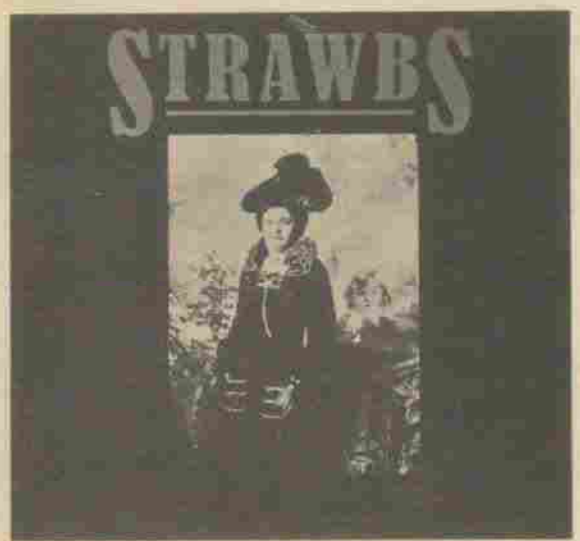
گروه B.T.O که درحال حاضر یکی از معروفترین و پر طرفدارترین گروه های راک آمریکاست و صفحات آنها همیشه جزو پرفروشترین صفحات قراردارد از «رندی ترنر» و «رابرت بچمن» و «بلر تورنتن» تشکیل شده، اهمام این گروه که تابحال دو آلبوم پلاتین و پنج آلبوم طلا داشته تماماً کانادائی الاصل میباشند. «رابرت بچمن» بنیانگذار این گروه سابقاً رئیس گروه قدیمی Guess Who بود ولی بعلل مختلف منجمله مالی و اختلاف عقیده با آنها ودرمورد استعمال مواد مخدر بالاخره در سال ۱۹۷۰ ازآنها جدا شد.

«فردترنر» سابقاً یک گیتاریست عادی بود که بمدار مدتی بکلی تغییر شغل داد و به کاردساختمان‌سازی پرداخت وبالاخره «بلر تورنتن» را بعنوان گیتاریست به این گروه اضافه کردند.

گروه B.T.O ازچندین لحاظ باگروه های دیگر راک امروزی متفاوت است اول اینکه همه اعضاء آن دارای مذهب «مورمون» هستند. دیگر اینکه بی اندازه معتقدان درمکر جمع آوری پول وثروت میباشند وآخراینکه هیچ کدامشان نه سیگار میکشند، نه الکل به مشروب میبرند و نه مواد مخدر استعمال میکنند و این صفات شاید در گروههای راک بی‌نظیر باشد.

B.T.O بطور متوسط درهرماه ۶ روز کنسرتهائی اجرامیکنند که همیشه سالن‌ها را پر میکنند و ماهیانه فقط از این کنسرتها ۱۷۰/۰۰۰ دلار درآمد دارند.

آلبوم Not Fragile آنها یکی از پرفروشترین صفحات ۱۹۷۴ شناخته شده و درهمین ماه آخرین آلبوم آنها بانام Brave Belt منتشر میشود که پیش‌بینی میشود رکورد فروش صفحات قبل آنها را بشکند منتقدین موسیقی اغلب از یکنواختی موسیقی این گروه صحبت میکنند وکمتر از آنها تعریف میشود ولی بچمن در این مورد میگوید، ما هیچ اهمیتی به گفته آنها نمیدهیم چوناینهمه طرفداری که پیداکرده‌ایم و اینهمه صفحه که در سال میفروشیم بهترین دلیل برای ماست که از کار خود راضی باشیم و بادلگرمی بیشتری بدراه خود ادامه دهیم.











آلبومهای هفته

Strawbs-Ghosts

این جدیدترین آلبومیست که گروه انگلیسی «استرابز» منتشر کرده این گروه که از انگلیس به امریکا مهاجرت کرده تابحال چندین آلبوم پر فروش منتشر کرده واین آلبوم هم اصولا باید فروش بهتری از آلبوم قبلیشان باسم Hero And - Heroine داشته باشد.

در این آلبوم مخلوطی از سبك و «فولك» و «راك» مصرف شده وبا وجود آهنگهای سنگین راکی مصرف شده هنوز ملودی وصدای ملایم‌آنها شنیده میشود.



سبك این آلبوم هم مانند دوتای قبلی همان طبل سنگین و گیتاربـاس را مصرف‌کرده بافرق اینکه Synthesiser را کمتر مصرف‌کرده و در نتیجه موسیقی این آلبوم ملایم‌تر از آلبومهـای قبلی شده.

با وجود اینکه اشعار ایـن آلبوم بنظر خوب میرسند متأسفانه موسیقی آن یکلی این اشعار را غـرق میکند ولـی رویهمرفته آلبوم خـوبیست کـه شنیدن دارد.

Joewalsh-Sowhat

«جووالش» كه قبلا یکی از اعضاء گروه «جیمز گنگ» بوده بادو آلبوم قبلی خودتوانسته استعداد خودرا بدوستداران موسیقی راك ثابت کند و ایـن سومین آلبومیست‌که او به تنهائی منتشر کرده‌که بخوبی آلبومهای قبلی اوست.

دنیای پاپ
(استریو)

TUESDAY
The Rolling Stones - It's only Rock and Roll
Bruce Springsteen - The wild and the innocent
Gladys Knight and the pips - Imagination

THURSDAY
موسیقی رقص

SATURDAY
Rory Gallagher - Rory Gallagher
- Deuce
- Tattooed Lady

SUNDAY
Santana - Borboletta
Donovan - I Tease
Billy Joel - Street Life Serenade

TUESDAY
Joe walsh - Sowhat
Strawbs - Ghostt
Billy Preston - The Kids and Me

WEDNESDAY
Eric Clapton - 461 Ocean Boulevard
Traffic - When Eagle Flies
Bad Company - Bod Company

THURSDAY
Discoteque

دنیای راك
(استریو)

Bonnie Bramlet - Where you come from
Bonnie Bramlet - Love has brought me
Grace Slick - Somebody to love
Iron Butterfly - Search in circles
- Pearly Gates
Beep Purple - Hey Joe
- Hush

SATURDAY
Curtis Mayfield - Kungfu
Wishbone Ash - Silver shoes
- Don't come back
Johnny Winter - Mind over matter
- Roll with me
Supertramp - Rudi

SUNDAY
Warner Brothers Album
European Sampler

MONDAY
Richie Havens - Sad eyed lady
Moody Blues - Meloncholy man
Nigts in white satin
Carole King - The awful truth
- Such suffering
Strawbs - Ghosts
Joe Walsh - Falling down

TUESDAY
Urbamba - Eleo
David Gates - Angel
- Play on my guitar
Elton John - Daniel
John Denver - Sweet Surrender
Steely Dan - Razor boy
- Gold teeth

WEDNESDAY
Jeff Beck - Beck's Bolero
- Aint superstitious
Robin Trower - Shame the Devil
- Confess in midnight
Jefferson Starship - Caroline
Steely Dan - Parkers band
- Through the buss

CLASSICAL MUSIC
Second Programme and FM Radio

IMMORTAL COMPOSITIONS
8 A.M.

TUESDAY
S. Rachmaninov's: 102th. Birth Anniversary

THURSDAY
P. Barkechli: Piano Recital
Pieces for the Clementi Piano

INTRODUCING GREAT MUSICIANS

TUESDAY
F. Chopin

THURSDAY
F. Chopin

EVENING CONCERT
9 P.M.

TUESDAY
G. Bizet: Carmen-Suite
S. Rachmaninoff: Piano Concerto No 2
E. Lalo: Symphony Espgnole

WEDNESDAY
A Dvorak: Serenade in E
A Dvorak: Symphony No 8
A Dvorak: Slavonic Dances

THURSDAY
A. Roussel: Symphony No 3
D. Shostakovich: Symphony No. 4

FRIDAY
U. Giordan: Fedora - Opera



معرفی گروههای راك
Rory Gallagher

گیتاریست خواننده و کمپوزیتور انگلیسی روری گالاگر کارموسیقی خود را در سن ۱۵ سالگی با گروه « ایمپکت » شروع کرد.

بعد ازدوسال از این گروه جدا میشود وخود گروه «تیست» را تشکیل میدهد که جان ویلسون طبلزن ریچارد مك کراکن گیتاریستباس در آن شرکت دارند این گروه که بزودی شهرت زیادی در انگلستان پیدا میکند در سال ۱۹۷۱ از یکدیگرجدا می‌شوند ودر حالیکه ریچارد جون گروهی باسم Stud تشکیل میدهند روری گالاگر کار موسیقی‌خود را بتنهائی ادامه میدهدوبعنوان یکی از بهترین گیتاریستهای راك جهانی شناخته میشود. چندین آلبوم «سولو» منتشر میکند که با وجود اینکه زیاد در لیستهای تاپ پرفروش قرار نگرفته‌اند ولی هر کدام جزو یکی از بهترین آلبومهای گیتار راك شناخته شده‌اند و توانسته‌اند جای روری گالاگر را مابین گیتاریستهای بزرگی از قبیل هندریکس، اریك کلپتون و جف بك محفوظ نگاه دارند.

آلبومهای امریکا

1 (2) FIRE . . . . Ohio Players
2 (6) HEART LIKE A WHEEL Linda Ronstadt
3 (5) AVERAGE WHITE BAND . . Averange White Band
4 (1) ELTON JOHN'S GREATEST HITS . . . Elton John
5(13) BLOOD ON THE TRACKS . Bob Dylan
6 (3) MILES OF AISLES . . . . Joni Mitchell
7 (4) DARK HORSE . . . . . . George Harrison
8 (7) RELAYER . . . . Yes
9 (8) WAR CHILD . . . . . . Jethro Tull
10(16) BARRY MANILOW 2 . . . Barry Manilow

آلبومهای انگلیس

1 (1) ENGELBERT HUMPERDINCK'S GREATEST HITS . . . . . (Decca) 10 1
2 (2) ELTON JOHN'S GREATEST HITS (DJM) 15 1
3 (4) SHEER HEART ATTACK Queen (EMI) 15 3
4 (3) TUBULAR BELLS Mike Oldfield (Virgin) 78 1
5(23) BLOOD ON THE TRACKS Bob Dylan (CBS) 3 5
6 (9) DARK SIDE OF THE MOON Pink Floyd (Harvest) 99 1
7 (7) CAN'T GET ENOUGH Barry White (20th Century) 17 3
8 (5) THE SINGLES 1969-1973 Carpenters (A&M) 50 1
9 (8) DAVID ESSEX . . . . (CBS) 20 1
10(10) ROLLIN, . . Bay City Rollers (Bell) 21 1

نامه ها، برنامه ها

کرمانشاه ـ محمد رضا شیرازی

پس از سلام، موفقیت شمارا ازخداوند بزرگ خواهانم.
سئوالم درمورد برنامه‌های شبکه و برنامه دوم تلویزیون است. چرا برنامه‌هائی که از برنامه دوم تلویزیون پخش میشود بهتر از برنامه‌های شبکه است. آیامسئولین مربوطه برنامه صحیحی برای‌تقسیم برنامه‌ها دو کانال ندارند.
اکنون دربرنامه دوم تلویزیون بیش از ۱۰ نوع سریال سینمایی پخش میشود که با مقایسه با برنامه‌های شبکه می‌بینیم که فرق زیادی باهم دارند مثلا سریالهای‌حس ششم، کاری شبانه، لحظه‌های اضطراب، کوجاک و امثال آنها. خواهش میکنم در این‌مورد توضیح بدهید.

تماشا :

دوست عزیز، برنامه‌های شبکه‌بعلت آنکه برای تماشاگران سراسر کشوراست طوری تنظیم میشود که مورد استفاده طبقه مختلف مردم باشد و برای هرکدام از این گروهها (مثلا روستائیان، کارگران، کودکان و نوجوانان) برنامه‌های خاصی تهیه میشود که حجم بیشتری از برنامه‌های شبکه را پرمی‌کند. اما درمورد بهتر بودن برنامه‌های‌دوم تلویزیون باید خدمتتان عرض کنم که این سلیقه شخصی شما است. سریالهای جالب و خوبی مانند، کانن، دان الگوست، ویرجینیائی، بیمارستان عمومی آیرونساید و... نیز از شبکه پخش میشود که با مقایسه با برنامه‌های دوم تلویزیون دست کمی از آنها ندارند.
ضمنا سریالهای برنامه‌دوم تلویزیون برای‌آندسته ازتماشاگران که درشهرستانها هستند و نمیتوانند از برنامه دوم تلویزیون استفاده کنند از شبکه سراسری نیز پخش خواهد شد.

مشهد ـ محمد هاشمی

سلام،
من طی یکنامه (۴ صفحه‌ای) برای صفحه نامه‌ها، برنامه‌ها مطالب زیادی عنوان کرده بودم و امیدوار بودم که به یک یک آنها پاسخ صحیح بدهید ولی بعد از چند هفته متوجه شدم که در قسمت جوابهای کوتاه به نامه‌ام پاسخ گفته شده است. من واقعا از کاری که شما کرده بودید عصبانی و ناراحت شدم که چرا برای چهار صفحه نامه من جواب بدین کوتاهی داده‌اید.
حالا خواهش میکنم فیلمهائی که در آن‌نامه به‌آنها اشاره کرده بودم ازتلویزیون پخش کنید.

تماشا :

متن نامه گله‌آمیز شما را بدین‌سبب چاپ کردیم تا با سایر دوستانی که در این باره باما حرف دارند صحبت کنیم.
گاهی دیده میشود که دوستان‌عزیز درنامه چند صفحه‌ای خود سئوالهائی ازقبیل: چرا فلان سریال پخش نمیشود. چرا پخش فلان سریال قطع شده یا چرا فلان فیلم را نمایش نمیدهید و... ازما می کنند.
باید عرض کنیم که هدف از تشکیل این‌بخش در مجله، جواب به‌سئوالهائی است که علاوه بررفع مشکل خواننده به‌پرسش‌های مشابه خوانندگان دیگر نیز پاسخ داده شود. وقتی دوستی درباره یکی ازفرستنده‌ها سئوالهائی طی نامه‌ای ازما می‌کند، جواب این سئوال برای سایر افرادی که این سئوال برای آنها نیزمطرح‌بوده قابل‌استفاده است.
سعی می کنیم در نامه‌هائی که بای بخش میرسد به سئوالهائی جواب بدهیم‌که مورد استفاده همگان باشد و بدین جهت است گاهی به قسمتی از یکنامه پاسخ میدهیم.
امیدواریم شما دوستان عزیز در این راه با ما همکاری کنید.

تهران ـ نوشین جلالی

با عرض سلام، به‌سئوالات زیر پاسخ دهید:
۱ـ ممکن است بگوئید شماره‌های از مهرماه تااردیبهشت سال۵۲ مجله تماشا را از کجا و چگونه می‌توانم تهیه کنم؟
۲ـ ممکن است دوباره فیلمهای برادران مارکس را نمایش بدهید؟

تماشا:

۱ـ بآدرس خیابان تخت طاووس، نبش‌روزولت، ساختمان‌اداری رادیوتلویزیون، طبقه ۶، سازمان شهرستانهای مجله تماشا تشریف بیاورید در اختیارتان می گذاریم.
۲ـ فیلمهای‌برادران مارکس تاکنون دوبار از برنامه دوم تلویزیون پخش شده است، باین زودی امکان پخش مجدد آنها نیست.

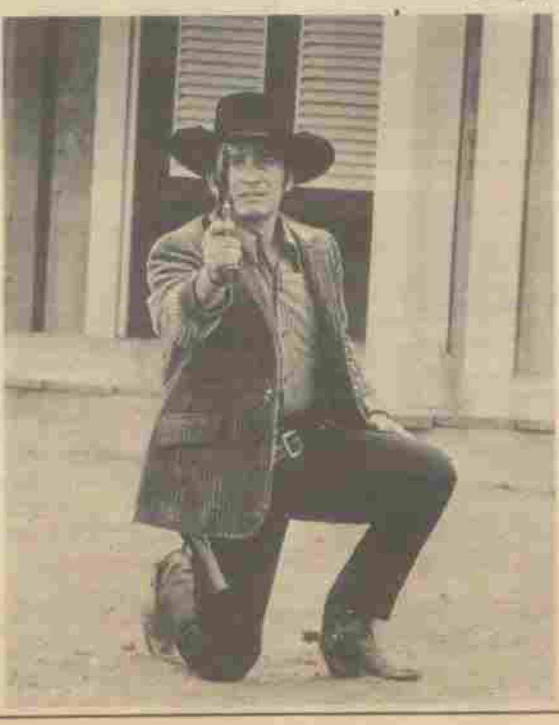
تهران ـ محسن صالحی

سلام
مدتی بود که در مجله کتابی به نام (اصول و تکنیک سینمای هشت میلیمتری) معرفی می‌کردید. می‌خواهم در مورد این کتاب اطلاعاتی در اختیار من بگذارید، و بگوئید که از کجا می‌توانم آنرا تهیه کنم.

تماشا :

کتاب «اصول و تکنیک سینمای هشت میلیمتری» توسط منوچهر جوالفرنوشته شده و از طرف انتشارات سازمان رادیوتلویزیون ملی ایران به طبع رسیده است. این کتاب را می‌توانید از کتابفروشیهای معتبر تهیه کنید.

جیمز دراری



رودسر ـ غلامعلی اکبری

سلام،
من چند سناریو بنامهای «شب درویشان، گل شب عروسی، شجره عشق، کودک یلنگ و طفل بی‌گناه» نوشته‌ام می‌خواهم مرا راهنمائی کنید که چگونه می‌توانم این سناریو را برای تلویزیون بفرستم.

تماشا :

دوست عزیز، درنامه بعدی خود توضیح بیشتری بدهید تا شما را راهنمائی کنیم که به‌کدام‌یک از واحدهای تلویزیون می‌توانید مراجعه کنید.

چند جواب کوتاه

تهران ـ قدیر نعمتی

دوست‌عزیز، هرسه‌نامه شما بدستمان رسیده است درخواست شما به هیچوجه عملی نیست. دراین مورد قبلا نیز توضیح داده‌ایم.

تهران ـ زهرا قاسمی

سریال تسر تاکنون چندبار از تلویزیون پخش شده است و باین زودی امکان پخش مجدد آن نیست.

تهران ـ مینو ـ م

برنامه چشمک بعلت ناراحتی که‌برای تهیه‌کننده این برنامه پیش آمده بود قطع شده است این برنامه بزودی از برنامه شبکه پخش خواهد شد.

تهران ـ کیانوش سارنگ

تجربه شعر صفحه‌دیگری است و کارش جدا با تجربه‌های آزاد است ـ صفحه تجربه‌های آزاد از شماره ۳۰۶ دوباره در مجله دایر شده است.

تهران ـ پروانه اعظم‌پور

از تهیه‌کننده برنامه موسیقی اصیل ایرانی خواهش کردیم آهنگ مورد علاقه شما را در یکی از برنامه‌های خود بگنجاند. تاریخ پخش آنرا در جدول برنامه رادیو خواهیم نوشت.

ساری ـ محمد احمدی

هفته گذشته در جواب نامه یکی از همشهریهای‌شما به‌سئوال شما پاسخ داده‌ایم. امیدواریم توجه کرده باشید.

آبادان ـ مریم بینا

فیلمی که از طرف تماشاگران برای نوروز برنامه دوم تلویزیون انتخاب شد، مجموعه پیکان سیاه بود ـ فیلمهائی کاشما نام برده‌اید پخش نخواهد شد.

نامه‌های رسیده

تهران ـ اعظم صالحی
یزد ـ احمد ـ الف
تهران ـ قدیر نعمتی
شاهی ـ فریدون افتخاری
نیشابور ـ سیدحبیب ازگلی
برازجان ـ علی پیرمرادی
تهران ـ کیوان صدرا
تهران ـ شهرزاد شریفی
تهران ـ ساسان صدر
تهران ـ پیام وزیرزاده
تهران ـ نیلوفر ـ م
تهران ـ بهمن علی‌آبادی

صدای ایران

سه‌شنبه ـ ساعت ۲۱

فرهنگ مردم

فرهنگ ایران زمین

نوشته: انجوی شیرازی

در این برنامه ضمن مروری در گذشته بهاین امر پرداخته میشود که در این‌مدت، در پنجسالی که از عمر برنامه گذشته چه کارهائی شده است و درسال فارهای که در پیش است چه بایـد بشود. سپس مطالب برنامه با مراسم نوروز شروع میشود که راجع به چیدن سفرهٔ هفتسین است. شاید خیلی‌ها خیال کنند چیدن سفره هفتسین در همه‌جا یکشکل است در صورتی که اینطور نیست و آداب چیدن سفره و نوع چیزهائی که در آن می‌چینند درهرجا شکل خاصی دارد. و آنگاه یکی از بازیها و سرگرمیهای مردم قزوین در ایام نوروز که بوسیله شنونده‌ای ارسال شده است شرح داده میشود.

در فواصل برنامه از ترانه‌های‌اصیل محلی استفاده میشود.

●

چهارشنبه ـ ساعت ۹/۰۵

برنامه فوق‌العاده

«سیزده بدر»

اجراکننده: علی تابش
تهیه‌کننده: هوشنگ قانع

روز سیزدهم فروردین بمناسبت «سیزده بدر» برنامه مخصوصی از برنامه اول رادیو ایران پخش میشود که حاوی مطالب جالب و شنیدنی ـ داستانهای کوتاه خنده‌آور، نمایشنامه‌های کمدی و ترانه‌های خوانندگان مشهور خواهد بود دراین برنامه ترانه‌های زیادی از بهترین و آخرین ساخته سازندگان آهنگ و نوازندگان پخش میشود و خوانندگان ترانه‌های جدیدی را عرضه خواهند داشت و در فواصل نیز هنرپیشگان کمدی رادیو برنامه‌های ویژه‌ای را اجـرا خواهند کرد.

●

چهارشنبه ـ ساعت ۱۶/۳۰

فرهنگ ایران زمین

«شناختی‌نو از فردوسی»

اجرا کننده: احمدعلی رجائی

در برنامهٔ پنجمین آقای احمد علی رجائی استاد دانشگاه راجع به فردوسی از نظر ارزشهای مبارزاتی و ایراندوستی‌های فردوسی که تجلیش ضمن شاهنامه مشهود است صحبت کرده و مبارزاتی را که فردوسی باعناصر ضد ایرانی اعم از اشغالگران داخلی یا غزنویانی که بعنوان خلیفه از خارج برای جلب درآمد مردم ایران و اجرای مقاصد خودشان بوسیله حکام خود و محمود غزنوی اقدام میکردند، داشته شرح داده، در این برنامه به بحث درباره شناخت فردوسی از دیدگاه شعرش و بحث در هنرشعر وشاعری فردوسی پرداخته میشود.

●

جمعه ساعت ۱۳

نمایشنامه

چمدان گمشده

اثر : عبدالمنعم سلیم نویسنده معاصر مصر

ترجمه وتنظیم: عدنان غریفی
کارگردان: صادق بهرامی
تهیه‌کننده: خسرو پرتوش

از نویسندگان مصری تاکنون آثار زیادی از رادیو پخش نشده است بخصوص بصورت نمایشنامه. «چمدان گمشده» داستان بسیار جالب و دلپذیری است که بوسیله عدنان غریفی ترجمه و برای پخش از رادیو تنظیم شده است.

هنرپیشگان این نمایشنامه عبارتنداز: محسن‌فریـدـعباس‌نوروزی ـ حمیدمنوچهری‌ـ علی‌اصغر عسگریان ـ کیومرث مشری ـ حسین ایقانی.

●

جمعه ـ ساعت ۱۷/۳۰

سیروسفر

تنظیم از خسرو شاهانی
تهیه‌کننده: عباس تهرانی

برنامهٔ روز جمعه «سیروسفر» بایك غزل بسیار زیبا از حافظ شروع میشود و بعد نوبت به قسمتهای دیگر آن میرسد.

دختربچه اسکاتلندی جلوی آینه نشسته بود و غذا میخورد پدرش سررسید و پرسید: دخترم چرا جلوی آینه نشستی و غذا میخوری ـ دختر جواب داد: یك عالمه خاپدماره باباجون، پدرپرسید: چه‌فایده‌ای دخترـ برای‌اینکه اینجوری دوتا بشقاب غذا میخورم.

اجراکنندگان برنامه: تاجی احمدی‌ـ فریدون توفیقی.

●

جمعه ساعت ۲۰/۳۰

داستان پلیسی

کارگردان: حیدر صارمی
تهیه‌کننده: عباس تهرانی
گوینده: جواد ساری اصلانی

برنامه «داستان پلیسی» اینهفته اختصاص به نمایشنامه‌ای دارد بنام«خیابان هشتم» که امیر عشیری آنرا نوشته است هنرپیشگان این داستان عبارتند از: عباس نوروزی ـ عباس مصدق‌ـ همایون ایرانپور‌ـ باقر گریمور‌ـ هوشنگ خلشتری‌ـ کیومرث مشری ـ فرهنگ مهرپرور ـ حمید عاملی ـ مینا جعفرزاده ـ سرور جوکی

●

جمعه ساعت ۲۲

«افسانه آدینه»

«زمین برای یك انسان»

ترجمه و تنظیم: اسداله شهریاری
کارگردان: سیروس الهی
گوینده: مینا فرخنکی
تهیه‌کننده: جواد عالی

«افسانه آدینه» اینهفته اختصاص به یکی از افسانه‌های جالب و شنیدنی روسی دارد که ازبین افسانه‌های فراوان ایـن سرزمین انتخاب شده است ایـن داستان بیشتر درباره کسانی است که زیادهطلب و حریص هستند و معنی قناعت را نمیدانند افسانه‌ای آموزنده است.

هنرپیشگان عبارتنداز: فریدهاطهوری‌ـ مینا جعفرزاده ـ حمید منوچهری ـ مسعود تاجبخش ـ فرزاد ـ حسین امیرفضلی ـ غلامحسین بهرامی

●

شنبه ساعت ۲۱

مشاعره

اجراکننده: مهدی سهیلی
تهیه‌کننده: عباس تهرانی

در این برنامه حمیده شریعتی در قطعه بدون قید حرف اول و محمدرضاصفری دربهار و علی نمازی هم در بهار بایکدیگر بمشاعره خواهند پرداخت.

●

یکشنبه ساعت ۲۱

شاهکارهای ادبیات جهان

برنامه‌ای از: حسن شهباز
تهیه‌کننده: مهدی شرفی

تامس ادوارد لارنس، مردی که در تاریخ سیاسی جهان بنام «لارنس عربستان» مشهور است، از اعجوبه‌های روزگار بشمار میآید. اوهم سیاستمدار بود، هم سرباز، هم ادیب وهم نویسنده، و شگفت‌آور اینکه یکی از آثار مکتوب او بنام هفت ستون‌خرد ازجمله کتابهای بزرگ عالم بحساب آمده است. زندگانی وی سراسر تلاش و حادثه بوده است و ماموریتهای سیاسی او طی سالهای جنگ اول جهانی و آرمانهای گسترده‌ای که برای اتحاد ملل عرب داشت بدانگونه دامنه‌دار بوده که زندگی او دراز پرده‌ای از اسرار و ابهام پوشانده است، معهذا انتشار همین کتاب هفت ستون خرد یك واقعیت مسلم را بثبوت رسانید و آن اینکه تامس ادوارد لارنس یك نویسنده متفکر ویك ادیب دانشمند بوده است.

کتاب هفتستون خرد بطور کامل درسال ۱۹۳۵ انتشار یافت، لارنس در ۱۹ ماه مه همانسال، دراثر سانحه‌ای بدرود حیات گفت و شش‌ماه پس‌از مرگش، کتابی که نام مصنفش را در ردیف نویسندگان‌بزرگ جهان قرارداد منتشر شد. از زمانی که این کتاب بچاپ رسیده تا امروز که دورانی نزدیك به چهل سال میگذرد، تجدید طبع و انتشار آن در جهان متوقف نشده است و برنامه «شاهکارهای ادبیات جهان» اینساعت به این کتاب اختصاص دارد.

●

جمعه ـ ساعت ۱۳

«نمایشنامه بعد ازظهر جمعه»

«خانه قایقران»

اثر: پل آرنون ولوئی‌ورنول

ترجمه: ماهمنیر مینوی
کارگردان: صادق بهرامی
تهیه‌کننده: خسرو پرتوش

«خانه قایقران» داستانی است مربوط به دوستی دونفر که طی چهارماه اولیهجنگ با یکدیگر آشنا میشوند و هیچیك ازخانوادهٔ خود خبری ندارند و وقایع جدیدی برایشان اتفاق میافتد که طی این نمایشنامه‌خواهید شنید.

هنرپیشگان عبارتنداز: مسعودتاجبخش علی‌اصغر عسگریان ـ حسین ایقانی باقر گریمور‌ـ فریدا غیوری ـ محسن فرید سیروس الهی ـ هوشنگ خلشتری

برنامهٔ دوم رادیو

سه‌شنبه

۰۶/۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵	بامداد و موسیقی (استریو)
۰۷/۳۰	اخبار
۰۷/۳۵	دنباله بامداد و موسیقی (استریو)
۰۸/۰۰	آثار جاویدان موسیقی

تهیه و اجراکننده: سهراب جابر
برنامه‌ای بمناسبت صد و دومین سالگرد تولد سرگئی راخمانینف

۰۹/۰۰	ترانه‌های ایرانی (استریو)
۰۹/۳۰	آلبوم امروز
۱۰/۰۰	موسیقی ایرانی
۱۰/۳۰	برگزیده‌ها
۱۱/۰۰	موسیقی سرزمینها
۱۱/۳۰	موسیقی جاز (استریو)
۱۲/۰۰	باموسیقیدانان بزرگ آشنائیم

نویسنده: مهرداد شکوهی
تهیه و اجراکننده: مهران روحانی
فردریك شوپن

۱۳/۰۰	تدریس زبان انگلیسی
۱۳/۱۵	تدریس زبان فرانسه
۱۳/۳۰	برنامه گروه خبر نیمروز
۱۳/۴۵	تکنوازان
۱۴/۰۰	برنامه بزبان روسی
۱۴/۱۵	برنامه بزبان آلمانی
۱۴/۳۰	برنامه بزبان فرانسه
۱۴/۴۵	برنامه بزبان انگلیسی
۱۵/۰۰	از آرشیو برنامه دوم:

نمایشنامه: «سیمانسرای جهان» اثر: اوین دومان ـ ترجمه: رضا سیدحسینی
کارگردان: سیروس ابراهیمزاده
تهیه کننده: علی‌اصغر طاهری

۱۷/۰۰	دنیای پاپ (استریو)
۱۷/۳۰	برگهای الدنه
۱۸/۰۰	موسیقی فیلم (استریو)
۱۸/۳۰	شعر و موسیقی
۱۹/۰۰	پاپ ۱۹ (استریو)
۱۹/۳۰	اخبار
۱۹/۴۰	برای شما خوانده‌ایم
۲۰/۰۰	گلهای تازه شماره ۱۱۹(استریو)

هنرمندان گلهایگانی ـ پرویز یاحقی ـ توکل ـ جهانگیر ملك ـ
شعر از سعدی، «دستگاه ماهور»

۲۰/۳۰	ادبیات جهان
۲۱/۰۰	کنسرت شب

نویسنده: مهرداد شکوهی
تهیه و اجراکننده: مهران روحانی
بیزه: سوییت کارمن
راخمانینف: کنسرتو پیانو شماره ۲
لالو: سنفونی اسپانیول

۲۲/۳۰	کتاب شب

«چنین کنند بزرگان»
اجراکننده: داود رمزی

۲۲/۰۰ موسیقی ایرانی (استریو)
۲۳/۳۰ دنیای راک (استریو)
۰۱/۰۰ پایان برنامه.

چهارشنبه

برنامهٔ ویژه روز سیزدهم فروردین

۰۷/۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۷/۰۵ بامداد و موسیقی (استریو)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنباله بامداد و موسیقی (استریو)
۰۸/۳۵ ترانه‌های ایرانی
۰۹/۰۰ آلبوم امروز (استریو)
۰۹/۳۰ آئینه آدینه
۱۱/۳۰ موسیقی جاز
۱۲/۳۰ موسیقی به‌انتخاب شما (استریو)
۱۳/۳۰ اخبار
۱۳/۴۵ موسیقی ایرانی
۱۴/۰۰ برنامه بزبان روسی
۱۴/۱۵ برنامه بزبان آلمانی
۱۴/۳۰ برنامه بزبان فرانسه
۱۴/۴۵ برنامه بزبان انگلیسی
۱۵/۰۰ نمایشنامه ـ «در دام ازدواج»
اثر: اوژن‌سو ـ ترجمه پوران‌فرخزاد
کارگردان: هوشنگ بهشتی ـ
تهیه کننده: مظفر مقدم
۱۶/۰۰ تاپ، پاپ
۱۹/۳۰ اخبار
۱۹/۴۰ موسیقی برای جوانان
۲۰/۰۰ برنامه گلهای تازه شماره ۱۱۵ (استریو)
هنرمندان: محمودی، اسداله ملک، فرهنگ شریف، جهانگیر ملک،
شعر از: حافظ (ماهور)
۲۱/۰۰ کنسرت شب
دوراک: سرناد مینازور
دوراک: سنفونی شماره ۶
دوراک: چند رقص اسلاو
۲۳/۰۰ آهنگهای برگزیده (استریو)
۰۱/۰۰ پایان برنامه

پنجشنبه

۰۶/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵ بامداد و موسیقی (استریو)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنباله بامداد و موسیقی (استریو)
۰۸/۰۰ آثار جاویدان موسیقی (استریو)
رسیتال پیانو برنامه کشلی
آثاری برای پیانو کلمنتی
۰۹/۰۰ ترانه‌های ایرانی (استریو)
۰۹/۳۰ آلبوم امروز (استریو)
۱۰/۰۰ موسیقی ایرانی
۱۰/۳۰ برگزیده‌ها
۱۱/۰۰ موسیقی سرزمینها
۱۱/۳۰ موسیقی جاز (استریو)
۱۲/۰۰ باموسیقیدانان بزرگ آشنائی‌ ـ فردریک شوپن
۱۳/۰۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳/۱۵ تدریس زبان فرانسه
۱۳/۳۰ برنامه گروه خبر نیمروز
۱۳/۴۵ تکنوازان
۱۴/۰۰ برنامه بزبان روسی
۱۴/۱۵ برنامه بزبان آلمانی
۱۴/۳۰ برنامه بزبان فرانسه
۱۴/۴۵ برنامه بزبان انگلیسی
۱۵/۰۰ از آرشیو برنامه دوم:
نمایشنامه: «چاه مقدس» اثر جی.ام. سینگ ـ ترجمه: مصطفی رحیم‌زاده
با شرکت و کارگردانی: ژاله
تهیه کننده: علی‌اصغر طاهری
۱۷/۰۰ دنیای پاپ (استریو)
۱۷/۳۰ کتاب روز
۱۸/۰۰ موسیقی فیلم (استریو)
۱۸/۰۳ شور و موسیقی
۱۹/۰۰ بهترین آهنگهای روز از آلبوم

صفحات دیروز
۲۰/۰۰ گلهای تازه شماره ۱۳۰ (استریو)
هنرمندان: گلچین ـ پایور ـ رحمت‌اله بدیعی ـ اسماعیلی
شعر از: رودکی (افشاری)
۲۰/۳۰ تاتر روز
۲۱/۰۰ کنسرت شب
روسل: سنفونی شماره ۳
شوستاکوویچ: سنفونی شماره ۴
۲۲/۳۰ کتاب شب
«چنین کنند بزرگان»
۲۳/۰۰ موسیقی ایرانی (استریو)
۲۳/۳۰ دنیای راک (استریو)
۰۱/۰۰ پایان برنامه

جمعه

۰۷/۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۷/۰۵ بامداد و موسیقی (استریو)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنباله بامداد و موسیقی (استریو)
۰۸/۳۵ ترانه‌های ایرانی
۰۹/۰۰ آلبوم امروز (استریو)
۰۹/۳۰ آئینه آدینه
زیر نظر حسین ولی‌زاده
برنامه‌ای از گروه ادب امروز
بسرپرستی نادر نادرپور
تهیه کننده: منوچهر جهانگیری

در برنامه این هفته آیینه آدینه این مطالب را میشنویم:

برنامه باین غزل مولانا آغازمیشود.

ای نوبهار خندان از لامکان رسیدی
چیزی بیار مانی از یار ما چه دیدی
خندان و تازه‌رویی، سرسبز ومشکبویی
همرنگ یار مایی یا رنگ از او خریدی
ای فصل خوش چو جانی، وز دیده‌ها نهانی
اندر اثر پدیدی در ذات ناپدیدی
ای گل چرا نخندی کز هجر بازرستی
ای ابر چون نگریی کز یار خود بریدی
ای گل چمن بیارا، می‌خند آشکارا
زیرا سه‌ماه پنهان در غار میدویدی
ای باغ خوش بپرور این نورسیدگان را
کاحوال آمدنشان از رعد می‌شنیدی
ای بادِ شاخه‌ها را در رقص اندر آور
بریاد آن که روزی بروصل می‌وزیدی
بنگر بدین درختان چون جمع نیکبختان
شادند ای بنفشه از غم چرا خمیدی
سوسن بغنچه گوید هرچند بسته‌چشمی
چشمت گشاده گردد گر بخت درمزیدی

وپس از آن چهره بهار در نثرفارسی نوشته اسمر واقدی که درآن بنقل قسمتی از داستان بابا گوهی پرداخته:

«باز بهار آمد و معنی زندگی عوض شد. چشمو گوشم دنیارا بشعر ترجمه‌میکنند و بآواز میخوانند، در خاطرم فوفاشه، یادگارها بیدار شده لبخندزنان زمزمه می‌کنند و اشک میریزند ولی از لذت غم در سینه جا نمیگیرد، چون تنها برای خودم غم میخورم، برای هرچه عاشق در عالم بوده میسوزم......»

معرفی و بررسی کتاب هفت چهره از شاعران معاصر ایتالیا نوشته: م ـ الف ـ بخیرلیا:

«هفت چهره از شاعران معاصر ایتالیا» چنانکه از عنوانش برمیاید مجموعه‌شعرهایی است از هفت شاعر معاصر ایتالیا که به کوشش نادرنادرپور و جیالاپرپولاکاروتزو به فارسی برگردانده شده و از سوی انتشارات کتابهای جیبی چاپ و منتشر شده است.

«کاروتزو» در پیش گفتار کتاب نخست بچگونگی ترجمه این‌مجموعه اشاره می‌کند و هم در اینجاست که از نادر نادرپور سخن میگوید.

نکاتی که یک منتقد سخت کوش غیر ایرانی درباره این شاعر ایرانی آورده برای خوانندهٔ فارسی زبان در خور اهمیت بسیار است. کاروتزو در بخشی از این پیش گفتار چنین مینویسد:

«آنان که هنوز تصویری غیر واقعی از شاعر دارند و او را موجودی ژولیده‌مو می‌پندارند که کلمات را برق‌آسا از هوا میرباید و بر کاغذ میریزد باید نادرپور را ببینند که با چه سختگیری و دقتی کار می‌کند، و چگونه دستنویسی پس از قلم خوردگی پدید میاورد.

معرفت کامل او بزبان (که بزبان مادری محدود نمی‌شود) بیرون که سیوتی سطحی بدو ارزانی دارد، فکرش را بجست و جویی دردآلود برمی‌انگیزد. کلمات را می‌آزماید، و باز می‌آزماید تا اندیشه، روشن‌ترین و خوش آهنگ‌ترین تعبیری را که مورد نظر اوست بیابد......»

نگاهی بسینمای ایران در سالی که گذشت نوشته جمشید چالنگی: «در نگاهی بمسیر سینمای ایران در سالی که گذشت، درمی‌یابیم که این سینما هرچند کامل، اما بهرحال نشاندهندهٔ تحولی است کودکانه که رفته رفته به شکل دلخواه و با ارزش خود دست می‌یابد......»

در گذر به سفر نامه‌ها به سفرنامه تاورنیه میرسیم. ژان باتیست تاورنیه یکی از بزرگترین جهانگردان قرن هفدهم است. ارزش او در شناساندن ایران به غربیها خصوصا فرانسویها و زندگی او در این سفرنامه چیزی است که محققان را به تحسین این جهانگرد دانشمند واداشته است. شش سفر طولانی، طول اقامت درشرق حق تقدم او را نسبت به جهانگردان آن زمان مشخص میکند. این مقدمه مطلبی است که پوران صارمی در مورد تاورنیه جهانگردی که تخت جمشید و دشت مرغاب را دیده و در سفرنامه‌های خود از آن یاد کرده نوشته است.

داستان کوتاه تنهایی نوشته والنتین راسپوتین نویسنده معاصر شوروی متولد ۱۹۳۷ میلادی.

قصه‌های کوتاه راسپوتین هر چندگاه در مجله‌های ادبی دیده میشود. قصه «تنهایی» این نویسنده تازه‌ترین اثر اوست که محمد حسن سجودی به فارسی برگردانده.

تحلیل شعر بهار را باورکن اثر فریدون‌مشیری نوشته حسین منزوی «بهار را باورکن» شعری لطیف و غنایی است که شاعر در آن عاشقانه برای بهار سروده‌خوانده است.

«باز کن پنجره‌ها را که نسیم
روز میلاد اقاقی‌ها را
جشن میگیرد،
و بهار،
روی هر شاخه، کنار هر برگ
شمع روشن کرده است......»

نقد و تحلیلی از نمایشنامه «بازی استریندبرگ» اثر فردریک دورنمات بترجمه هما روستا و کارگردانی حمید سمندریان در آمفی تاتر دانشکده هنرهای زیبا، نوشته قطب‌الدین صادقی.

خانم قبلی اثر تازه‌ای است از «هروه بازن» نویسنده مشهور فرانسوی که بتازگی انتشار یافته است. در این داستان مسأله جدایی زن و شوهر مطرح است واینکه چگونه حادثه‌ای که باید در حقیقت دردی احساسی باشد به کمدی نوع غنایی تبدیل میشود. این مطلب را شورانگیز فرخ ترجمه کرده.

۱۱/۳۰ موسیقی جاز
۱۲/۳۰ موسیقی به انتخاب شما (استریو)
۱۳/۳۰ اخبار
۱۳/۴۵ موسیقی ایرانی
۱۴/۰۰ برنامه بزبان روسی
۱۴/۱۵ برنامه بزبان آلمانی
۱۴/۳۰ برنامه بزبان فرانسه
۱۴/۴۵ برنامه بزبان انگلیسی
۱۵/۰۰ نمایشنامه
«دوسی» اثر ایزان بوسکو
ترجمه: جلیل کنککچی
تنظیم از: علی‌اصغر عسکریان
تهیه کننده: مظفر مقدم
کارگردان: ژاله



ژاله

همانطور که میدانید یکی از وظایف این برنامه، معرفی آثار نویسندگان بزرگ دراماتیک دنیا است و سعی شده حتی‌المقدور بنا به موقعیتهای مناسب آثار کلاسیک و مدرن جهان عرضه شود.

از آنجا که آثار بوسکو هر کدام بنوبهٔ خود جنجالهای بزرگی در دنیای ادبیات دراماتیک بوجود آورده درآغاز این‌نمایشنامه مختصری درباره طرز تفکر این نویسنده نوپرداز در مورد خلق آثارش گفته میشود و همینطور تحلیل کوتاهی از نمایشنامهٔ «دوسی» به عمل می‌آید.

۱۶/۰۰ کاپه پاپ
۱۹/۳۰ اخبار
۱۹/۴۰ موسیقی برای جوانان
۲۰/۰۰ برنامه گلها
۲۱/۰۰ اپرا
جوردانو: اپرای فدورا
۲۳/۰۰ آهنگهای برگزیده (استریو)
۰۱/۰۰ پایان برنامه

شنبه

۰۶/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵ بامداد و موسیقی (استریو)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنباله بامداد وموسیقی (استریو)
۰۸/۰۰ آثار جاویدان موسیقی (استریو)
۰۹/۰۰ ترانه‌های ایرانی (استریو)
۰۹/۳۰ آلبوم امروز (استریو)
۱۰/۰۰ موسیقی ایرانی
۱۰/۳۰ برگزیده‌ها
۱۱/۰۰ از کنسرتهای بزرگ جهان (استریو)
۱۱/۳۰ موسیقی جاز (استریو)
۱۲/۰۰ باموسیقیدانان بزرگ آشنائی ـ شوپن
۱۳/۰۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳/۱۵ تدریس زبان فرانسه
۱۳/۳۰ برنامه گروه خبر نیمروز
۱۳/۴۵ تکنوازان
۱۴/۰۰ برنامه بزبان روسی
۱۴/۱۵ برنامه بزبان آلمانی
۱۴/۳۰ برنامه بزبان فرانسه
۱۴/۴۵ برنامه بزبان انگلیسی
۱۵/۰۰ از آرشیو برنامه دوم:
ـ نمایشنامه: «چگونه خانم بشخاریون شوهرش را کشته» اثر: ای. اچ. ژه. کا ـ ترجمه عبداله توکل
کارگردان: سیروس ابراهیم‌زاده
۱۷/۰۰ دنیای پاپ (استریو)
۱۷/۳۰ فرهنگ ایران‌زمین
هنر معماری در ایران
اجرا کننده: محمدتقی مصطفوی
در این برنامه آقای‌محمدتقی مصطفوی درباره آثاری که شبیه آرامگاه کورش در مشهد مرغاب است صحبت می‌کند و توضیح میدهد که شبیه این بنا در نزدیکی‌های تخت جمشید نیز وجود دارد که تخت‌رستم یا تخت گوهر میانامندش و سپس شرح مفصلی‌درباره این بنا و سایر ابنیه نظیر آن که اخیرا در نزدیکی‌های برازجان پیدا شده خواهد آمد.
۱۸/۰۰ تازه‌ها (استریو)

۱۸/۳۰ شعر و موسیقی
۱۹/۰۰ پاپ ۱۹ (استریو)
۱۹/۳۰ اخبار
۱۹/۴۰ دنیای مطبوعات
۲۰/۰۰ گلهای تازه شماره ۹۰ب (استریو)
آواز: عبدالوهاب شهیدی ـ تار جلیل شهناز ـ کمانچه اصغر بهاری ـ نی حسن ناهید ـ ضرب ناصر افتتاح ـ شعر از سعدی ـ گوینده فخری نیکزاد (بیات ترک)
۲۰/۳۰ جهان هنر
۲۱/۰۰ کنسرت شب (استریو)
۲۲/۳۰ کتاب شب
«انوار سهیلی»
۲۳/۰۰ موسیقی ایرانی (استریو)
۲۳/۳۰ موسیقی راک (استریو)
۰۱/۰۰ پایان برنامه

یکشنبه

۰۶/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵ بامداد و موسیقی (استریو)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنباله بامداد و موسیقی (استریو)
۰۸/۰۰ آثار جاویدان موسیقی (استریو)
۰۹/۰۰ ترانه‌های ایرانی (استریو)
۰۹/۳۰ آلبوم امروز (استریو)
۱۰/۰۰ موسیقی ایرانی
۱۰/۳۰ برگزیده‌ها
۱۱/۰۰ موسیقی سرزمینها
۱۱/۳۰ موسیقی جاز (استریو)
۱۲/۰۰ با موسیقیدانان بزرگ آشنا شویم
گوستاومالر
۱۳/۰۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳/۱۵ تدریس زبان فرانسه
۱۳/۳۰ برنامه گروه خبر نیمروز
۱۳/۴۵ تکنوازان
۱۴/۰۰ برنامه بزبان روسی
۱۴/۱۵ برنامه بزبان آلمانی
۱۴/۳۰ برنامه بزبان فرانسه
۱۴/۴۵ برنامه بزبان انگلیسی
۱۵/۰۰ از آرشیو برنامه دوم:
ـ نمایشنامه: «پرستش» اثر: کالوـ کیتیدا
ترجمه: هرزاد ـ تنظیم برای رادیو از هما خوشنام
کارگردان: ژاله
تهیه کننده: علی‌اصغر طاهری
۱۷/۰۰ دنیای پاپ (استریو)
۱۷/۳۰ کتاب روز
۱۸/۰۰ موسیقی فیلم (استریو)
۱۸/۳۰ شعر و موسیقی
۱۹/۰۰ پاپ ۱۹ (استریو)
۱۹/۳۰ اخبار
۱۹/۴۰ برای شما خوانده‌ایم
۲۰/۰۰ گلهای تازه شماره ۵۴ (مونو)
آواز سیاوش ـ ویلن حبیب‌اله بدیعی ـ تار فرهنگ شریف ـ ضرب جهانگیر ملک ـ شعر از شهریار
گوینده: فخری نیکزاد (دشتی)
۲۰/۳۰ هنر هشتم
نویسنده و اجراکننده: هوشنگ کاوسی
در این برنامه هوشنگ کاوسی به معرفی فیلمساز آمریکائی هاوارد هاکز که گاه به گاه فیلمی از او از تلویزیون نشان داده میشود میپردازد.
۲۱/۰۰ کنسرت شب (استریو)
۲۲/۳۰ کتاب شب
«انوار سهیلی»
۲۳/۰۰ موسیقی ایرانی (استریو)
۲۳/۳۰ موسیقی راک (استریو)
۰۱/۰۰ پایان برنامه

دوشنبه

۰۶/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵ بامداد و موسیقی (استریو)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنباله بامداد و موسیقی (استریو)
۰۸/۰۰ آثار جاویدان موسیقی (استریو)
۰۹/۰۰ ترانه‌های ایرانی (استریو)
۰۹/۳۰ آلبوم امروز (استریو)
۱۰/۰۰ موسیقی ایرانی
۱۰/۳۰ برگزیده‌ها
۱۱/۰۰ ارکستر بزرگ جهان (استریو)
۱۱/۳۰ موسیقی جاز (استریو)
۱۲/۰۰ با موسیقیدانان بزرگ آشنا شویم
گوستاومالر
۱۳/۰۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳/۱۵ تدریس زبان فرانسه
۱۳/۳۰ برنامه گروه خبر نیمروز
۱۳/۴۵ تکنوازان
۱۴/۰۰ برنامه بزبان روسی
۱۴/۱۵ برنامه بزبان آلمانی
۱۴/۳۰ برنامه بزبان فرانسه
۱۴/۴۵ برنامه بزبان انگلیسی
۱۵/۰۰ از آرشیو برنامه دوم:
ـ نمایشنامه: «رؤیای من» اثر: کوشر آیش
ترجمه: علیرضا میبدی
کارگردان: هوشنگ بهشتی
تهیه کننده: علی‌اصغر طاهری
۱۷/۰۰ دنیای پاپ (استریو)
۱۷/۳۰ فرهنگ ایران زمین
تاریخ روزنامه‌نگاری در ایران
اجراکننده: اسماعیل رضوانی
بحث این برنامه آقای اسماعیل رضوانی درباره روزنامه الجمال است روزنامه‌ای بسیار جالب و درنوع خود بی‌نظیر که باید شرح آن بلافاصله بعد از روزنامه ندای وطن بمیان بیاید این روزنامه فقط به این منظور انتشار یافته است که مواعظ سیدجمال‌الدین صدرالمحققین اصفهانی را که بزرگترین و مؤثرترین سخنور عهد انقلاب بود نشر دهد.
۱۸/۰۰ تازه‌ها (استریو)
۱۸/۳۰ شعر و موسیقی
۱۹/۰۰ پاپ ۱۹ (استریو)
۱۹/۳۰ اخبار
۱۹/۴۰ برای شما خوانده‌ایم
۲۰/۰۰ گلهای تازه شماره ۱۸ (مونو)
آواز ایرج ـ ویلن حبیب‌اله بدیعی ـ تار فرهنگ شریف ـ سنتور منصور صارمی ـ ضرب جهانگیر ملک ـ شعر از سعدی ـ گوینده: فخری نیکزاد (چهارگاه)
۲۰/۳۰ جهان اندیشه
۲۱/۰۰ کنسرت شب (استریو)
۲۲/۳۰ کتاب شب
«انوار سهیلی»
۲۳/۰۰ از کلاسیک تا مدرن (استریو)
۰۱/۰۰ پایان برنامه

سه‌شنبه

۰۶/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵ بامداد و موسیقی (استریو)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنباله بامداد و موسیقی (استریو)
۰۸/۰۰ آثار جاویدان موسیقی (استریو)
۰۹/۰۰ ترانه‌های ایرانی (استریو)
۰۹/۳۰ آلبوم امروز
۱۰/۰۰ موسیقی ایرانی
۱۰/۳۰ برگزیده‌ها
۱۱/۰۰ موسیقی سرزمینها
۱۱/۳۰ موسیقی جاز (استریو)
۱۲/۰۰ باموسیقیدانان بزرگ آشنا شویم
گوستاو مالر
۱۳/۰۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳/۱۵ تدریس زبان فرانسه
۱۳/۳۰ برنامه گروه خبر نیمروز
۱۳/۴۵ تکنوازان
۱۴/۰۰ برنامه بزبان روسی
۱۴/۱۵ برنامه بزبان آلمانی
۱۴/۳۰ برنامه بزبان فرانسه
۱۴/۴۵ برنامه بزبان انگلیسی
۱۵/۰۰ از آرشیو برنامه دوم:
ـ نمایشنامه «پوشاندن آنها که برهنه‌اند» اثر: لوئیجی پیراندللو ـ ترجمه: همایون نوراحمر
کارگردان: سیروس ابراهیمزاده ـ تهیه کننده: علی‌اصغر طاهری
۱۷/۰۰ دنیای پاپ (استریو)
۱۷/۳۰ برگهای اندیشه
۱۸/۰۰ موسیقی فیلم (استریو)
۱۸/۳۰ شعر و موسیقی
۱۹/۰۰ پاپ ۱۹ (استریو)
۱۹/۳۰ اخبار
۱۹/۴۰ برای شما خوانده‌ایم
۲۰/۰۰ گلهای تازه شماره ۵۴ (استریو)
آواز قوامی ـ ویلن همایون خرم ـ سنتور مجید نجاهی ـ ضرب ناصر افتتاح ـ شعر از سایه ـ گوینده: فخری نیکزاد (همایون)
۲۰/۳۰ ادبیات جهان
۲۱/۰۰ کنسرت شب (استریو)
۲۲/۳۰ کتاب شب
«انوار سهیلی»
۲۳/۰۰ موسیقی ایرانی (استریو)
۲۳/۳۰ دنیای راک (استریو)
۰۱/۰۰ پایان برنامه.

چهارشنبه

۰۶/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵ بامداد و موسیقی (استریو)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنباله بامداد و موسیقی (استریو)
۰۸/۰۰ آثار جاویدان موسیقی (استریو)
۰۹/۰۰ ترانه‌های ایرانی (استریو)
۰۹/۳۰ آلبوم امروز (استریو)
۱۰/۰۰ موسیقی ایرانی
۱۰/۳۰ برگزیده‌ها
۱۱/۰۰ از کنسرتهای بزرگ جهان
۱۱/۳۰ موسیقی جاز (استریو)
گوستاو مالر
۱۲/۰۰ باموسیقیدانان بزرگ آشنا شویم
۱۳/۰۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳/۱۵ تدریس زبان فرانسه
۱۳/۳۰ برنامه گروه خبر نیمروز
۱۳/۴۵ تکنوازان
۱۴/۰۰ برنامه بزبان روسی
۱۴/۱۵ برنامه بزبان آلمانی
۱۴/۳۰ برنامه بزبان فرانسه
۱۴/۴۵ برنامه بزبان انگلیسی
۱۵/۰۰ از آرشیو برنامه دوم:
ـ نمایشنامه: «پرنده شیرین جوانی» اثر: تنسی‌ویلیامز
ترجمه: بهمن فرزانه ـ تنظیم از هما خوشنام ـ با شرکت و کارگردانی ـ هوشنگ بهشتی
تهیه کننده: علی‌اصغر طاهری
۱۷/۰۰ دنیای پاپ (استریو)
۱۷/۳۰ بعداً اعلام میشود
۱۸/۰۰ تازه‌ها (استریو)
۱۸/۳۰ شعر و موسیقی
۱۹/۰۰ پاپ ۱۹ (استریو)
۱۹/۳۰ اخبار
۱۹/۴۰ برای شما خوانده‌ایم
۲۰/۰۰ گلهای تازه شماره ۳۰ (مونو)
آواز: محمودی خوانساری ـ تار فرهنگ شریف ـ ویلن اسداله ملک ـ ضرب جهانگیر ملک ـ شعر از شهریار
گوینده: فیروزه امیرمعز (شور)
۲۰/۳۰ دانش
۲۱/۰۰ کنسرت شب (استریو)
۲۲/۳۰ کتاب شب
«انوار سهیلی»
۲۳/۰۰ موسیقی ایرانی (استریو)
۲۳/۳۰ دنیای راک (استریو)
۰۱/۰۰ پایان برنامه

پنجشنبه

۰۶/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵ بامداد و موسیقی (استریو)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنباله بامداد و موسیقی (استریو)
۰۸/۰۰ آثار جاویدان موسیقی (استریو)
۰۹/۰۰ ترانه‌های ایرانی (استریو)
۰۹/۳۰ آلبوم امروز (استریو)
۱۰/۰۰ موسیقی ایرانی
۱۰/۳۰ برگزیده‌ها
۱۱/۰۰ موسیقی سرزمینها
۱۱/۳۰ موسیقی جاز (استریو)
۱۲/۰۰ باموسیقیدانان بزرگ آشنا شویم
وینیاوسکی
۱۳/۰۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳/۱۵ تدریس زبان فرانسه
۱۳/۳۰ برنامه گروه خبر نیمروز
۱۳/۴۵ تکنوازان
۱۴/۰۰ برنامه بزبان روسی
۱۴/۱۵ برنامه بزبان آلمانی
۱۴/۳۰ برنامه بزبان فرانسه
۱۴/۴۵ برنامه بزبان انگلیسی
۱۵/۰۰ از آرشیو برنامه دوم:
ـ نمایشنامه: «دزد دریائی» اثر: ژان ریشوین
ترجمه: عبداله توکل
کارگردان: سیروس ابراهیمزاده
تهیه کننده: علی‌اصغر طاهری
۱۷/۰۰ دنیای پاپ (استریو)
۱۷/۳۰ کتاب روز
۱۸/۰۰ موسیقی فیلم (استریو)
۱۸/۳۰ شعر و موسیقی
۱۹/۰۰ بهترین آهنگهای روز از آلبوم صفحات دیروز
۲۰/۰۰ گلهای تازه شماره ۹۱ (استریو)
آواز گلپایگانی ـ ویلن حبیب‌اله بدیعی ـ تار فرهنگ شریف ـ سنتور منصور صارمی ـ ضرب جهانگیر ملک ـ شعر از رهی ـ گوینده فخری نیکزاد (بیات ترک)
۲۰/۳۰ تالار روز
۲۱/۰۰ کنسرت شب (استریو)
۲۲/۳۰ کتاب شب
«انوار سهیلی»
۲۳/۰۰ موسیقی ایرانی (استریو)
۲۳/۳۰ دنیای راک (استریو)
۰۱/۰۰ پایان برنامه

جمعه

۰۷/۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۷/۰۵ بامداد و موسیقی (استریو)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنباله بامداد و موسیقی (استریو)
۰۸/۴۵ ترانه‌های ایرانی
۰۹/۰۰ آلبوم امروز (استریو)
۰۹/۳۰ آئینه آدینه
۱۱/۳۰ موسیقی جاز
۱۲/۳۰ موسیقی بانتخاب شما (استریو)
۱۳/۳۰ اخبار
۱۳/۴۵ موسیقی ایرانی
۱۴/۰۰ برنامه بزبان روسی
۱۴/۳۰ برنامه بزبان فرانسه
۱۴/۱۵ برنامه بزبان آلمانی
۱۴/۴۵ برنامه بزبان انگلیسی
۱۵/۰۰ نمایشنامه
۱۶/۰۰ تاپ، پاپ
۱۹/۳۰ اخبار
۱۹/۴۰ موسیقی برای جوانان
۲۰/۰۰ برنامه گلها
۲۱/۰۰ اپرا
۲۲/۰۰ آهنگهای برگزیده (استریو)
۰۱/۰۰ پایان برنامه

AFTV

TUESDAY

1550 Another World
1610 Sesame Street
1705 Grandpa McDuff Show
1735 Let's Make a Deal
1800 Evening Report
1820 Program Notes
1840 Movie:
«The Golden Age of Comedy»
2015 New Bill Cosby
2105 Gunsmoke
2200 10 O'Clock Report
2215 Tonight Show
2320 Info Corner:
«How the West Was Won - and Honor Lost»

WEDNESDAY

1550 Another World
1610 Sesame Street
1705 Electric Company
1735 Let's Make a Deal
1800 Evening Report
1830 Program Notes
1840 Newly Wed Game
1900 Room 222
1925 Here Comes the Future:
«The Human Potential-Journey to the Center of the Self»
1950 Arthur
2015 Tony Orlando and Dawn
2105 Dick Powell Theater
2200 10 O'Clock Report
22.5 Movie
2340 Armstrong Theater

THURSDAY

1005 New Zoo Revue
1030 Electric Company
1055 Make a Wish
1120 Blondie Movie
1225 Thursday Sports
1640 CBS Sports Spectacular
1725 The French Chef
1800 Weekend Report
1815 Program Notes
1820 Information Special
1845 Treasures Unlimited
1910 Lotsa Luck
1935 Movie:
«Dead Men Tell No Tales»
2045 Truth or Consequences
2105 Laredo
2200 Weekend Report
2215 Movie:
«The Sty of the Blind Pig»

FRIDAY

1005 Sacred Heart
1020 Christopher Closeup
1035 Music and the Spoken Word
1100 Life of Jesus
1130 Friday Sports
1215 Movie:
«Make me an Offer»
1640 NBC News Special Edition
1730 Partridge Family
1800 Weekend Report
18.5 Animal World
1835 Bob Newhart
1900 Movie:
«Applause»
2040 Bobby Darin
2130 Mash
2200 Weekend Report
2215 Weekend Tonight
2320 All Star wrestling

SATURDAY

1440 The Mike Douglas Show
1550 Another World
1610 Sesame Street
1705 Electric Company
1735 Let's Make a Deal
1800 Evenig Report
1820 Program Notes
1835 To Be Announced
1850 The Way It Was
1915 Sixty Minutes
2000 To Tell the Truth
2020 Maude
2045 Amazing World of Kreskin
2100 Perry Mason
2200 10 O'Clock Report
2215 Midnight Potpourri:
«Johnny Cash's Country Music»

SUNDAY

1550 Another World
1610 Sesame Street
1705 Electric Company
1735 Let's Make a Deal
1800 Evening Report
1830 Program Notes
1840 If These walls Could Speak:
«Port Arthur»
1905 Password
1935 Good Times
1950 Something Else
2010 Movie:
«Hombre»
2200 10 O'Clock Report
2215 Tonight Show
2320 Day at Night

MONDAY

1550 Another World
1610 Sesame Street
1705 Electric Company
1725 Let's Make a Deal
1750 Captain Fathom
1800 Evening Report
1830 Program Notes
1835 Information Special
1905 Bonanza
2015 Carol Burnett
2105 Planet of the Apes:
«Escape from Tomorrow»
2200 10 O'Clock Report
2215 Night Owl Specials:
«Great Folk Revival»
2320 Boxing From the Olympic

TUESDAY

1545 Another World
1605 Sesame Street
1700 Grandpa McDuff Show
1730 Let's Make a Deal
1800 Evening Report
1830 Program Notes
1840 Movie:
«Bad Bascomb»
2020 New Bill Cosby
2105 Gunsmoke
2200 10 O'Clock Report
2215 Tonight Show
2320 Info Corner:
«Directions» «The Training of a Cantor»

WEDNESDAY

1435 The Mike Douglas Show
1545 Another World
1605 Sesame Street
1700 Electric Company
1725 Let's Make a Deal
1750 Captain Fathom
1800 Evening Report
1820 Program Notes
1850 Newly Wed Game
1910 Room 222
1935 CBS Sports Spectacular
2020 Tony Orlando
2105 Dick Powell Theatre
2200 10 O'Clock Report
2215 Movie:
«Tomb of Torture»
2335 Armstrong Theater

THURSDAY

1010 New Zoo Revue
1030 Electric Company
1055 Make a Wish
1120 Blondie Movie
1225 Thursday Sports
1640 Trails to Adventure:
« Oregon's Magical Snow Country»
1705 White Escape:
«Winter Heat»
1750 The French Chef
1800 Weekend Report
1815 Program Notes
1820 Information Special
1845 Treasure Unlimited
1910 Sanford & Son
1935 Movie:
«Do Not Fold, Spindle or Mutilate»
2045 Truth or Consequences
2110 Laredo
2200 Weekend Report
2215 Movie:
«Mistigan's Millions»
2340 Armstrong Theater

FRIDAY

1010 Sacred Heart
1020 Christopher Closeup
1035 Music and the Spoken Word
1100 Life of Jesus
1130 Friday Sports
1320 Movie:
«The Peacemaker»
1440 Rawhide
1720 Partridge Family
1800 Weekend Report
1815 Program Notes
1820 Animal world
1835 Bob Newhart
1920 Movie:
«Visit to a Small Planet»
2040 Sonny Comedy Revue
2130 Mash
2200 Weekend Report
2215 Weekend Tonight:
«12th Anniversary»
2340 Wrestling

برنامه هفتگی تالار رودکی

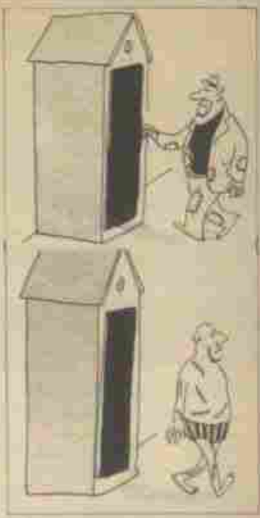
● موسیقی ایرانی

(ارکستر بانوان)
سرپرست: اللیا پرتو
تکنواز: ارفع اطرایی
خوانندگان: خاطره‌ی پروانه ـ افسانه ـ افخم
بهای بلیت: ۱۰۰ ریال
یکشنبه ۱۰ فروردین، ۸ بعد از ظهر (تالار کوچک)

● اپرای مادام باترفلای

موسیقی: جاکومو پوچینی
کارگردان اجرا در غیاب کارگردان اصلی: عنایت رضائی
متن: ایلیکا و جاکوزا
رهبر کر: گورگن موسسیان
رهبر ارکستر: مائر بکودتورا
طراح دکور: تشولاو
کارگردان اصلی: یوشیو آئویاما
طراح لباس
سولیستها: هلن اتشاه
میواکو ماتسوموتو ـ نالومی لنکو ـ جانی یایا ـ وینسنت ساردینرو ـ دانیل گوژورین ـ رشید وطندوست ـ روبن آقابگیانی ـ سرکیس غوکاسیان
بهای بلیت: ۳۰۰۰ـ۲۰۰۰ـ۱۰۰۰ـ۵۰۰ ریال
(برای آبونه‌ها و دانشجویان نیم‌بها)
دوشنبه ۱۱ فروردین، ۸ بعد از ظهر
پنجشنبه ۱۴ فروردین، ۸ بعد از ظهر


بسپیدی برف با پودر برف
برف
SNOW



میان پرده



لوریست فرانسوی داشت از زیبائیهای بازار مشرق زمین مراکش لذت می‌برد و عرش را سیر می‌کرد. فردا هم خیال داشت که برود به کویر گردی و طبعا این بیابانهای عظیم را فقط باید با شتر می‌پیمود. این بود که رفت به بازار شترفروشها و دید که شتری سفید و درشت و قشنگ را به‌قیمت کمی می‌نهند فورا آن را خرید. فروشنده سفارش کرد:

- یا اخی، این شتر با بقیه فرق کوچیکی داره. وقتی بهش بگی «فاتحه» توقف می‌کنه، وقتی بهش بگی «اوخیش» راه می‌افته.

لوریست سوار شد و همان موقع به راه افتاد و شتر فراق هم او را به سرعت برد. برد تا لب یک دره خوفناک، وهرچه‌جوری میرفت جلو. مرتاً هرچه افسارش را کشید فایده‌ای نکرد. و درست همان لحظه‌ای که پای شتر وارد خلاء شد، بی‌اختیار در وصف حال خود گفت:

- فاتحه!

و شتر ناگهان ایستاد. لوریست نگاهی به دره خوفناک انداخت، عرقش را پاک کرد و نفسی کشید و گفت:

- اوخیش!

●

در حفاریهای اخیر رم، اسناد غیرقابل تردیدی پیدا شده که نشان می‌دهد نرون، شهر رم را به افتخار جشن تولد خود آتش زد. در همین اسناد چنین آمده است که خانه‌ها می‌سوخت و شهر یک پارچه نور و حرارت شده بود و نرون آن بالا نشسته بود و چنگ می‌زد و آواز می‌خواند. شوری امثل ثاثر مسیحی‌ها را انداخته بودند جلو شیرها و «یالو آپیا» هر دو هزار نفر را به رسم آن موقع به‌صلیب کشیده بودند. نرون هوس کرد که آخر شب قدمی در شهر بزند. البته صدای هیچ آژیری از ماشینهای آتش‌نشانی بگوش نمی‌رسید. نرون وارد ویا آپیا شد که در دوطرفش، کنار جاده مسیحی‌ها برصلیب جان می‌دادند. نرون از بین دو ردیف صلیب‌ها می‌گذشت و کیف می‌کرد تا آنکه ناگهان حس کرد یکی از مصلوبها چیزی زیر لب می‌گوید. کنجکاویش تحریک شد رفت جلو دید که بله، چیزی برلبان مرد محتضر جاری است اما درست شنیده نمی‌شود. دستور داد فورا یک نردبام آوردند و رفت بالا و گوشش را چسباند بیخ دهان مرد محتضر و بالاخره قبل آنکه مصلوب جان به جان آفرین تسلیم کند نرون شنید که گفت:

Happy birthday to you!

●

سال ۱۹۴۴ و بحبوحهٔ جنگ دوم جهانی بود. آمریکا وارد جنگ شده بود و می‌کوشید با تفوق هوایی خود آلمانها را شکست دهد. بالاخره این تفوق هوایی به دست آمد: آمریکائیها هواپیمائی ساختند که در حقیقت یک قلعه نظامی پرنده بود. دهتا موتور داشت، صدو پنجاه نفر خدمه داشت، و سیصد بمب را می‌توانست حمل کند. این هواپیما را برای اولین ماموریت به فراز خاک آلمان فرستاده بودند. هواپیما می‌رفت و بمب می‌انداخت. تااینکه ناگهان از قسمت عقب آن صدای وزوزی شنیده شد. فرمانده به یکی از خدمه گفت:

- برو ببین اون ته چه خبره

سرباز سوار جیپی شد و رفت ته هواپیما و بعداز چند دقیقه برگشت. فرمانده پرسید:

- چی بود؟

- چیزی نبود، یه شکاری آلمانی بود از لای درز یکی از پنجره‌ها اومده بود تو!

- خوب تو چیکار کردی؟

- یه کاغذ مگس‌گیر گذاشتم اون ته جلو پنجره.

●

داستانی است که پروتستانهای ایرلند درباره کاتولیکها درآورده‌اند.

یک جوان حسود کاتولیک وارد خانه شد و عیالش را در وضعیت نامناسبی مشاهده کرد. فورا عیال خائن را به قتل رساند و زد به کوچه. اما وجدانش ناراحت و معذب بود. دلش می‌خواست اقلا یک نفر از گناه او با خبر شود. پیش یک نفر اعتراف کند، با او همدردی شود، او را ببخشد، تسکینش دهند... این بود که به اولین معبدگاهی که سرراهش بود واردشد. منتها اینجا یک کنیسهٔ یهودیها بود. خاخام یهودی تا شنید که مرد می‌خواهد پیش او به گناهی اعتراف کند ابروانش را بـه‌علامت تاسف تکان داد و گفت:

- تا پلیس خبر نکردم برو بیرون بچه‌جان

مرد گناهکار زود بیرون آمد و رفت به یک کلیسای پروتستانی که همان نزدیکی بود. کشیش پروتستان هم که در مذهبش از اینجور رسم و رسومات وجود ندارد فورا ناامید بیرون کرد. ناچار مرد گناهکار بیچاره آمد به یک کلیسای کاتولیکی و به کشیش گفت:

- پدر، به دادم برس، من آدم کشتم

کشیش با مهربانی فوق‌العاده وصدای آرام و تسکین‌بخشی به او گفت:

- فرزندم... چند دفعه؟

●

انگلیسی صد ساله‌ای پیدا شده بود. روزنامه‌نویسها به‌طرف خانه‌اش هجوم بردند. اولین خبرنگاری که به‌آنجا رسید، طبق معمول از او پرسید:

- آقای جان بفرمایین که طول عمر خودتونو مدیون چه چیزی می‌دونین

- به اینکه پلیس هیچوقت نتونس «جکی بچه خون‌آلوده» رو دستگیر کنه.

●

پسرکی نفس‌زنان وارد کلانتری شد و به پاسبان گفت:

- آقای پاسبان زود باش، بـه دادم برس، دارن بابامو کتک میزنن...

پاسبان فورا دنبال پسر راه افتاد و یک کوچه آن طرف‌تر رسید به دو تا مرد که گلاویز هم شده و به‌قصد کشت همدیگر را می‌زدند. پاسبان به پسر گفت:

- غصه نخور، الان سواشون می‌کنم، پدرت کدومشونه؟

- نمی‌دونم سرکار، واسه همینه که دارن کتک‌کاری می‌کنن!

●

امیر هوشنگ‌خان با سرو روی زخمی و کبود و دست وبال گچ‌گرفته وارد خانه‌شد. عیالش متوحش از او پرسید:

- چی شده امیر، چه بلایی سرت اومده؟

- هیچی والله، از اداره که اومدم بیرون، خیال کردم یه یاروی مافنگی‌مردنی بهم تنه زده.

- خوب، بعدش؟

- بعدش معلوم شد که یارویی که تنه زده بود نه مافنگی بود نه مردنی.

●

حسنعلی‌خان بعداز کار روزانه رفته بود به حمام و پسرش داشت درس علوم‌الاشیاء می‌خواند و گیر کرده بود. بالاخره طاقت نیاورد، آمد دم در حمام و گفت:

- بابا، یه سئوالی‌دارم، وقتی یه‌جسمی میره توی آب غوطه‌ور میشه، چطور میشه؟

حسنعلی خان فی‌البداهه گفت:

- معمولا در همین موقع یا تلفن زنگ میزنه یا پسر اون جسم غوطه‌ور میاد شروع می‌کنه به مسأله پرسیدن.

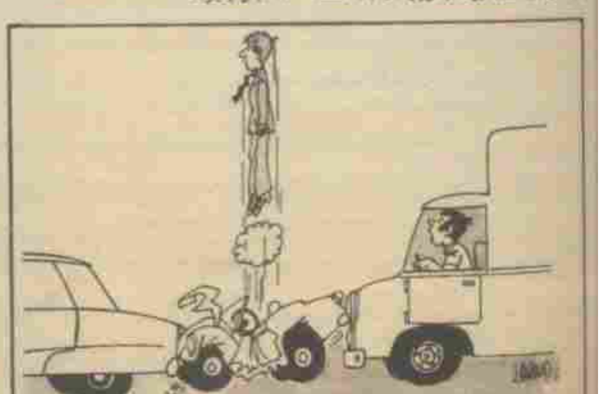
●

توی شلوغیهای مسافرت عید که مردم مثل مورچه بغل هم توی کوچه و خیابانهای شهرها منزل کرده بودند، آقایی آمدجلوی خانمی که جلوی چادرش نشسته بود و با ادب به او گفت:

- خانوم لطفا به بچه‌تون یه چیزی بگین، داره خاک میریزه تو دیگ پلوی ما که روی اجاقه

خانم گفت:

- خواهش می‌کنم آقا، اول خوب تحقیق کنین بعد متذکر بشین، اون بچه من نیس، برادرزادمه، بچهٔ من اونه که می‌خواد با چاقو سر بچهٔ شمارو ببره

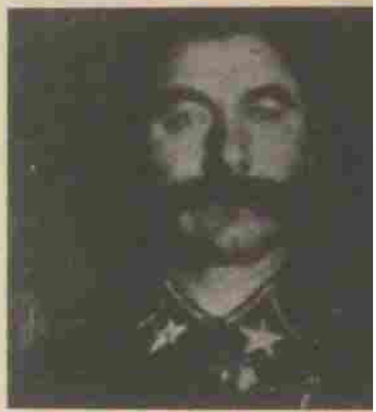




داستان واقعی قرن ما ۹۹



▲ مولوتف روز ۲۳ اوت ۱۹۳۹ پیمان عدم‌تجاوز را امضاء کرد



▲ بعضی از نشان‌های ... [illegible]

استالین پیمان عدم تجاوز آلمان وشوروی را یک «مهلت» میدانست

ازهاریسن سالیسبوری
ترجمه‌ی
دکتر منصور مصلحی

«در جلسه فوق‌العاده دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی، مارشال «بودینی» به فرماندهی ارتش ذخیره منصوب شد و در ضمن مأموریت یافت که یک خط دفاعی در امتداد «دنیپر» بوجود آورد.

به‌گفته دریاسالار کوزنتسف، استالین همان هنگام تصمیم میگیرد که تمام نیروهای ارتش سرخ را بحال آماده‌باش درآورد و برای مقابله با حمله احتمالی ارتش آلمان آماده باشد.

به عقیده این افسر انبوه تلگرافهای رمزی که در ساعت نه بعدازظهر روی میزهای کار تیموچنکو و ژوکف ریخته بود، نشان میداد که آنها از ساعتها پیش بدستور استالین سرگرم نوشتن دستور آماده‌باش برای واحدهای مختلف ارتش سرخ بوده‌اند. اما این دستورها قبل از ساعت ۱۲ و سی دقیقه روز ۲۲ ژوئن برای گیرندگانشان فرستاده نشد. چنین بنظر می‌آید که استالین اجرای دستورهایش را موکول به حوادثی کرده بود که شب هنگام رخ میدادند و بویژه به‌نتیجه مذاکرات دیپلماتهای روسی با «ریبنتروپ» اهمیت زیادی میداد.

***

در ساختمان شماره ۱۰ «لئون‌تیوسکی‌ارلوک» شب آشفته‌ای بود. این ساختمان بزرگ با سردر عظیم سنگیش، با ستونهای قطورش و با پنجره‌هایش که بوسیله پرده‌های ضخیم پوشیده شده بودند، از بیرون خلوت و خالی بنظر میرسید، ولی در درونش هیچکس لحظه‌ای آرامش نداشت.

«کنت فن در شولنبورگ» به محض اینکه مذاکراتش را با مولوتف پایان داد و به سفارتخانه بازگشت، با «هیلگر» دوست و همکارش در اتاق دربسته‌ای نشست و سرگرم نوشتن آخرین پیامی شد که از مسکو برای وزارت امور خارجه آلمان میفرستاد.

این کار سختی بود. شولنبورگ میدانست که اگر حادثه پیش‌بینی‌نشده‌ای رخ ندهد، به‌احتمال زیاد پیش از دمیدن سحر واحدهای ورماخت به روسیه شوروی حمله خواهند کرد. این برای او بسیار ناخوشایند بود، چون روسیه‌را بسیار دوست میداشت و برای «هیلگر» ناخوشایندتر بود چون او در مسکو بدنیا آمده بود و پدر تاجرش دراین شهر اقامت داشت. دوست و مشاور سفیر روسیه‌را به‌اندازه وطنش‌دوست میداشت.

او و سفیر همه تلاش برای جلوگیری از این حمله دست زده بودند. در نیمه‌های ماه مه که دکانازف ـ سفیر شوروی در آلمان ـ برای گذراندن یک مرخصی کوتاه به مسکو آمده بود، شولنبورگ و هیلگر جان خود را به‌خطر انداخته بودند و کوشیده بودند او را از احتمال جنگ میان دو کشور با خبر سازند. آنها تا آنجا که برایشان مقدور بود، صریح و روشن گفته بودند که هیتلر قصد حمله به‌شوروی را دارد.

آنها میدانستند که همین راز گشائی محتاطانه هم یک خیانت‌است و اگر هیتلر باخبر شود، فوراً تیربارانشان خواهد کرد. ولی به عقیده آنها جلوگیری از اقدامی که آلمان را به نابودی میکشانید، به‌این می‌ارزید که جان خود را هم از کف بدهند.

اما در واقع آنها خطر را هیچ و پوچ خریده بودند. دکانازف که سخت اسیر استدلالهای استالینیستها بود، هشدار آنها را ناشنیده گرفته بود و گفته بود رسیدگی به این مسائل در حد او نیست و تنها مولوتف میتواند «این قبیل اطلاعات» را بشنود. در نتیجه دو دیپلمات آلمانی با کدورت خاطر از آگاه کردن حکومت شوروی دست کشیده بودند.

در حال حاضر، یعنی در شب هنگام ۲۱ ژوئن، سفیر آلمان در شوروی سرگرم آن بود که ماحصل گفتگوهای شگفت‌انگیزش با مولوتف را برای وزارت امور خارجه کشورش بفرستد. وزیر امور خارجه شوروی با شیوه‌ای که گاه به‌التماس شبیه بود و در آن حال که واحدهای ورماخت به طرف مرز شوروی پیش میرفتند، کوشیده بود دولت آلمان را به‌تجدید مذاکره راضی سازد و قول داده بود که کرملین تا حدامکان خواسته‌های پیشوا را برآورده خواهد کرد.

نه‌شولنبورگ ونه هیلگر دچار توهم نبودند و میدانستند که پیام‌شان هیچ تغییری در روش هیتلر نخواهد داد. آنها یقین داشتند که برلن پیشنهاد مسکو را در زمینه تجدید گفتگو نخواهد پذیرفت. ولی میخواستند تا آخرین لحظه در راه جلوگیری از جنگ تلاش کنند.

ساعت یک و هفده‌دقیقه بامداد ۲۲ ژوئن بود که پیام بصورت رمز به دفتر مخابرات داده شد. آنگاه سفیر به آپارتمانش رفت، در حالیکه هیلگر در دفتر کار باقی ماند.

بدین‌سان بود که «روز سرنوشت» فرارسید: یکشنبه ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱. سفیر از یک هفته پیش میدانست که هیتلر این روز را برای آغاز عملیات «بارباروس» برگزیده است. او حتی آگاه بود که حمله در ساعت چهار بامداد آغاز خواهد شد.

تلفن ناگهان به صدا درآمد. کارمند کشیک به سفیر خبر داد که شروع به ضبط یک پیام بسیار مهم از وزارت امور خارجه آلمان کرده است. برای شولنبورگ در این پیام هیچ نکته پنهانی وجود نداشت. آهی کشید و به لباس‌پوشیدن پرداخت تا به‌دفتر کارش برود. ساعت سه‌بامداد بود.

پیام با این‌جمله‌ها شروع‌شده بود: «خیلی فوری. اسرار دولتی. بدست شخص سفیر برسد.» ازهمان جمله‌های اول میشد محتوا را حدس زد:

ـ به محض دریافت این پیام اسناد رمزی سفارتخانه را نابود کنید و دستگاههای رادیوئی را از استفاده بیندازید.

ـ به مولوتف خبر بدهید که پیام مهمی دارید و از او درخواست ملاقات فوری کنید.

پیام آنقدر طولانی بود که دریافت و گشودن رمز آن دو ساعت طول انجامید وهنگامیکه یک کارمند به کرملین تلفن میکرد تا از مولوتف وقت ملاقات بگیرد، راننده سفیر اتومبیل او را به مقابل در ساختمان آورده بود.

چند دقیقه بعد از ساعت پنج بامداد سفیر وهیلگر در راه کرملین بودند. با وجود دمیدن روز شهر هنوز در خواب بود. ساعت پنج‌ونیم بامداد دو دیپلمات آلمانی وارد دفتر کار مولوتف شدند.

وزیر امور خارجه شوروی خسته و اخم‌آلود آنها را به نشستن در پشت میزی دعوت کرد که رویش با ماهوت سبز پوشانده شده بود. شولنبورگ متن پیام را از جیبش بیرون آورد و سرگرم‌خواندن شد:

ـ درست در همین ساعت وزیر امور خارجه آلمان یادداشت دولتش را به سفیر شوروی تسلیم میکند...

مولوتف نتوانست خودداری کند و با لحنی تلخ و پرخاشجویانه کلام سفیر را قطع کرد:

ـ از ساعت سه بامداد بمب‌افکن‌های آلمانی بمباران شدید مواضع ما را آغاز کرده‌اند!

شولنبورگ لحظه‌ای سرش‌را از روی کاغذ بلند کرد و بعد با همان صدای یکنواخت به خواندن متن پیام ادامه داد و بعد از ده دقیقه به نتیجه‌گیری رسید:

ـ بدین‌ترتیب دولت شوروی قراردادهای موجود را نقض کرده است و آماده آن میشود که ازپشت به آلمان خنجر زند و این در حالی است که کشور ما درگیر نبرد مرگ و زندگی است. در نتیجه پیشوا دستور داده است که ارتش آلمان با همه امکاناتش با این تهدید مقابله کند.

لحظه‌هائی‌چند سکوتی سنگین بر دفتر کار مولوتف حاکم بود. بنظر می‌آمد که وزیر امورخارجه شوروی سخت تلاش میکند که کلامی ناشایست از دهانش بیرون نیاید.

ـ این مطالب به منزله اعلان جنگ است!

شولنبورگ بعلامت ناتوانی شانه‌هایش را بالا انداخت.

آنوقت مولوتف عنان خشم را رها کرد و گفت پیام دولت آلمان به منزله اعلان جنگ است، چون حتی پیش از ابلاغ آن نیروهای ورماخت از مرز گذشته و حمله به غیر نظامیان را آغاز کرده بودند. به عقیده او نازیها با این رفتار به نحوی بیسابقه اصل «اعتماد متقابل» را زیر پای نهاده‌اند. وزیر امور خارجه شوروی سپس به تلخی ادامه داد:



▲ ریبن‌تروپ به پیمان عدم‌تجاوز اعتقاد داشت

– پیشاد ما سزاوار چنین رفتاری نبودیم.

بجای هر جوابی، شولنبورگ ابراز امیدواری کرد که مطابق توافق‌های بین‌المللی دولت شوروی به اعضای سفارت آلمان اجازه بازگشت به میهن‌شان‌را بدهد. مولوتف بخشکی جواب داد که با اعضای سفارت همانگونه رفتار خواهد شد که دولت آلمان با اعضای سفارت شوروی رفتار میکند. شولنبورگ و هیلگر از جای برخاستند، با مولوتف دست دادند و خارج شدند.

در سفارت شوروی در برلن، ساعت سه بامداد بود که تلفن زنگ زد. مشاور سفیر که از خواب جسته بود، هراسان گوشی را برداشت. صدای ناشناسی گفت که عالیجناب یواخیم فن ریبن تروپ وزیر امور خارجه آلمان میل دارد فورا با دکانزوف سفیر شوروی در آلمان ملاقات کند.

دیپلمات روس از لحن خشک مخاطبش و به این سبب که او هیچ تعارفی در رساندن پیام بکار نبرده بود، فورا فهمید که موضوع از چه قرارست. ولی بر خودش مسلط شد و جواب داد که باعث خوشحالی است که بعد از چندین و چند تقاضای ملاقات، وزیر امور خارجه جواب مثبت داده است. ناشناس گفت:

– ما درجریان این درخواست‌های ملاقات نیستیم. من فقط وظیفه دارم بشما بگویم که وزیرامور خارجه رایش خواستار ملاقات فوری با سفیر شوروی است.

دیپلمات روس در جواب گفت که بیدار کردن سفیر و حاضر کردن اتومبیل مدتی وقت میگیرد، اما ناشناس که گوئی منتظر شنیدن چنین مطلبی بود، گفت:

– اتومبیلی که وزیر امور خارجه فرستاده است، هم اینک در برابر سفارتخانه شوروی منتظرست.

دکانزف و مشاورش کنار خیابان «اونتردن لیندن» و سرسمتی شتر سیاهرنگی را در انتظار خود دیدند که یک افسر «اس‌اس» و یک مامور اونیفورم‌پوش قسمت تشریفات وزارت امور خارجه آلمان درکنارش ایستاده بودند. این یک اسکورت تشریفاتی بود یا یک اسکورت پلیس؟ بدون شک هردوی اینها.

هنگامیکه اتومبیل وارد «ویلهلم اشتراسه» – خیابان مقر وزارتخانه‌ها – شد، دیپلماتهای روسی جمعیت انبوهی را در پیاده‌رو دیدند. نورافکن‌ها سر در وزارت امورخارجه را روشن کرده بودند و در برابر در عکاسان، فیلمبرداران، روزنامه‌نویسها و چندتن از اعضای عالیرتبه وزارتخانه ایستاده بودند.

ریبن‌تروپ که اونیفورمی برتن داشت پشت میزبزرگی نشسته بود. چند تن از سرکردگان حزب نازی هم خشک و راست در مقابل درها قرار گرفته بودند.

دکانزف بدون اینکه کلمه‌ای حرف بزند، بطرف میز پیش رفت و هنگامیکه به آن نزدیک شد وزیر امور خارجه آلمان به پای خاست. سرش را پایین انداخته بود و حرف نمیزد. ولی دستش را دراز کرد. بعد دو میهمانش را دعوت به نشستن کرد. آنها دیدند که ریبن تروپ چشمهای سرخ، صورت پف کرده، و رنگ پریده‌ای دارد.

دکانزف متن آخرین پیام مسکو را همراه آورده بود، ولی دیپلمات آلمانی نمیخواست کلامی درباره آن بشنود، بلکه مایل بود درباره موضوع دیگری بحث کند. او گفت:

– دولت آلمان باخبر شده است که نیروهای ارتش سرخ در مرز آلمان مستقر شده‌اند. بهمین جهت رفتار شوروی را تهدیدآمیز و امنیت خود را در خطر میداند. اضافه براین ارتش سرخ چندین‌بار به خاک آلمان تجاوز کرده است.

بعد یادداشت دولت آلمان را به سفیر شوروی تسلیم کرد و افزود:

– دولت شوروی آماده آن میشود که به آلمان از پشت خنجر بزند، آنهم در زمانی که آلمان درگیر نبرد مرگ و زندگی با انگلوساکسونهاست و چون تحمل اینوضع ممکن نیست پیشوا دستور داده است که اقدامات نظامی برای مقابله با تهدید شوروی بعمل آید.

دکانزف جواب داد که دولت شوروی بخاطر روشن شدن وضع روابط فیمابین چند بار درخواست برقراری تماس کرده بود و این دولت آلمان بودکه این‌درخواستها را نپذیرفته بود.

وزیر آلمانی سخن او راقطع کرد و گفت حرفی برای گفتن ندارد، جز اینکه مسکو نباید اقدام نظامی آلمان را یک تجاوز تلقی کند. بعد از جای برخاست و افزود:

– پیشوا به من دستور داده است که شما را از انجام اقدامات دفاعی توسط ارتش آلمان باخبر کنم.

آنگاه هر دو از وضعی که پیش آمده بود ابراز تاسف کردند و دکانزف تاکید کرد که برداشت دولت آلمان از ارزش شوروی نادرست است.

دیپلماتهای روسی تقریبا به در سالن رسیده بودند که ریبن تروپ دوان دوان خود را به آنها رسانید و در گوششان نجوا کرد که «به مسکو بگوئید که من با این حمله مخالف بودم».

***

بنظر برخی از کارشناسان سابق شوروی رفتار گفتار استالین در بهار ۱۹۴۱ ضد و نقیض بود: او از یک طرف روی این نظر پافشاری میکرد که آلمان به شوروی حمله نخواهد کرد و ازطرف دیگر آشکارا نشان میداد که از حمله احتمالی ورماخت سخت متوحش است.

«الکساندر ورزین» مورخ با صراحتی بیشتر از دیگران درباره رفتار کاخ رهبری شوروی درین دوران سخت چنین می‌نویسد: «همه شواهد نشان میداد که هیتلر بزودی قرارداد عدم تجاوز آلمان و شوروی را نقض خواهد کرد، برای نادیده گرفتن این خطر میبایستی خیلی کوته‌بین و یا بسیار ساده دل بود، واین، درباره استالین صادق بود که مرتبا میگفت:

– مطمئن باشید، این ماهستیم که تصمیم میگیریم چه زمان باید علفهای هرزه را درو کرد.

واین درحالی بود که هشدارها از هر سوئی به سوی کرملین فرستاده میشد. روز ۱۲ ژوئن لرد کادوگان معاون وزارت امور خارجه انگلستان سفیر شوروی را بحضور خوانده بود و گفته بود:

– یک‌تکه کاغذ بردارید و آنچه را که میگویم یادداشت کنید.

آنچه او دیکته کرد مشخصات واحدهائی از ارتش آلمان بود که در مرز شوروی مستقر شده بودند. سفیر بلافاصله این لیست را بمسکو مخابره کرد. اما تنها جوابی که به او داده شد یک گزارش خبرگزاری تاس بود که شایعه جنگ نزدیک آلمان و شوروی را «جزئی ازتلاشهای لندن برای «ایجاد» آشوب در روابط مسکو و برلن» دانسته بود.

در همین حال سفیر شوروی در برلن هم متوجه یک نکته تهدیدآمیز شده بود: در خیابان «اونتردن لیندن» استودیوهای عکاسی «هوفمان» قرار داشت که عکاس مورد علاقه هیتلر و «اواپراون» بود. او همیشه در ویترین مغازه‌اش نقشه کشورهائی را قرار میداد که «ورماخت» درصدد تسخیرشان بود. در بهار ۱۹۴۰ نقشه‌های هلند و کشورهای اسکاندیناوی و در آوریل ۱۹۴۱ نقشه‌های یوگسلاوی و یونان در آنجا قرار داده شده بود. بعد ناگهان در ماه مه ۱۹۴۱ «هوفمان» یک نقشه بزرگ اروپای شرقی را در ویترینش نهاده بود که کشورهای بالتیک، بیلوروسی و اوکراین را شامل میشد. این اشاره واضحی به احتمال شروع جنگ بود.

با وجود این در مسکو اثری از اضطراب دیده نمیشد.

بنظر می‌آید که برای استالین پیمان عدم تجاوز آلمان و شوروی چیزی بیشتر از یک «مهلت» نبود، مهلتی که به او امکان میداد برای جنگ آماده‌تر شود اما این مهلت کوتاهتر از آن بود که فرصت امادگی به ارتش سرخ بدهد و اشتباه استالین در همین بود که مهلت را طولانی‌تر فرض کرده‌بود. «ویاسلاو کورنسفید» میگوید: «بدگمانی او به انگلو – ساکسون‌ها هم موجب دیگری برای ضعف شدن دست شوروی در برابر آلمان بود. هر وقت که خبری از منابع لندن یا واشنگتن به‌کرملین میرسید استالین آنرا با بدگمانی و تردید تلقی میکرد. این بدگمانی در واقع به‌یک بیماری، به‌نوعی وسواس تبدیل شده بود».

این بدگمانی باعث شده بود که استالین نه فقط هشدارها را نادیده بگیرد، بلکه نقشه‌هایش را برای مقابله با یک حمله احتمالی هم با کسی در میان نگذارد.

در شماره آینده:
دنباله این ماجرا



[illegible]

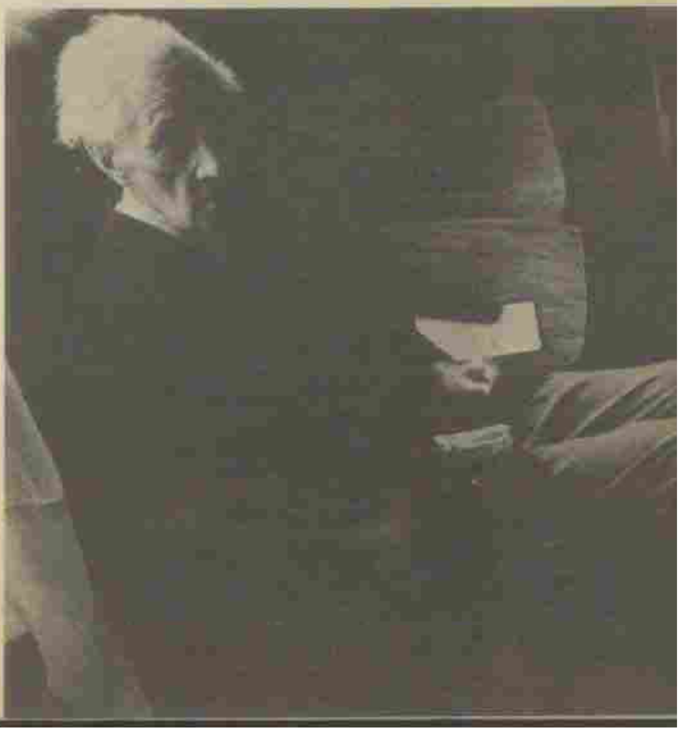
تماشای یک نمایشگاه



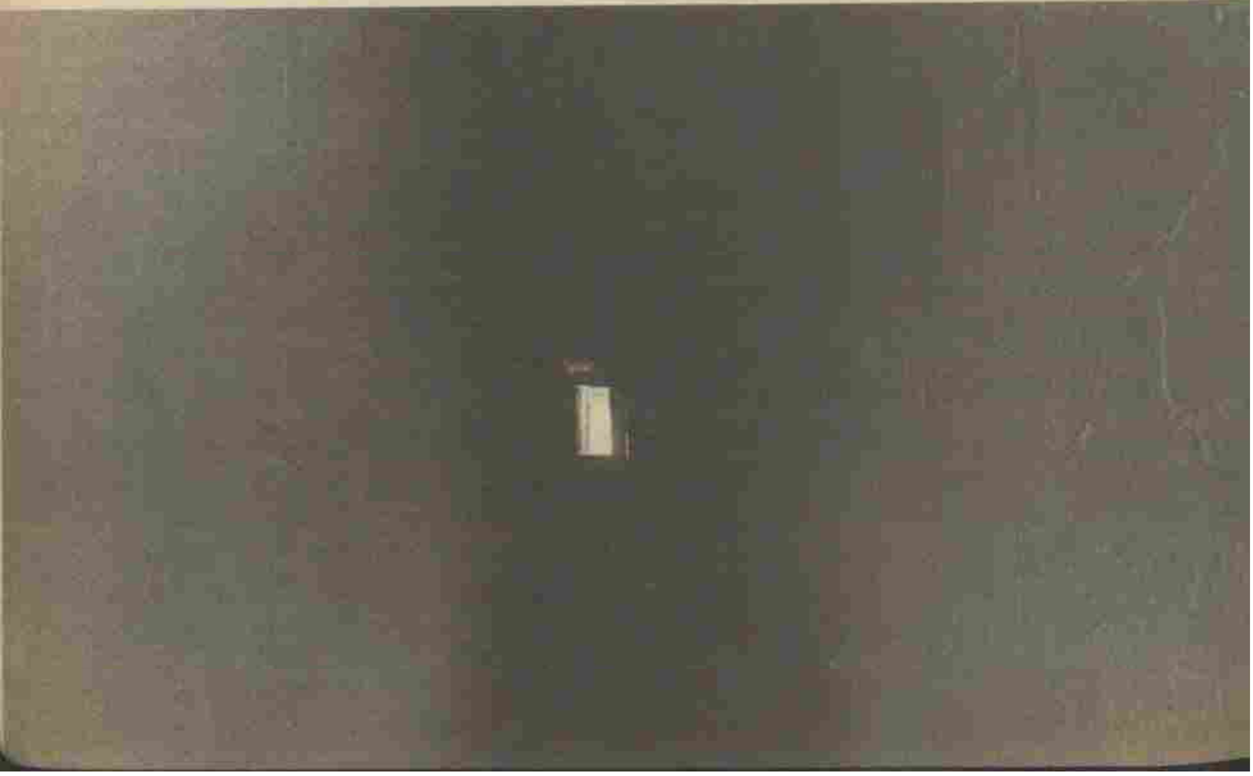
ژان میشل خوتسیف عکاسی است (متولد فرانسه-ایرانی) با تجربه‌های ویژه در هنر عکاسی.

ژان آثارش را از شانزدهم فروردین در گالری زروان برای اولین بار در ایران بتماشا گذاشته است.

او تا بحال چندین نمایشگاه در امریکا و کشورهای اروپائی داشته و آثارش در نشریه‌های معتبر هنری انتخاب و بچاپ رسیده است.







معرفی نقد تئاتر

محمدعلی عرفی‌نژاد



گفتگوئی با داود رشیدی

دربارهٔ کوشش‌های نمایشی تلویزیون در سال جدید

— آقای رشیدی اجازه بدهید گفتگویمان را با مجموعه‌های پیوستهٔ تلویزیونی در سال جدید شروع کنیم. در این مورد چه هدفی را دنبال خواهید کرد و آیا برنامهٔ ویژه‌ای تنظیم کرده‌اید؟

رشیدی: ما سال گذشته در مورد سریال امکانات، قدرت‌ها و ضعف‌های خودمان را آزمایش کردیم و باید بگویم که در ضمن کار خیلی آموختیم و تجربه‌های خوبی پیدا کردیم. به این جهت امسال می‌توانیم با آگاهی و شناخت درست‌تر به تهیه و ساختن مجموعه‌های ایرانی با محتوای ارزنده و شکل تازه بپردازیم. از مجموعه‌های ایرانی که امسال عرضه خواهیم کرد باید اول از همه از «سمک عیار» نام ببرم. «سمک عیار» یکی از شاهکارهای ادب فارسی است. محمدرضا اصلانی از روی این کتاب سناریوئی برای ۲۶ قسمت فیلم (هر برنامه یک ساعت) تهیه کرده است که خودش کارگردانی می‌کند و داود ظاهری تهیه کنندهٔ این برنامه است.

«سمک عیار» را مثال زدم برای اینکه بگویم پس از تجربیات کم و بیش موفق سال گذشته اساس تولید را برچه معیارهائی قرار داده‌ایم. لازم است بدانید که برای تهیه این برنامه، هنرپیشگان در رشته‌های شمشیربازی، کوهنوردی، سواری و ورزش‌های دیگر آموزش دیده‌اند. برای تهیه لوازم صحنه ـ با توجه به زمان کتاب ـ ماکت‌هائی ساخته شده است. همینطور لباس‌ها براساس نمونه‌های مستند تاریخی طراحی و دوخته شده است. هم‌اکنون در شوشتر یک گروه مجهز درحال تهیه این فیلم هستند. «سمک عیار» را رنگی می‌سازیم، چون امسال تلویزیون رنگی خواهیم داشت.

— «سلطان صاحبقران» علی حاتمی را هم امسال نشان می‌دهید.

رشیدی: بله، «سلطان صاحبقران» را علی حاتمی برپایهٔ زندگی ناصرالدین‌شاه قاجار، امیرکبیر و ملیجک نوشته است. در این مجموعه جمشید مشایخی، ناصر ملک مطیعی، زری خوشکام، پرویز فنی‌زاده، اسماعیل داورفر، سعید نیکپور و بسیاری دیگر از هنرپیشگان تئاتر و سینما بازی دارند.

— دربارهٔ موضوع‌های روز هم مجموعه‌ای دارید؟

— ما حتی وقتی مجموعه‌های تاریخی می‌سازیم به کاربرد آن در زندگی امروز خودمان توجه داریم. برای نمونه یکی از مسائل امروز ما تغییر محل زندگی از شهرستان به پایتخت است. ما نمی‌خواهیم تنها یک مجموعهٔ سرگرم‌کننده بسازیم. هدف ما توجه دادن مردم به مسائل و مشکلات زندگی است و اینکه چگونه می‌توانیم با کمک هم ـ همفکری و همکاری ـ بر این مشکلات پیروز شویم. «غریبه» عنوان مجموعه‌ای است که محمدتقی [illegible] می‌سازد. در این مجموعه زندگی یک زن شهرستانی را می‌بینیم که به تهران آمده است. این زن می‌خواهد در جامعهٔ متحرک و متحول امروز ما سرپا بایستد و موفق شود. چه باید بکند؟ ناجی احمدی نقش این زن را بازی می‌کند و هنرپیشگان دیگری مثل ایرج، توران مهرزاد، کهنمولی، تیرانچی در این مجموعه بازی دارند.

— در تهیهٔ مجموعه‌های تلویزیونی چگونه نظارت یا راهنمائی می‌کنید؟

رشیدی: کوشش ما در شورای نمایش اینست که مجموعه‌ها متنوع باشد. بالطبع باید سلیقه‌ها و طرز فکرهای طبقات مختلف اجتماعی و فرهنگی ایران را درنظر بگیریم. به‌هرحال توجه داشته باشید که ما هنوز در آغاز کار سریال‌سازی هستیم. تجربهٔ زیادی نداریم و امکاناتمان ـ از جهت هنرمند و تکنیک ـ هنوز کامل نیست.

باید بیشتر کار بکنیم. به‌همین دلیل در تهیهٔ یک مجموعه نظارت و راهنمائی بیشتری می‌کنیم چون تجربه به‌ما نشان داده است که از تصویب متن تا روی‌پردهٔ تلویزیون آمدن راه بسیار پیچیده و درازی است. حالا قدم به قدم تهیهٔ یک مجموعه را تعقیب می‌کنیم تا حاصل کار برای خودمان و تماشاگر تلویزیون رضایت‌بخش باشد.

— سال گذشته کارگردانان و بازیگران تازه‌ای با تلویزیون همکاری کردند. امسال چطور خواهد بود؟

رشیدی: تا چندسال پیش کارگردانان و بازیگران سینما، کار تلویزیونی را بجد نمی‌گرفتند. اما امروز با گسترش کیفی تلویزیون و اعتباری که پیدا کرده است، بسیاری از آنها به همکاری با ما مشتاق شده‌اند. درهای تلویزیون به‌روی همهٔ هنرمندان باز است. ما هیچگونه محدودیتی برای همکاری هنرمندان قائل نیستیم. تنها چیزی که می‌خواهیم کار خوب، یعنی کار هنری با هدف سازنده است.

— یکی از مشکلات بزرگ در زمینه نمایش، کمبود نویسنده، بویژه نویسندهٔ تلویزیونی است. درمورد این مهم چه نقشه‌هائی دارید؟ اصولا اقدامی کرده‌اید؟

رشیدی: سؤال خوبی کردید. واقعیت دردناکی است: ما نویسنده و سناریست کم داریم، ولی بدبین نیستیم. بدبینی فلج‌کننده است. نویسنده باید تربیت کرد، باید ساخت. ما برای تربیت نویسنده، برای تشویق و آموزش نویسندگانی که داریم ـ گفتم آموزش چون کار برای تلویزیون نیاز به شناخت‌ها و آگاهی‌های تکنیکی خاص دارد ـ می‌خواهیم سمینار بگذاریم، دوره تشکیل بدهیم. برنامهٔ جامع و دقیقی داریم تهیه می‌کنیم که به‌موقع از طریق تلویزیون و مطبوعات به اطلاع تماشاگران خواهیم رساند.

— حالا راجع به تئاتر در تلویزیون چندتا سئوال داشتم. فکر می‌کنید در برنامه‌های تئاتری موفق بوده‌اید؟

رشیدی: موفقیت؟ مسائل فرهنگی، مسائل بنیادی است. نتیجه یا نتایج یک کار فرهنگی را نه در یک لحظهٔ بخصوص، بلکه در طول روزها و ماه‌ها و سال‌ها باید مطالعه کرد. ما دنبال «موفقیت آنی» نیستیم، وظیفهٔ ما بالا بردن سطح فرهنگ مردم بطور عام و بطور خاص سطح فرهنگ تئاتر در کشور است. ما کوشش داریم مردم را با تئاتر و هنرمندان تئاتر آشنا کنیم. در آنها علاقه به دیدن تئاتر روی صحنه و در تلویزیون بوجود آوریم.

ما در هر دو برنامهٔ اول و دوم تئاتر پخش می‌کنیم. در برنامهٔ اول که تماشاگر شبکهٔ تلویزیونی را داریم بیشتر به تئاتر تثبیت‌شده می‌پردازیم و در برنامه دوم بیشتر به کارهای تجربی. اما در هر دو برنامه هدفمان اینست که نمایشنامهٔ ایرانی، پخش کنیم. خوب در اینجا هم با مشکل نویسنده روبرو هستیم. به این جهت سال گذشته توجه مخصوصی به تئاتر در شهرستان‌ها کردیم، برای اینکه بتوانیم نویسندگان محلی را کشف کنیم. در شورای نمایش ما نشسته‌ایم که برنامه تصویب یا رد کنیم.

امسال بیشتر از گذشته در بوجود آمدن نوشتهٔ خوب و اجرای خوب به هنرمندان تهرانی و شهرستانی خودمان کمک خواهیم کرد. با خوشحالی باید بگویم که تئاتر در سال گذشته در سراسر کشورمان مورد توجه مردم، بویژه جوانان قرار گرفت. اینها امیدهای ما هستند.

— در «مجلهٔ تئاتر» که هر ماه از تلویزیون پخش می‌کنید چه هدفی را دنبال می‌کنید؟

— «مجلهٔ تئاتر» یک برنامهٔ ـ در مرحلهٔ اول ـ خبری است. می‌خواهیم تماشاگر و هنرمند را متوجه تئاتر بکنیم. در سال گذشته با سفرهائی که همکار من در شورای نمایش آقای ایرج زهری به شهرستانها کردند، همینطور همکاران دیگر مثل محمد خانلی، منوچهر خاجه‌زاده، سعید نیکپور و پرویز ظهوری، توانستیم فعالیت‌های جالب نمایشی همکاران شهرستانی خودمان را معرفی کنیم و زمینه‌های لازم را برای کوشش‌های آینده فراهم آوریم. نویسندگان تازه‌نفس و کارگردانان و جوانان باذوق کشف کردیم و برنامه‌های نمایشی از شهرستان پخش کردیم. امسال قسمت مهمی از برنامه‌مان را به تئاتر شهرستان اختصاص خواهیم داد.

— در برنامهٔ دوم تئاتر چگونه خواهد بود؟

رشیدی: تئاتر برنامهٔ دوم البته سطح بالاتری خواهد داشت.

در این برنامه بیشتر به‌تماشاگران متخصص چشم داریم.

— تماشاگر متخصص؟

رشیدی: منظورم تماشاگری است که تئاتر را می‌شناسد، به‌تئاتر می‌رود، به‌تجربه‌های تئاتری علاقه دارد و می‌خواهد از آخرین رویدادهای تئاتری آگاهی پیدا بکند.

در این برنامه ما به علاوهٔ نمایشنامه‌هائی که هنرمندان ایرانی تهیه می‌کنند، چند نمایشنامه از تلویزیون‌های خارجی پخش خواهیم کرد.

— خیلی از تماشاگران تلویزیون شکایت دارند که برنامه‌های تئاتر دیر پخش می‌شوند...

رشیدی: مشکل بزرگ ما اینست که تنظیم وقت دقیق یک برنامهٔ تئاتر برایمان ـ بدلیل کمی تجربه در نویسندگی ـ مشکل است. به‌این دلیل است که تا کنون برنامه‌های تئاتر در آخرین بخش برنامه گنجانیده شده است. این مشکل فکر نمی‌کنم به‌این زودی‌ها حل بشود، اما باز دست روی دست نگذاشته‌ایم. از مهرماه امسال کوشش می‌کنیم هرماه یک برنامهٔ تئاتری خوب، باوقت دقیق پس از اخبار شبکه، پخش کنیم.

— در زمینهٔ سینمای آزاد و تهیه فیلمهای کوتاه‌مدت توسط جوانان علاقه‌مند به سینما چه کوشش‌هائی خواهید کرد؟



غریبه ـ کارگردان محمدتقی [illegible]

رشیدی: سال ۵۳ سینمای آزاد در اردیبهشت‌ماه به مدت یک هفته یک‌جشنوارهٔ فیلمهای کوتاه ترتیب داد که در آن ۴۰ فیلم کوتاه ۱۶ و ۳۵ میلیمتری نمایش داده شد ـ درمهرماه ۵۳ششمین‌جشنواره سینمای آزاد در تهران برگزار شد که هوشنگ بهارلو ـ خسرو سلیمانی ـ هوشنگ‌طاهری‌ـ داوران آن بودند ـ و از طرف واحد نمایش ۴ جایزه نقدی ۱۰۰۰۰ ریالی به برندگان این جشنواره اهداء شد، همچنین از طرف واحد نمایش پایه‌گذاری سومین جشنواره سینمای آزادمشهد، و سومین‌جشنواره سینمای آزاد اهواز همکاری شد، و برای گسترش سینمای آماتور از طرف واحد نمایش بصیر نصیبی مسئول سینمای آزاد به‌شهرستانهای تبریز ـ رضائیه و مهاباد سفر کرد.

ـ از طرف تلویزیون، سینمای آماتور ایران درفستیوال جهانی در پاریس باموفقیت شرکت کرد، در سال ۵۴، مسافرت به شهرستانها برای تشکیل گروههای آماتور سینمای ۸ ادامه خواهد یافت. تصمیم داریم برای آشنائی و آگاهی با مشکلات سینمای آماتوریک کنفرانس سینمای‌آماتور درتهران تشکیل‌بدهیم. دراین کنفرانس سینماگران و مسئولان‌سینمای آزادشهرستانها نیزشرکت خواهند داشت. درضمن امسال درنظر داریم یک جشنوارهٔ جهانی سینمای آماتور برگزار کنیم، همینطور برای آموزش جوانان فیلم‌هائی خواهیم ساخت و در خردادماه فیلمهای سینمای آزاد را در جشنواره ۸ میلیمتری که در هیروشیمای ژاپن تشکیل می‌شود شرکت خواهیم داد.

ـ در مورد فیلمهای کوتاه؟..

رشیدی: در مورد فیلمهای کوتاه با سعی کرده‌ایم به کارگردانان جوان‌وهنرمند امکان خودآزمایی و برخورد با تماشاگر بدهیم.

مسلم است که امسال این رویه را ادامه خواهیم داد.

ـ در مورد شناساندن بیشتر تآتر از طریق فستیوالهای داخلی و خارجی و نیز نمایش روی صحنه چه می‌کنید؟

رشیدی: برای شناساندن تآتر تلویزیونی سعی میکنیم در فستیوالهای تلویزیونی شرکت کنیم.

از طرف دیگر برای شناسائی دست‌اندرکاران تآتر و معرفی برنامه‌هائی که روی صحنه است از طریق رادیو تلویزیون به رایگان تبلیغ می‌کنیم.

در مورد جوانان با استعداد از این هم جلوتر می‌رویم و تا آنجا که بتوانیم از نظر تهیهٔ دکور، آکسی و بروشور به آنها چه در تهران، چه در شهرستان کمک خواهیم کرد.

ـ در زمینهٔ ریشه‌های نمایش و تآتر سنتی ایران چه می‌کنید؟

رشیدی: یکی از قسمتهای مهم کار ما، قسمت پژوهش و تحقیقات است. ما از سال ۵۳ بطور مرتب شروع کردیم بساختن برنامه‌هائی درباره ریشه‌های نمایشی ایران که در تیرماه از تلویزیون پخش‌خواهیم کرد. یک گروه در واحد نمایش در تمام مملکت می‌گردند و با فیلمبرداری و ضبط مغناطیسی با اشخاص صاحب صلاحیت مصاحبه خواهند کرد و شکلها و نمونه‌های گونه‌گون‌تآتری گذشته وامروز را جمع‌آوری‌می کنند. امسال مادرنظر داریم‌به کشورهای‌دوست‌وهمسایه‌مان، ترکیه، پاکستان وهند سفر کنیم و تآترآنها را بررسی و معرفی کنیم.

کار دیگر ما همکاری با گروههای دیگر در تلویزیون است. که از سال ۵۳ شروع کرده‌ایم، ازآن‌میان کوشش ما اینست که بتوانیم هفته‌ای یک برنامه تآتر برای گروه کودک داشته باشیم.

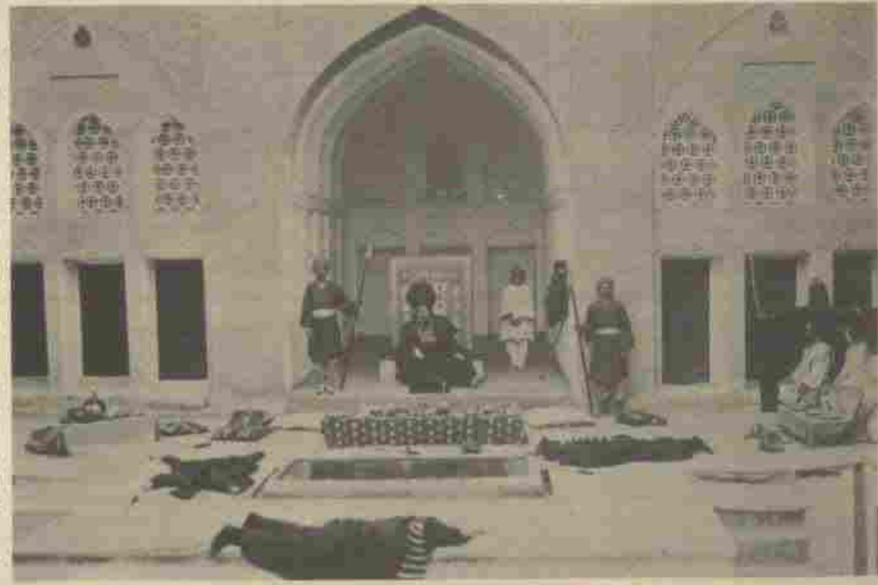
ـ متشکرم

رشیدی: من‌اینجا می‌خواهم ازفرصت استفاده کنم و از تماشاگران تلویزیون و خوانندگان مجلهٔ تماشا خواهش کنم که ما را با اظهارنظرها وانتقادهای‌خودشان راهنمائی کنند و یاری دهند.



سلطان‌صاحبقران ـ کارگردان علی حاتمی ▲

▼ سمک‌عیار ـ اولین سریال رنگی



▼ هزار و یکشب



معرفی و نقد

موسیقی • باله، اپرا



نیکول دلانوا

پای صحبت نیکول دلانوا

نیکول دلانوا یکی از هنرمندان میهمان سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران است. او نوازندهٔ پیانوست و همانطور که در شماره پیش نوشتیم، برای تکنوازی پیانو در یکی از کنسرت‌های ارکستر مجلسی رادیو تلویزیون ملی ایران که در اسفندماه در تالار شهر اجرا شد، به تهران آمده است.

نیکول دلانوا در زمینه‌ی کار خودش چهره‌ی موفقی است و تا امروز جوایز زیادی نیز دریافت کرده است. او کنسرت‌های زیادی در کشورهای مختلف اروپا، آسیا و آمریکا داده است. با این هنرمند که دیدارش در تالار شهر بسیار مغتنم بود، گفت‌وگوی کوتاهی کرده‌ایم که می‌خوانید.

ـ آیا این اولین باری است که به ایران می‌آیید؟

● نه، یک بار دیگر هم به ایران سفر کرده‌ام. در سفر اول با ارکستر سمفونیک تهران در تالار رودکی برنامه داشتم و این بار میهمان سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران هستم.

ـ آیا این سفرتان در مسیر چند سفر دیگر هنری قرار گرفته است؟

● بله، از پاریس مستقیما به تهران آمدم و این اولین کنسرت من در آسیاست. بعد از اینجا به هندوستان، مالزی و پاکستان می‌روم. از برنامه‌ام در اینجا خیلی راضی بودم، همه چیز خیلی خوب پیش رفت.

ـ به طور کلی شما بیشتر در فرانسه برنامه دارید یا به سفر می‌روید؟

● البته بیشتر در فرانسه برنامه دارم ولی به کشورهای دیگری نیز برای اجرای برنامه می‌روم. مثلا چندی پیش در آمریکای لاتین یک رشته برنامه داشتم. این برنامه‌ها در کشورهای مختلف اجرا شد.

ـ در تهران ما شاهد رسیتال شما بودیم. اصولا بیشتر بطور انفرادی برنامه‌های رسیتال دارید یا اینکه با ارکستر هم کار می‌کنید؟

● علاوه بر اجرای رسیتال من تا کنون با ارکسترهای بسیاری کار کرده‌ام در هلند، آلمان، و... من فکر می‌کنم نوازنده باید این هر دو کار را در کنار هم ادامه دهد.

ـ فکر می‌کنید به‌عنوان یک نوازنده‌ی پیانو توانسته باشید به نوعی تخصص دست یابید، مثلا در نواختن آثار دوره‌های خاصی از موسیقی؟

● ببینید، پیدا کردن تخصص در زمان ما بسیار مشکل است. من فکر نمی‌کنم آدم بتواند براحتی بگوید که در این رشته یا آن رشته تخصص دارد. این چیزی است که به آسانی به دست نمی‌آید و من در مورد خودم چنین حرفی نمی‌زنم. البته به موسیقی رومانتیک علاقه‌ی بیشتری دارم و بیشتر آثار این دوره را می‌نوازم. مثل آثار شومان یا برامس. من فکر می‌کنم نوازنده ناگزیر است همه نوع موسیقی را عرضه کند، بخاطر مردم. من هم انواع مختلف موسیقی را اجرا می‌کنم ولی همانطور که گفتم خودم به موسیقی رومانتیک بیشتر علاقه دارم.

ـ موسیقی مدرن چطور؟ هیچگاه شما را به سوی خود جلب کرده است؟

● به عنوان نوازنده نه. به نظر من موسیقی مدرن تجربه‌ی جالبی است ولی شخصا هرگز در زمینه‌ی آن کار نکرده‌ام.

الن سبوره: جوان، حساس و پرشور

«الن سبوره» رهبری است بسیار جوان، اما این دلیل بر تجربه بودنش نیست. در کارش حساس، پرشور و با علاقه است. او آخرین میهمان ارکستر مجلسی رادیو تلویزیون ملی ایران بود که این ارکستر را در دو کنسرتی که در اسفند ماه داشت، رهبری کرد. اولین کنسرت در روزهای ۱۴ و ۱۵ اسفند با تکنوازی محمد بیگلری اجرا شد و دومین کنسرت را در روزهای ۲۷ و ۲۸ اسفند شنیدیم. الن سبوره فرانسوی است، هم پیانو می‌زند و هم رهبری می‌کند و در این هردو کار حرفه‌ایست. با این هنرمند گفت و گوئی کرده‌ایم که می‌خوانید:

ـ شما هم پیانو می‌نوازید و هم رهبری می‌کنید. چطور شد که این هردو را با هم ادامه دادید؟

● با اینکه سنم زیاد نیست و فقط ۲۷ سال دارم، خوشبختانه این موقعیت را داشته‌ام که در زمینه‌ی موسیقی کارهای مختلفی بکنم. همانطور که گفتید من هم به‌عنوان پیانیست کار می‌کنم و هم به‌عنوان رهبر ارکستر. و اما اینکه چطور شد که به این دو کار دست زدم، در حقیقت تحصیلاتم طوری بود که این امکانات را به من داد. پیانو را در کنسرواتوار پاریس آموختم، نزد استادانی برجسته. بعد شروع کردم به کنسرت دادن و در زمینه‌ی نوازندگی تجربه کردن. ضمنا توانستم در همین کنسرواتوار هارمونی، کنترپوان و... را بیاموزم و به‌تدریج شروع کنم به نوشتن موسیقی. برای اینکه بتوانم موسیقی را خوب بشناسم و احتمالا این شناخت را در کار آهنگسازی به کار گیرم شروع کردم به مطالعه روی آثار آهنگسازان بزرگ. این کار به‌حدی برایم جالب بود که بطرف کار رهبری کشاندم و علاقه رشته‌ی رهبری ارکستر را نیز خواندم و مدتی بعد موفق شدم یک جایزه‌ی بین‌المللی نیز برای این رشته دریافت کنم.

ـ آیا توجه به کار رهبری سبب نشد که در کار نوازندگی جدی بودنتان را از دست بدهید؟

● اصلا. چون در تمام مدتی که سعی می‌کردم رموز رهبری را یاد بگیرم، به‌عنوان پیانیست کنسرت می‌دادم و این زمینه را به هیچوجه رها نکردم.

ـ نخستین کار جدیتان در زمینه‌ی رهبری چه بود؟

● رهبری ارکستر رادیو تلویزیون فرانسه و بعد همکاری با «ارکستر پاریس». این ارکستری است که بوسیله‌ی جورج سولتی بنیان گذاشته شد و یکی از معروف‌ترین ارکسترهای فرانسوی است. ضمنا با ارکستر سادن بادن نیز کار می‌کنم.

ـ سابقه‌ی کاری که در نوازندگی پیانو داشتید، در کار رهبریتان چه تاثیری داشت، مقصودم تاثیر از نظر شیوه‌ی کار نیست بلکه تاثیری که مثلا به کارتان به‌عنوان رهبر جهت دهد یا به آثار خاصی بیشتر علاقمندتان کند.

● نه، فکر نمی‌کنم چنین تاثیری دراین مورد وجود داشته باشد، که مثلا آثاری را که پیانو در آنها نقش بیشتری داشته باشد، بیشتر بپسندم. نه‌اصلا. درواقع کارمن به‌عنوان رهبر اصلا محدود نیست. من رپرتوار بسیار وسیعی دارم که در آن آثاری از دوران باخ و موتسارت در کنار آثاری‌چون ساخته‌های استوکهاوزن جای گرفته است. من در رهبری معتقدم که باید همه نوع کار بکنم از قدیمی‌ها و رومانتیک گرفته تا موسیقی مدرن امروز، دراین کار من تنوع را خیلی دوست دارم.

ـ نسبت به موسیقی معاصر چه احساسی دارید؟

● به اعتقاد من در موسیقی معاصر چیزهای جالبی وجود دارد که باید حتما به آنها توجه کرد. البته باید نوع خوب موسیقی معاصر راتمیز داد چون چیزهائی که گفتم در همه‌ی آثار معاصر یافت نمی‌شود. در پاریس ارکستری وجود دارد که بوریس وینوگو گراتوف، (این رهبر را مدتی پیش در تهران دیدیم که با ارکستر مجلسی رادیو تلویزیون همکاری داشت) در رأس آن قرار دارد. اعضای این ارکستر عقیده دارند که باید تمام آثار را اجرا کرد نه برگزیده‌ای از آنها را. بهاعتقاد آنها این مردم و شنوندهها هستند که باید خوبی و بدی قطعات موسیقی را تشخیص دهند. من هم کم و بیش چنین عقیده‌ای دارم به‌نظر من بخصوص در مورد موسیقی مدرن و معاصر وظیفه‌ی هنرمند اینست که این آثار را اجرا کند. این کاری است که سبب بهتر شناخته شدن موسیقی معاصر می‌شود.

ـ در زمینه موسیقی معاصر به‌طور خاص، چه فعالیت‌هائی کرده‌اید؟

● تازگی با برادرم که ویولونیست است دو صفحه از آثار یک آهنگساز جوان فرانسوی ضبط کردیم که بسیار موفقیت‌آمیز بود. این آهنگساز بسیار جوان و کارش خیلی پیشرو و مدرن است. به‌نظر من کار در زمینه‌ی موسیقی مدرن هیچ مغایرتی با کار روی موسیقی قدیمی ندارد. من فکر می‌کنم می‌شود در یک کنسرت هم موسیقی باخ و براُمس را اجرا کرد و هم موسیقی خیلی مدرن را. البته من بطور خاص موسیقی امپرسیونیست‌ها را دوست دارم. مثلا موسیقی دبوسی. فکر می‌کنم او بزرگترین و عمیق‌ترین آهنگساز فرانسوی است. او بسیاری از زیبائی‌های بصری را در موسیقی‌اش تصویر

بقیه در صفحه ۸۷

بولز فرانسوی در آمریکا و بولز آمریکائی در فرانسه





پیر بولز یکی از آهنگسازان و رهبران شناخته شده‌ی زمان ماست. شناخته شده از این بابت که همیشه در کارهایش به مرزهای تازه‌ای می‌رسد و ارزش‌های جدیدی برای موسیقی زمان خود کشف می‌کند و نیز شناخته شده به این سبب که بی‌تردید یکی از جنجال برانگیزترین چهره‌های موسیقی است. بولز دشمنان زیادی دارد که به تمام کارهایش خرده می‌گیرند و نیز دوستانی که همیشه تحسینش می‌کنند.

خوب یا بد، بولز چهره‌ای پراعتبار است. آدمی است که همه درباره‌اش حرف می‌زنند. کسی است که بر بسیاری از موسیقیدانان همنسلش تأثیر داشته است، بخصوص تأثیرش بر موسیقیدانان و جامعه‌ی موسیقی آمریکا انکارناپذیر است. تقریبا چهار سال پیش بود که از او دعوت شد به امریکا برود، رهبری ارکستر فیلارمونیك نیویورك را بپذیرد و نظام یکنواخت مراکز موسیقی امریکا را هیجانی تازه بخشد. وقتی بولز این شکل تازه را پذیرفت و بیشتر وقتش را به امریکائی‌ها اختصاص داد، اروپائیان و بخصوص فرانسویان هم‌وطنش با از دست دادن او سخت آزرده شدند. با وجود این بولز معتقد بود که در امریکا بیشتر به وجودش احتیاج هست تا در اروپا.

در مدت سه‌سالی که بولز با ارکستر فیلارمونیك نیویورك کار کرد، از خیلی جهات این ارکستر را تغییر داد. تغییراتی که به گفته‌ی خودش برای فضای امریکا بسیار تازگی داشت. بعد از به پایان رسیدن قرارداد سه ساله‌اش با این ارکستر، بولز برای سه سال دیگر با این ارکستر قرارداد بست. در حالیکه قراردادش با ارکستر B.B.C. لندن را تنها برای یکسال تجدید کرد. این ضربه‌ی تازه‌ای بود که بر نویسندگان اروپائی او وارد شد و بهانه‌ی تازه‌ای برای انتقاد کردن از او.

زمانی بولز به نویسندگانش می‌گفت: «هرچه بیشتر کنسرت معمولی بدهید بیشتر پوچی را حس خواهید کرد. درست مثل اینکه مهره‌ای از یك ماشین باشید. تکرار پشت تکرار...» بعد همین مردم دیدند که بولز در امریکا، سخت به مشاغل و عنوان‌های اداریش وابسته شده است و به این نتیجه رسیدند که:

«بولز ظاهرا دلایل موجهی برای رفتار خود دارد، اما حقیقت اینست که او آنچنان در کارهای اداریش غرق شده که قصد حقیقی خود را فراموش کرده است. در واقع این بولز نیست که جامعه‌ی موزیکال آمریکا را تغییر داده بلکه امریکاست که او را سخت دگرگون کرده است.»

و اکنون این جوان ۴۹ ساله که با تمایلش به رپرتوار مدرن و دست‌بازی بی‌قراردادیش به آثار کلاسیك متقدمان را همیشه متوجه خود کرده است، بار دیگر به پاریس باز می‌گردد، به عنوان سرپرست انستیتوی پژوهش و هماهنگی صوت و موسیقی که به تازگی تشکیل شده است. البته نه به عنوان کار اصلی چون بولز کماکان شغل خود در امریکا را حفظ کرده و مقیم آمریکاست. ال فیلد، نویسنده‌ی مجله‌ی نیوزویك، پیش از پرواز بولز به پاریس، درباره‌ی کار تازه‌ی این آهنگساز گفت‌وگوئی کرده است که ترجمه‌اش را می‌خوانید.

پری صفا





- گرچه در مجموع ناقدان رهبری شما را سالم و روشن می‌دانند ولی بسیاری آن را سرد، منفصل از موسیقی و فاقد چیزی از آن شما می‌پندارند.

● این حرفها در مورد نسل گذشته، استراوینسکی و دیگران صادق است. کسانی که در برابر رمانتیسیسم واکنش نشان می‌دادند. آنها به شعار راول معتقد بودند که می‌گفت «نمی‌خواهم برداشتی از موسیقی‌ام را بشنوم، می‌خواهم اجرای آن را همانطور که هست بشنوم».

به اینترتیب می‌بینید که ناقدان دیر کرده‌اند و از مرحله پرتند. نسل من بعدا این مشکل منفصل نیست. من مجموعه دانسته‌ی دیدگاهی منفصل نیستم. نسل من می‌خواهد تفسیر را با آزادی بسیار برای برداشت درهم آمیزد. درست همین شکل اندازه‌ی درهم آمیختنی است که دست یافتن به آن مشکل است.

- برداشت شما از موسیقی دبوسی بطور خاصی ستیزه‌جویانه و بحث‌انگیز است. بعضی از شنوندگان می‌گویند شما در بازتاباندن جوهر راستین امپرسیونیسم موفق نیستید.

● مردم در اکثر موارد، نمی‌توانند بنشینند و به یك نت نگاه کنند و بفهمند که مفهوم آن چیست. آنها در اکثر موارد با خاطره‌هایشان زندگی می‌کنند. سنت امپرسیونیسم دیدگاه یك نسل بود. نسل من مجبور نیست چیزها را به آن شکل نگاه کند.

- در ضمن می‌گویند اجرای موسیقی پیش از مدرن برای شما راحت نیست.

● این حرف خیلی مضحك است. مرا به حد آدمی که تازه براهمس و بتهوون را کشف کرده است پائین آورده‌اند. در صورتیکه تحصیلات من، مثل هر کس دیگر، بر اساس موسیقی آنها بوده است. در واقع اگر برنامه‌های من را مطالعه کنید می‌بینید که در آن توازن میان موسیقی گروه‌های مختلف حفظ شده است. وقتی تازه به ارکستر فیلارمونیك نیویورك آمده بودم بعضی‌ها از من متنفر بودند، می‌گفتند که من می‌خواهم شنوندگان قدیمی را از سالن کنسرت برانم، ولی این واقعیت نداشت و ندارد. من در واقع می‌خواستم میان آنها و نسل جوانتر همزیستی بوجود آورم.

- خوب پس از هدفهای اولیه‌ی شما به‌عنوان یك رهبر حرف بزنیم.

● اولین هدف من اینست که تصور مردم را از کنسرت تغییر دهم... برای گسترش مدرن آثار کلاسیك غیرقراردادی و مدرن و راههای تازه‌ی برنامه‌ریزی آنها. من از در کنار هم گذاشتن آثاری که هر کدام باهم در یك برنامه گنجانده شده است، لذت می‌برم: مثلا موسیقی معاصر در کنار موسیقی خیلی قدیمی، یا موسیقی برای ارکسترهای بزرگ در کنار آثار مجلسی.

- آیا امروز مردم موسیقی «میرنده»، یعنی موسیقی روی نوار و صفحه را ترجیح می‌دهند؟ آیا نسبت به اجرای زنده بی‌علاقه شده‌اند؟

● اگر کسی زیاد به صفحه گوش دهد ممکن است واقعیت را چندان خوشایند نیابد چون هیچوقت به اندازه‌ی صفحه پر آب و تاب نیست، در ضمن زیاد گوش دادن به یك صفحه‌ی خاص از یك اثر خطرناك است. دیگر آدم قضاوتش نسبت به اثر از طریق آن اجرای خاص خواهد بود، نه از طریق خود موسیقی.

- چرا رپرتوار کلاسیك اینقدر کهنه و تکراری شده است؟

● به دلایل مالی. زمان تمرین محدود به امکانات مالی است، نمی‌توان برای اجرای یك کار تازه مثلا شش بار تمرین کرد چون خیلی خرج برمی‌دارد. پس ساده‌ترین راه، بازگشت به برنامه‌های بی‌خطر است که زمان تمرین کمتری می‌خواهد.

- آیا ناقدان و شنوندگان به‌اندازه‌ی کافی برای درك ارزش‌های آثار مدرن آگاهی دارند؟

● فقط تعداد خیلی کمی از آنها. مخصوصا در اولین اجراهای یك اثر ارزیابی آن خیلی مشکل است. شما وقتی نت یك اثر را نشناسید، چطور می‌توانید تفاوت میان آنچه را که در آن هست و آنچه را که فقط در اجرا وجود دارد، دریابید؟ این عملا غیرممکن است.

- در کدام کشور مردم واکنش بهتری نسبت به اجراهای موسیقی مدرن دارند؟

● این در واقع به کشور مربوط نمی‌شود، بلکه به اندازه‌ی شهرها بستگی دارد. شهرهای بزرگ همیشه مردم بیشتری دارند که حاضرند به چیزی تازه گوش دهند. چیزی که در شهرهای کوچك در هر جای دنیا همیشه به اشکال یافت می‌شود.

- آیا کسانی که دست‌اندرکار امور اجرائی شما هستند، نوازنده‌ها، به تدریج به مرحله‌ی لذت بردن از آثار جدید رسیده‌اند؟

● نوازندگان همیشه از موسیقی مدرن لذت نمی‌برند. ارکستر درست مثل شنوندگان هاست... وقتی چیزی را دوباره و دوباره می‌نوازند، در وفق دادن خود با آن کمتر دچار اشکال می‌شوند.

- فکر می‌کنید هیچ‌یك از ساخته‌های خود شما در رپرتوار استاندارد شده‌ی آینده قرار بگیرد؟

● امیدوارم. من همیشه نسبت به قطعه‌ی «بداهه‌سرائی‌های مالارمه»ام این امید را دارم، ولی بعضی از آثارم به این آسانی‌ها چنین امکانی را پیدا نمی‌کنند.

- فکر می‌کنید با انستیتوی تجربی پاریس، انستیتوی پژوهش و هماهنگی صوت و موسیقی، چگونه بتوانید به هدف و نتیجه‌ی موسیقی مدرن کمك کنید؟

● اجراکنندگان، آهنگسازان و دانشمندان باهم کار خواهند کرد تا به راههای تازه‌ی آفرینش و اجرای موسیقی مدرن دست یابند.

این یافتن تکنیك‌های تازه‌ی نواختن سازهای سنتی و حتی اختراع کردن سازهای کاملا تازه را در بر می‌گیرد. شاید مطالعه‌ای روی سازهای سنتی و تکنیك‌های موسیقی ژاپن و هند راه تازه‌ای به دست دهد.

- هزینه‌های انستیتوی پژوهش و هماهنگی صوت و موسیقی را دولت خواهد پرداخت، از این بابت نگرانی حس نمی‌کنید؟

● چرا، من با تأمین هزینه، فقط وقتی که بوسیله‌ی هیأتی بی‌طرف انجام شود، موافقم، و در حالیکه در فرانسه، این گونه هیأت‌ها کاملا زیر اختیار دولت است. بدون شك همیشه مقدار زیادی تمایل به دولت و تأثیرات نادرست در کار خواهد بود. روش‌های فرانسوی همه چیز را به پائین‌ترین سطح ممکن می‌کشاند، بخاطر فقدان تصمیم‌گیری و مسئولیت. شما چه کارهای درستی انجام دهید و چه نادرست، ترفیعتان می‌کنند، حتی آدمهای بد سر کارهایشان باقی می‌مانند چون مستخدمان ثابت هستند. این به اعتقاد من [illegible]... ولی انستیتوی پژوهش و هماهنگی صوت و موسیقی چیزی جدا از بقیه‌ی زندگی موزیکال فرانسه خواهد بود و درگیر آن نظارت‌ها نخواهد شد.

امیل رنو

Emile Reynaud

بنیانگذار سینمای «قلمی»

نقاشی روی شیشه و تلق

از امیرهوشنگ کاوسی



امیل رنو و یک حلقه نوار با قاب‌های حاوی تصاویر

نام توماس ادیسون و برادران لومیر آنقدر دهان به دهان گردیده و از قلمی به قلم دیگر جاری شده که شاید برای دیگران، لااقل دیگرانی که با فاصله زمانی اندکی با آنان، زیسته و تلاش کرده‌اند، جائی باقی نگذاشته باشد.

مردی بزرگ و نامی سترگ در تاریکی تاریخ نمایش تصویر متحرک پنهان مانده‌است نام امیل رنو، همانکه نقاشی متحرک وانعکاس نورانی تصاویر را بنیان نهاد و مردم را پای پرده‌ای نشاند تا به آنها داستانی را از خلال یک سلسله تصاویر متحرک رنگی که روی چهارگوش‌های شیشه یا سلولوئید کشیده بود و حالا با تابش‌های نورانی روی پرده میفرستاد، نشان دهد.

در اختراع وسایل سینما میان کشورهائی که در قرن گذشته جهد بسیار نشان داده‌اند فرانسه بی‌شک دارای مقام نخست است از آنمیان ژانسن، دوموسلک، دمنی با بی‌اعتنائی و ناسپاسی روبرو شدند و این ناسپاسی حتی پس از مرگ آنان ادامه یافته است از آنمیان ژانسن، دوموسلک، دمنی لوپرنس، مارِ، بولی و خلاصه امیل‌رنو، را باید ذکر کرد.

تنها کسانیکه سینما را از طریق تحصیل می‌آموزند و یا علاقه‌مند به‌خواندن تاریخ سینما و حوادث آن‌اند شاید نام این مرد بزرگ را شنیده باشند بویژه کتابی که در سالهای ۳۰ (نوور) نامی درباره این شخصیت نگاشت تاحدی او را از تاریکی‌های یک‌زمان فراموشکار خارج ساخت. بهرحال امیل‌رنو که روحاً و جسماً بیمار بود در وانخانه معلولین درایوری‌در‌ریلتشمی‌پاریس بتاریخ ۹ ژانویه ۱۹۱۸ جان سپرد.

رنو در ۸ دسامبر ۱۸۴۴ در مونتروی این شهر کوچک مرکز صید رودخانه‌ای بدنیا آمد. بسال ۱۸۹۷ هنگامی که ژرژ ملی‌یس نخستین استودیو بزرگ سینما را آنجا ساخت رنو شاهد آن بود.

پدر رنو بهنگام انقلاب کبیر فرانسه بدنیا آمد و نام او بروتوس بود. کارش حکاکی و مدال سازی بود. مادرش یک آموزگار بود که طراحی را با نقاشی معروف گلنها روبوله کار کرده و آموخته بود ـ این زن آنقدر به ژان‌ژاک روسو و اثر او «امیل» علاقه‌داشت که نام پسرش را امیل گذاشت و طبق اصول آن کودک را پرورش داد و همچنین معلم طراحی او شد.

این خانواده بی‌چیز و محتاج بود و رنو در شانزده‌سالگی برای تأمین مخارج خــود بعنوان شاگرد نزدیک سازنده دستگاههای دقیق بکار پرداخت و سپس نزد یک عکاس مشغول بکار گردید و بعد خواست به‌حساب خود یک مؤسسه عکاسی دایر کند ولی موفق نگردید و از آن خاطره‌ای تلخ برای همیشه نگاهداشت وظاهراً عدم‌علاقه‌اش به عکاسی ناشی از همین است. این عدم موفقیت، بیماری طولانی بروتوس‌رنو پدرش و سپس مرگ او خانواده را در یک موقعیت مشکل قرار داد ـ درست در همان هنگام که امپراتوری دوم منقرض میگردید و ناپلئون سوم تخت فرانسه را ترک می‌گفت و یک نمایشگاه جهانی در پاریس پامیگرفت مادام رنو و پسرش به پوئی ـ آن ـ واله، نزدیک عموی سالخورده که پزشک و ثروتمند بود رفتند.

در یک کاخ قدیمی که کتابخانه آن مملو از آثار جالب توجه است امیل‌نوجوان بامطالعه آثاری که در دسترس دارد آموزش خود را تکمیل می‌کند و اوقات فراغت خود را میان آثار ویکتورهوگو و آسکیلوس دیدرو و کتابهای فیزیک میگذراند ـ آنقدر میخواند و فرا میگیرد که در یک دبیرستان پیشه و هنر دبیر میشود و سخنرانی‌هایش با نمایش تصاویر سانگی همراه است اوسعی دارد این تصاویر متوقف روی شیشه یاسلولوئید را بوسیله‌ای بحرکت درآورد.

در ۱۸۷۶ نشریه طبیعت (لاناتور) که چهار سال پیشتر توسط گاستون تیسناندیه تأسیس یافته بود مقاله‌ای درباره «توهمات بصری» نوشت که در آن اشاره به‌دستگاه عجیب و غریبی به عنوان فناکیستیسکوپ

میکرد که قبلا شارل بودلر در کتاب Morale Du Joujou خود درباره آن توضیحاتی داده بود.

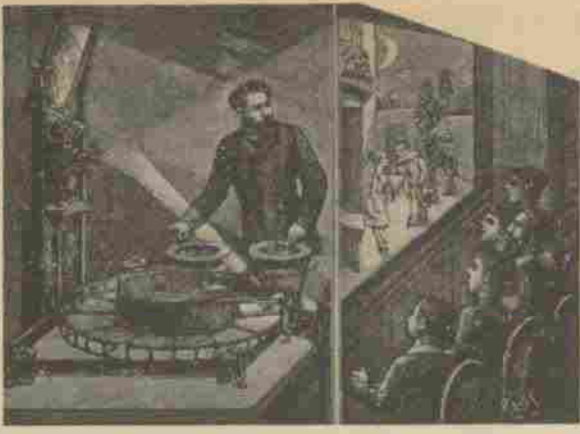
دستگاه عبارت بود از یک مقوا که در آن شکافهائی ایجاد شده بود و زیر هر شکاف تصویری طرح شده بود که واحدی بود از یک حرکت تجزیه‌شده به تصاویر. هنگامی که مقوا را روبه‌آئینه‌ای می‌گرفتند و از شکاف آن تصویرش را در آئینه تماشا میکردند و مقوا را حول محور افقی‌اش میچرخانیدند تصاویر متحرک به‌نظر می‌آمد ـ این شکل ابتدائی تصاویر متحرک توسط فیزیکدان بلژیکی پلاتو بسال ۱۸۳۲ ساخته شده بود و از آن‌به‌بعد فقط هورنر انگلیسی توانسته بود بسال ۱۸۳۴ با افزودن یک نوار نقاشی به این دستگاه زوتروپ را بسازد.

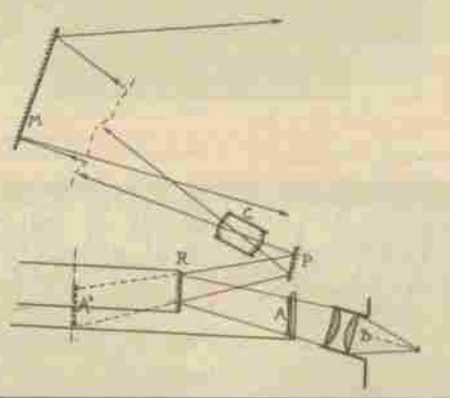
امیل‌رنو که میخواست بازیچه‌ای برای پسر سه‌ساله‌اش بسازد یک‌جعبه گرد از آهن‌سفید برید و دستگاهی بقصد بازیچه‌ساختن بوجود آورد که نام آنرا پراکزینوسکوپ گذاشت. قطعه اصلی یک استوانه پوشیده از تیغه‌های آئینه روی جدار خارجی‌اش بود که در وسط یک استوانه دیگر قرار داشت و داخل این استوانه یک نوار که روی آن تصاویری متوالی از یک بازی کودکانه طرح شده بود قرار میگرفت وهنگامی که میچرخید تصاویر در آئینه مقابلش منعکس میشد و هنگامی که چشم در یک‌زاویه معین یک تیغه آئینه را میدید آئینه‌ها یکی جای دیگری رامیگرفت و تصاویر متحرک بنظر می‌آمد و این نخستین‌بار بود که تصاویر در یک دستگاه این‌چنین که قبلاهم توسط دیگران برای ساختن آن تلاشهائی شده بود در عین‌سادگی و زیبائی متحرک بنظر میرسید.

پراکزینوسکوپ
Praxinoscope

فرانسه تازه از زیر بار جنگ با پروس واشغال کمر راست میکرد ونمایشگاه جهانی ۱۸۷۹ نمونه‌ای بود از کوششهای آن برای یافتن دوباره مقامی که در جهان داشت ـ امیل‌رنو با دستگاه اختراعی‌اش در این نمایشگاه شرکت جست و نخستین‌بار در برابر چشمان مشتاقان و کنجکاوان پراکزینوسکوپ‌را ازداخل یک‌جعبه بیسکوئیت بیرون کشید و موفقیتی که این دستگاه در بازار یافت رنو را برآن داشت که تلاش خود را در پژوهش ادامه دهد تا شاید به دستگاههای دیگری دست یابد. موفقیت پراکزینوسکوپ بخاطر سرگرم کننده بودن آن نبود بلکه ظرافت و زیبائی دستگاه هنوزهم آنرا یک قطعه یادگار و گرانبهای سالهای اواخر قرن نوزدهم میسازد، ازسوی دیگر نوار تصویری که درآن نهاده میشد دراین اینکه سرشار از شوخی و طنز و ذوق است نمایانگر مردم خوشگذران و شادان این سالهای نخست جمهوری سوم و آسوده‌خیالی آنها است ـ لباسهای زنانه این زمان ـ بالونها ـ آرایش سرباموهای روی پیشانی و خلاصه تمام آدمهائی که میتوان در تابلوهای مانه و قصه‌های موپاسان یافت. وقتی استوانه سیاه پراکزینوسکوپ بدور خود میگردد، تحسه‌بازان و چشم‌بندان و دلقکهای سیرک و دختران شناگر بیننده را به عهدی می‌کشانند که در آن ژولیوورن ـ آینده‌نویسنده فرانسوی‌درکتاب‌هوای آینده‌اش پیامبرآسا پیدایش سینما را بشارت میدهد.

موفقیت کارگاه بازیچه‌سازی امیل‌رنو را دور از نیازمندیهای مادی زندگی قرار میدهد و کوشش خود را وقف استعداد اختراعی‌اش می‌نماید ـ پراکزینوسکوپ را بکمال‌میرساند «دستگاه «پراکزینوسکوپ ـ تئاتر» را میسازد سپس پراکزینوسکوپ نمایش را بوجود می‌آورد ـ در ۱۸۸۸ توسط این دستگاه بود که بمعونه نقاش فرانسوی با حضورالکساندردوما پسرو آلفرد دوموسه و شخصیتهای مشهور یک سلسله تصاویر عکاسی روی قطعات شیشه جداگانه را که یک عکاس امریکائی بنام ادوارد مویبریج از دویدن اسب برداشته بود بحرکت آورد و با توجه به این دستگاه است که مویبریج پس از دیدار رنو در پاریس دستگاه معروف خود زوپراکزیسکوپ را می‌سازد.





تئاتر اپتیک

منبع‌نورانی (B) تصویر (A) رادرآئینه منعکس می‌سازد (A) واین تصویر به‌آئینه (P) برمیگردد و از یک سیستم اپتیک (C) به‌آئینه (M) میرود و از آنجا روی پرده‌ای منعکس میگردد



آفیش تجاری «پراکزینوسکوپ نمایش» که در بازار فروش گذاشته شده بود

امیل‌رنو که تصاویر حاوی قصه نمایشی‌اش را شخصاً با صبر وحوصله بسیار نقاشی می‌کند میخواهد از عکاسی‌نیز استفاده کند از ۱۸۸۳ اوقات خود را صرف اتمام دستگاه تازه‌ای می‌کند که می‌تواند مدت ۱۵ تا ۲۰دقیقه نمایش را تأمین‌نماید ـ مخترعین قبلی مثل ژنرال بارون‌فن اوخاتیوس اتریشی در ۱۸۵۳ بکمک دستگاه (کینه‌ستیکوپ) خود، فقط بمدت‌چندثانیه تصاویری را روی یک پرده بحرکت درآورده بودند.

رنو در مدت هفت سال کوشش و زحمت غالب توانست نتیجه گیرد در این هفت سال، پیشرفت فنی توانسته بود در تمام جهات زمینه‌هائی بدست‌آورد ـ تازه‌دستگاه نقاله‌ای پیدا شده بود که مدتی قبل یک انگلیسی بنام سرجنت اختراع کرده بود و آن‌عبارت بود از دوچرخ که چرخ جلو بسیار بزرگ بود حدود ۲ متر بلندی و مردان با لباس سوار کاری روی زین آن می‌نشستند و با میزدند و یک چرخ دنده زنجیری را میچرخاندند ـ چرخها آهنی بود و هنوز روکش کائوچو به‌آن اضافه نشده بود.

تئاتر اپتیک

رنو از سیستم چرخ دنده و زنجیر دوچرخه برای گرداندن پراکزینوسکوپش استفاده میکند تا مجموعه تئاتر اپتیک را بسازد دراینجا از مکانیسم سرجنت الهام میگیرد ـ استوانه حاوی تیغه‌های آئینه‌اش را در وسط یک چرخ دندانه‌دار ساخته از مس قرار میدهد حرکت این مجموع توسط یک نوار حاوی تصاویر که در وسط میان دو تصویر دارای سوراخهائی است انجام‌میگیرد و این نخستین طرحی است از نوار فیلم که بدون آن سینما فقط رویائی میشد برای مخترعان خیالپرداز.

«تئاتر اپتیک» در یکی از قسمتهای نمایشگاه مشهور ۱۸۸۹ که برج‌ایفل یکی از کنجکاوی‌انگیزترین نمونه‌های عرضه‌شده در آنست توجه عموم راجلب می‌کند توماس ادیسون که برای افروختن دهزار لامپ الکتریک اختراعی‌اش در قسمت الکتریسته نمایشگاه اقیانوس اطلس را در نور دیده و به پاریس آمده است رنو را تحسین می‌کند.

امیل‌رنو با حوصله و صبر فراوان تلوهائی را که حاوی نقاشی برای نمایش در دستگاه تئاتر اپتیک بود آماده میساخت و مطلقاً از عکاسی استفاده نمیکرد و در کارش هیچکس او را کمک نمیکرد برای نوار نمایش مشهور به «یک جام گوارا» ۷۰۰ تصویر و برای «پیه‌روی فلکزده» ۵۰۰ تصویر کشید.

میخواست نمونه‌هائی از دستگاهش را به‌بهره‌برداران سیار و سکاره‌ای بفروشد اما دستگاهی بود بسیار ظریف و دقیق و نمی‌توانست در این بازارهای نمایشی دست بدست بگردد و یا از اینجا به آنجا برود، بدینجهت از آن صرفنظر کرد و حاضر شد خود اداره جلسات نمایشی دستگاهش را بعهده گیرد باین منظور در آغاز زمستان ۱۸۹۲ او قراردادی با «موزه گرون» امضا می‌کند.

در موزه گرون که هنوز در این سالهای ۷۰ قرن بیستم درهایش بروی تماشاگران گشوده است آدمکهائی را که باموم ساخته شده‌است به‌نمایش گذاشته‌اند. مؤسس موزه شخصی بود بنام آرتورمه‌یر مدیر روزنامه «لوگولوا» مدیریت موزه را طراح آلفرد گره‌ون بعهده داشت.

پانتومیم نورانی

۲۸اکتبر ۱۸۹۲ آرتورمه‌یر باکارت‌هائی که شعره آنها را طراحی کرده بود شخصیتهای بالام و عنوان پاریس را دعوت کرد تا در جلسه تمرین عمومی پانتومیم نورانی امیل رنو شرکت جویند این جلسه



فیلمی که امیل رنو با دستگاه اخیر الذکر فوتوگرافی گرفته است ◄



جلو خان موزه گروون هنگام فعالیت امیل رنو ◄

یک موفقیت بتمام رفت ـ تصاویر متحرک رنگی و برجسته بود همچنین آواز و سر و صدا آنرا همراهی میکرد. نمایش سایه‌های چینی» که کاران‌داش در کاباره «گربه‌سیاه» متعلق به رودلف‌سالیس مدتها بود اداره میکرد لحظه‌ای بنظر افتاد چونکه مردم استقبال‌شایانی ازجلسات‌نمایش پانتومیم نورانی بعمل آوردند.

این جلسات نمایش تقریباً بطور لاینقطع مدت هشتسال ادامه یافت ـ صدها هزار تماشاگر آنرا تحسین کردند و این ثروت فراموشی که در آغاز قرن نام رنو را پوشاند عجیب و غیر منتظره مینماید.

نمایش نوارهای حاوی تصویر که رنو خود آنها را نقاشی می کند و بنمایش می گذارد مدت ۱۵ تا ۲۰ دقیقه طول می‌کشد و نمونه‌هائی است از شگفتی ذوق و ابتکار در آفرینش آثار. شاهکار او عبارت است از «دوروبر یک رختکن» یا «ماجرای یک زن پاریسی در آبتنی دریا».

سازنده طی این قصه حوادث درگیری یک زن جوان و شوهر او و یک سگ‌سفید را با یک فضول جستجوگر، با ذوق و ظرافت بسیار حکایت می‌کند.

در این نوار تصویر پرواز مرغان دریا بسیار جالب است و شوخی‌ها و طنزها «جارلی» را که بعدی از بیست سال بعد از این تاریخ ظهور می‌کند بوجود میدهد ـ برای تحسین بیشتر جارلی که در این نوار وجود دارد باید حس کرد تا جنبه منی و پنجسال بعد مردی با والت‌دیسنی پیدا شود.

کینه‌توسکوپ‌های توماس‌ادیسون که یکسال بعد از این تاریخ در پاریس به‌معرض نمایش درآمد نتوانست بازار این مرد بزرگ را کساد کند اما سینماتوگراف برادران لومی‌یر و فیلمهای شیرین و پرمانتری ژرژ ملی‌یس که حدود ده سال بعد از این تاریخ توانست زمینه و محبوبیت وسیعی بدست آورد لطمه‌ای شدید به او زد. کیفیت نقاشی نوارهای امیل‌رنو بی‌شک برتر از فیلمهای لوئی لومی‌یر و ملی‌یس بود اما امکانات عکاسی این فرصت را فراهم ساخت تا ظرف چند سال آنچه که مدت ده‌سال کار است فراهم آید ـ باینجهت رنو نیز به این

آفیش ارائه شده برای پانتومیم نورانی



اندیشه آمد که عکس بگیرد و روی آنرا رنگ کند به این ترتیب نوارهای عکاسی ساخت بنام ـ «اولین سیگار»، «گیوم‌تل» وغیره ـ به این ترتیب موزه گرهون مجدداً محل‌تجمع علاقه‌مندان گردید اما جبر زمانه بهشتاب خود ادامه میداد سینمای تازه بدنیا آمده گرچه هنوز نتوانسته بود مردم را آنطور که باید به‌تماشا در داخل اطاقکهای نمایشگران سیار کشاند ولی نمایش فیلمهای تبلیغاتی که بطور رایگان روبروی موزه گرهون در هوای آزاد ترتیب داده میشد مردم را از خریداری بلیط و به سالن‌رفتن برای تماشای نوارهای رنو باز میداشت.

امیل رنو نمی‌توانست دستگاهش را بهبودی و تکامل بیشتری بخشد در شب آغاز نمایشگاه جهانی ۱۹۰۰ یک‌ارکستر بزرگ نقره کولی و یک گروه نمایشگران انگلیسی فروستک برای همیشه امیل‌رنو را از موزه گرهون بیرون راندند.

رنو در این هنگام پنجاه و شش سال دارد و کارگاه بازیچه‌سازی اش ورشکست شده او میخواهد راز سینمای برجسته را بیابد ـ تاحدی موفق میشود اما در نمایش تصاویر برجسته روی پرده شکست میخورد. خلاصه این مرد شصتساله این مخترع‌نابغه مجبور میگردد برای امرار معاش تن بهقبول کارهای کوچکی دهد در ۱۹۱۰ درحالیکه آثار شکست و تلخی‌های آن در او پدیدار است دستگاهها و نوارهای تصاویرش را منهدم میسازد و قبایه آنها را برودخانه سن میریزد.

بروز جنگ او را از زن و فرزندانش جدا میسازد و ناچار به نوانخانه معلولین در ایوری در حومه پاریس پناه میبرد ـ ۹ ژانویه ۱۹۱۸ او درمیگذرد درحالیکه کسی به مسکن او خبر نمیدهد ـ درجیان برف و سرما همسر بیوه او تنها کسی است که کالسکه حامل نعش را بدرقه می‌کند.

سال ۱۹۳۹ نام او بهیکی از خیابانهای ایوری‌سوربوآزار اطلاق گردید و سینماتک فرانسه نخستین سازمانی بود که یاد او را طی مراسمی گرامی داشت.

مجمع‌الجزایر گولاگ

بقیه از صفحه ۲۵

زندگیش، پای‌کشان، پای‌کشان، از این زندان به آن زندان رفت. اما، طبق ضوابط ما، هرگز دورهٔ حبسی ندید که از حد عادی ده سال بیشتر بوده باشد، و یا بیشتر از آن «سکهٔ ده روبلی» باشد که در عصر ما، نصیب هر زارع کلخوز می‌شود. درست است که از این ده سال حبس، سه سال در زندان مرکزی که جای اعمال شاقه بود، به سرآمد، اما، این مسأله هم، چیزی نادیده و ناشنیده نیست.

رهبران حزب که در محاکمه‌های سالهای ۳۶ـ۳۸ به صحنه آورده شدند، در «گذشتهٔ» انقلابی خودشان، جز توقیف‌های کوتاه و آسان، جز تبعیدهای کوتاه مدت، چیزی ندیده بودند. اما هرگز بوی زندان‌های اعمال شاقه به مشامشان نخورده بود. بوخارین «خرده بازداشتهایی» بسیاری دید، اما این بازداشتها شوخی بود و به قرار معلوم، هرگز حتی یکسال مداوم در زندان نماند. اما، شبها، مدتی به سواحل دریاچهٔ اونه‌گا فرستاده شد. کامه‌نف، در ازاء کار ممتد خود در راه تحریک و فتنه، و سفرهای خود به همهٔ شهرهای روسیه، دو سال در زندان ماند و مدت یک سال و نیم در تبعید به سر برد. اما در کشور ما، بچه‌های شانزده ساله در همان سر آغاز کار گرفتار پنج سال حبس می‌شدند. خواه باورتان شود و خواه باورتان نشود، زینوویف، حتی سه ماه در زندان به سر نبرد ـ حتی یک حکم حبس هم به نافش بسته نشد! و این جماعت، در مقام مقایسه با بومیان ساده و پیش‌پاافتادهٔ مجمع‌الجزایر ما، بچه‌های شیرخوره هستند. زندان ندیده‌اند. ریکوف و آی. ان. اسمیرنوف چندین بار بازداشت شدند، هر یک در حدود پنج سال در زندان ماندند، اما روزهای حبس‌هایشان، بسیار ساده و آسان می‌گذشت. از همهٔ تبعیدگاه‌هایشان می‌گریختند و به کمترین اشکال و دردسری برمی‌خوردند یا از این گذشته، از فرمان عفو برخوردار می‌شدند. و تا روزی که در زندان لوبیانکا فرود آیند، از آنچه حقیقتاً زندان خوانده می‌شود، از آن بازجوئی ستمگرانه که مثل گیره، مثل گازانبر، خرد و خمیرتان می‌کند، کمترین خبری نداشتند. (بنا ندارد گمان ببرم که اگر آدمی مثل تروتسکی گرفتار این کلابه می‌شد، رفتاری در پیش می‌گرفت که کمتر به پستی آمیخته باشد یا قدرت مقاومتی نشان می‌داد که بیشتر از این میزانها باشد؛ فرصتی پیدا نکرده بود که این‌گونه چیزها را نشان بدهد. او هم جز زندان‌های بسیار نرم چیزی ندیده بود، از هیچگونه بازجوئی که اندکی سختگیرانه بوده باشد، خبر نداشت. و تنها، مدت دو سال در «آلوست کوت»، به حال تبعید به سر برده بود. وحشتی که تروتسکی، در دورهٔ تصدی ریاست کمیتهٔ نظامی انقلاب در دلها برمی‌انگیخت، چندان برایش آب نخورده بود و چیزی بود که بسیار ارزان به دست آورده بود و هیچ نمی‌توانست نشانهٔ ثبات قدم و قدرت ارادهٔ راستین، باشد؛ آنکه عدهٔ بسیاری را به پای جوخهٔ اعدام فرستاده باشد، اغلب از تصور مرگ خود، از پای درمی‌آید و آن هم چه از پای درآمدنی!... نیروی اراده‌ای که در موردی نشان داده شود، تلازمی با نیروی اراده در موردی دیگر ندارد) و دربارهٔ «رادک» هم باید بگوییم که محرک و مفسد بود (و می‌شک، در این سه محاکمه، یگانه کسی نبود که چنین باشد) و دربارهٔ یاگودا هم باید گفته شود که از آن تبهکارهای کارکشته و هفت‌خط بود.

(این قاتل میلیونها تن نمی‌توانست بپذیرد که آدم‌کش بزرگ، رئیسی که در صدر نشسته بود، در واپسین لحظه، به هواداریش برنخیزد و از وی پشتیبانی نکند. یاگودا، درست به همان گونه‌ای که گفتی استالین در سالون، نشسته بود، با اطاع و اسرار، آکنده به اطمینان، حضور به او سخن می‌گفت و عفو خود می‌خواست: «بسوی شما دوی آورده‌ام؛ برای شما بود که من کندابروی بزرگ ساختم!...» شاهدی که آنجا حضور داشته است، می‌گوید که در آن لحظه، پشت پنجرهٔ طبقهٔ دوم، و به قرار معلوم پشت پردهٔ موسلینی، کبریتی در فضای تاریک روشن شد و در آن مدتی که شعلهٔ این کبریت پایدار بوده سایهٔ پیپی به چشم خورد. کسی که به باغچه‌سرای رفته است، شاید این تفریح شرقی را به یاد داشته باشد. در سالونی که محل انعقاد جلسه‌های شورای دولت است، محاذی طبقهٔ دوم، پنجره‌هائی می‌توان دید که پوششی از ورقه‌های آهن‌سفید دارد. این ورقه‌های آهنی دارای سوراخهائی بسیار ریز است و پشت پنجره‌ها سرسرائی تاریک هست. هنگامی که انسان در سالون باشد، محال است دریابد که کسی آنجا هست یا نه. خان به چشم دیده نمی‌شود و شورا جلسهٔ خود را چنان تشکیل می‌دهد که گوئی وی حضور دارد. و من که از خوی شرقی استالین خبر دارم، اطلاق مطلق می‌توانم داشته باشم که وی در مضحکه‌ای که در سالون اکتبر داده می‌شد، حضور می‌یافت. نمی‌توانم بپذیرم که این نمایش، این خوشی را از خود دریغ داشته باشد.)

اما مسلم است که همهٔ حیرت و سرگشتگی ما از این جا سرچشمه می‌گیرد که گمان می‌بریم با موجوداتی خارق‌العاده سر و کار داریم. و هنگامی که موضوع، موضوع صورت جلسهٔ پیش‌پاافتادهٔ اعترافهای آدمی عادی باشد، برمعزمان فشار نمی‌آوریم که کلید معما را پیدا کنیم؛ چرا اینهمه از خودشان و دیگران بد گفتند؛ خوب سر در می‌آوریم؛ انسان ضعیف است. انسان سر فرود می‌آورد. بزمورتی کهوخارین، زینوویف، کامه‌نف، پیاتاکوف[۹]، آی. ان. اسمیرنوف را از پیش، در زمرهٔ ابر مردان می‌شماریم ـ و در واقع همهٔ علت حیرت و سرگشتگی ما همین است.

حقیقت این است که، در قضیه کنونی، کارگردانان نمایش، در انتخاب بازیگران، دردسری داشتند که از دردسر انتخاب بازیگران به‌هنگام محاکمه‌های پیشین بیشتر بود. آنجا، چهل خمره «هریشه» بود، و علی‌بابای ما اشکالی جز انتخاب نداشت. اما در این جا، گروه بسیار کوچکتر بود، همه کس ستارگانش را می‌شناخت، و «مردم» می‌خواستند که بازیها به عهدهٔ ستارگان گذاشته شود.

و اینهمه انتخابی صورت گرفت: روشن‌بین‌ترین و سرسخت‌ترین عناصر حتمی که فرمان کشتارشان نوشته شده بود، دم به تله ندادند و پیش از آنکه برای بازداشت کردنشان بیایند، دست به خودکشی زدند. (اسکریپ‌نیک[۱۰]، تومسکی[۱۱]، گامارنیک[۱۲]، چنین کردند) اما آن کسانی که در بند جانشان بودند، تن به بازداشت دادند، و کسی را که در بند جان خود باشد، می‌توان واداشت که به سر بدود... و اینهمه، دو سه تنی از این میان پیدا شدند که در مرحلهٔ بازجوئی، رفتاری دیگر پیش گرفتند، به خودشان آمدند، سرسختی نشان دادند و خاموش و بی‌نشان نابود شدند؛ اما دست کم تن به ننگ و بی‌آبروئی ندادند... و بی‌گمان دلیلی در میان بود که محاکمه‌های روحتولاک[۱۳]، یونوکیدزه[۱۴]، چوبار[۱۵]، کوسیور[۱۶]، و راکیس، محاکمهٔ علنی کریلنکو، آشکارا صورت نگرفت. با اینهمه، نامهایشان، می‌توانست هر آینه قدر و منزلت محاکمه‌ها را خاطه بالا ببرد.

و «دوبه‌دراه‌ترین» و «سازگارترین» افراد را به صحنهٔ تماشاخانه آوردند! پس، به هر حال، انتخابی صورت گرفت!

انتخاب محدود بود، اما، در مقابل این چیزها، کارگردان سبیل کلفت همهٔ آدمهایش را پاک می‌شناخت. به اجمال می‌دانست که همه‌شان سست عنصر هستند و از ضعفهای هر یک به تفصیل خبر داشت. و برتری سیاه و نابکارانه‌اش، و بزرگترین نیروی روانشناسی‌اش و پیروزی و کامیابی همهٔ زندگیش، که تشخیص و تمیز ضعفهای انسانها در پست‌ترین مرحلهٔ زندگی باشد، در همین بود...

«ادامه دارد»

۱ـ این یاگوپوویچ را نباید با کلنل یاگوپوویچ افسر ستادکل، که در جریان زمان و رهبان جلسه‌ها نمایندهٔ وزارت جنگ بود، اشتباه کرد.

۲ـ لاورگئورگیویچ کورنیلوف (۱۸۷۰ـ۱۹۱۸) ژنرال ارتش امپراطوری بود. درسال ۱۹۱۷ از طرف کرنسکی بفرماندهی ارتش روس گماشته شد. اما درماه اوت ۱۹۱۷ علم طغیان دربرابر کرنسکی برافراشت، و درصدد برآمد که حکومت موقت را سرنگون کند و زمام حکومت را در بتروگراد بدست گیرد. یکی از بنیانگذاران نهضت سفید بود. درجنگ‌ها با بلشویکها پیکار کرد، در عرصهٔ نبرد کشته شد.

۳ـ فیودور ایلیچ گوروییچ که نام مستعار «دان» برخود نهاده بود. یکی از رهبران حزب منشویک بود. ازسال ۱۸۹۴ درنهضت کارگری مشارکت جست، در تشکیل انترناسیونال دوم سهمی بسزا داشت. پس از انقلاب فوریه عضو هیئت‌رئیسهٔ نخستین کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سوویتها شد. بازداشتش کردند. سپس، درسال ۱۹۲۲، باتفاق چندتن دیگر از رهبران منشویکها از روسیه شوروی رانده شد. در سال ۱۸۷۱ بدنیا آمده بود و در سال ۱۹۴۷ درگذشت.

۴ـ یولی اوسیپوویچ‌تسه‌دربوم که بنام مستعار مارتوف شهرت دارد. درسال ۱۸۷۳ بدنیا آمده بود و درسال ۱۹۲۳ از دنیا رفت. عنصری انقلابی و از دوستان لنین بود. درسال ۱۹۰۳، در دومین کنگرهٔ حزب سوسیال‌دموکرات، در رأس گروه منشویک قرار گرفت. درسال ۱۹۲۱ تن بمهاجرت داد. [این دستور ازطرف لنین داده شده بود].

۵ـ ارگان رسمی حزب سوسیال‌دموکرات آلمان بود که ازسال ۱۸۷۶ تا سال ۱۹۳۳، با وقفه‌ها و انقطاع‌هائی، انتشار یافت.

۶ـ نیکلای‌نیکلایویچ کرستینسکی (۱۸۸۳ـ۱۹۳۸) از مسؤولهای حزب بود. پس از انقلاب اکتبر، بدبیری کمیته مرکزی رسید. دیپلمات بود. درسال ۱۹۲۷ از حزب رانده شد. در سومین محاکمه مسکو حکم مرگش را دادند و تیربارانش کردند.

۷ـ بیشتر از هرجای دیگر، در کتاب صفر و بی‌نهایت.

۸ـ ایوان نیکیتیچ اسمیرنوف (۱۸۸۰ـ۱۹۳۶) ـ از رهبران حزب بود. در سال ۱۹۲۷ از حزب رانده شد. درنخستین محاکمهٔ مسکو حکم مرگش داده شد و تیربارانش کردند.

۹ـ گئورگی لئونیدوویچ پیاتاکوف (۱۸۹۰ـ۱۹۳۷) از رهبران حزب بود. در دستگاه حزب و وزارت اقتصاد منصبها و مقامهائی بلند بدست آورد. درسال ۱۹۲۷ از حزب رانده شد. سپس، بحزب راهش دادند و باردیگر درسال ۱۹۳۶ بیرونش انداختند. درنخستین محاکمهٔ مسکو حکم مرگش داده شد و تیربارانش شد.

۱۰ـ نیکلای‌الکسه‌یویچ اسکریپ‌نیک (۱۸۷۲ـ۱۹۳۳) عنصر انقلابی، واز مسؤولهای حزب و دولت در اوکرائین بود. کمیسر آموزش وپرورش خلق و رئیس شورای کمیسرهای خلق اوکرائین شد. درسال ۱۹۳۳ خودکشی کرد.

۱۱ـ میخائیل تومسکی (۱۸۸۰ـ۱۹۳۶) از مسؤولهای حزب و رهبران سندیکاها در سالهای ۲۰ بود. درسال ۱۹۲۹ از پولیت‌بورو رانده شد. چون درنخستین محاکمهٔ مسکو نامهائی ازطرف متهمها بمیان آمد و ویشینسکی خواستار شد که تحقیق دربارهاش آغاز شود، دست بخودکشی زد.

۱۲ـ یان‌بوریسوویچ گامارنیک (۱۸۹۴ـ۱۹۳۷) فرمانده نظامی و از زعمای حزب بود. درسال ۱۹۲۹ رئیس سازمان سیاسی ارتش‌سرخ شد ودرسال ۱۹۳۰ بمعاونت کمیسارمای دفاع خلق گماشته شد، و چون فرشین حلق و معظم داده‌شده بود، خودکشی کرد.

۱۳ـ یان ارنستوویچ روحوتاک (۱۸۸۷ـ۱۹۳۸) از مسؤولهای حزب و دولت بود. و ازسال ۱۹۲۰ عضو کمیته مرکزی و ازسال ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۲ عضو پولیت‌بورو شد. از سال ۱۹۲۲ تا سال ۱۹۳۰ کمیسرطرق و شوارع خلق بود. درسال ۱۹۲۶ بمعاونت شورای کمیسرها رسید. گرفتار «تصفیه» شد.

۱۴ـ پاول‌پتروویچ پوستیشف (۱۸۸۸ـ۱۹۴۰) مسؤول حزب، وهمکار نزدیک استالین بود. ازسال ۱۹۳۰ دبیر کمیته مرکزی اوکرائین شد. ازسال ۱۹۳۴ عضو وابسته پولیت‌بورو بود. درسال ۱۹۳۸ کنار گذاشته شد و تیربارانش کردند.

۱۵ـ آولیسام‌ابوویچ یونوکیدزه (۱۸۷۷ـ۱۹۳۷) ازسال ۱۸۹۸ عضو حزب شد. از سال ۱۹۲۲ تا سال ۱۹۳۵ دبیر کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی اتحاد شوروی بود. درسال ۱۹۳۵ از حزب رانده شد و تیربارانش کردند.

۱۶ـ ولاس یاکوولوویچ چوبار (۱۸۹۱ـ۱۹۳۹) (یا ۱۹۴۱) ـ از رهبران حزب و دولت بود. ازسال ۱۹۲۹ رئیس شورای کمیسرهای خلق اوکرائین شد. ازسال ۱۹۳۴ تا سال ۱۹۳۸ معاون شورای کمیسرهای خلق اتحاد شوروی بود. در سال ۱۹۳۵ عضو پولیت‌بورو شد. درسال ۱۹۳۹ بازداشتش کردند. سپس تیربارانش کردند.

۱۷ـ استانیسلاو ویکنتیوویچ کوسیور (۱۸۸۹ـ۱۹۳۹) مسؤول حزب بود. از سال ۱۹۲۴ عضو کمیته مرکزی و ازسال ۱۹۳۰ عضو پولیت‌بورو شد. درسال ۱۹۳۸ دبیر اول کمیته مرکزی اوکرائین بود. تیربارانش کردند.

تجربه‌های آزاد

زیبائی

عجولانه میگذری
مثل شتاب یك نسیم نگران
مثل انتشار عطر یك یگانه خوشبخت
و سرخی
سرخ ـ مثل اولین سیبی‌که از درخت
می‌افتد

***

تو چقدر تازه‌ای
وقتی که حس میکنی،
کوچه ترا در آغوش میگیرد
و من چقدر کهنه‌ام
وقتی که میبینم
کوچه مرا حس نمیکند
کوچه مرا صدا نمیکند

***

کاروان مست لبخند تو
چه زنگ میزند!
وقتی که کوچه انتظارت را میکشد
و نسیم،
مثل جوالکی عاشق
ترا سوت‌زنان بدرقه میکند
و تو چقدر سخاوتمندی
وقتی که تمام زیبائیت را
در انشبای کوچه میریزی.

***

تو سبزی
سبز ـ مثل بافته‌های فصل آرامش
و نرمی
نرم ـ مثل صدای پای کودکانه خواب
و تازه‌ای
تازه ـ مثل شیرهای برفی
مثل باران‌های بی‌موقع
و زیبائی آنقدر
آنقدر
آنقدر،
که از تحمل آینه خارج
است.... اما
هروقت که بدیدارم می‌آئی
احساس میکنم،
چیزی را کنار جوئی
جا گذاشته‌ای

حمیدرضا ـ رحیمی

چهار شعر از یك شاعر

مردن بی‌صدا

شبهای جدایی، شبهای دلتنگی‌ست
آسمان ستارگانش را نوازش می‌کند
باد زمین را بوسه میدهد،
پرندگان شاخه‌های درختان را در آغوش
میگیرند.

لیك،
قلب عاشق ما بی‌صدا می‌میرد
و کسی خبر نمی‌شود.

سلام

با یك لبخند جدا میشویم
و بایك سلام دوباره بسوی هم برمی‌گردیم.
زمانه، زمانه جدایی‌هاست
باید رفت، باید دورشد،
تا فهمید قلبی عاشق بوده است.
جدایی قلبها را تکان میدهد
و این،اشك دیدگان سیاه توست
که قلب بغض کرده‌ام را غمگین می‌کند.

شعری برای تو

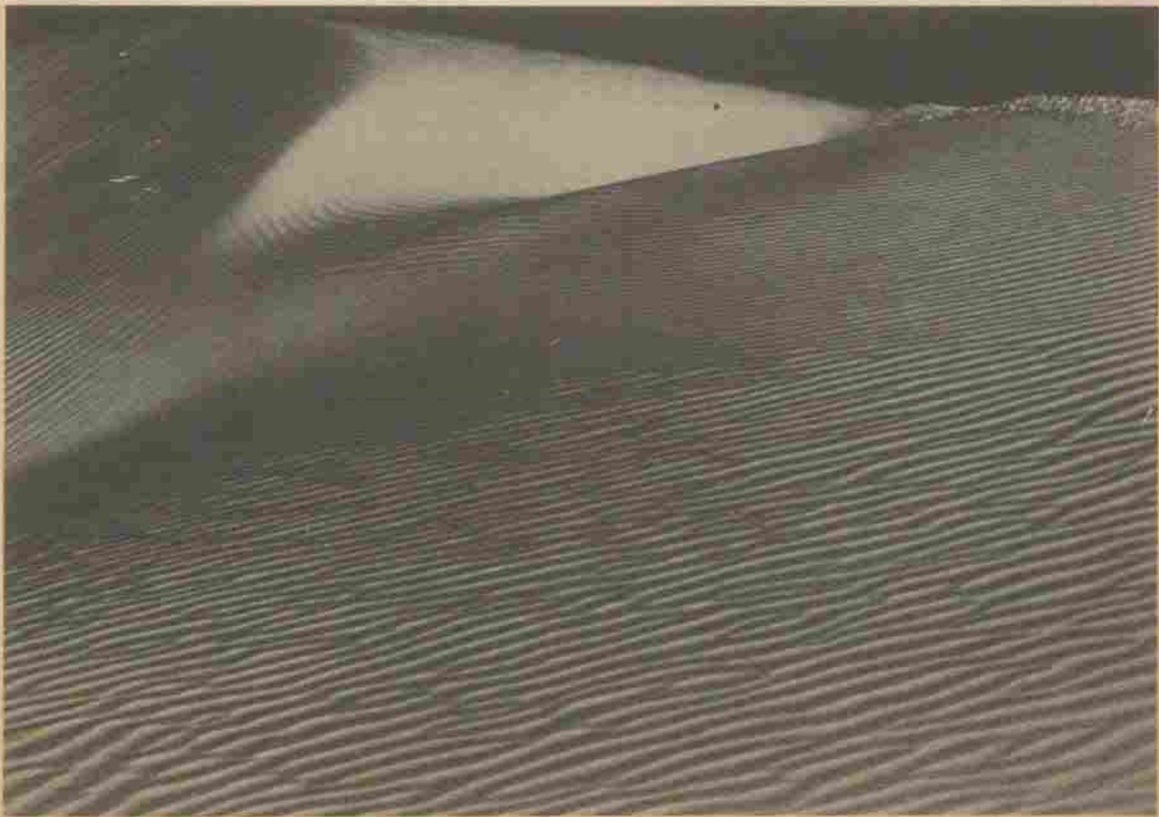
شعری برای تو میسرایم
و پست آن را خواهد آورد.
شعر مرا بیارا با بوسه‌های مادرم،
که بوی شیر پستانهایش را میدهد.
و باز پس بفرست.
تا من آن شعر را قاب بگیرم
و با زنجیری کوچك بگردنم بیاویزم.
شعری برایت میفرستم
تو آن را در شهرهای بگردان
دوره بگردان.
بگذار سید آمنه آن را بخواند!
با براتی بخوان.
بگذار فتحاله آن را با ترازویش وزن کند.
شاید با آن بوی غربت را از یاد ببرم.
اگر میخواستی درد غربت را بدائی
بنویس.
تا من آن را لای کاغذی بپیچم
وبرایت بفرستم
تا بدانی خواهرت در غربت چگونه مرد.

نور

چراغ نوری را خاموش نکن
خاموش نکن، خاموش نکن
اگرهوایش را خالی کنی، نورش سیاه‌میشود
و کلبه می سرد.
شبها، تنها این چراغ نوری‌که سوسو می‌کند
بیا چراغ نوری را روشن‌ترکن
هوایش کم شده
دستهایت توان دارد،
توتوانا و من ناتوانم
و دستهایم وقتی قوی میشوند،
که دستهای پرتوانت را پناهم کنی،
من از بی‌پناهی ناتوان شده‌ام.

از بی‌پناهی.

ملوك هماپور



عکس از: بهمن جلالی

بازمان!..

۱ـ مرد، کنار باغچه ایستاده بود. آرام و غمگین گلها را نگاه میکرد. گلهائی که کم‌کم داشتند رنگ و بویشان را ازدست میدادند و سیاه میشدند. پائیز، مدتها بود که‌آمده بود، اما گلها [ـ این بچه‌های کوچك و بابت باغچه ـ] هنوز نرفته بودند. مثل اینکه قصد نداشتند، باین زودیها دست از سر باغچه بردارند و بروند.

خالی شدن باغچه، در هر پائیز، غم بزرگی برای او بود. او گلها را دوست‌داشت و باغچه را هم... و باغچه را باگلها دوست داشت... غروب خودش را توی زمین وآسمان پخش کرده بود و آسمان انگار داشت میسوخت، مرد؛ همچنان کنار باغچه ایستاده بود و گلها را نگاه میکرد...

۲ـ زن، روبروی آئینه نشسته بود و چین‌های پررحم و زودرس چهره‌اش را نگاه میکرد و گودی چشمهایش را... به‌جوانی‌اش فکر میکرد و روزهای خوب گـذشته... و جوانی، مدتها بود که از شهر وجود زن، بار کرده و رفته بود. ردپای زمان، توی صورت زن آشکار بود، انگار شیار کشیده بود. ردپای زمان را داشت توی صورتش دنبال میکرد، که توی آئینه، شوهرش را دید. [سرافکنده و مغموم‌تر از همیشه] زن چیزی نگفت، شاید نخواست، اما، مثل اینکه چیزی نداشت. هیچکدام چیزی نداشتند و مرد؛ از زن خالی‌تر بود. آئینه هردو را توی خودش میخکوب کرده بود!..

۳ـ پائیز یك روز رفت، نمی‌توانست بیشتر بماند. مسافر بود و میخواست هرچه زودتر برود، بار و بندیلش را بست و وقت رفتن، بچه‌های کوچك باغچه را هم دنبالش انداخت و برد...

مرد اول غمگین شد. تا دوسه‌روزی، هروقت از کنار باغچه میگذشت، چشمهایش را می‌بست تا جای‌خالی بچه‌های کوچك باغچه را نبیند، اما چکار میتوانست بکند. خیلی‌زود برایش عادی شد و گلها فراموش شدند مرد هم باغچه را با بچه‌های کوچکش ازیادبرد...

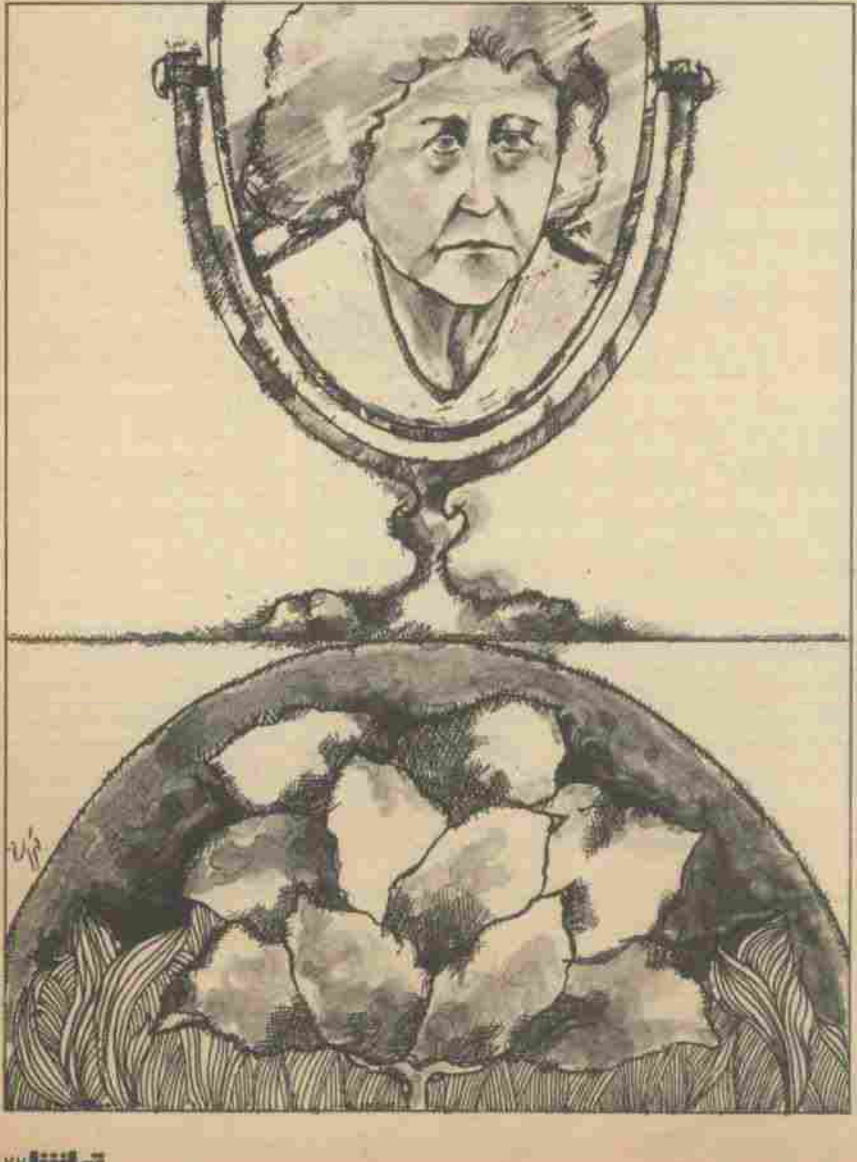
۴ـ سپیدی برف، خیلی زود [خیلی زودتر از همیشه] روسیاهی زمین را پوشاند و همه‌جا را یکرنگ کرد. باغچه زیر برف مانده بود و مرد، دیگر غمی نداشت، چه. میدانست یکروز، بهار دست گلها را میگیرد و به باغچه می‌آورد. عجله‌ای نداشت و برف همچنان میبارید.

۵ـ زن، هنوز ردپای زمان را داشت توی چهره‌اش دنبال میکرد و چشمهایش بیشتر بگودی می‌نشستند.

۶ـ برف تمام شد و زمین نفس تازه‌ای کشید. باغچه آبستن بچه‌های تازه شده بود. مرد خوشحال بود و از تولد دیر و زود بچه‌های کوچك باغچه لذت میبرد. بهار همه‌را جوان میکرد، اما، زن، هنوز داشت ردپای زمان را دنبال میکرد...

۷ـ وقتی بهار رفت، گلها رنگ وروی تازه‌ای گرفته بودند. چون، از باران خبری نبود. با رفتن بهار، مرد نیز غمگین شد. خودش میدانست: این اولین بهاریست که او غمگین میشود. چون، زنش با زمان، رفته بود...

قوچان ـ احمد فلاح



شبروی

تمام راه تو بودی
و جاده نامت را
ـ مثل هجای مکرر رود ـ
در سیاهی شب
تکرار میکرد.

●●●

تمام راه تو بودی
وقتیکه آبادیها
ـ در سوسوی ناتوان چراغها ـ
دور می‌شدند،
و برنجزاران بوی غربت را
از ذهنم پاك میکردند.

●●●

تمام راه تو بودی
و بوی آشنایت
ـ درآمیزه‌ای از عطر علف وتم ـ
همه رویاهای کودکیم را
ـ برای من ـ
تعبیر میکرد.

●●●

می‌بینمت
ـ که از پشت آنهمه خشکسالی ـ
میائی
ودستهای نوازشگرت
زخم تمام گندمزاران را
ـ از سینه دشت
پاك میکنند.

●●●

می‌بینمت که میائی
و پره‌های غمگین عشق
ـ در انعکاس ساده چشمانت ـ
هزار مرتع سبز را
خواب می‌بینند.

●●●

می‌بینمت که میائی
با چشمانی که دریا را بخواب می‌برد
و سادگی را میان کوهپایه‌های شمال
قسمت میکند.

احمد افرادی

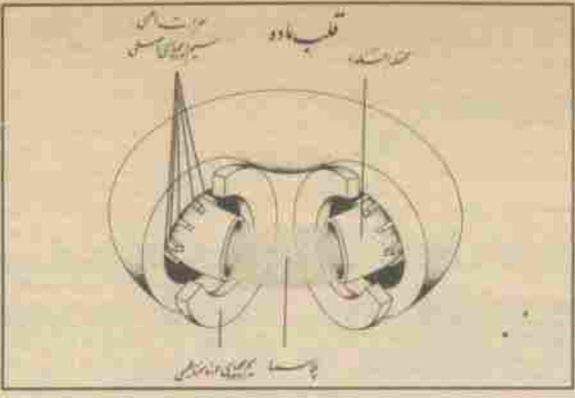
نعمت لایزال خداوند

بقیه از صفحه ۱۹

هائی از این مخلوط در بالاترین درجهٔ حرارت ممکن برای بکار انداختن یک راکتور هیدروژنی صورت میگیرد و تا وقتی که آزمایش تمام امکانات چنین فعل و انفعالاتی را بررسی نکند و مسئله محبوس ساختن و مداوم ترکیب در چنین راکتوری با مخلوط این دو گاز را حل نکند بازی تمام نشده است.

اجاق دوتریوم - تریتیوم در مرحله آزمایش است و باید در اوائل دهه ۸۰ بجریان بیفتد. این چیزی است که کمیسیون انرژی اتمی پیش‌بینی میکند. تا آنزمان آزمایشات فضاهائی برای بزرگتر و بزرگتر کردن چنین کوره‌ای بطور پراکنده در تمام آزمایشگاههای ایالات متحده و همینطور در بسیاری از کشورهای دیگر جریان خواهد داشت. هر آزمایشگاه نتایجی بدست می‌آورد که خواه‌ناخواه بصورت مجموعه‌ای از اطلاعات برای ساختمان چنین راکتوری بکار گرفته خواهد شد. ارزش یک مسافرت برای دیدن کوشش و ابتکاری که در این زمینه در آزمایشگاههای امریکائی بکار برده می‌شود از اینجا معلوم میگردد. آزمایشگاههای فیزیک پلاسما، چه زیر نظر دولت یا دانشگاهها یا مؤسسات خصوصی باشند همه مثل کارخانه‌های هواپیماسازی میمانند که زیر نظر یک عده متخصص شلخته کار میکنند. همان بوی پلاستیک داغ‌شده و اوزون در هوایشان بمشام میرسد. همان مجموعه سیم‌کشی و ورقهای آلومینیومی و همان دار و دسته یقه باز و کم پارک تکنیسین‌ها و حرفه‌ای‌ها، بجز آنکه اینها هر کدام دکتری و فیزیکدان برجسته‌ای هستند که تمام دوران کمال زندگیشان را وقف جزئی از جهان کرده‌اند که کوچکتر از آنستکه دیده‌شود، چیزی که چنان ظریف و ابری است که فقط با ریاضیات عجیب و غریب و ماشینهای عجیب و غریبی میتوان بآن دست‌یافت. بزرگترین آزمایشگاه تحقیقاتی در این زمینه که بخرج کمیسیون انرژی اتمی اداره میشود زیر نظارت دانشگاه پرینستون است. تا بیحال گذشته اولین ماشین تحقیقاتی این مرکز یک توکاماک مدل اس - تی بود که از تبدیل استلاراتور قبلی در ۱۹۶۹ بدست آمده بود. اما حالا دانشگاه پرینستون یک توکاماک اس - تی میسازد که سه برابر اندازهٔ فعلی است ماشینی که پی - ال - تی نامیده شده و تقریبا چهار فوت ارتفاع و ده فوت عرض دارد باسیم‌پیچهائی از مس خالص که بزرگترش هم میکنند. برای حل کردن مسئلهٔ اشاعه ذرات بپشت جدار محفظهٔ آنها فیزیکدانها فکر کرده‌اند با بزرگتر کردن محفظه ذرات را مجبور به طی مسافت بیشتری برای برخورد با جدار محفظه‌شان کنند. بنابراین یک راکتور تمام عیار آمادی در حدود ۳۰ فوت در ۶۰ فوت خواهد داشت. پس این پی - ال - تی بزرگترین ماشینی که اینطرف مسکو درست شده و از بسیاری جهات پیشرفته‌تر از توکاماک جدیدی است که روسها در حال ساختش هستند باز هم مرحلهٔ نهائی حل قضیه نیست، و بهمین نحو - کوشش ادامه هر مرحله نسبت به مرحله قبلی تقریبا سه برابر بیشتر است و این مرض است که تئوریسین‌ها از آن بیشتر نمیتوانند با تفسیر و توجیه آزمایشات و نتایج قبلی نسبت بحل مسئله پیش بروند. مسئله هنگامیکه آزمایشات در مراحل ابتدائی‌تری بودند کمتر بفکر میرسید. برای مثال پی - ال - تی آخرین تجربه‌ای خواهد بود که در پرینستون از ژنراتورهای موتوری عظیمی که مثلا برای استفاده در استلاراتور بکار میرفت بهره‌برداری میکنند، حتی بدون آن بمقارنه اسبابی خود پی - ال - تی بیش از ۱۳ میلیون دلار خرج برداشته. تجربهٔ بعدی قریب به ۱۰۰ میلیون دلار خرج برخواهد داشت و هیچکس تمایلی برای خرج کردن ۱۰۰ میلیون دلار بخاطر طرح‌ریزی ماشینی بدون اطمینان کامل و منطقی برای اثبات چیزی که باید ثابت کند نشان نمیدهد.

دو گرایش بکار هر نوع توکاماک وارد است. استلر اورماک است - از نظر اندازه شبیه به



توکاماک مدل اس - تی پرینستون است. در حال حاضر از آن برای امتحان روشهای جدید تحقیقی درباره پلاسما استفاده میشود. ژنراتورهائی که اورماک را بکار میندازند، هر چند مسخره بنظر میاید ولی مهمانهائی هستند که ماشینی را بکار انداختند که اورانیوم معمولی را از اورانیوم ۲۳۵ جدا کرد و از آن برای ساختمان اولین بمب اتمی در جنگ دوم جهانی استفاده کردند.

جالب توجه‌تر از همه چیز برای من آن تجربه‌ایست که با ماشین سیلاک توسط لوس‌آلاموس تحت نظر دکتر فرد رایب انجام میگیرد. از نظر ساختمانی یک توروس است ولی بیشتر شبیه به یک لاستیک دوچرخهٔ عظیم‌الجثه است تا یک شیرینی دونات و پلاسمای داخل خودش را همزمان هم حرارت میدهد و هم محبوس میکند و اینکار بوسیله فشردن و تنگ کردن توسط میدانهای مغناطیسی فوق تصوری انجام میگیرد که وسیلهٔ خازنهای مخصوصی که برای اینکار طرح‌ریزی شده‌اند و از هزار بیشتر عمل میکنند چون مثل فشردن باید از هر جهت انجام گیرد خود سیلاک شبیه ارابهٔ عظیم چندین میریخه بنظر میاید که صدها رشته کابل سفید از آن بهر سمت بیرون زده و بدورش پیچیده‌اند. سیلاک دستگاهی است که کازالیر یا (حرف هشتم الفبای یونانی) خوانده میشود، یک توکاماک، یکی از چندین تبدیلی است که کمیسیون انرژی اتمی برای ماشین اصلی انجام داده و بدنبالش رفته. بر مبنای این تصور عاقلانه که امن‌تر بودن از ساسله بودن بیشتر است.

رایب معتقد است که کازالیر ها بالاخره کار خواهد کرد و اگر این کار را بکند امتیاز معرکه و غیر قابل وصفش این خواهد بود که مستقیما برق تولید میکند، بدون آنکه وجود مشکلات مربوط به تبدیل‌های حرارتی لازم و معمولی که برای راکتورهای متعارفی لازم است شود، یعنی گرم کردن فلز مذابی که بخار تولید کند و بعد این بخار ژنراتوری را بکار بیندازد. در دستگاه نوع سیلاک، پلاسما با نیروی مغناطیسی فشرده میشود و تا جائی که تولید ترکیب هسته‌ای کند و بعد انرژی حاصله از ترکیب هسته‌ای بر حوزه مغناطیسی مولد خودش فشار وارد میکند و جریانی را در همان سیستم مولد خودش القا میکند. سیلاک بمراتب پیشرفته‌تر از اسبابهای دیگر توکاماک است، و بدین ترتیب احتمالا اولین مثل راکتورهای ترکیب هسته‌ای نخواهد بود.

یک کار دیگر که مشترکی هم سری است و در لوس‌آلاموس تحت مطالعه است تحقیق بروی سیستم کاملا جدیدی از ترکیب هسته‌ای، چیزی که ظاهرا خیلی هم ساده بنظر میاید، هر چند یادداشته باشید که محبوس کردن پلاسما در حوزهٔ مغناطیسی هم اول خیلی ساده بنظر رسیده بود. این سیستم هم همانطور است. تصور کنید راکتوری دارید که از یک محفظه تحت‌فشار حاوی لیتیوم مایع درست شده، محفظه طوری چرخانده میشود که مایع بحالت قیف‌مانند در آید درست مثل وقتی که وان پر از آب حمام را خالی میکنید، آب یا فشار میخواهد از سوراخ تنگی عبور کند بدور خودش میچرخد و بصورت قیف در میاید. خوب حالا یک قطره باندازهٔ سر سنجاق دوتریوم - تریتیوم یخزده را در نوک این قیف لیتیوم مایع تزریق میکنید که فورا مثل سنجاق اشعهٔ نیرومند لیزر میخورد. این قطره که تحت ضربت چنین نیروئی قرار میگیرد بشدت فشرده میشود و غلظت مافوق تصوری پیدا میکند و حرارت و فشار چنین ضربتی در آن ترکیب هسته‌ای ایجاد میکند که نتیجه‌اش نوترونهای پر انرژی هستند که در لیتیوم محبوس و چنان حرارتی در محیط آن ایجاد میکنند که میتواند تولید بخار کند. این تصوری است از ترکیب هسته‌ای وسیلهٔ لیزر، و علت سری نگهداشتن وجود لیزرهای نیرومندی است که برای بوجود آوردنش بکار میرود چون ممکن است در مقاصد نظامی هم از آنها استفاده کرد.

در لیورمور هم از ترکیب هسته‌ای بوسیله لیزر استفاده میکنند، اما این روزها سعی اصلی آنها برای توجیه آزمایش‌های آینه‌ایست که مثل سیلاک باز هم برای ساختمان اولین راکتورهای اتمی در نظر گرفته نیست. اما همان امید را برای تولید مستقیم برق مثل سیلاک در خود پرورش میدهند سیستمی که عاری از مشکلات تبدیلهای حرارتی باشد.

بغیر از اینها آزمایشات کوچکتری با لیزر مغناطیسی در دانشگاهها و مؤسسات خصوصی در اطراف امریکا انجام میگیرد. اما جالب‌ترینشان و از بعضی جهات امیدوار کننده‌ترینشان آزمایشی است که در مؤسسه جنرال اتومیک در لاهویا در ایالت کالیفرنیا انجام میگیرد جائیکه یک دانشمند ژاپنی باسم تاهیرو اوکاوا بمدت چهارده سال است برروی ترکیب هسته‌ای کار میکند با بودجه‌ای که یک عروس هم حساب دارد بر خلاف میلیونهائی که کمیسیون انرژی اتمی سخت میپاشد. اوکاوا که مردی چهل و چند ساله باریک اندام خوش‌قیافه و خوش‌صحبت است بهمان اندازه مورد احترام همقطارانش است که روزی آلبرت اینشتین در میان مردم امریکا بود. وقتیکه همان نوع و استعداد مخصوصش او را ژنراتورهای فوق‌العاده در اختیار ندارد چون از عهدهٔ ساختمانشان بر نمیاید، بجای آنها ۴۰۰ باطری زیردریائی اسقاط را از نیروی دریائی امریکا خرید و با یک سیستم پیچیده کلیدهای شارژکننده لازم را برای بکار انداختن ماشینهای تحت اختیارش بدست آورد. با بودجه کم و ماشینهای بسیار ساده او تا بحال موفق شده طولانی‌ترین زمان برای محبوس کردن پلاسما یک ثانیه کامل را بدست آورد و توکاماکی را طرح‌ریزی و توجیه کرد که ظاهر شبیه بادام کوهی خواهد بود که ترکیب هسته‌ای را عملی میکند. توکاماک اوکاوا اولین ماشینی از این نوع در ایالات متحده تا رسیدن خبر موفقیت روسها بود. سری ماشینهای اوکاوا دوبلت نامیده میشدند. او تابحال دوبلت شماره یک، دوبلت شمارهٔ ۲ و دوبلت شمارهٔ ۲-ا را ساخته و حالا دوبلت شمارهٔ ۳ را میسازد. این دوبلتها همه شکل توروس را دارند اما بیشتر شبیه به شیرینی دونات‌هائی هستند که از پهلو نگاهشان کنیم و مثل این باشند که از وسط آنها را گاز زده باشیم بعبارت دیگر طوری ساخته شده‌اند که مقطع میانیشان دایره‌ای شکل نیست و این مسئله مشکل عدم ثبات پلاسما را تا اندازه‌ای حل کرده است.

وقتی پلاسما داغتر و داغتر میشود ذرات سازنده‌اش سریعتر و سریعتر حرکت میکنند و سیرهای مارپیچی طولانی‌تری را در داخل محفظه‌شان طی میکنند بعضی اوقات در حین انجام اینکار با هم قاطی شده و با ارتعاشات مختلفی میلرزند و بعد تولید ضربات بسیار قوی‌تر از آنچه رقاصان تنهائی انجام میدهند میکنند. اینجور ارتعاشات است که باعث تکشیرانی، لوله‌شدن و خارج شدن پلاسما از محیط اختناق میشود.

در وهلهٔ اول مسئله مشخص کردن این نوع ارتعاشات دلیل بوجود آمدنشان و بعد کنترل و مهار کردنشان بود. هر آزمایشی در اثر بالابردن درجات حرارت و طولانی‌تر کردن مدت محبوس ساختن پلاسما با مشکلات و حالات بی‌ثباتی جدیدی روبرو شده و علت امیدواری فیزیکدانها برای عملی ساختن یک راکتور حرارتی هسته‌ای اینستکه انواع و اقسام این بی‌ثباتیها را دیده و مهار کرده‌اند. مهمترین این بی‌ثباتی هنگامیست که یک ذره کاری را انجام میدهد که بقول دکتر مورت «گاز گرفتن دم خودش» است. وقتی یک ذره بقدر کفایت صاحب انرژی میشود در مواردی تمام محیط توروس را دور میزند و بدون آنکه با ذره دیگری برخورد کند دوباره سرجای اولش بر میگردد و وقتی اینکار را انجام داد همان ارتعاشاتی را انجام میدهد که بقیه رقاصانش انجام میدهند نه بیشتر. مقطع بادام کوهی شکل ماشین اوکاوا این اشکال را برطرف میکند یعنی ذره را وادار میکند مسیری را طی کند که دایره‌وار کامل نیست. یک توکاماک دایره‌وار هم میتواند این اشکال را رفع کند در عوض باید نیروی مغناطیسی عظیمی بر آن وارد آورد. نیروئی از آنچه در دوبلت بکار میرود چون طرح آن چنین کاری را ایجاب میکند. اوکاوا میگوید: «ما تقریبا همان فشار پلاسما را بدست میآوریم که یک توکاماک دایره‌ای شکل درست میکند با این تفاوت که ما برای بدست آوردنش ۸۰۰۰ گوس (گوس واحد اندازه‌گیری نیروی مغناطیسی است، حوزه مغناطیسی زمین یک گوس است) بکار میبریم. برخلاف توکاماک دایره‌ای که ۲۵۰۰۰، ۳۰۰۰۰ حتی ۴۰۰۰۰ گوس لازم دارد. این بخصوص با پانچهارم مقدار ولتاژیست که توکاماک دایره‌ای مصرف میکند و نتیجه ماشین ما ده بار و شاید کمتر خرج بر میدارد و این است فشادی خرج به تولید حوزه مغناطیسی است بنابراین اگر دوبلت ۳ بکار بیفتد ما ده بار ارزانتر نیرو تولید خواهیم کرد.»

این یک مطلب خیالی است چون فقط ساختن یک راکتور عملی حرارتی هسته‌ای کافی نیست، باید راکتوری بسازیم که در مقایسه ارزانتر تولید الکتریسته عملی باشد. سیستم دوبلت اوکاوا ممکن است سریع اصلی باشد.

کمیسیون انرژی اتمی در حال حاضر انتظار دارد که سیر تولید یک راکتور حرارتی از پنج خوان که از یک چهارنوع ماشین میگذرد عبور کند هرخوان مشکل‌تر و پر خرج‌تر قبلی خواهد بود. خوان اول یک مرحله بعد از پی - ال - تی - ساختن ماشینی است بزرگتر که امکان تولید حرارت، اشتعال و زمان بیشتر آن را همراه ترکیب هسته‌ای میسر شده بکمک گاز

هیدروژن معمولی داشته باشند. این ماشین بعدا تبدیل به کورهٔ دوتریوم ـ تریتیومی خواهد شد که شرائط کنترل تریتیوم رادیو اکتیورا هم در خود جمع کرده باشد. در این مرحله از این خوان ـ شاید در اوایل دههٔ ۸۰ ـ دانشمندان مسئله را ازنظر علمی امکان‌پذیر میدانند در صورتیکه بچیزی که اصطلاحاً هم ترازش میخوانند رسیده‌باشند. هم‌ترازی ـ این نقطهٔ حساس ـ زمانیستکه پلاسما بازده ارزش بمیزان حرارتی است که بآن میرسند. بعداز این مرحله توجه بجنبه‌های مهندسی کار معطوف میشود از جمله کابلهای هادی خنک شده ـ کابلهائی که مثلا با آب یا ازت مایع خنک میشوند، برای توجیه سیستمهای تبدیل حرارتی و کمتر کردن خرج نسبت به‌بازده الکتریکی سیستم وغیره و غیره. خوان دوم ساختن یك نوع ماشین عملی است که واقعاً برق تولید کند. در اوایل یا اواسط دههٔ ۹۰ کمیسیون انرژی اتمی شروع بساختن ماشینهای عملی تولید برق همجنس ماشینهای قبلی میکند، و رفته‌رفته صنایع ازاین‌نوع ماشینها سفارش خواهند داد. و بالاخره پس‌ازطی‌خوانهای سوم و چهارم که تکامل ماشینهائی از انواع دیگر است در سال ۲۰۰۰ مهندسین یك کارخانهٔ واقعی برق ترکیب هسته‌ای را بکار خواهند انداخت. نیروی برق حاصل از ترکیب هسته‌ای بنابراین از ۱۹۹۰ بیعد در دسترس همه قرار خواهد گرفت.

راه بین حالا تا آنزمان دشوار و خطرناك است، چون کمیسیون انرژی اتمی و صنایع مختلف مشغول تهیه و ساختمان راکتورهای هسته‌ای بزاینده‌ای هستند که بیش از اورانیوم مصرفیشان پلوتونیوم‌تشعشعات سخت، وحشتزا و بسیار رادیواکتیو تولید میکنند. پلوتونیوم عنصری که خطرناکتر و کشنده‌تر ازآن برصحنهٔ جهان وجود ندارد، عنصری که نیمه عمرش ۲۴۳۶۰ سال است. با ساختنش را بمقدار زیاد شروع کرده‌ایم، پلوتونیومی که سم است چیزی که ممالك کوچك و بزرگ براحتی میتوانند برای ساختن بمب از آن استفاده کنند، چیزی که اگر بدست گروههای جنایتکار بیفتد آنرا برای ارعاب و نابودی شهرها بکار میگیرند. ترکیب هسته‌ای هیچگاه چنین قدرت تخریبی به‌آن معنی را ندارد. تریتیوم فقط کمی رادیواکتیو و نیمه عمرش دوازده سال و نیم است، و باین دلیل آنقدر کمیاب است که یك راکتور هسته‌ای برای آنکه ازنظر اقتصادی با صرفه باشد باید تریتیوم مصرفیش را خودش بسازد. راکتورهای ترکیب هسته‌ای فقط وقتی منفجر میشوند که همانطور که دیدیم پلاسمایشان باطراف دمیده شود، و درطول این مسیر تا قرن بیست ویکم امکان ساختمان راکتورهای ترکیب هسته‌ای بنحوی که بتوانند تولید درجه حرارتی بسیار بیشتر از آنچه لازم برای ترکیب هسته‌ای دوتریوم ـ تریتیوم باشد بکنند بمراتب بیشتر خواهد شد. راکتورهائی که مسئله تشعشع در آنها حل شده و محدود به تشعشعات مختصری که فقط در محفظهٔ تولید پلاسما ایجاد میشود خواهد شد، وضعیتی که بهیچ عنوان‌مشابه با تولید فضولات بسیار خطرناك راکتورهای اتمی فعلی نخواهد بود.

یك راکتور ترکیب هسته‌ای بچه شکلی خواهد بود؟ خیلی بزرگ خواهد بود، بقد و به‌اندازهٔ پالایشگاههای تولیدسوخت از سنگهای خیلی آغشته بنفت و باندازهٔ آنها هم خرج برخواهد داشت، یك بلیون دلار شاید هم بیشتر. درقلب آن یك پلاسمای هسته‌ای حرارتی با درجهٔ حرارتی درحدود ۱۰۰ میلیون یا ۲۰۰ میلیون درجهٔ سانتیگراد قراردارد. دراین درجهٔ حرارت پلاسما نور مرئی ازخود ساطع نخواهد کرد، خودش هم نامرئی خواهد بود. دردرون آن، درصورتیکه سیستم دوبلت او کارا کار کند که بنظر می‌آید کارکند یك محفظه توروس مانند یا بشکلی نظیر بادام‌کوهی یا لوبیای نصف شده قرار دارد. دور این محفظه را محیطی احاطه کرده که در اصطلاح دانشمندان بالاپوش یا پتوی حفاظتی خوانده میشود ـ در این محیط لیتیوم داغ دورمی‌زند که تریتیوم حاصله‌را بخود جذب‌میکند. لیتیوم داغ بجائی هدایت میشود که تریتیوم‌های موجود در آن را بتوان دستگیر و دوباره بسیستم بر گردانند. دور لیتیوم را گرافیت داغ شده احاطه کرده که مثل همان پتوی لیتیوم وظیفه‌اش دستگیری ذرات دیگری است یعنی نوترونهائی که از پلاسمای راکتور خارج میشوند. در داخل این پتوی گرافیت گازهلیوم جریان دارد. نوترونها گرافیت را گرم میکنند حرارت به هلیوم داخل آن منتقل شده و گاز گرم هلیوم به خارج برای بکار انداختن توربین‌ژنراتورهای موردنظر رانده‌میشود. دوردور پتوی گرافیت را کابلهای هادی بسیار قوی ساخته شده‌از آلیاژ تیتانیوم ـ نئوبیوم احاطه کرده که کارش تولید حوزهٔ مغناطیسی لازم برای محبوس کردن پلاسما است، و شما باید باین نکته ازقدرت تکنولوژیکی انسان توجه داشته باشید که این آلیاژ را تا دودرجه بالاتر از صفرمطلق (۲۷۳ـ درجه سانتیگراد) سرد میکنند در حالیکه پلاسمای داخل آن تا صد یا دویست میلیون درجه گرم است گرمتر از هردرجه حرارتی که در عالم ممکن است وجود داشته باشد.

خارج‌ازاین‌دم ودستگاه‌ مسیرهای‌حفاظتی، سیستمهای کنترل و تولید و انتقال برق‌قرار دارد، و کل این اسباب والات توسط‌مردان جوان ریشو و موبلندی که بیش از یك‌درجه مهندسی ساده در چنته ندارند و فکر کرده‌اند که شغل پوی‌گیرشان [?] خواهد شد.

وقتی ترکیب هسته‌ای منبع معمولی نیروی برق میگردد ـ زمانیکه چراغهای‌خانهٔ ما وشما با این نیرو روشن شوند، و اینکار با ترکیب هسته‌ای ذرهٔ ناچیزی گاز انجام پذیر گردد ـ گازی که از دریاهای آب‌بدست آمده باشد، طبق حدس همگی در حدود سال ۲۰۱۰ خواهد بود، زمانیکه راکتورهای ترکیب هسته‌ای در اکناف جهان چون قارچ از زمین خواهند روئید و این در صورتیست که مسائل تولید انرژی از سنگهای فسیلی آغشته بنفت حل نشده باشند، و دراین هنگام: انسان چه بخواهد از تکنولوژیش استفاده کند و چه نخواهد بهر تقدیر مجبور بحل بزرگترین مشکل دوران حیاتش پس از کشف آتش خواهد شد. بعد از آن بهر نوعی از انرژی که دلش بخواهد دسترسی خواهد داشت، اگر غیر از الکتریسیته‌باشد با کمك ترکیب هسته‌ای بازهم موفق خواهد شد. میتواند آب را بدو عنصرش اکسیژن و هیدروژن تجزیه کرده از هیدروژن‌حاصله و گاز کربنیك متانول بسازد که نوع بهتر و تمیزتری از سوخت خواهد بود، می‌تواند حرارت حاصله از ترکیب هسته‌ای را برای ذوب فلزات و گرم کردن شهرها بکار برد، و زمانیکه حرارت تولید شده بیش از حد لازم گردد و مسئله آلودگی حرارتی جدی‌تر شود راهی برای انتقال حرارت‌زیادی بفضای خارج خواهد یافت. تمدنها را ازیك نقطه‌نظر که شاید زیاد هم سودمند نباشد میتوان نسبت بمیزان انرژی مصرفیشان توجیه کرد، در دوران قدیم قسمت بیشتر این انرژی از حرکت شکل گرفته عضلات به دست می‌آمد، در عصر فعلی ازمنابع سوخت فسیلی بدست می‌آید، اما چه بصورت نیروی عضله یا سوخت فسیلی هیچوقت بقدر کفایت برای جوابگوئی به همهٔ دنیا نبوده است. همچنین این انرژی هرگز، اگرتوجه‌داشته باشید، بهیچوجه بطور تساوی تقسیم نشده، منظور بین تمدنهای مختلف وملتهای‌مختلف است. بهمین دلیل بود که وقتی ژاپونیها به پرل‌هاربر هنگام جنگ جهانی دوم حمله بردند وینستون‌چرچیل از خوشحالی گریه‌اش گرفت، چون در نتیجه ورود ایالات‌متحده امریکا بجنگ میدانست که بچه منابع عظیمی دسترسی پیدا خواهد شد (منابع امریکائی) و در آنهنگام یعنی هفتم‌دسامبر ۱۹۴۱ قطعا بدون شك مطمئن شده بود که جنگ را خواهد برد.

ما ـ ملت ایالات متحده ـ صاحب پیشروترین تمدنها هستیم، هرچند بنظر خیلی‌ها این حقیقت واقع کننده‌ای نیست، ولی بنظر فیزیکدانهائی که بروی ترکیب هسته‌ای کار میکنند اقلا از ان جنبه‌درست است. شاید در وطنمان جائیکه دیروستگاه‌های این ترکیب دائما خراب میشوند بظاهر درست درنیاید ولی برای اهالی که بخارج مسافرت میکنند، بجهان سوم، حقیقت معنی بنظر خواهد آمد. این حقیقت که ما انتظارات دیگری از زندگیمان داریم سوای آنچه مردم درجاهای دیگر دارند، ما با خوردن پروتئین زیادی بلندتر شده‌ایم، در جیب‌هایمان ماشین حسابهای الکترونیکی حمل میکنیم به‌مچ‌دستهایمان ساعت الکترونیکی می‌بندیم اینها همه ثمرات تمدنی هستند که همه‌چیز را برای خودش انبار کرده‌اند نه از روی نیروی ایمان و روحیاتش بلکه بنیروی و زور ماشینهای ظریف و کارآمدش.

قلبهای ما بکمك باطریها کار می‌کنند، بروی کلیه‌های مصنوعی در بدنمان دوخته خواهد شد و چشمهای مصنوعی خواهیم داشت، اینها فقط ثمرات این تمدن خواهند بود، وقتی که دیگر احتیاجی به انرژی از جانب دیگران نداشتیم، نه‌از اعراب، نه روسها، حتی نه ذغال سنگ و نفتی که در زیر خاکهای تیرهٔ خودمان پنهان است، با چجور دنیائی روبرو خواهیم شد؟ هنگامیکه اتومبیلهایمان با هیدروژن کار بکنند و فضولاتشان فقط آب خالص باشد، هنگامیکه دیگر آلودگی برایمان وجود نداشته باشد چون مدتها قبل دودکش‌های آلودگی‌زا را خراب و راکتورهای اتمی را زیرورو کرده باشیم، حتی، چنانکه واقعا عملی خواهد بود، آیا تمام مواد خام مورد نیازمان را دوباره از آنچه که بدورریخته‌ایم بکمك حرارت ترکیب هسته‌ای که در اختیارمان و تبدیلشان بعناصر اولیه وترکیب مجددشان نخواهیم ساخت؟ آیا هنگامی خواهد رسید که در مغزمان ترمینالهای کامپیوتری کار بگذاریم که هرآن ما را قادر به دسترسی به کلیه اطلاعات موجود در کتابخانه‌های عالم بکنند؟ آیا آنوقت تبدیل بفوق بشر خواهیم شد؟ آیا واقعا اینطور میخواهیم؟ آیا در آنهنگام به مردم دنیا باانظر سخاوتمندانه‌تری از امروز نگاه خواهیم کرد، که فکر نمیکنم؟ آیا آنزمان خواهد رسید ـ آیا واقعا و مطمئنا امکان رسیدن آنزمان وجود ندارد ـ زمانیکه این خبر خوش در سراسر قارهٔ امریکا از لوس آنجلس عاری از آلودگی تا نیویورك‌ساکت و آرام منتشر شود که مردم بشتابید، کامپیوترها آماده پذیرائی از شما هستند، اگر بخواهید میتوانید مغزتان را تبدیل به مرکز اطلاعاتی کامپیوتری کنید و هزاران بار ازچیزهائی لذت ببرید که سیستم‌احساسی حقیرتان قادر بدرك جزئی از آنها نیست. از احساس دیدن در حوزهٔ پرتوهای ماورای‌قرمز وماوراء بنفش بهمان اندازهٔ دیدن در حوزهٔ طیف مرئی باریکی که چشمتان می‌بیند لذت ببرید. ازمعلوماتی که چون‌اقیانوسهائی در دل ماشینها نهفته شده‌اند استفاده کنید، تمام آنچیزهائی را که گیرنده‌های کامپیوتری بطرق عجیب وغیرقابل‌وصفی احساس‌میکنند حس کنید، احساس کریشنا، هزار دختر چوپان همزمان در یك شب پرستاره[1] حتی میتوانید احساس وجود خودتان‌رادر جسمتان فراموش کنید اصلا نباید که جسمی هم داریم، شاید بجسم‌دیگری تبدیل شوید، یك مرد یا زن دیگر یا حتی بچه یا چیزی بین اینها، یا عقاب یا یك کرم خاکی! آیاهنگامیکه [?] تاوقتی تصادفا از روی نوار کامپیوتر پاك نشده‌اید برای همیشه زنده خواهید ماند؟ آیا در اینکه بجز امریکائیهائی که حب وطن بیمارشان کرده کسانی نظیر دیویدروکفرها، بول‌کیونها و دعائی‌های تپه‌های کنتر کی [?]، بقیه ملت‌را در صفهای طولانی‌پشت دراطاقهای تبدیل اطلاعاتی کامپیوتری خواهید دید شکی هم داریم؟ نه تنها جریان بظاهرعملی خواهد شد بلکه این سئوال واقعا پیش کشیده خواهد شد ـ سئوالی که فلاسفهٔ بدبین عصر حاضر ـ آنها که معتقد به‌فنای تمدن در اثر آلودگی، در اثر کثرت جمعیت ـ دراثر تحول اساتید [?] غیره... هستند هنوز جرئت عنوان دوباره‌اش را هم نکرده‌اند، سئوالی که باین نحو در حال حاضر مطرح شده آیا ما دیگر حق انتخابی هم داریم؟ آیا دیگر راهی باقی مانده؟ آیا تکنولوژی درست مثل قوانین تکامل قوانین غیرقابل سرپیچی خودش را وضع نخواهد کرد، و دنیا را بدنبال‌خودش در راهی که افتاده، راهی که ایالات متحده چون پیشاهنگ ماراتون دران میتازد نخواهد کشاند راهی که همگی محکوم هستند که تا به‌آخر ادامه دهند. ما امریکائیها حتی جلوتر هم افتاده‌ایم پای برسر جلوتر ازهر ملتی در تاریخ بشریت، که باعث میشود لحظه‌ای بعقب نگاه کرده و بحیرت بکیمیای کذا خوردن ۱۲۰۰ کالری درروزمان [?] توجه کنیم آیا آنها با ما چه خواهند کرد؟ آیا واقعا در حالیکه زرادخانه‌های هسته‌ای انباشته از سلاحهای رنگارنگ در گوشه و کنار جهان پراکنده شده‌اند، چه کاری از دستمان برمی‌آید. وقتی کورتز[2] سوار بر اسب غیرقابل وصفش وغرق‌دردره درخشان به‌شوت تیلچدن [?] وارد شد، مونته‌زوما می‌دانست که نمایش دیگر تمام شده، وبدون جنگ تسلیم شد هرچند که جنگ بعدا درگرفت و کورتز خاك آن شهر زیبا را به توبره کشید و بچه‌هایش از گرسنگی در کوی و برزن مردند، شاید دیگر مردمجهان هم این حقیقت را دریافته‌اند و بهمین دلیل است که با عجله و تشویش سعی درتسلیم شدن خودشان دارند!

یکی از زیبائیهای ترکیب هسته‌ای و یکی از کیفیاتش که باعث بی‌همتا بودن آن شده در حقیقت کمکی است که بمیکان در راه رسیدن باین هدف میکند ـ البته‌اگر همه بخواهند در این‌راه قدم بگذارند. بعلت آنستکه بوجود عنصری تکیه دارد که به حد وفور برسطح زمین وجود دارد، فقط هیدروژن ـ فقط آب ـ مایع شفافی که در جویبارها و رودخانه‌ها جاری‌است واقیانوسها انباشته از آن هستند مگر وقتی این‌آنها خشك شوند، و آنهنگامی خواهد بود که خورشید همهٔ هیدروژن خودش‌را ازدست داده باشد ومصرف کرده‌باشد هیدروژنی که‌در هستهٔ مرکزیش انباشته شده، آنوقت است که شروع بسوختن پوسته محیط خارجش خواهد کرد، بصورت ستارهٔ رنگین غول‌آسائی منبسط شده و زمین وکلیهٔ سیارات را در خود خواهد بلعید، در آنزمان چه اینطور و چه آنطور بهرحال همه رفتنی شده‌ایم، چون جریان خفیف انرژی‌هست ستارگان‌پراکنده میشویم چون دانه‌ها ـ یا ویروسها سنگی به طرز فکرمان درباره خودمان دارد، این مالیخولیای یك دیوانه نیست حتی آن چیز مبهم نیست که خیلی طریقانه داستان علمی نامگذاری شده البته توسط کسانی که مایل نیستند باشیای جاده‌ای که برآن قدم می‌زنند نگاه کنند. این حقیقتی به‌آن اندازه مسلم نظیر وقتی که میگوئیم سالهای قبل یك نیمه‌انسان نیمه‌میمون قطعه استخوان صیقلی شده‌ای را در دست گرفت. ما تا بحال نزدیك به نیمی از آن راه را طی کرده‌ایم ـ ترکیب هسته‌ای، ترکیب‌هسته‌ای مهار شده مارا تا بقیه راه خواهد کشاند، خورشید درواج آسمان بدرخشد، و حالا تنها سئوالی که واقعا ارزش مطرح شدن را دارد اینستکه آیا دوران تکامل واقعا تمام شده یانه، خدا برصحنه‌ای نازل شده که‌دور آن اودیپ شاه چشمانش را از کاسه‌بیرون کشید[3]؟ صحنه‌ای که بصورت یك حلقه‌است با دستهای مغناطیسی و قلبی چنان گرم که حتی نور هم از آن ساطع نیست.

۱ـ اشاره به‌افسانه‌های‌مذهبی هندو (مترجم)
۲ـ فاتح اسپانیائی مکزیك (مترجم)
۳ـ اشاره باافسانهٔ اودیپ‌شاه در اساطیر یونان قدیم (مترجم)

صفحه‌ای از تاریخ

بقیه از صفحه ۳۹

نامهٔ اتصال خود در صفحهٔ روحش، چندان زنا داشت که در زنا، مارگریت دو راواله، خویشتن را کیفر دهد.

۴

این است آنچه دربارهٔ این سرگذشت حزن‌آلود و خونین می‌دانیم. اما آنچه می‌تواند شور و التهابی بس بیشتر به‌بار بیاورد، چیزهائی است که نمی‌دانیم!... اما، آنجا که مورخ‌ها، خون دیگر چیزی نمی‌دانند، از گفتار باز می‌مانند، شعراء پدیدار می‌شوند و حدس می‌زنند... و وقتی که مورخ‌ها دیگر نمی‌بینند، باز هم می‌بینند... تخیل شاعرها است که قطر پردهٔ تاریخ را شکاف می‌دهد یا این پرده را برمی‌گرداند تا ببیند که در پشتش چه خبرها است ـ پرده‌ای که جذبه و افسونگری‌اش در چیزی است که از ما پنهان می‌دارد... زنای زولین ومارگریت دو راواله، شعری است که شاید ضرورت داشته باشد مکتوم بماند، و هنوز هیچ شاعری پیدا نشده است که جرأت نوشتن این شعر را داشته باشد، چنانکه گوئی شعراء اشکال را تا سرحد محال دوست نمی‌دارند! برای سرودن این شعر به وجود شاعری چون شاتوبریان نیاز هست که رنه را نوشت، یا به‌وجود شاعری چون لرد بایرون نیاز هست که پاریزینا و مانفرد را نوشته است. دو نابغهٔ گرانمایه و والا که علت را به هیجان عشق درآمیخته‌اند تا بیکوتر آتشش بزنند.

و هر آینه، لردبایرون که خویشتن را از فرزندان نورماندی می‌گفت، بیشتر از هر کس دیگر وظیفه داشت که این «واقعهٔ ایتالیائی» را که خاطره‌اش اکنون دیگر، جز به ابهام، برفراز نورماندی آرام بال نمی‌گسترد، با الهامهای شعر، بنگارد.

آنانکه، در این اواخر، زناکاران زیبای تورلاویل را به‌یاد آورده‌اند، بیشتر از آنکه گرد و غبار این دو را زیر و رو کنند، گردوغبار قصرشان را زیر و رو کرده‌اند. این اشخاص، روح معمار گونه‌ای داشتند. این قصر کهن را که رنسانس، و خود «آرمیده» به صورت قصر «آرمیده» درآورده بود، به دقت توصیف کرده‌اند اما جز سنگها از حل چیزی آگاهی نیافته‌اند. همان! اشباح دو بازماندهٔ خاندان راواله که میان این سنگها زندگی کرده‌اند و آثاری از روح خودشان در آنجا به‌جای گذاشته‌اند، هرگز، در تاریکی نیمه‌شبها، به آنجا نیامده‌اند تا پاهای تخیل این آدمهای آرام را بگیرند و کش بدهند... با اینهمه، یکی از ایشان، در جائی گفته است که به گمان خود، سر پیچ یکی از کوره راههای بیشه‌ها نوح پیراهن سفید یکی از اعضای دودمان راواله را دیده است که در زیر تاریکیهای شامگاهی می‌گریخته است. اما این شبح را پی نکرده است... برای تعقیب اشباح بایستی، ایمان به اشباح بیشتر از ایمان به کتیبه‌ها و استخوانهای معالی و بیان بیابند و من که کمتر در بند معالی و بیانم، خوشبخت‌تر بودم... احتیاج پیدا نکردم که دربی آن چیزی که به جستجویش آمده بودم، یعنی اشباحی را که باعث آمدنم به اینجا شده بودند، در همه‌جای این قصر بازیافتم، به همان گونه‌ای که در دوره زندگیشان تنگ در آغوش هم می‌رفتند پس از مرگ هم تن‌هایشان به همدیگر تاب خورده بود. هردوشان را در اثنای پرسه‌زنی در زیر پوشش‌های پر نقش و نگار این قصر بازیافتم... بر همهٔ این پوششهای دیوارها حدیث‌هائی از عشق نگاشته شده است که بوی فاجعه می‌دهد و فخر و غرور تقدیری که درمتنهای نور پذیرفته شده است، هنوز در آن میان زنده است. من آندو را درخلوتخانهٔ برجهشت‌گوش بازیافتم، و همانجا، در کنارشان نشستم و روی تختخواب کوچک این‌خلوتخانهٔ آبرونگ که اطلس بخزدهاش به اندازهٔ لمکت گورستان در مهتاب سرد بود، به جستجوی آن حرارتهای از میان رفتهٔ تن‌ها رفتم. آندو را در آینه مستطیل‌شکل بخاری، باز یافتم، با آن چشمهای درشت افسرده و گرفته‌شان که چشمهای دو شبح بود، از اعماق آن بلوری که پس از رفتن من تصویرشان را در دل نگاه نخواهد داشت، به سویم می‌نگریستند! و خلاصه، آندو را در برابر تصویر مارگریت بازیافتم، و برادر با لحنی آتشین و سودازده به خواهر چنین می‌گفت: «چرا این‌تصویر را شبیه تو ساخته‌اند؟ زیرا که معشوقه در چشم عشق، هرگز به چیزی شباهت ندارد!»

به این کتیبه‌ها و این تصویر اعتراضها کرده‌اند. دربارهٔ کتیبه‌ها باید بگویم که، من خود، هرگز نمی‌توانم باور بدارم که به دست این دو بینوا نگاشته شده باشد. عاشق و معشوقه‌ای که خودشان را گنهکار می‌دانستند و زندگیشان، در برابر چشم پدری که حق داشت مخوف باشد، در راه اختناق خوشبختی‌شان سپری می‌شد، نمی‌توانسته‌اند با آن همه پرروائی دیوانه‌وار، راز دل والتهاب زنای خودشان را بر دیوارها رقم بزنند. این کتیبه‌ها که سطوری بس زیبا در میان‌شان پیدا می‌شود، بی‌گمان، پس از وقوع آن حادثهٔ خونین بر این دیوارها نگاشته شده است، طبق روح و نبوغ زمان است و روح آن زمان هوس و هیجان انجام‌گسیخته بود. در تصویر مارگریت هم عنصری مشکوک وجود دارد، و آن، سلسلهٔ تصویرهای خدایان سفیدبال عشق است که این تصویر را در میان گرفته‌اند ـ و بی‌گمان زادهٔ الهام بت‌پرستانهٔ عصری بت‌پرستانه هستند... در میان این خدایان عشق، خدائی هست که بالهایش خون‌آلود است. و این خونی که بر بالها دیده می‌شود، بیشتر از اندازه نشان می‌دهد که پس از مرگ خونین مارگریت به میان آمده است، اما به قیافهٔ این تصویر، صرف‌نظر از تصویر خدایان عشق، ایمانی عمیق دارم. اگر زنده زنده در برابر نقاش ناشناختهٔ این تصویر نشسته باشد، در حافظه‌ای نشسته است که خاطرهٔ سانحهٔ رعب‌آوری که پایان زندگیش باشد، روح و التهابی به آن داده بوده است.

مارگریت، در این تصویر، سر پا، تمام قد، و مطلقاً از روبرو دیده می‌شود ـ و به سوی خدایان عشق که در میانش گرفته‌اند، می‌نگرد (و این خود دلیل دیگری است که بر این تصویر افزوده شده‌اند) مارگریت در اینجا به تماشاگر می‌نگرد. در حیاط قصر ایستاده است و چنین می‌نماید که با آن دست راست زیبایش که مهمان‌نوازانه باز شده است، قصر را به شخصی که به سوی تصویر می‌نگرد، نشان می‌دهد. آنچه در این پرده تسلط دارد، زن قصرنشین است که علو رفتار سادماش تا حد عظمت پیش می‌رود... و از این گذشته، دختر نرماندی است که به آن چشمهای پاک و روشنش نه دستخوش رؤیا، نه دستخوش اندیشهٔ مرگ است و نه نگاههای‌اش رخوت‌زده و التهاب‌آلوده از آن چیزهائی است که به قرار معلوم قلب می‌یابد به نحوی مدهش، بار چشمها کند. سر را راست نگه داشته است و صورت از طراوتی برخوردار است که حتی پس از خون زیبا و پرشکوه نورماندی، پس از ضربهٔ تیر چوب‌بست مرگ هم از کف نداده است. موها خرمائی است، از آن موهای خرمائی که در دختران نورماندی دیده می‌شود و به رنگ گندم رسیده‌ای است که در گرمای سخت آفتاب ماه اوت سیاه شده و چشم به راه داس مانده است. و این موها هم که رسیده است... و اما برای داس دیگر رسیده بود، چندان چشم به‌راه آن نماند! موها کوتاه شده و، روی پیشانی، بی‌سروا، زده شده است، و دو حلقه، پرچین و شکن، از دوسوی، بر گونه‌ها فروریخته است ـ و کپورتش بچه‌های ادوارد را در آن تابلو معروف به‌یاد می‌آورد. به رغم قطر کمربندش بلند قامت و چالاک است، پیراهن سفید و گلی‌رنگ آلیتی به تن دارد که، به قرار معلوم، پارچه‌اش حلقه‌حلقه بافته شده است و رنگهایش، چنانکه به زبان «نقاش‌سازی» گفته می‌شود، تناوب میناها را در نشانها به یاد می‌آورد. هرگز، به مشاهدهٔ این تصویر، نمی‌توان پنداشت که این دختر زیبای گلگون، با آن وقار و سکون خود، گمراه زنا، شده باشد و عنان اختیار خود را دیوانه‌وار و نابخردانه به دست آنها رها کرده باشد... به استثناء دست چپش، که طبیعتاً روی دامنش افتاده است و با اینهمه دستمالی را مچاله می‌کند هیچ هیجانی در این تصویر پیدا نیست. از آنچه مایهٔ شناختهٔشدن زناکاران بزرگ تاریخ می‌شود، هیچ اثری در این سیما و در سراسر این تصویر دیده نمی‌شود و شعر، راز این تن زناکار را بعدم لعنت و نفرین انسالها داده است. اینجا، نه از آن دهشت‌هذیان‌آلود «فدر» نشانه‌ای دیده می‌شود و نه از آن خشکی‌آمیخته به سرگشتگی و دهشتی که پس از گناه در «ژولیز پنا» به چشم می‌خورد. مارگریت، بار گناه خود را که سرتاسر زندگی‌اش بود و تقریباً از گهواره آغاز شده بود دور از هرگونه ندامتی، دور از هرگونه غمی و حتی دور از هرگونه فخر و غروری به دوش گرفته است... و مثل «تقدیری» که هرگز در برابرش سر به‌عصیان برنداشت، به هیچ چیز اعتنا، نداشته است... و این مارگریت که سادلی هم خوانده می‌شد، حتی در پای چوبهٔ اعدام هم پشیمان نشد.

. . . .

«واقعه‌نگاری» که کمتر چیزی به زبان می‌آورد، همین‌قدر می‌گوید که مارگریت به زبان خود گفت که برادرش به دست وی به سوی این گناه کشانده شده است. به همان گونه‌ای که زنا را پذیرفته بود، پرشکوه و بی‌اعتراض تیغهٔ چوب‌بست اعدام را هم پذیرفت؛ و تنها، برای آن پذیرفت که عاقبت زنا، در آن زمان، اعدام بود.

۵

از وی و برادرش چند نامهٔ انگشت‌شمار به چاپ رسیده است اما من دستنشته‌ها را ندیده‌ام. نامه‌های برادر همان نامه‌هائی است که از بزرگزادهٔی که در آن زمان گذارش به پاریس افتاده باشد، انتظار می‌توان داشت. در این نامه‌ها، خواهرش را به نوعی مارگریت، مارگیت می‌گوید ـ مخفف دلفریبی که تقریباً بوی محبت و عشق می‌دهد، اما در این نامه‌ها حتی کلمه‌ای نمی‌توان پیدا کرد که نشانهٔ آن گونه «یگانگی» باشد که در این جا جسته می‌شود. آیا این نگرانی وحشت‌بار را داشت که نامه‌هایش به دستهائی بیفتد که مایهٔ نابودی هر دوشان بشوند... و آیا ترس آزرده، به ریا و تزویر سخنان سبکسرانه و برمعنی پناه برده بودند... اما خواهر... که پرشورتر بود، در صفحه‌ای که می‌خواهم در این‌جا بیاورم، جرأتی بیشتر نشان داده است و چنین می‌نماید که هیجان عشقش، در این‌جا از دایرهٔ مفهوم و معناد کلمه‌ها لبریز می‌شود، همانند رایحه‌ای که از خلال بلور شیشه‌ای که سخت بسته شده است، می‌گذرد... مارگریت چنین می‌نگارد:

«عزیز من، نامه‌ای که از پاریس فرستاده بودید به دستم رسید، چند مطلبی در برابر دارد که شایستهٔ توجه و ملاحظه است و نامه‌های دیگر هیچیک را به‌یاد نیاورده‌بود. نامه‌تان که آشتی زدم، حافظه‌ام را تروتازه کرد و مایهٔ این شد که از تو علاقهٔ آتشین شما را به وجود خودم گرامی بدارم، للتهائی که من از این میان بردم هنوز از یادم نرفته است. روزهای من پس از رفتن شما اندوه‌بار ورخوت زده شده است، روزی که عازم حرکت بودید‌نتان فلاشتید که من پیشنهادهایتان را به همان گونه‌ای که شایسته است بپذیرم و تنها بستگی به من خواهید داشت که تمنائی که دارید کاملا برآورده شود، و من هر بار که مناسب‌حالیداتشان بدهید، که من خواهر وفادار و دوستتما هستم ـ مارگریت»

و درجای‌دیگر، به‌برادرش‌چنین‌می‌گوید: «نامه‌ائی که از پاریس نوشته‌اید، برایم مایهٔ مسرت است نشانه‌های اطمینان‌بخش علاقهٔ محبتی است که از جانم شیرین‌تر است.»

این نامه از «والونی» نوشته شده است، و در همان زمانی نوشته شده‌است که پدرش در «بلواه» بود و مارگریت به دست بانو دسمولدویل سپرده شده بود تا وادارش کند که به ازدواج با جناب ژان لوفوکوئیه، پیرمرد و صاحب چندین ملک تن بدهد.

... «بانو دسمولدویل، در همهٔ این مدت روی زمین دراز شده بود و تسبیح می‌انداخت... من در برابر همین‌بانو دسمولدویل سر پا مانده بودم. چنان نگاههای خشونت‌باری به رویم می‌کرد که پاک بستوه آمده بودم. (دهشت زنا، که حبس زده شده بود، کم‌کم آغاز می‌شد) ـ چند دقیقه دیگر، پیرزنی آمد و شال گردنم را گرفت و مرا به‌لاخواه، در قلهٔ عمارت، به حجره‌ای برد و تا شب همانجا تنهایم گذاشت.»

چندی دیگر، به زور واداشتند که به عقد ازدواج این «مسیو لوفوکوئیه» درآید، و بدینگونه زنای محصنه را به زنا، محارم درآمیخت اما زنا، محارم زنا، محصنه را در کام خود فروبرد و در این میان نیرومندتر از گناه دیگر از آب در آمد. از هر دو گناه بچه‌ها آورد اما بچه‌ها زنده نماندند و روزی که به پای چوبهٔ اعدام رفت، چشمهایش در زندگی نگران پشت‌سرش نماند و هردو چشمش به روی برادری دوخته شد که پیش از او بالا رفته بود و در مرگ از او پیشی گرفته بود... پس از اعدام، سلطان فرانسه فرمان داد که اجساد هردوشان به خانواده باز داده شود و خانواده این اجساد را در کلیسای «سن ژولین آن گروه» به خاک سپرد و این کتیبه بر مزارشان ماند.

«اینجا آرامگاه برادر و خواهر است. ای رهگذر از علت مرگشان جویا مشو... بگذر و از خدا برای روانشان آمرزش بخواه.»

«کلیسای سن ژولین آن گروه، کلیسای «سن‌ژولین قصر» شد و کسانی که گذرشان به آنجا می‌افتد، در برابر سنگنبشته‌ای که پاک شده است، دعا نمی‌خوانند. اما برای آمرزش روح این دو، در کجا باید دعا خواند؟ ـ اگر کسی بخواهد دعا بخواند ـ باید به آن قصر برود... زیرا که، بی‌گمان، بیشتر از آنکه در گورستان باشند در این قصر هستند. امسال، در پائیزی اشکریزان، به این قصر سری زدم هرگز نه چنان حزن و سودائی دیده‌ام و هرگز نه گرفتار چنان حزن و سودائی شده‌ام. در آن زمان سرگرم مرمت ویرانیهای قصر بودند اما من، هرآینه، این ویرانیها را در همان شعر ویرانیهاشان به جای می‌گذاشتم، زیرا که مرگ را که اغلب از زندگی زیباتر است، دوشاب‌مالی نمی‌کنند. پایه‌های این قصر در دل دریاچهٔ نیلگونی فرو رفته است که باد شامگاهی هزار چین بر چهره‌اش می‌انداخت. شامگاه بود در این دریاچه که هیچ‌چیز دیگر و هیچ موجودی دیگر وجود نداشت، دو قوی ـ نه جدا از یکدیگر ـ که فشرده به یکدیگر، تنگ در بغل یکدیگر ـ شنا می‌کردند، گفتی خواهر و برادری بودند که در روی این آب مرگش دستخوش رشته‌اند... هرآینه انسان را به‌یاد روحهای واپسین بازماندگان خانوادهٔ راواله می‌انداختند که از دنیا رفته بودند و به این شکل دلفریب به روی زمین بازگشته بودند... اما چندان سفید بودند که نمی‌توانستند روح برادر و خواهری گنهکار باشند برای اینکه بتوان چنین چیزی را باور داشت، هر آینه می‌بایست که رنگشان سیاه باشد... و گردن زیبا و گرانمایه‌شان خون‌آلود باشد.

معرفی و نقد کتاب

کتاب در سال ۱۳۵۳

تهیه و نگارش خسرو کریمی،
سردبیر و تدوین‌کننده
کتابشناسی ملی ایران

درسال ۱۳۵۳ چاپ و انتشار کتاب‌در کشورما چه ازنظر کیفی و چه از جهت کمی نسبت به سالهای پیش پیشرفت قابل توجهی نداشت و به لحاظ گرانی کاغذ و بالا رفتن دستمزد کارگر چاپخانه و هزینه چاپ و شاید بالا بودن حق تالیف و ترجمه و مسائل دیگر دچار رکودی نیز شده بود و هرچند که ازنظر تعداد عنوان در سال ۱۳۵۳ بیش از دیگر سالها کتاب به‌چاپ رسید ولی درصد کتابهای تجدید چاپ و ویرایش شده بیش از سالهای گذشته بود و این نشان میدهد که مترجمین رغبتی به ترجمه نداشته‌اند و سرایندگان، نویسندگان و مولفان دستی پربار بهقلم نبردند و ناشران تجدید چاپ کتابهای گذشته را بیشتر ترجیح دادند.

درسال ۱۳۵۳ باتوجه به آمارهای کتابشناسی ملی ایران که‌توسط کتابخانه ملی ایران، وابسته به وزارت فرهنگ وهنر منتشر میگردد، در موضوعات زیر به‌ترتیب کتاب چاپ و منتشر گردیده است.

کتابهای دینی تعداد ۵۴۱ عنوان با میانگین تیراژی برابر ۶۰۰۰ نسخه که در این میان بالاترین تیراژ ۵۰۰۰۰ و پائین‌ترین آن ۵۰۰ نسخه بوده است، بیشتر کتابهای دینی چاپ اول بودند و نسبت بـه سایـر موضوعها تجدید چاپ کمتری داشتند وتنها دراین بین کتاب پیامبر، نوشته زین‌العابدین رهنما به چاپ بیست ویکم با تیراژ ۵۰۰ نسخه رسید که بالاترین تجدید چاپ و کمترین تیراژ را داشت.

کتابهای ادبی مقام دوم را داشت که در ۴۸۳ عنوان با میانگین تیراژی برابر ۱۵۰۰ نسخه منتشر گردید.

ادبیات فارسی مقام نخست را داشت و سپس به ترتیب از ادبیات فرانسوی، آمریکائی، انگلیسی، ایتالیائی، روسی، آلمانی، سوئدی، ترکی، لبنانی، نروژی، یونانی، چینی و کلمبیائی کتاب منتشر گردید.

از آنتوان‌پاولوویچ چخوف، هرمزسین، جک‌لندن، چارلز دیکنز، مارک‌تواین (ساموئیل لنگهورن کلمنس) و سرگئی میخایلوویچ آیزنشتین بیشتر از دیگر نویسندگان خارجی کتاب ترجمه شد و دراین‌میان آثار آیزنشتین موفقتر از دیگران بود، چه از این فیلمساز و سناریونویس در گذشته کمتر اثری ترجمه شده بود، سایر نوشته‌هابیشتر تجدید چاپ بوده است.

در بخش ادبیات فارسی در شعر و داستان معاصر بیش از سایر زمینه‌ها کتاب منتشر شد و هرچند بویژه در شعر ازلحاظ کیفی نزولی چشمگیر بچشم میخورد ولی از نظرتجدید چاپ کتب شعر گذشته‌پیشرفتی داشتیم.

پرتیراژترین و موفقترین کتاب‌ادبی سال پیش، «تولدی دیگر» فروغ فرخزادبود که به چاپ هشتم رسید و درضمن ازفروغ فرخزاد بیش از دیگران کتاب شعر تجدید چاپ ومنتشر شد.

ضمنا از دیگر شاعران معاصر نیز کتابهایی تجدید چاپ گردید کـه قابل توجه‌اند.

در داستان‌فارسی‌از محمود دولت‌آبادی واحمد محمود (احمد اعطاء) بیش از سایرین کتاب به‌نشر رسید و رمان «همسایه‌ها» از احمد محمود موفق‌ترین بود و ۲بار تجدید چاپ شد.

از شعر کهن، دیوان حافظ بیش از دیگران منتشر شد و نقد بر اشعار وی نیز همچنان ادامه داشت.

کتب تاریخ، جغرافیا، سرگذشتها و سفرنامه‌ها در درجه سوم قرار میگیرند ودر این زمینه نزدیك به ۴۰۸ عنوان کتاب‌منتشر گردیده‌که میانگین تیراژی‌آن برابر۱۰۰۰ نسخه بوده است.

موفقترین ایـن کـتابها، «تاریخ مشروطه ایران»، نوشته احمد کسروی بود که به چاپ دهم رسید وپس‌از آن به‌ترتیب، کتابهای «الیگارشی یا خاندانهای‌حکومتگر» از ابوالفضل قاسمی، تاریخ جهان باستان، زیرنظر دیاکوف، ترجمه محمد باقر مومنی، صادق انصاری و علی‌الله همدانی و «انسان برجهان پیروز میشود»، نوشته م. ایلین (ایلیاما کولولوویچ مارشاك) وی. سگال‌بودند که کتاب اخیر یکبار بوسیله محمد تقی فرامرزی وبار دوم بوسیله محمدتقی بهرامی حران ترجمه و بچاپ رسید.

بعد از آن به کتابهای علوم محض و علوم عملی (تکنولوژی) میرسیم که جمعا نزدیك به ۳۱۰ عنوان با میانگین تیراژی برابر ۱۰۰۰ نسخه بچاپ رسید، که در این میان کتب ساختمان‌سازی، ریاضیات وعلوم پزشکی بیش از سایر رشته‌های علمی بوده است.

موفق‌ترین کتاب علمی سال پیش، کتاب «بیماریهای چشم»، نوشته دانیل وان، ترجمه رضا جمالیان و علی سعادتی وحسن نقیبی بود که ۲بار تجدید چاپ شد.

کتابهای علوم اجتماعی مقام بعدی را بهخود اختصاص داد که با ۲۸۳ عنوان و تیراژی برابر۱۱۰۰ نسخه منتشر گردیده‌اند.

بیشتر کتب علوم اجتماعی در زمینه اقتصاد، علوم سیاسی و جامعه‌شناسی بوده که موفق‌ترین و پرفروش‌ترین اینها کتاب «زمینه جامعه‌شناسی» تالیف ویلیام‌فیلدینگ اگ‌برن و نیم‌کوف، ترجمه امیرحسین آریانپور بود که به چاپ هشتم رسید و تنها درسال گذشته ۲بار تجدید چاپ شده، که در چاپ هشتم ضمیمه‌ای تحت عنوان «نقدهایی برزمینه جامعه‌شناسی» برآن افزوده شد. چاپ هفتم کتاب نامبرده در ۱۵۰۰۰ نسخه و چاپ هشتم آن در ۸۰۰۰ نسخه منتشر شد و بنابراین کتاب زمینه جامعه‌شناسی پرتیراژترین و پرفروش‌ترین کتاب سال گذشته محسوب میگردد. (به استثنای کتابهای کانون پـرورش فکری کودکان و نوجوانان که اکثرا در تیراژی برابر ۳۰۰۰۰ نسخه منتشر میشوند).

در زمینه فلسفه و روانشناسی نیز کتب قابل اهمیتی منتشر شد کـه تاریخ فلسفه غرب، نوشته برتراند راسل، ترجمه نجف دریابندری ازهمه موفقتر وپرفروش‌تر بود و بچاپ چهارم رسید.

در زمینه‌ی هنر کتابهای مفاهیم‌جدید معماری؛ هستی، فضا و معماری، نوشته محمد حسن حافظی - نقطه، خط، گستره، نوشته واسیلی کاندینسکی، ترجمه حبیب‌الله آیت‌اللهی - سینما کارل‌درایر، نوشته تام میلن، ترجمه پرتـو اشراق و هفت ردیف دستگاه موسیقی‌ایرانی، نوشته موسی‌معروفی بیش از سایرین قابل اهمیتاند.

درسال پیش انتشار کتاب بـرای کودکان و نوجوانان نسبت به‌سال ۱۳۵۲ رکود چشمگیری داشت ویکی ازموفق‌ترین ناشرین در این‌زمینه (انتشارات‌پدیده) کار خود را بکلی متوقف ساخت. بیشترین کتب کودکان و نوجوانان را کانون پرورش‌فکری کودکان و نوجوانان، انتشارات جاویدان‌و انتشارات گوتنبرگ منتشر ساختند.

دربین ناشران، انتشارات امیرکبیر، پرکارترین بود و نزدیك بـه ۱۲۰ عنوان کتاب درسال ۵۳ منتشر ساخت و پس‌از آن به ترتیب میتوان از سازمان کتابهای جیبی و انتشارات فرانکلین، نام برد.

درمیان شهرهـای کشور بغیـر از تهران به ترتیب در قم، اصفهان، تبریز، مشهد و شیراز بیش از سایر شـهرهـای ایران کتاب منتشر شد. (کتابهایی که در قم منتشر میگردد اکثرا در تهران بچاپ میرسد).

معرفی کتابهای گزیده هفته

سنگوی، رامش

آریامهر، شاهنشاه ایران. ترجمه سیروس صدیق ارشادی. تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۳. شانزده، ۴۱۲ ص.

عنوان اصلی:

Aryamehr, the Shah of Iran; a political biography

کتاب بررسی کاملی است ازتاریخ سیاسی و خاندان پهلوی. مؤلف ابتدا به بیوگرافی رضاشاه کبیر پرداخته و سپس اوضاع سیاسی ایران را درتمام طول سلطنت خاندان پهلوی مورد بررسی دقیق و محققانه قرار داده است.

در جمع کتاب از دو انقلاب سیاسی که توسط رضاشاه‌کبیر وشاهنشاه آریامهر در نیم قرن اخیر در ایران روی داده یاد کرده و آنها را مورد تحلیل قرار داده است.

اقتداری. احمد

دیارشهریاران، تالیف احمد اقتداری. تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴.
۸۲۰، ۱۴۳ صفحه، مصور [رنگی، سیاه و سفید خارج از متن].
(انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۱۰)
مندرجات: جلد اول، آثار و بناهای تاریخی خوزستان.

مؤلف ضمن توضیح و توصیف تاریخ و تمدن ایلامیها و هخامنشیان و ساسانیان به شرح کامل یکایك آثار و ابنیه تاریخی و باستانی استان خوزستان پرداخته وتاریخچه پیدایش و موقعیت ساختمانی و اندازه‌های آنها را با دقتی کمنظیر بقلم آورده است.

فصل اول آن آثار و بناهای تاریخی شوش، هفت‌تپه و چغازنبیل، فصل دوم، آثار و بناهای تاریخی دزفول و فصل سوم، به‌آثار تاریخی شوشتر پرداخته است. تصاویر بسیار روشن و گویاست لیکن متأسفانه کتاب فاقد فهرست منابع استناد و فهرست اعلام است.

پراتولینی، واسکو، ۱۹۱۳

Pratolini, Vasco

داستان خانوادگی، نوشته واسکو پراتولینی.
ترجمه بهمن فرزانه. تهران، کتابهای جیبی؛ فرانکلین، ۱۳۵۳، ۱۴۹ ص.
عنوان اصلی:

Cronaca Familiare

پراتولینی نویسنده معاصر ایتالیایی که‌آثاری چون داستان عشاق فقیر، دختران محله سان فردیانو، قرقی سبز، خیابان ماگازینی، وشهرسی‌مالکی‌مرا نوشته و از روی ۳ اثر وی نیز فیلمهائی تهیه‌شده درسال ۱۹۵۷ بهترین‌نویسنده ایتالیائی شناخته‌شد و جایزه فلتر نیلی را در این کشور بخود اختصاص داد.

داستان خانوادگی شرح زندگی خود اوست که نه بصورت بیوگرافی، بلکه‌بشکل داستانی زیبا درآمده است.

از این داستان فیلمی به کارگردانی زورلینی نیز تهیه شده کـه در سال ۱۹۶۲ برنده جایزه فستیوال سان سباستیان شد.

هریس، مری ك.

Harris, Mary K.

اتوبوس مدرسه، نوشته مری ك. هریس. ترجمه گلی امامی. تهران، کتابهای جیبی؛ فرانکلین، ۱۳۵۳، ۲۹۱ ص.
عنوان اصلی:

The Bus Girls.

داستانی است برای نوجوانان و نمایشگر روابط عده‌ای نوجوان در مدرسه و خانواده‌هایشان. ترجمه کتاب بسیار روان است و مترجم از بکاربردن کلمات محاوره‌ای سخت پرهیز کرده و به همان گونه متن‌بدون دخل و تصرف ارائه کرده است.

تماشای کودکان و نوجوانان

زادروز «هانس کریستین اندرسن»

روز جهانی کتاب کودک

از چندی پیش بچه‌ها و خوانندگان خوب «تماشای کودکان و نوجوانان» را دعوت کردیم که برای این شماره که به مناسبت سالروز تولد بزرگترین نویسنده کودکان «هانس کریستین اندرسن» و روز جهانی کتاب کودک دو صفحه بیش از همیشه داریم مدارک ببینند و درباره «اندرسن» و خانم «جلالیمن» مبتکر روز کتاب کودک مطالبی برای ما بفرستند.

آنچه از مجموع نوشته‌های بچه‌ها برمی‌شود فهمید اینستکه، بچه‌ها «هانس کریستین آندرسن» را کموبیش می‌شناسند، و کتابها و قصه‌هائی از او خوانده‌اند اما نام «جلالیمن» برایشان نامی ناآشناست. آنچه که بچه‌ها از زندگی «اندرسن» خوب می‌دانند، و در بیشتر نوشته‌هایشان تکرار شده است اینستکه، «اندرسن» در کودکی در خانواده‌ای فقیر زندگی می‌کرد، زشت‌بود، و بچه‌های هم سن و سالش با او بازی نمی‌کردند ولی پدرش دوستش داشت و برایش قصه‌های زیادی می‌گفت، و بالاخره اینکه او داستانهای بسیاری برای بچه‌ها



هانس کریستین اندرسن

مردی که زندگی خود را وقف کودکان کرد

هشت سال است که در بیشتر کشورهای جهان، کودکان زاد روز «هانس کریستین اندرسن» را جشن می‌گیرند. این روز را «روز جهانی کتاب کودک» نامیده‌اند.

صد وهفتاد و پنج سال پیش در روز سیزدهم فروردین‌ماه درشهر «اودانسه»ی دانمارک پسری به دنیاآمد، اسم این پسر را «هانس» گذاشتند. کودکی هانس در فقر گذشت، پدرش کفاش فقیری بود، و مادرش شب و روز زحمت می‌کشید تا بتواند به درآمد خانواده کمک کند، اما هانس در این زندگی که سراسر رنج‌بود، شادی‌هایی هم داشت.

هر شب پدرش برای او قصه می‌گفت، کتاب می‌خواند و او را با عروسکهایی که برایش ساخته بود سرگرم می‌کرد. هانس کوچولو هروقت که تنها می‌شد با عروسک‌هایش بازی می‌کرد. برای آنها قصه می‌گفت و آنها را مثل قهرمانهای قصه‌ها به‌بازیگری وا می‌داشت.

هانس بیشتر دوران کودکی خود را دوراز کودکان دیگر گذراند. او زشت بود، بچه‌ها مسخره‌اش می‌کردند و برای همین بود که می‌خواست دور از همه‌ی بچه‌ها، خودش را با قصه‌ها و عروسکهایش سرگرم کند. هانس هنوز خیلی کوچک بود که پدرش را از دست داد. مادرش نیز کمی بعد از مرگ پدر با مرددیگری ازدواج کرد. از آن وقت بود که هانس بیشتراز همیشه احساس‌تنهایی کرد. گاهی همراه مادر بزرگش به بیمارستانی که مخصوص زنان پیر و بیمار بود می‌رفت، ساعتها کنار بیماران می‌نشست و با آنها حرف می‌زد. آنها هم برایش قصه‌هایی را که از کودکی خود به یاد داشتند می‌گفتند. هانس هر روز قصه‌های تازه‌یی یاد می‌گرفت، و هر وقت که تنها می‌شد به کنار رودی که از شهر آنها می‌گذشت می‌رفت. ساعتها کنار رود می‌نشست، به امواج چشم می‌دوخت، به قصه‌هایی که شنیده بود فکر می‌کرد، برای رود قصه می‌گفت و شعر می‌خواند.

هانس پسر با استعدادی بود. این زمان او چهارده سال داشت. می‌خواست کاری برای خودش پیدا کند. آرزوداشت، روزی‌مردمشهوری بشود. صدای خوبی داشت، فکر می‌کرد که‌می‌تواند بازیگر تماشاخانه بشود.



مجید هاشمی - ۱۴ ساله

به دنبال این آرزوها به «کپنهاک» پایتخت «دانمارک» رفت.

بازیگر تماشاخانه شد، ولی در این راه شکست خورد، اما هرگز از شکست در کارهایش ناامید نشد. به مدرسه رفت، و با پشتکار بسیار به تحصیل پرداخت. نزدیک بیست سال از سنش می‌گذشت که راه آینده‌اش را پیدا کرد. او دیگرخوب شعر می‌گفت و خوب قصه و داستان می‌نوشت.

به این ترتیب او کار تازه‌اش را شروع کرد. قصه‌هایی را که از پدرش، از پیرزنان بیمار و ازدیگران شنیده بود به روی کاغذ آورد. آنها را آن‌طور که خودش می‌خواست نوشت. از هرقصه‌یی‌قصه‌های تازه‌یی بوجود آورد. قصه‌هایی که او نوشت به صورت کتاب درآمد. قصه‌های او را پدرها و مادرها برای کودکان خود خواندند. این قصه‌ها ترجمه هم شد و بسیاری از کودکان جهان، آنهارا خواندند و لذت‌بردند. دیگر هانس گمنام نبود. بسیاری از مردم جهان او را می‌شناختند و دوستش می‌داشتند.

«هانس کریستین آندرسن» هفتاد سال عمر کرد و چهل سال از عمرش را برای کودکان شعر گفت و قصه نوشت.

در همان زمان کسان دیگری هم به فکر کودکان بودند، مثل «برادران گریم».

بعد از «اندرسن» و «برادران گریم»، صدها نویسنده‌ی دیگربرای بچه‌ها قصه نوشتند، شعر گفتند، کتابهای نقاشی تهیه کردند، ونشان دادند که چقدر کودکان را دوست دارند و به آنها اهمیت می‌دهند.

و امروز همه مردم جهان، یک روز از روزهای سال را، به یاد شاعران، نویسندگان و نقاشان کتابهای کودکان جشن می‌گیرند. این روز روز تولد «هانس کریستین اندرسن» است.

در این‌روز در همه‌ی‌دبستانها و کتابخانه‌های کودکان‌و دربرنامه‌های مخصوص رادیو و تلویزیون صحبت از کسانی است که برای کتابهای کودکان زحمت کشیده‌اند. در این روز ما با کتابهایی که در سراسر جهان برای کودکان چاپ شده است بیشتر آشنا می‌شویم، نویسندگان، نقاشان و تهیه کنندگان کتابهای کودکان را بیشتر می‌شناسیم و از همه‌ی آنها به نیکی یاد می‌کنیم، سعی می‌کنیم که با سپاسگزاری از کسانی که برای تهیه‌ی کتابهای کودکان زحمت کشیده‌اند کاری کنیم که روز به روز نویسندگان، شاعران و نقاشان بیشتری علاقمند بشوند که برای کودکان کتاب تهیه کنند.

«روز جهانی کتاب کودک» در کشور ما روزچهاردهم فروردین‌است. من این روز را به همه‌ی کودکان جهان تبریک می‌گویم.

نوشت.

اما نکته‌ای بسیار مهم را در زندگی این نویسنده بچه‌ها گویا نمی‌دانند، و آن اینکه، «هانس کریستین اندرسن» پیش از اینکه برای بچه‌ها بنویسد، زندگی را بسیار تجربه کرد و بسیار چیزها آموخت و این آموخته‌هایش بود که از او یك نویسنده خوب بچه‌ها ساخت. «اندرسن» بیشتر عمرش را در سفر گذراند، از چهارده‌سالگی تا هفتاد سالگی که پایان عمرش بود کمتر در یك‌جا ماند و در موزه‌ای که به‌نام او در شهر زادگاهش «اودنسه» در کشور «دانمارك» هست شخصیت وزندگی او با یك چمدان کوچك سفری و یك عصا ویك چتر بیان‌شده است. اینها وسائل سفر و وسائل زندگی او بودند و در«دانمارك» هرجا میخواهند‌تمثالی از «اندرسن»را بیان کنند تصویری ازچمدان و چتر و عصا را می کشند. «اندرسن» وقتی که از چهارده‌سالگی خانه و شهرش رازها کرد سرگردان و فقیر و نادان بود، نه‌پولی داشت و نه‌درس خوانده بود، اما درسرش فکرهای بلند و در دلش آرزوهای بزرگ داشت و میخواست آدم معروفی بشود وبرای رسیدن‌به‌این آرزوها از آوازخوانی ومسخرگی در تآتر آغاز کرد که‌شکست خورد وخیلی زود از تآتر بیرونش کردند. بعد کوشید نویسنده‌ی نمایشنامه بشود اما نتوانست. به کمك «جانس کولین» که کارگردان تآتر سلطنتی دانمارك و آدم با نفوذی بود دوباره به‌مدرسه رفت و با اینکه درس خواندن در کنار بچه‌هائی که از لحاظ قد و قامت کمتر از نصف او و از لحاظ سن و سال هم‌خیلی کمتر از او بودند برایش مشکل بود، اما درس خواند تا بتواند به‌آرزوهایش جامه عمل بپوشاند واولین نوشته‌ی او بعد از اینکه درسش را تمام کرد، در سال ۱۸۲۷ میلادی «بچه‌ی مردنی» ولی بدون امضاء در یکی از مجله‌های «دانمارك» منتشر شد. نوشته‌ی قشنگی بود و خیلی‌ها می‌خواستند نویسنده‌ی آنرا بشناسند. مدتی بعد داستان کوتاه طنزآمیزی از او چاپ شد و این دو نوشته چنان سبب تشویقش شد که نوشتن را رها نکرد.

«اندرسن» یکی از شعرای خوب «دانمارك» است‌ومجموعه شعرهای‌عاشقانه‌اش را بعد از اینکه عاشق دختری ازخانواده‌ای ثروتمند شد و بعد ازاینکه دختر، همسر دیگری برگزید نوشت. از آن به‌بعد وبه قول بعضی‌ها برای فرار از شکست عشق بود که بارسفر بست و قصه‌هایش را بعد از دیدن آدمهای بسیار و شنیدن افسانه‌های بسیار و خلاصه تجربه‌های فراوان نوشته است، و بهمین‌جهت در هرقطعه او هیجان و رنگارنگی زندگی موج میزند.

داستان‌نویسی برای کودکان آغاز کار «اندرسن» نبود، پایان کارش بود. او حاصل همه تجربه‌هایش را بصورت داستانهائی برای بچه‌ها نوشت و بخاطر همین هم کارش به‌موفقیت رسید وبالاخره او که‌در کودکی و آغاز زندگیش با تنگدستی و حسرت و حرمان همراه بود، یکروز درسال ۱۸۶۸ میلادی، وقتی که ۵۳ ساله بود با همهمه مردم شهرش «اودنسه» از پنجره‌اش شهر را نگاه کرد که چراغانی کرده بودند و بچه‌ها شکلك‌هائی از قصه‌هایش را نقاشی کرده و به‌روی تابلوهای بزرگی چسبانده بودند و مردم برای بزرگداشت او که یك وقت به‌حسابش نمی‌آوردند جشن گرفته بودند.

با تشکر از همه‌ی شما که درباره زندگی و نوشته‌های او مطالبی نوشته‌اید برای هریك کتابی به‌یادگار می‌فرستیم واز بین همه‌ی نوشته‌ها مطلبی را که «مجید هاشمی» فرستاده چاپ می کنیم به‌این جهت که مطلبش صحیح‌تر و مفصل‌تر ازدیگران است.

ما از شما خواهش کردیم یکی از بهترین کتابها و قصه‌هائی را که‌خوانده‌اید یا شنیده‌اید به‌ما معرفی کنید خلاصه‌ای از یکی از داستانهای مورد علاقه‌خودتان را برای‌ما بنویسید. دراین بخش نیز نو-جوانان و کودکانی زحمت کشیده‌اند و مطالبی فرستاده‌اند که نوشته‌ی کوتاه دو کودك را دراینجا میخوانید.

در ضمن از همه شما دعوت می‌کنیم مطلبی را که درباره خانم «جلالیس» تهیه کرده‌اید، هفته آینده بخوانید تا بنیانگزار «روزجهانی کتاب کودك» را بهتر بشناسید.

رودخانه‌ی کوچك

ترجمه‌ی هما احسان



در یك بهار،
بالای کوه،
سه رودخانه باهم گفتگو می کردند.
اولی گفت:
من به‌سوی دریای آبی می‌روم
هرچند که اینجا، روی بلندی،
کوچك و تندم،
ولی وقتی به دریا می‌رسم
آنقدر پهناورم،
که انسانی تا آنسوی‌مرا نخواهیددید.
دومی گفت:
من نیز اکنون کوچکم،
اما وقتی که خورشید،
همه برفهای روی کوه را آب کرد،
بزرگ و ژرف خواهم شد.
سومی افسوس خورد، زیرا که بسیار کوچك بود و هرقدرهم که باران می‌بارید و برف آب می‌شد، او همچنان کوچك می‌ماند.
چنین بود که با اندوه گفت:
من بسیار کوچکم،... و بسیار سرد.
اولی گفت:
ولی من، همانکه گفتم،
بسیار پهناورم و بسیار طولانی،
و در راهم به دریا
از بسیار کشورها و شهرها و روستاها
می گذرم،
وبسیار کشتی‌ها روی‌من‌سفر می‌کنند.
دومی گفت:
من نیز زمانی به دریا می‌رفتم
اما خیال میکنم، این تلفشدن‌است.
اینستکه حالا فقط قسمتی از من،
به دریا می‌رسد،
و بیشتر،
در دره‌ای باریك می‌مانم
دره‌ای که یکسویش دیواری است
و نامش «بند»
و من از آن بند،
کشتزارهائی را که برای روییدن
بسیار خشکند،
سیراب می کنم،
از اینرو بسیار پرارزشم.
سومی که کوچکترین‌بود، آهی کشید وگفت:
ولی من،...،
بدرستی نمی‌دانم به کجا می‌روم و چه
می‌کنم،
آنقدر هست که به‌رودخانه‌ی دیگری
می‌ریزم،
و بعد به دیگری،
و آن دو،
به رودخانه‌های بسیار دیگر،
ومن فراموش می‌کنم که همهٔ ما کجا
به‌پایان می‌رسیم.

***

رود کوچك برآن شد تا بکوشد
رودخانه‌ی پرارزشی بشود، وچنین شد که
وقتی برفها آب شدن را آغاز کردند،
رود کوچك،
به رودهای دیگر نپیوست،
و راه خویش درپیش گرفت.
هیجان زده بود،
و در سابقه‌ی به‌پیش رفتن
هرچه توانست دوید.
دوید، و دوید،
روزها و شبها،
شبها و روزها،
تا از نظر گم شد.
اما بود و به پیش می‌رفت.
باخود گفت:
می‌دانم اگر رفتن را ادامه دهم
پائین تپه،
به دریا خواهم رسید.
سراشیب زمین کم شده بود، و کمتر
هم‌میشد،
و به پائین رسیدن،
مشکل شده بود و مشکلتر هم‌میشد،
و به‌پیش‌رفتن رودخانه‌ی کوچك،
کند شده بود و کندترهم می‌شد،
ناگهان،
روبرویش،
تپه‌های‌دیگری‌دید، پوشیده ازدرخت.
نفس‌زنان گفت:
آه،... حالا چه کنم؟
رود کوچك،
هرچه توانست کرد،
در خود پیچید،
به‌پای تپه‌ها ماربیچ رفت.
و توی دره‌ها دوید،
هرچه کوشید،
انگار که تپه‌ها، بلندتر می‌شدند
و او کندتر می‌شد،
و سرانجام،
در گودال کوچکی، میان صخره‌ها
ایستاد.
چندان هم بد نبود،
زیرا، خوددر که‌ی زیبای، کوچکی‌شد،
و چه زود پرنده‌ها و جانوران دیگر،
برای هم از جای قشنگی،
برای آب‌خوردن و شستشو،
سخن گفتند.
پرنده‌ها گفتند:
نه ژرف است و خطرناك،
مثل بر که‌های بزرگ،
و نه تند است و پرشور،
مثل رودخانه‌های بزرگ.
آرام است و خوب،
همه‌ی حیوانات کوچك
و پرنده‌ها،
راه بر که‌ی کوچك را شناختند
و درختها و گلها و بوته‌ها،
دور برکه کوچك روئیدند
و کودکان کشتزارها وروستاهای‌نزدیك،
بسویش دویدند،
و قایقهای کوچکشان را،
به‌رویش رها کردند،
و چنین شد که،
رودخانه‌ی کوچك،
صدبار کوچکتر بود
همه اندیشه‌های راهی به‌دریا یافتن‌را،
فراموش کرد،
و از بر که‌ی زیبای کوچکی بودن
خوشنود بود.



آثار شما

برای این شماره چند تا از بهترین آثار شمارا انتخاب کرده‌ایم، نقاشیهای «مینا سراجیان» و «نصرالله و ریحانه غزلی» و قصه‌ای بسیار خوب فریدالز «گلسرخی» که از مدتها پیش در بایگانی ما محفوظ مانده بود، برای چنین روزی که جای بیشتری داریم، منتظر آثار شما در سال نو هستیم و امیدواریم از تعطیلات نوروزی برای آفریدن آثار خوب استفاده کنید.

پری و باد

نوشته‌ی فریدالز گلسرخی

سالهای خیلی‌خیلی دور، در یك سرزمین کوچك دختری موطلایی با پرنده‌ها و گلهایش زندگی می‌کردند. دخترك خیلی زیبا بود موهای طلایی‌اش مانند آبشار و برنگ طلایی خورشید و مانند خوشه‌های گندم بود.

او تنها دختری بود که آنهمه زیبایی داشت، اسمش پری بود.

داستان موهای دخترك خیلی عجیب بود، توی موهای طلاییش فقط یك‌تارموی سبزداشت برنگ‌ برگهای سبز درخت.

هرروز دخترك نزد گلها و پرنده‌ها می‌رفت و از آنها مواظبت می‌کرد. او زبان گلها و پرنده‌ها را خیلی خوب می‌دانست ساعتها باآنها بازی می‌کرد، گلها را می‌بوسید و نوازششان می‌کرد، هروقت گلها تشنه می‌شدند بآنها آب میداد، وقتی پرنده‌ها تخم میگذاشتند و منتظر می‌شدند که تخمها بشکند و جوجه‌های زیبا از تخم بیرون بیایند پری برای آنها از تارهای موهای طلائیش، لانه‌ای روی شاخه‌ای درخت می‌ساخت تا پناهگاهی برای پرنده‌ها باشد.

آنها با هم زندگی خوبی داشتند.

ولی آنها یك دشمن خیلی بزرگ داشتند آنهم باد بود او برای دخترك و پرندگان و گلها مزاحمتهای زیادی بوجود می‌آورد و برای آزاردادنشان همه کار می‌کرد، هروقت باد می‌آمدبرای‌اینکه‌اورا اذیت‌کند‌تارموهایش را می‌کند و گلها را به هم گره می‌زد تا باد نتواند گلها را از شاخه جداکند. کم کم این تارها بدهم گره میخوردند و برای گلها بصورت‌تکیه گاهی در می‌آمدند.

دشمنی باد با پری بی‌دلیل نبود، سالها پیش وقتی که باد بسه سرزمین آنها آمده بود عاشق پری شد و از او خواست که دوستیش‌را قبول کند ولی پری قبول نکرد.

و گفت: که تو خیلی بی‌رحمی و همه‌چیز را نابود می‌کنی من هیچوقت نمی‌توانم دوستی ترا قبول کنم چون من همیشه آرامش‌را دوست دارم و از سرو صدا فرار می‌کنم

دشمنی باد با پری از آن وقت شروع شد. هرچیزی که دخترك دوست داشت باد آن را از بین می‌برد.

یکروز که پری داشت بسا گلهایش حرف میزد وآنهارا نوازش می‌کرد یکدفعه باد شدیدی آمـد و تا دخترك خواست یك تار ازموهایش را بکند و به شاخه گره بزند بـاد گلها‌را از شاخه کند وگل بروی زمین افتاد و مرد.

پری خیلی گریه کرد، باخود می‌گفت چرا باد با من دشمن است و گلهای مرا نابود می‌کند؟

روزی رفت پیش‌باد وگفت من ترا هیچوقت دوست نداشته‌ام و از کارهای تو خسته شده‌ام و ایـن سرزمین را باگلها و پرنده‌ها ترك می‌کنم و به سرزمینی می‌روم که در آنجا دوستی برقرار باشد، باد جواب دخترك را نداد و زوزه‌کنان رفت.

ولی باد بی‌کار ننشست شب وقتیکه پری خوابیده بود باد بسرعت آمد و موهای طلائی او را کند و برد فقط یك تار موی سبزش باقی مانده بود، وقتی پری بیدار شد و فهمید کـه باد موهای طلائیش را برده خیلـی غمگین شد، نزد پرنده‌ها رفت آنهـا از دیدن پری خیلی ناراحت شدنـد و به او گفتند ما بتو کمك می‌کنیم. پری از آنها خواست که بروند و بدنبال موهای طلائیش‌بگردند پرنده‌ها روزها می‌رفتند تا یکروز زنجیره‌ای را دیدند، زنجیره بآنها گفت اگـر شما بدنبال موهای دخترك میگردیـد باید این راه دراز را بروید تا بـه کوهی قرمز برسید پشت این کوه یك غار است که مخفی‌گاه باد‌ عمان جاست، باد تارهای طـلائی مو را در آنجا پنهان کرده است:

باد می‌خواهد طنابی از آنها درست کند و با آن طناب سرزمین دخترك را نابود کند شماها باید هرچه زودتر نزد دختر بروید و بـاو بگوئید که تنها راه‌نجات سرزمینتان دست اوست و او می‌داند کـه چکار باید بکند!

پرنده‌ها برگشتند نزد پری و این خبر را به او دادند، پری مدتها فکر کرد و با خود می‌گفت زنجیره چه خواسته به او بفهماند که راه نجات دست‌خود اوست، دیگرداشت کم کم ناامید می‌شد یك‌دفعه یاد یك‌تارموی سبزش افتاد، فهمید چکار باید بکند رفت پیش گلها به آنها گفت: ازشما می‌خواهم تا به من کمك کنید، شما باید بروید پیش اولین گلی که خدا آفریده و اورا پیدا کنید این تارموی سبزم را به او بدهید و او یك غـار بلند به شما می‌دهد آن را نزد مـن بیاورید بعد باید باخارهای کوچکتان دور غار باد را بپوشانید و دیوار‌بلندی بسازید. آنها این تقاضای دخترك را قبول کردند، وتار موی سبز را بردند و در مدت کوتاهی گلها غار بلندرا نزد پری آوردند، دخترك با غار به جنگ باد رفت‌و پرنده‌ها اورا بطرف کوه قرمز نزدیك غـار باد بردنـد دخترك وارد غار شد و دید باد طناب بزرگی از گیسوان طلائیش ساخته ولی هنوز ناتمام است پری غار بلند را در فضای غار تکانی داد و طناب‌را کشید طناب پاره شد باد ناله‌ای کرد و زوزه‌کنان از آنجا دور شد، پـری طناب را باز کرد و تارهای طلایی مو را روی سرش گذاشت و خوشحال با پرنده‌ها و گلهایش به سرزمین خود بازگشتند.

از آن روز به‌بعد دیگر کسی از آن باد خبر ندارد و دیگر کسی پیدا نشده است که مانند پری زبان گلها و پرنده‌ها را بداند.

و زنجیره‌هنوز توی‌همان‌جنگل زندگی می‌کند و پیام‌آور شادی‌هاست.



دربن اخوان ـ کلاس سوم

الدوز و عروسکش

یکی‌بود یکی نبود غیراز خدا هیچ‌کس نبود. پدر و مادری زندگی می‌کردند که یك دختر بانام «الدوز» داشتند. آنها زندگی خوبی داشتند تا اینکه مادر الدوز مرد.

پدر الدوز رفت ویك زن دیگر گرفت. آن زن آنقدر الدوز را اذیت می‌کرد.

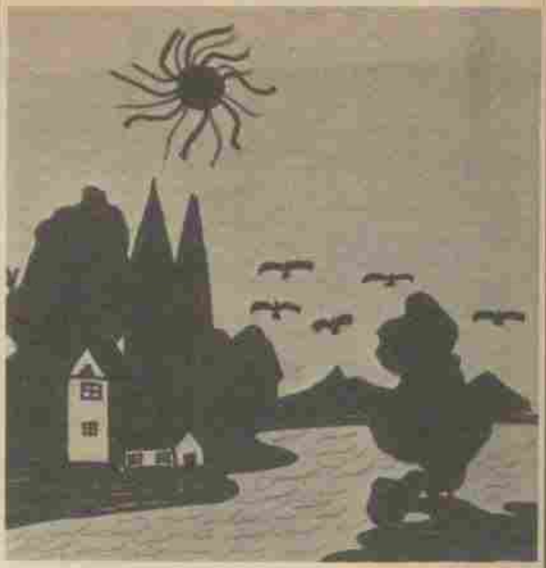
الدوز با پارچه‌هایی که از زن پدرش گرفته بود، عروسکی درست کرد. یك روز وقتی که الدوز ازدست زن‌پدرش، گریه می‌کرد، عروسك به‌حرف آمد و گفت: الدوز، الدوز.

زن‌پدر حرف عروسك راشنید و عروسك را پاره کرد. الدوز باز عروسك دیگری درست کرد، و بازهم عروسك به‌حرف آمد و گفت: الدوز، الدوز به من گوش بده.

الدوز نگاهی به عروسك کرد و گفت: توداری حرف میزنی!

عروسك گفت: بله، بله. و به حرف خود ادامه داد و گفت: من از شهر پریان آمده‌ام بیا باهم به‌آنجا برویم. سالی‌یك‌بار جشن‌می‌گیریم.

الدوز با عروسك بهراه افتاد و رفت، و تا امروز هیچ‌کس الدوز را ندیده است. بجز عروسك الدوز.



پرواز در آسمانها

آرام آرام به پا خاستم
و به آسمانها پرواز کردم
و به آسمان بی‌کران رفتم
و دیگر بازنگشتم
او وقتی که دید من نیستم
خود نیز
نگران و غمگین
باز به‌دوران گذشتهٔ خود بازگشت.

شهاب شیدا
کلاس چهارم ۴/۱ دبستان شهپرست



چیستان؟!

ابرم و نوبهارم
پرچم شهریارم
روح و تن ندارم
جسم و بدن ندارم
نورم و نور رنگی
مثل بلور رنگی
دایره‌ام، بلندم
پل روهوا می‌بندم
در آسمان آبی
شکل مرانیابی
پرندهٔ بهارم
به‌ندرت آشکارم
بمن بگو چه‌هستم؟
ستاره یا مه هستم؟

جواب چیستان را بنویسید و برای ما بفرستید و کتابی هدیه بگیرید.

آشنائی

در هفته گذشته، یکی از همکاران ما به خوزستان میرفت، و ما از او خواستیم تا نوجوانان زبده این استان را بشناسد و به ما بشناساند. بادست پر برگشت و این یکی از ره‌آوردهای اوست.



قهرمان شنا

فریدهپورعباسی را ازمسابقات آسیائی میشناختم. تلاشش را برای بدست‌آوردن مدال قهرمانی دیده بودم و نوجیهٔ خویش را ستوده بودم.

نوجوانان خوزستانی او را بیشتر و بهتر میشناسند و به داشتنش افتخار می‌کنند، و همکلاسیهایش در کلاس پنجم‌طبیعی دبیرستان بسیار دوستش دارند.

در خانه‌اش با او به گفتگو نشستیم و برای اینکه سرحرف را بازکرده باشم گفتم:

– مسابقات آسیائی خوش گذشت؟

به آرامی جواب داد:

– عالی بود، به اندازه چند سال‌تجربه آموختم، هم برای زندگی و هم برای شنا.

– چطور شد شناگر شدی؟

– هوای آبادان شناگرم کرده اگر از یکماه دیگر نوانستید در آبادان بدون شنا زندگی کنید درست است.

– از چندسالگی تن به آب زدی.

– از پنجسالگی.

– و از کی در مسابقه شرکت کردی

– از همان اوایل، سیزده سالم بود که در مسابقات آموزشگاهی آبادان نفردوم شدم، بعد برای‌شرکت‌درمسابقات آموزشگاهی کشور به‌تهران آمدم، سال ۱۳۵۰ بود و در این مسابقه‌ها اول شدم، عنوان قهرمانی شنای نوجوانان کشور که در اهواز برگزارشد نفر در سال ۱۳۵۱ هم باز در مسابقات شنای نوجوانان کشور که در اهواز برگزارشدنفر اول شدم.

– چه‌جور شنا می‌کنی؟

– کرال سینه.

– فقط.

بله، خیال می‌کنم اگر دنبال یك رشته را نمی‌گرفتم اول نمی‌شدم، چون در همین مسابقه‌ها یکی از دختران ورزشکار را دیدم که اتفاقاً خیلی زبر و زرنگ و چابك بود ولی در هر رشته‌ای خودش را به‌آب می‌انداخت و تلاش می‌کرد و البته خسته هم میشد، او هیچوقت مقامی بدست نیاورد و من فهمیدم که برای پیروزی باید یك رشته را انتخاب کنم و قدرتم را پراکنده نکنم.

– در مسابقه‌های آموزشگاهی سال ۱۳۵۲ هم که گویا دوم شدی؟

– بله، این مسابقه‌ها در مشهد بود، و بعد از آن ما را به‌اردوی مسابقات آسیائی بردند و از بین همه‌نوجوانان شناگرهشت نفر را انتخاب کردند که یکی هم من بودم.

– معلم و مربی خاصی داشتی؟

– در اول کار از تشویقها وراهنمائیهای دونا ازدوستان خوبم‌ایرو ومنصورجوشن‌پوش خیلی بهره گرفتم و در جریان مسابقات آسیائی از زحمات‌وکوششهای‌مربی‌دلسوزمان آقای رشیدپور استفاده کردم.

– پدر و مادرت چه‌نقشی داشتند؟

– راه را برایم باز کردند، امکانات را فراهم کردند و از هیچگونه کمکی دریغ نکردند، نعمت بزرگیست.

– در مسابقه‌های آسیائی چه‌آموختی و چرا برنده نشدی.

– آنهائی که برنده شدند از من خیلی بهتر بودند، و شناختن آنها برای من درس بزرگی بود، خیلی خوب است که آدم بفهمد دیگران از او بهترند، خیال می‌کنم آنها خیلی بیشتر از من تمرین کرده بودند، به‌نظر من اگر کسی می‌خواهد در رشته‌ای قهرمان بشود باید مدام تمرین کند ما مرتب تمرین نمی‌کنیم، همچنین که نزدیك مسابقه‌ای میشود می‌آیند ما را تمرین میدهند، آنهم تمرین‌های خسته کننده، ولی بعد که مسابقه تمام شد، ولمان می‌کنند، گاهی با تن‌خسته و روحیهٔ باخته اینطوری کسی قهرمان نمی‌شود.

– با اینهمه وقتی کاپ قهرمانی را بدست میگیری و روی سکوی اول می‌ایستی چه احساس می‌کنی

– احساس عجیبی‌است، فقط‌خوشحالی نیست، غرور هم هست، و تشکر از مربیانم، و لذت‌بردن از شادی بی‌حساب پدر و مادرم.

– از درس و مدرسه میپرسم، پدرش می‌گوید که دختر درسخوانی است و از هر فرصت برای کتاب خواندن استفاده می‌کند و زیر تختخوابش پر از کتاب و مجله‌های خواندنی است.

(ع – افشار)



ناهید رهشناس – کلاس دوم

پالتوی قرمز

یکی بود یکی‌نبود، هرروز که مادر و پرویز برای خرید به خیابان می‌رفتند، پرویز پالتوی قرمزش را می‌پوشید. در خیابان مردم تند تند راه می‌رفتند وکسی‌پرویز را نمی‌دید، پرویز هم محکم دست مادرش را گرفته بود. وقتی به‌خانه آمدند پرویز گفت: مادرجون کی‌من‌بزرگ‌می‌شوم؟

مادر گفت: تو هم بزرگ می‌شوی. هیچ کس کوچك نمی‌ماند.

پرویز وقتی آمد توی حیاط که باگربه‌اش بازی کند، گربه از دستش فرار کرد.

پرویز ازمادرش پرسید: چرا گربه دیگر بازی نمی‌کند؟

مادرش گفت: او دیگربزرگ شده است، حوصلهٔ بازی ندارد.

روزی مادر پرویز گفت: پرویز برو پالتوی خودت را بیاور.

پرویز دستش به‌جیدان بالای کمد نمی‌رسید، صندلی را گذاشت و رفت بالای آن رفت. آنوقت چمدان راپائین آورد. مادرش پالتوی قرمز را بیرون آورد و به‌پرویز گفت: این راپوش.

پرویز پالتو را پوشید، ولی از تعجب‌دهانش بازماند. مادرش گفت: دیدی گفتم توهم بزرگ می‌شوی. تو قد کشیده‌یی، بزرگ شده‌یی، چاق هم شده‌یی.

پرویز دوید توی‌حیاط و گفت: پیشی، پیشی‌من‌بزرگ شده‌ام، جوجه‌ها من بزرگ شده‌ام، درختها‌من‌بزرگ شده‌ام.

انتقام فنی

نوشتهٔ ستیو آلن
Steve Allen

ترجمهٔ
منصور فراسون

موقعی که جنایت پس سروصدائی صورت میگیرد و قاتل یا عاملین جنایت شناخته نمیشوند بسیاری از مردم به پلیس مراجعه میکنند و به ارتکاب آن جنایت اعتراف میکنند. این امر برای پلیس غیرمنتظره و تعجب‌آور نیست و اکثراً معلوم میشود که معترفین به علت نوعی بیماری روحی که خفیف‌ترین حالت آن کسب شهرت است داوطلب پذیرش مکافات میشوند.

ولی کمتر اتفاق میافتد که یکنفر خود را مسئول قتل کسی معرفی کند که علت مرگ او مثل دوست، خودکشی تشخیص داده شده باشد. بهمین دلیل بود که موقعیکه والت سوانسون، مدعی یا معترف به قتل عمد دیویداستارباک شد، هیچکس حرف او را باور نکرد. استارباک خود را درحمام‌خانه کاخ‌مانند خویش بقتل رسانده بود. حداقل ۳۰ نفر شهادت داده بودند که سوانسون در آن شب در منطقه خیابان اوبا تا دیروقت مشغول باده‌گساری بوده و از اینرو پلیس معتقد بود که وی نمیتوانسته مرتکب قتل استارباک شده باشد.

بعلاوه، موقعیکه جسد استارباک را پیداکردند، روی کاشی‌های کف حمام افتاده بود و در حمام از داخل قفل شده بود. ستارباک روی کف حمام دراز کشیده، حوله مخصوص کف حمام را تا کرده و زیر سرش گذاشته بود. پلیس به سوانسون گفته بود که اگر او میخواست رگهای دست استارباک را قطع کند احتیاج به یک تیغ بسیار بلند داشت زیرا کشتن یکنفر از فاصله دور امکان ندارد. البته پلیس ابتدا به اظهارات سوانسون گوش داد ولی بعداً او را دیوانه خواند و بزور از اداره پلیس بیرون انداخت. ولی اگر بدقت به حرفهایش توجه میکردند میتوانستند بفهمند که همین سوانسون سبب قتل استارباک بوده است.

اگر بگوئیم که استارباک چندان شخص دوست‌داشتنی نبود کم گفته‌ایم. در صنعت سینما انسان‌های موذی زیاد وجود دارد ولی استارباک در صدر آنان قرار داشت. او در اواخر دهه ۱۹۳۰ به لوس‌آنجلس آمده بود و بعنوان یک فروشنده زرنگ شهرت یافته بود. شایع بود که وی برای گریز از عقوبت ماجرائی که در آن دست داشته به لوس‌آنجلس آمده است. گویا او اموال دیگران را بدون اطلاع و رضایت آنان میفروخت و پولش را به جیب میزد. به هالیوود هم که رفت بزودی دریافت که این حقه بسیار سودبخش است. ابتدا خود را نویسنده جا زد و کتابی را که خودش ننوشته بود فروخت و پس از درآمد کتاب را از چنگ نویسنده آن درآورد و باز هم با حیله و ریا سهمی در تهیه فیلمی که از روی آن کتاب تهیه شد بدست آورد. اتفاقاً فیلم مزبور بسیار پولساز از آب درآمد. از آن پس دیگر هیچ چیز جلودار استارباک نبود.

تا سال ۱۹۴۵ استارباک به دومین مقام در شرکت ورلد امریکن رسیده بود و با زن چهارمش در ساختمان اعیانی بل‌اِر زندگی میکرد. ترقی سریع او به مدد زیرکی و بیرحمی و نفوذ بر مردم با استعداد ولی کم‌جرأت همچنان ادامه یافت.

کسی نمیداند اولین زن استارباک در شرق آمریکا چه کسی بوده است ولی دومین زن او همسر سابق والت سوانسون بود که استارباک او را فریفت و از چنگ والت درآورد. اکنون دیگر کمتر کسی والت را میشناخت ولی سابقاً بهترین فیلمبردار بود بطوری که برخی از ستارگان‌بزرگ شرط میکردند که اگر والت در تهیه فیلمهای آنها دخالت نداشته‌باشد از بازی درفیلم خودداری خواهند کرد. والت بعد از مدتی به کارگردانی پرداخت و اگر امیر الکل نمیشد در این رشته نیز پیشرفت میکرد. وی با وجودی که در مواقع هوشیاری مرد خوشخولی بود بهنگام مستی بسیار بد خلق میشد. یکی دو سالی کمپانی‌های فیلمبرداری حرکات او را تحمل کردند ولی بعد شهرت یافت که استخدام او برای تهیه‌فیلم منجر به‌بالارفتن‌مخارج فیلمبرداری میشود چون بدمستی او سبب به تعویق‌افتادن و طولانی شدن کارها میشد. آخرین کسی که او را استخدام کرد دیوید استارباک بود. استارباک برای تهیه یک فیلم قرار عجیبی با والت گذاشت.

قرار استارباک با والت این بود که تنها در پایان فیلمبرداری تمام پول او را یکجا خواهد پرداخت و اگر ضمن‌فیلمبرداری یکبار مشروب بخورد پنجاه درصد از دستمزد او کم میشود و اگر دومین بار لب به مشروب بزند ۲۵ درصد دیگر از دستمزدش کاهش می‌یابد.

والت مجبور بود این پیشنهاد را قبول کند چون مفلس و درمانده شده بود. مشروب را هم اجباراً ترک کرد تا اینکه یک روز استارباک نویسنده‌ای را که بیکار بود استخدام و او را مأمور کرد والت را به ناهار دعوت کند و به هر حیله‌ای که شده مقداری مشروب توی حلق او بریزد. بعد از ناهار، استارباک نفس والت را بوئید و گفت حالا پنجاه درصد از پولت باقی مانده که تازه آنهم از سرت زیاد است. والت هم بقدری ناراحت شد که یک هفته تمام خود را سیاه‌مست کرد. سرانجام استارباک چند سکه سیاه به او داد و او را با اردنگی بیرون انداخت.

والت از روی استیصال میرنا، زنش را نزد استارباک فرستاد تا با التماس او را راضی به استخدام مجدد والت کند و دستمزدش را تماماً بپردازد.

موقعیکه همسر والت نزد استارباک رفت، استارباک گفت:

«ببین عزیزم، من و والت قراری با هم داشتیم، دیگه چه از من میخوای؟»

زن والت گفت «ولی، دیوید، میدانی که والت وضع دشواری پیدا کرده ولی بهرحال برای تو خوب کار کرده»

استارباک میرنا را ورانداز کرد. ساقهای زیبائی داشت و چندین سال از والت جوان‌تر بود. استارباک گفت:

«ببین، میرنا، ناراحت نمیشی از اینکه دور شوهر راه میافتی و برای مردی که دیگه کارش تمومه گدائی میکنی؟ تو خوشگلی و لیاقت بیشتر از اینها را داری. زن بااستعدادی‌هم‌هستی. بهتره بلند هم وارد کار هنرپیشگی بشی. قراری را که با والت گذاشتم نمیتونم بهم بزنم وتقصیر خودش هم هست. ولی حاضرم یا پول خوب نقشی توی فیلم بعدیم بتو بدم، چطوره؟»

معلوم است که دختری که سابقاً فاحشه قلقلی بوده و دوست دارد توی فیلم بازی کند و بیست سال‌هم از شوهرش جوانتراست و ازدواجش با او بخاطر آسایش و رفاهی بوده که دیگر پس آمده، پیشنهاد استارباک را نمیتوانست رد کند. برای اینکه سرتان را درد نیاورم ماجرا را خلاصه میکنم، میرنا بعد از شش ماه والت را ترک کرد و نزد استارباک بزندگی پرداخت.

این ضربه کار والت را یکسره کرد. از آن پس دیگر بدرد هیچ کار نمیخورد و دیگر هیچ فیلمی را کارگردانی نکرد. میبایستی در همان زمان برای اولین‌بار بفکر کشتن استارباک افتاده باشد. او



کس و تنها کسی نبود که به خون استارباک
بود اما بیش از هر کس دیگر دلیل برای قتل
باك داشت.

فلاسفه میگویند فکر مرحله اول عمل است
ان‌اندازه اهمیت دارد. موقعیکه یك‌مرد درمورد
ن فکرهای شیطانی میکند و یا بفکر قتل
ـ میافتد گناهکار است، حتی اگر فکر خود را
ـ سازد. با این ترتیب میتوان گفت بسیاری از
ی شهر مرتکب گناه قصد کشتن استارباك
ند.

با سال ۱۹۵۵ یعنی تقریباً ده سال پس از
ماجرا دیگر چیزی از والت باقی نمانده بود و
هنوز میتوانست راه برود بخاطر مراقبت‌هائی
ه انجمن مبارزه با الکلیسم از او بعمل آورده
همه‌اموال خود را فروخته‌بود تا بتواند مشروب
و اکنون که دیگر آه در بساط نداشت هر
کوچك و پست را قبول میکرد تا لقمهٔ نانی
ـ یکی از دوستان قدیمیراش در یکی از
دیوهای فیلمبرداری کار کوچکی برای او پیدا
در هالیوود موقعیکه یك تهیه کننده ثروتمند
اهد فیلمی را تماشا کند به سینما نمیرود.
او به شرکت پخش فیلم تلفن میکند و یك
ی آپارات فیلمهای مورد علاقه او را بهویلایش
ه و در سالن خصوصی‌اش برای تلذذ خصوصی
ایش میدهد. این همان کاری بود که بهوالت
ـ شده بود. اولین باری که استارباك دستور
یلمی بخانه اشرافیش ببرند و برایش نمایش
والت شوخی وحشتناکی بفکرش رسید. این
را عملی نکرد تا اینکه کشف کرد که
یاك زخم معده دارد. این خبر را از لابلای
گوی دو نفر در یك رستوران شنید و خیلی
حال شد. حساب کرد که میتواند به استارباك
ـ بزند و این کار را بکمك نگرانی‌های خود و
ازیادبی وجدان خشدائی عملی کند.

حتی در آن موقع هم این فکر ناخودآگاه
و هنوز نقشه‌ای برای آزار و یا قتل استارباك
ده بود. چاشنی این توطئه یك سال بعد در
ـ والت افتاد. یك روز داشت مجله «گزارش‌های
بوه» را میخواند. مقاله‌ای دربارهٔ آگهی پنهانی
ـ نظرش را جلب کرد. این شیوه تبلیغ جدیداً بفکر
ـ ـات تبلیغاتی رسیده بود و با کشف شده بود.
ـ این شیوه، شعارهای تبلیغاتی را توی فیلم
داستانی ادیت میکنند بطوری که یك لحظه کوتاه
روی پرده میافتد. این لحظه بقدری کوتاه است
که چشم متوجه مطالب اصلی نمیشود ولی آنقدر
کوتاه نیست که ذهن ناخودآگاه آن را دریافت
نکند و تحت تأثیر قرار نگیرد و سلیقه را عملی به
آن تلقین نشود. این شیوه را برای آگهی یك
نوشابه جدید مورد آزمایش قرار دادند و بلافاصله
فروش آن افزایش فوق‌العاده‌ای یافت.

والت با خواندن این مقاله متوجه شد که
میتواند استارباك را عذاب دهد و بنحوی از او انتقام
بگیرد ولی هنوز بفکر قتل او نیافتاده بود. اولین
کاری که کرد این بود که دو مقوای کوچك
برداشت، زمینه آن را سیاه کرد و با خط سفید
روی یکی از آن‌ها نوشت «استارباك، تو خیلی
پستی،» و روی دیگری نوشت «همه از استارباك
متنفرند» بعد یك دوربین عکاسی از یکی از دوستانش
گرفت و دوعکس از این جمله برداشت و فیلم آن را
نگاهداشت.

یك هفته بعد منشی استارباك تلفن کرد و
فیلمی سفارش داد. موقعی که برگ سفارش فیلم
بدست والت رسید، فیلم را از قوطی درآورد و یکی
از عکس‌هائی را که روی فیلم گرفته بود وسط فیلم
سینمائی چسباند و دیگری را بفاصله بیست دقیقه
در وسط یکی دیگر از صحنه‌های فیلم چسباند.

با وجودی که این فیلم کمدی و بسیار جالب
بود استارباك در پایان آن ناراحت بنظر میرسید.
با وجودی که استارباك بی‌احساس بود مطالب
تلقین ناخودآگاه این مطلب که مردم بشدت از او
متنفر هستند او را ناراحت کرده بود، بخصوص که
نمیتوانست در مقابل آن واکنشی نشان بدهد.

والت مدتها نمیدانست اثر این جمله پنهانی
او چه بوده است ولی بعد از گوشه و کنار مدارك
پراکنده‌ای بدست او رسید که نشان میداد ضربات
او مؤثر بوده است. مثلا مرخصی‌های ناگهانی
استارباك، شایعاتی که درباره مراجعه مکرر او به
دکتر و گزارش‌هائی که از عصبانیت‌های شدید و
ناگهانی استارباك در جلسات کار میرسید نشان
میداد استارباك دیگر آن‌استارباك سابق نیست. تنها
والت علت این ناراحتی‌های او را میدانست. یك سال
تمام مرحقه، والت نیش تامسرلی خود را به بدن
استارباك فرو کرده بود. پیام‌هائی که به ذهن
استارباك وارد میکرد متنوع و مؤثرتر شده بود:
«استارباك تو خیلی بیشرفی»، «استارباك تو بیماری».

هردوز دوشنبه که فیلمها از خانه استارباك
برمیگشت پیامهای خود را از وسط آنها قیچی میکرد
وفیلمها را دوباره ادیت‌میکرد وسرجایش‌میگذاشت.
پیامهای بعدی این بود: «استارباك، زنت ترا دوست
ندارد» ـ «استارباك تو خیلی‌بیچاره‌ای» ـ «استارباك
تو دیگر کارت تمام است.»

اعصاب استارباك بقدری خراب شده بود که
چندین‌بار نتوانست در مقابل رؤسای مافوقش رفتار
خود را کنترل کند. یك شب در یك میهمانی به
رئیس شعبه نیویورك شرکت خود حاکی کرد. از
آن پس به سراشیبی افتاد و تدریجاً بر اعمال و
حرفهای زننده او اضافه شد.

در این مرحله بود که والت تصمیم گرفت
آخرین ضربه را وارد کند. دفعه بعد که فیلمی به
خانه او فرستاد این‌پیام را در آن گنجاند «استارباك،
چرا خودت را نمیکشی؟». هفته بعد پیام را اینطور
تکمیل کرد: «استارباك خودت را بکش، این تنها
راه نجات توست.»

استارباك فقط هشت هفته دیگر دوام آورد.
دیگر داغان شده‌بود؛ دوستی نیز برای‌او باقی‌نمانده
بود که با او همدردی کند. کارش خرابتر و خرابتر
شد تا اینکه یك روز به خانه‌اش در پاسیفیك‌
رفت، تمام بعد از ظهر شنا کرد و در آفتاب دراز
کشید. ضمناً آنقدر مشروب خورد که کاملا مست
کرد. بعد به حمام رفت، در را از داخل قفل کرد،
روی کف حمام که با کاشی‌های صورتی‌رنگ مفروش
بود دراز کشید. پوست ببره‌ای را که کف حمام
انداخته بود تا کرد و زیر سرش گذاشت. رگ
مچ هردو دستش را با تیغ برید و تدریجاً جان
سپرد.

والت پس از آن باردیگر به مشروب پناه
برد. یك شب نیز بی‌احتیاطی کرد و در آزمایشگاه
فیلم سیگار روشن کرد. فیلمها آتش‌گرفت و او در
آتش سوخت. چند هفته قبل از مرگش بود که
والت توی مشروب‌فروشی هنگامیکه مست بود
ماجرای قتل استارباك را تعریف کرده بود.



سال‌ها و اثرها

بقیه از صفحه ۳۴

گرفته نمی‌شود و شرف دارای ارزش واقعی
خود نیست. همه افراد انسانی دارای قلب
حسودی هستند و همه به آن‌می‌اندیشند چیزی
را که در تملك همسایه‌شان است از چنگ
او بیرون بکشند. حتی برادران ما، دشمنان‌ما
می‌شوند. کار خوب دیگر پاداشی ندارد
هیچ‌دلی نیست که بتوان به‌آن اعتماد کرد.
از این‌رو است که مرگ برای او همان
شادی را به‌بارخواهدآورد که مشاهدهٔ آسمانی
روشن که ابرها ترکش کرده باشند می
تواند در او ایجاد کند.

روح اجازه می‌دهد که او هرچه می‌
خواهد بگوید، ولی وقتی موقع مناسب می‌
رسد، به دخالت می‌پردازد تا او را برانگیزد
که بر نومیدی و دلسردی خود غلبه کند. روح
برای صاحبش بازگو می کند که او همین
که مرد دیگر خورشید را نخواهد دید. فکر
این که می‌تواند در گوری زیبا و آرام جای
بگیرد، تسلای خاطری مستقل است: گورها
به‌بهترین وجه‌ممکن‌هم که ساخته‌شده‌باشند،
با گذشت زمان خراب خواهند شد. بهتر است
اندرزی را که بر تمام لب‌ها روان است گوش
کرد: «تا وقتی زنده‌ای خودرا به‌دست امیالت
بسپار. اشتغال‌های فکری خودرا از یاد ببر.»
این همان موضوع زیبائی زندگی و دعوت به
بهره‌وری روزانه است از هرچه که
این زندگی بتواند مصرف کند.

«گفت و شنود مرد نومید از زندگی
با روحش» با بدبینی که در خود دارد در
قسمت‌های متعددی، بازتابی از زندگی مصری
را به‌همان صورتی که تحت تأثیر موقعیت‌های
سیاسی و اجتماعی جدید درآمده بوده نشان
می‌دهد. باید گفت که آن روزگار، دوران
پرآشوب و انقلابی بود که پایان عصر
امپراتوری قدیمی را مشخص می کرد.

«آموزش‌ها»ی دیگری که دارای‌اهمیت
دیگری هستند و به سلاطین بزرگ ومشهور
آن‌روزگار منسوبند اطلاعاتیا ارزش‌بسیاری
دربارهٔ دولت مصر و زندگی سیاسی زمانه در
اختیار مامی گذارند. پاپیروسی متعلق‌به‌دوران
سلسله هیجدهم و روزگار توتموزیس سوم
(۱۴۳۶ ـ ۱۴۹۰ پیش از میلاد)، نسخه‌ای از
آموزش‌های منسوب به سلطانی از سلسلهٔ
دهرآکلئوپولیتن» را که در روزگار سلاطین
«تب»سلسلهٔ یازدهم‌می‌زیسته برای‌ما محفوظ
داشته است و گفته می‌شود که آنرا وی‌برای
پسرش نوشته است. این تعالیم یك سلسله
اندرزهای عاقلانه‌اند و اطلاعاتی دربارهٔ‌حکومت
مصر در شمال و جنوب در بردارند. در آنها
اندرز داده شده که سران فرقه‌های مختلف
را باید دنبال کرد و از پای درآورد، به‌نسل‌
های معاصر توجه کرد و دل آنها را به‌دست
آورد و در آنها ایجاد محبت کرد. باید
همواره آینده را پیشبینی کرد و مراقب‌دفاع
از کشور بود. باید‌آموزش‌رعایا را‌موردارزیابی
قرار داد و ملاك و معیار قضاوت باید نحوه
عمل آنها باشد نه اصل و نسب آنها. باید
تأسیسات مذهبی را محترم شمرد.

«آموزش‌ها»ی دیگری وجود دارند که
به‌یکی ازبزرگترین سلاطین‌سلسله دوازدهم
نسبت داده شده است و گفته می‌شود که
او این تعالیم را به پسرش اهدا کرده‌است.
در نسخه‌هایی که روی پاپیروس به‌دست ما
رسیده و به زمان سلسله نوزدهم مربوط
می‌شود، لحنی بسیار شکاکانه وجود دارد.
مؤلف این تعالیم هیچگونه احساس سپاسی
نسبت به معاصران خود ندارد. این تعالیم‌تحت
تأثیر احساس نفرت از سوءقصدی که هیچیك
از رعایای سلطان‌نخواسته‌اند از آن‌جلوگیری
کنند نوشته شده است. پیشگفتار این تعالیم
چنین است:

«نسبت به کسانی که زیر دست
توهستند بی‌اعتماد باش، با آن‌ها اسرارت
را در میان مگذار. به‌برادرت بی‌اعتماد
باش. دوستی برای خود نداشته باش،
محرم رازی نداشته باش»

«آموزش‌ها»ی دیگری هم وجود دارند
که کاملا دارای محتوای سیاسی هستند. این
تعالیم را کارمند عالیرتبه‌ای نوشته است.

الن سبوره

بقیه از صفحه ۳۰

کرده است

ـ وقتی از موسیقی مدرن حرف می‌زنید، آیا در ذهن خودتان این نوع موسیقی را به شکل خاصی تقسیم‌بندی می کنید یا همه‌ی آثار مدرن را به یك چشم می‌بینید اگر در این مورد تقسیم‌بندی خاصی‌را رعایت می‌کنید کدام دسته را بیشتر می‌پسندید؟

● چنین تقسیم‌بندی‌ای که گفتید کم و بیش در ذهن من وجود دارد. بعضی از انواع موسیقی مدرن در عین پیشرو و مدرن بودن خیلی احساسی است. درحالیکه آثار بعضی از مدرنیست‌ها گرچه جالب است ولی زیاد از حد حساب شده و سرد است. مثلا کارهای گزناکیس، که البته جالب وزیباست، زیاد روی من تأثیر ندارد چون من فکر می کنم مثل موسیقی اشتو کهاوزن قدری سرد است. بنظر من موسیقی‌های احساسی دوست داشتنی‌تر از این انواع سرد و حساب شده‌ی موسیقی مدرن است

ـ به اینترتیب انواعی از موسیقی که بیشتر ریاضی‌وار شده و گوئی به تکنیك صرف نزدیك شده است، برای شما چندان مطبوع نیست.

● به عقیده‌ی من موسیقی پیش از هرچیز باید برای گوش‌دادن و لذت بردن آفریده شود. البته در تمام انواع موسیقی تکنیك وجود دارد ولی‌وقتی موسیقی خوب باشد آدم وجود این تکنیك را حس نمی‌کند. شنونده وقتی در برابر چنین ساخته‌ای قرار می گیرد، اول‌متوجه لذت‌است. مسأله‌ی تکنیك بعداً برای آدم مطرح می‌شود. نباید موسیقی طوری باشد که شنونده، از آغاز به جای لذت‌بردن سنگینی وجود تکنیك را حس کند. هنرمند اگر آدم حسابی باشد، که حتماً لازم است باشد، مسلماً اثری عرضه می‌کند که‌اول احساسی‌باشد وبعد تکنیکی.

ـ موسیقی شرق را چگونه می‌بینید؟

● آمدنم به ایران موقعیت خوبی بود که موسیقی اصیل ایرانی را، که نمونه‌ی خوبی‌از موسیقی شرقی‌است، شنیدم. البته فکر می کنم باید این موسیقی را بهتر شناخت. دلـم می‌خواهد گامهای موسیقی ایرانی را بشناسم تا بتوانم بیشتر از ایـن نوع‌موسیقی لذت ببرم.

البته همینطور هم که به این‌موسیقی گوش می‌دهم خیلی از آن لذت میبرم.

ـ موسیقی مشرق زمین برموسیقی پاپ غرب تأثیر زیادی داشته است. آیا این موسیقی شرقی توانسته برموسیقی کلاسیك غرب‌نیز کم و بیش تأثیری بگذارد؟

● بلی خیلی. خیلی از آهنگسازها آگاهانه از موسیقی شرقی تأثیر می‌گیرند. از خیلی‌ها می‌توان نام برد. مثلا بلابارتوك بهشکلی در کارش از موسیقی مشرق‌زمین تأثیر می‌گرفت. برخی هم سعی در اجرای آثار شرقی‌دارند. مثلا بتازگی یك‌آهنگساز فرانسوی آلودهائی برای پیانو روی ۸۸ گام مختلف هندی نوشته است که همه را دریك کنسرت اجرا کرد.

ـ خوب، به آخرین سئوال میرسیم. کارتان با ارکستر ایرانی چطور پیش رفت. آیا آنگونه که میل‌داشتید توانستید با ارکستر تفاهم به دست آوریدآ

● بله. خیلی راضی هستم. اول نمی‌دانستم کار چگونه خواهد بود چون نمی‌دانستم ارکستر چطور است. ولی وقتی از نزدیك با کار این ارکستر برخورد کردم دیدم که ارکستر بسیار خوبی است که خیلی جدی کار می‌کند. در این ارکستر واقعاً موسیقیدانان خوبی وجود دارند.

خلاصه تمام اعضای آن باعلاقه، خوب و آگاهانه کار می‌کنند و من توانستم همکاری خیلی خوبی باآن‌ها داشته باشم.



دنیای شطرنج

از: ایروینگ چرنف
ترجمهٔ جهانگیر افشاری

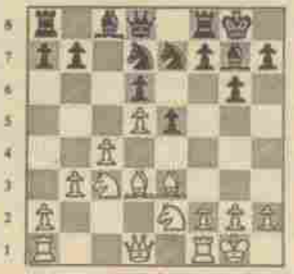
۴۷
بسط نیرو

کاپابلانکا Capablanca عقیده داشت که: نیروی پیاده آزاد هرقدر که بازی پیش میرود و دیگر مهره‌ها یکی پس از دیگری بنحوی از انحاء صحنه را ترک میگویند، فزونی میگیرد... در این مبارزه که بسال هزار و نهصد و شصت میان بابی فیشر و اچ ــ برلینر H. Berliner در نیویورک انجام شده، فیشر بگونه‌ای دل‌انگیز نیروئی که در یک پیاده آزاد محبوس شده، بنمایش میگذارد... درطول بررسی، متوجه خواهید شد که فیشر با استادی تمام موانع را از سر راه پیاده مورد نظر برمیدارد و با مهارت چشم‌گیری کار مهره‌هائی را که سد راه هستند یکسره میکند... بی‌مناسبت نیست تذکر داده شود که فیشر درطول این نبرد فشار سهمگین بر پیاده‌های بی‌دفاع و دیگر مهره‌هائی که حمایت کافی از آنها بعمل نمی‌آید، وارد میآورد و از لحظات بنحوی شایان تحسین بهره میگیرد... فیشر در این مبارزه غوغائی بپا می‌کند و آتش برمیافروزد که بی‌اختیار هر آدمی را بیاد اعجوبه دیگر دنیای شطرنج یعنی پل مورفی Paulmorphy میاندازد. بیش از این درانتظار نمانید و با یک بررسی دقیق، خودتان بجزء‌کاریهای بازی فیشر و برلینر آگاهی یابید:

فیشر: سفید	برلینر: سیاه
1– P–e4	1– C–f6

دفاعی که برلینر انجام داد واسب را بخانه f6 کشاند، نخستین بار در سال هزار و نهصد و بیست و یک توسط آلخین ــ Alekhine در بوداپست ارائه گردیده...

حریف آلخین، اشتاینر Steiner بود که در این نبرد مغلوب شد... قبل از آلخین هیچ کدام از اساتید شطرنج جرأت انجام چنین حرکتی را نداشتند... بنظر آنها نشاندن اسب در خانه f6 حرکت بیهوده‌ای است و بعبارت دیگر کشتن وقت است؛ زیرا چنین دفاعی موجب میشود که از یکسو اسب



بوسیله پیاده‌های طرف مقابل مورد تعقیب قرار بگیرد و از سوی دیگر رقیب امکان می‌یابد که پیاده‌هایش را در وسط صحنه متمرکز کند؛ آلخین برای رد فرضیه حریفان، دفاع فوق را در تاریخ شطرنج بیادگار گذاشت و ضمناً نشان داد که پیاده در وسط صحنه آنچنان که بنظر میرسد از نیروی فوق‌العاده‌ای برخوردار نیست و بهرتقدیر پیاده‌هائی که پیش میتازند بگونه‌ای آسیب‌پذیر هستند و می‌توانند هدفهای مناسبی برای حملات دشمن بحساب آیند:

2– P–e5	2– C–d5
3– P–d4	3– P–d6
4– P–c4	4– C–b6
5– P×P	5– Pc7×P
6– C–c3	6– P–g6
7– F–d3	7– F–g7
8– Cg1–e2	8– ....

نشاندن اسب درخانه e2 دراین‌حالت بمراتب بهتر از این است که او را در خانه f3 مستقر کرد؛ زیرا اگر چنین حرکتی انجام شود، حریف می‌تواند با بردن فیل c8 به خانه g4، پیاده سفید f2 را آچمز کند و بهرحال دردسر بوجود بیاورد:

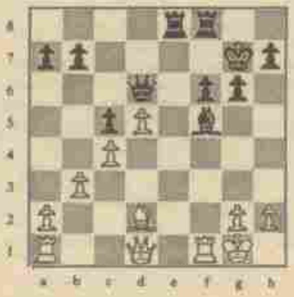
8–	8– C–c6
9– F–e3	9– O–O قلعه‌کوچک
10– O–O قلعه‌کوچک	
	10– P–e5!

سیاه حرکت خوبی کرد؛ باین نکته توجه نکرد که با نشاندن پیاده درخانه e5،

موقعیتی بدست میآورد یا از دست میدهد؛ بالاخره او هم حق دارد در تسلط بر وسط صحنه کاری انجام بدهد و نیروئی ولو کوچک بمقابله بفرستد:

11– P–d5	11– C–e7
12– P–b3	12– .....

فیشر باستقرار پیاده درخانه b3 در



واقع از پیاده فیل که در خانه c4 نشسته حمایت میکند و بدین ترتیب به فیل d3 فرصت میدهد نگران وضع پیاده c4 نباشد و در صورت لزوم بهرسوئی که دلش میخواهد قدم‌رنجه فرماید... فیشر روی نکته مهمی انگشت گذاشته وبطور ضمنی هشدار داده که هرگز نباید مهره‌ها را چنون آسا متعهد نمود و احیاناً آنها را از وظایف مهمی که بعهده دارند بازداشت:

12–	12– C–d7
13– C–e4	13– C–f5
14– F–g5	14– P–f6
15– F–d2	15– C–c5

سیاه، شتابزدگی کرد... اکنون سفید میتواند بآسانی با انجام یک مبادله، پیاده سفید d5 را آزاد کند. می‌پرسید چگونه؟ باین ترتیب:

16– C×C	16– P×C
17– F×C	17– ....

ملاحظه کردید پیاده سفید d5، آزاد شد و پیاده سیاه d6 که سر راه او را گرفته بود به فیل خودش، کنار رفت؟

17–	17– F×F
18– P–f4!	18– P×P
19– C×P	19– D–d6
20– C–h5!	20– ....

مسئله شطرنج شماره ۱۷۷



سفید ۸ مهره: Cc1 – Fa2 – Dd3 – Tg4 – Fe5 – Tg5 – Ca7 – Rh7.
سیاه ۱۲ مهره: Ce7 – Pf7 – Pb6 – Cd6 – Pa5 – Rc5 – Pd5 – Ta3 – Pc3 – Pg2 – Fa1 – Fb1.

سفید بازی را شروع و در دو حرکت سیاه را مات می‌کند

حل مسئله شطرنج شماره ۱۷۶

سیاه در دو حرکت مات میشود

سفید	سیاه
1– Ce4 – C3	1– Pe5 – e4
2– Cf3 – d2++ مات	
اگر: 1–	1– Cc5 – حرکت آزادانه
2– Pe2×Pd3++ مات	
اگر: 1–	1– Cc5 – e4
2– Cf3×Pe5++ مات	
اگر: 1–	1–Cc6 – b4
2–Pb2 – b3++ مات	

سفید، بـا واقع‌بینی پیش تـاخت و حمله جانانه‌ای بر فیل حریف کرد:

20–	20– Tag – e8
21– C×F	21– R×C
22– F – f4	22– ......

فیشر بـا انجام ایـن حرکت و چند حرکت دیگر به نیروهای خود روحی تـازه بخشد... فیل فعالانه وارد عرصه نبرد میشود و بعد از پرسیاه پورش میبرد و پیاده دیگری را به آزادی میرساند و مانع سیاه را از سر راهش برمیدارد. پیاده سفیدی که بدین ترتیب راهش باز میشود، در تب و تاب سقط نیرو، بسان اسپند روی آتش میماند:

22–	22– D – d7
23– D – d2	23– ......

سفید با نشاندن وزیر در خانه d2 تهدید کرده که در حرکت بعد فیل f4 را به خانه h6 خواهد برد و به شاه سیاه کیش خواهد داد. نکته دیگر اینکه تاکنون رخ a1 براحتی می‌تواند فعالیت بپردازد و از حالت بی تفاوتی خارج شود و به نظاره کردن اکتفا نکند:

23–	23– T – f7
24– F – h6 + کیش	24– R – g8
25– T a1 – e1	25– T f7 – e7
26– T×T	26– D×T
27– P – h3!	27– ......

میخواهید باور کنید، میخواهید باور نکنید! سفید با انجام این حرکت بظاهر ساده حمله سنگینی بحریف کرد!

27–	27– D – e4
28– D – f2	28– D – e7
29– P – g4	29– F – d8

از این لحظه به بعد، بازی شتاب بیشتری میگیرد ! هریك از حرکات فیشر سان پتکی محکم بر سر بر لیتو فرود میآید. باور نمیکنید؟ ملاحظه فرمائید ادامه بدهید:

30– T – e1	30– F – e4
31– P – d6	31– ......

پیاده سفید شجاعانه گام پیش می‌نهد و به سقط نیرو میپردازد:

31–	31– D – c5
32– F – f4	32– D – c3
33– P – d7	33– T – d8
34– D – e2	34– D – f3
35– D×D	35– F×D
36– F – c7!	36– تسلیم میشود

حتماً توجه دارید کـه پس از گرفتن رخ سیاه بوسیله فیل سفید، پیاده d7 که فعلا رخ d8 مانـع راه او است، بمقام وزارت ارتقاء پیدا میکند و دست و پای سیاه کاملا در پوست گردو میماند. شکلها وضع مهره‌ها را پس از حرکت دوازدهم و بیست و یکم نشان میدهند.

ماه‌عسل ایرانی

بقیه از صفحه ۳۷

اطلاع هست. ـ ووندرله، معلم آلمانی، با شروع جنگ، بنام داوطلب جنگی به آلمان رفت. دوشیزه هونگ، سرپرست دارالایتام آلمانی در خوی، که به تبریز فرار کرده بود، سخت گریه و آمادگی خود را برای ادارهٔ مدرسهٔ آلمانی در تبریز اعلام داشته بود. پس ازاین که معلم و شاگردها به روسیه نقل مکان داده شده‌اند، مدرسهٔ آلمانی هم وجود خارجی ندارد. انجمن آلمانیها در تبریز، که ازطرف جاسوسهای روسی بادقت مخصوصی تحت نظر قرار داشت، در این اواخر چندان مراجعی نداشته است. بیشتر خارجیهای مقیم تبریز بودند که برای بازی بولینگ به این انجمن مراجعه می‌کردند. وقتی که اواخر اکتبر، بیشتر آلمانیهای مقیم تبریز در کافه انجمن یک جلسهٔ عمومی تشکیل دادند، ماجراجویانه این شایعه‌ها به وجود آمد ولابد که آقای آرلوف، یک شب دیگر به زحمت خوابش برده است. دراین جلسهٔ عمومی تصمیم گرفته شده بود، با وجود این که عدهٔ بیشماری از آلمانیها به جنگ رفته‌اند، به هر قیمتی که شده است از تعطیل انجمن جلوگیری به عمل بیاید. فعلا فقط اعضای خارجی انجمن در تبریز هستند و روسها تاکنون کاری به کار انجمن نداشته‌اند و تفتیش‌پرسی منتهای کوشش خود را می‌کند تا کافهٔ انجمن و کتابخانهٔ انجمن را بانظم همیشگی اداره بکند و اکبریان، حسابرس انجمن را کنترل بکند. از وقتی که کاپیتونك، استاد ریسندگی به جنگ رفته است، ریسندگی پنبهٔ قزوین خوابیده است و بیشتر شرکتهای ایرانی که به نحوی با آلمانیها در ارتباط بودند، بسته شده‌اند.

درحال حاضر دو توپچی ایرانی که هنوز از من حقوق می‌گیرند، از کنسولگری آلمان نگهبانی می‌کنند. قزاقهای ایرانی را، که باوجود دریافت پول از من، برایم مشکلاتی فراهم می‌کردند، مرخص کرده‌ام. پرونده‌های محرمانه، تمام پرونده‌های در جریان، دفترهای ثبت، روزنامه‌ها، کتابها، صندوق و ذخایر اداری وهمچنین پرچم آلمان ـ ترکیهٔ کنسولگری پیش خودم در کنسولگری آمریکا است. ساختمان کنسولگری آلمان وسیلهٔ خدمتگزارم قفل‌شده است. خدمتگزارم هرازگاهی بهساختمان کنسولگری میرود و لباس وچیزهای مورد نیازم را می‌آورد. فقط دفتر کنسولگری، ـ پس از این که روسها هرچه را که برایشان جالب بوده است برداشته‌اند ـ وسیلهٔ آنها لاك ومهر شده است. من سببی نمی‌بینم که لاك ومهر را باز بکنم و درنتیجه مسئول چیزهایی باشم که ازبین رفته‌اند. ـ شاهزاده ابوالفتح میرزا، منشی اول کنسولگری در منزل یکی از کارمندان کارگزاری آذربایجان پنهان‌شده بود وبعد از تبریز فرار کرده بود. میرزا ابراهیم‌خان، منشی دوم کنسولگری، با من در کنسولگری آمریکا است. همچنین همهٔ خدمتگزاران کنسولگری آلمان در کنسولگری آمریکا بهسر می‌برند و ازنظر حفظ ظاهر بهخدمت کنسولگری آمریکا درآمده‌اند.اما حقوقشان را ازمن دریافت می‌کنند. با اینکه هیچ‌نوع ارتباط پستی و تلگرافی ندارم، اما با تهران ارتباط پستی و تلگرافی برقرار است. تلگراف رمز هم با تهران رد وبدل می‌شود. من از کلید رمز ویژه‌ای که با سفارت قرار گذاشته شده است، استفاده می‌کنم، چون متأسفانه ناگزیر بودم‌دفترچه‌های رمز اداری‌را بسوزانم. من در کنسولگری آمریکا درمنتهای‌انزوا بهسرمی‌برم. قراولها و کارآگاههای روسی که ساختمان کنسولگری را در محاصرهٔ خود دارند، مرا تحت‌نظر دارند و اگر کسی به دیدن من می‌آید، اطمینان دارم، که روز بعد سرکنسول روس به کنسولگری آمریکا اعتراض خواهد کرد.»

«ادامه دارد»

دیباچه‌ها

بقیه از صفحه ۱۲

رفت که: من‌اشتر توام، وگیسوان مشکبویش را چون مهار بدست نومی نازنین خود می‌سپرد، و حتی «دعفه» می‌کرد؛ از مهربانی، چون اشتران، صدا برمی‌آورد.

و این داستان درازیست، و همه می‌دانند.

مولوی در غزلهایش:

باز تکلار می‌کند،
چون شتران، مهار من،
بارکشست کار او،
بارکشست کار من!
اشتر مست او منم،
خار پرست او منم،
گاه کند مهار من،
گاه شود سوار من!
اشتر من چو «دعفه» کند
وزسر ذوق کف کند،
هردو جهان تلف کند،
در کف شهسوار من.

«فصل سوم باب اول»

و از آن جمله: روزی حضرت رسول (ص) برمالای منبر وعظ می‌فرمود، سخن رسید بدانجا که فرمود: «در وقت وضع‌حمل زنان دو ملك (=فرشته)اند که یکی اول می‌آید و بند رحم و موضع مخصوص زنان را می‌گشاید تا طفل به سهولت متولد شود و بعد از او ملك دیگر می‌آید و آن بندها را می‌بندد» شخصی از صحابه عرض کرد «یا رسول‌الله! در خانه‌ی من وضع‌حملی اتفاق افتاد، و ملك دوم ـ که بندها را می‌بندد ـ نیامد!

آن حضرت، تبسم فرمود.

«باب اول ـ فصل سوم»

● دادخواهی از رعایا در مجلس «عمرعبدالعزیز» ابرام بسیار کرد و مقدمات بیهوده که در مقصود، مدخلی نداشت (= چیزهایی که بهاصل مطلب ارتباط نداشت) ایراد نمود. یکی از مقربان عمر، در آن مجلس بانگ برا و زد و گفت: «برخیز! کامیر رابسیار ایذاء رسانیدی». آن دادخواه برآشفته برخاست عمر آن مقرب را گفت که: من از بانگ تو ایذاء (= آزار) بیش یافتم که از ابرام او.

پس بهسهم آن‌دادخواه، نیك‌پرداخت و کار او، به مدعای او بساخت.

● سرتراشی روزی سر خواجه‌یی می‌تراشید، ناگاه‌دستاو بلرزید وسر خواجه را ببرید (=زخم و خراش داد). فریاد برداشت که: «هی! مرد! سر مرا ببریدی!» گفت:

«خاموش باش! که سر بریده سخن نگوید!»

و این «قصه»ها، گویای ارج وشان زنان است از دیرباز!

«جمعی از ظرفای بصره بردر «رابعه‌ی عدویه» (=عارفه‌ای است و شرح احوالش ـ به تفصیل ـ در تذکرةالاولیاء آمده)رفتند و گفتند: مردان را سه‌فضیلت است که زنان را نیست:

اول: آنکه مردان کامل‌العقل‌اند و زنان ناقص‌العقل، و دلیل بر نقصان عقل ایشان آنکه گواهی دو زن برابر یك مرد است.

دوم: آنکه زنان ناقص‌الدین‌اند، و دلیل بر نقصان دین ایشان آنکه در هر ماه بحیث حیض، چند روز، از نماز و روزه باز می‌مانند.

سوم: آنکه هرگز زنی بـه درجه‌ی پیغمبری نرسیده.

«رابعه» گفت: راست می‌گویید اما زنان را نیز سه‌فضیلت است که مردان را نیست:

اول آنـکـه: در میان زنان مخنث نیست؛ و این صفت خاصه مردان است.

دوم آنکه: همه‌ی انبیاء و صدیقان و شهیدان و صالحان، در شکم زنان پرورش یافته‌اند! و در کنار ایشان بزرگ شده.

سوم آنکه: هیچ زنی‌دعوی «خدایی» نکرده، و این جرات و بی‌ادبی، از مردان سر زده!

● فقیهی کامل زنی داشت بغایت دانا، روزی آن فقیه زن خود را دید که به نردبان بالا می‌رفت، چون به نیمه رسید فقیه گفت: «اگر بالا روی، بطلاقی، و اگر فرود آیی بطلاقی، و اگر بر جای خود مکث کنی، بلاقی». زن فی‌الفور از نردبان خود را بزیر انداخت، فقیه او را آفرین کرد، و گفت: «اگر من بمانم، تو توانی که مسایل شرعی را جواب نویسی».

***

● مردی ظریف (=نکته سنج و بذله‌گو) زن جمیله (=زیبا)یی را دید، گفت: «چه شود، ای خاتون!، اگر رخصت فرمایی که ترا بچشم و چاشنی گیرم (=مزه کنم) تا ببینم که تو شیرین‌تری یا زن من؟»

گفت: «برو از شوهرم بازپرس که هر دو را چشیده، تا او خاطرنشان تو کند!»

● پیش یکی از اعیان کنیزکی به غایت شیرین و نمکین آورده‌اند و بر او عرض کردند، دید که بر رخساره‌ی راست خود خالی دارد به غایت سیاه، و در کمال خوبی و زیبایی. گفت نام تو چیست؟ گفت: مکه! آن بزرگ از روی انبساط گفت: اذن می‌دهی که حجرالاسود (=سنگ سیاه مقدس ـ و مقصودش همان خال زنك بود) رابیوسم؟

گفت: «لم تکونوا بالغیه الابشق‌الانفس» (=آیه‌ی هفتم ـ از سوره‌ی شانزدهم: نحل)

●روزی «اعمش» ازخانه بیرون آمد و می‌خندید. شاگردان گفتند: «ای استاد! سبب‌خنده چیست؟» گفت: «حالی که ازخانه بیرون می‌آمدم دخترك چهارساله‌ای من سر راه بسرمن گرفت و یك درم طلبید، گفتم ندارم. روی بهمادر خود کرد و گفت: در همه‌ی عالم هیچکس نیافتی که زن وی‌شوی؛ نمی‌دانم بهخانه این فقیه گدا چون‌افتادی؟»

● از بخیلی پرسیدند که: شجاع‌ترین مردمان کیست؟ گفت: آن کس که آواز دهان جمعی بـه‌گوش او رسدکه در خانه‌ی او چیزی می خورند، و زهره‌اش ترک ندا!

● شخصی بخیلی را گفت: کی در حلم وصبر سرآمد مردم باشی؟ گفت:وقتی که کسی نان تو را بشکند و تو سرش‌اشکنی!

● طفیلی‌یی بـه شره (=حرص) تمام، طعام می‌خورد، و بر پنج الگشت لقمه در دهان می‌کرد. گفتند: چرا به پنج‌الگشت طعام می‌خوری؟ گفت: بجهت آنـکـه شش الگشت ندارم!

● «سرکمندی» مردی بطین (= شکم گنده) و بدوت خورده (=سوری) بوده از ظرفای مشهور هرات، و بـه پرخوردن شهرتی داشت، تا غایتی که او را به مرض جوع (=گرسنگی همیشگی) نسبت می‌کردند. روزیحظفر (=گردآورنده‌ی کتاب) به تقریبی از او پرسیدم که: شما ازبزرگان شعرا که را اعتقاد دارید؟ و نظم کدامبزرگ را بیشتر یاد دارید؟ گفت: مرا شعر هیچکس چنان خوش نیامده و نمی‌آید که شعر مولانا جلال‌الدین رومی، و مدت شصت سال است که غیر از «مثنوی» و«غزل» مولانا نخوانده‌ام و یاد نگرفته.

گفتم: چند هزار بیت از غزل ومثنوی مولانا یاد دارید؟ گفت از تمامت دیوان‌مولانا یك بیت! و از تمامت مثنوی نیز یك بیت! گفتم: کدام است؟ گفت: بیت دیوان این که:

«کوه بود نوالهام،
بحر بود پیالهام،
هر دو جهان چو لقمه‌یی،
هست در این دهان مرا».

و بیت مثنوی این که:

«چون که لقمه می‌شود در تو گهر،
ده مرا چندان که بتوانی بخور!»





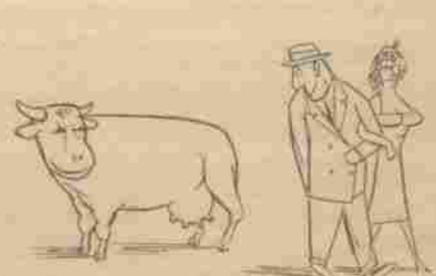




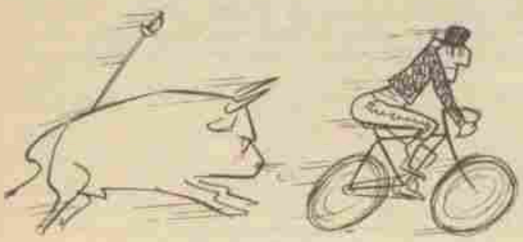


شاوال وگاوهایش

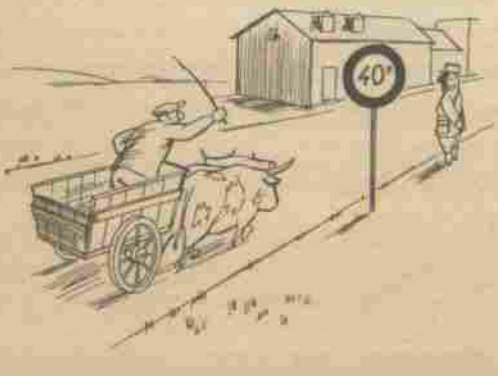




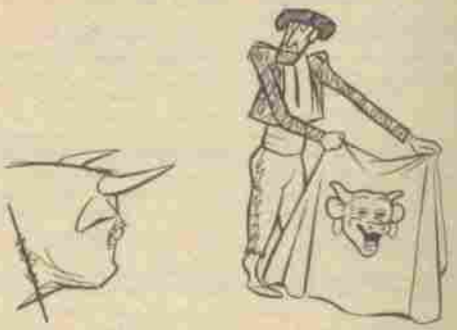

PAX



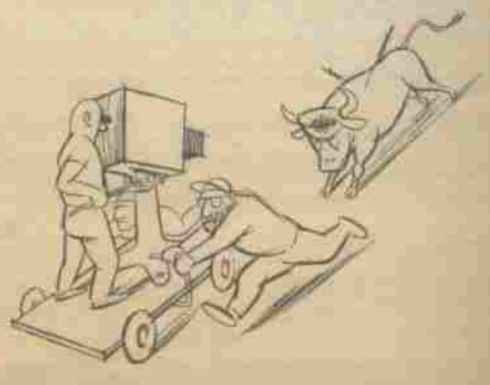



40











هانس کریستیان آندرسن

بقیه از صفحه ۱۴
اظهارنظرهای نادان مساعد بود. هانس که از این موفقیت سرمست شده بود ظرف هشت روز نمایشنامه‌ای تحت عنوان «عشق در برج نالوس سن نیکولا» نوشت.

در اوایل سال ۱۸۳۰، آندرسن مجموعه‌ای شعر منتشر کرد و برای آن که کتابش حجم بیشتری پیدا کند نخستین قصه‌اش را هم در آن‌جای داد. این قصه «بازگشته از آن دنیا» نام داشت که بعدها تغییر شکل داد و با نام «رفیق سفر» منتشر شد.

همان سال، طی سفری به ژوتلند نسبت به ریبورگ وویگت، خواهر یکی از دوستانش، احساس عشق و علاقه‌ای کرد که پیدایش محکوم به شکست بود. این عشق از جمله علائق پرتیجه‌ای بود که روابط احساسی را مشخص می‌کند. اما این عشق در زندگی آندرسن تأثیری بجا گذاشت که کسی گمان نمی‌کرد. فقط پس از مرگ آندرسن بود که بر سینه‌اش نامه ریبورگ را یافتند.

آندرسن، پس از این ماجرا و نیز به دنبال انتشار مجموعهٔ اشعارش موسوم به «طرح‌ها و طرح‌ها» در سال ۱۸۳۱، عازم آلمان شد و در آن‌جا با «تیک» و «شامیسو» که بعدها باید مترجم آلمانی آثارش می‌شد، دوستی بهم رساند و از آن‌جا با اثری به نام «سیاحتی که از سفری به هارتز و سوییس ساکسون بیرون کشیده شده‌اند» به دانمارک بازگشت. دوران فعالیت شدیدی برای آندرسن آغاز شده بود: از آن زمان تا دو سال بعد چندین اثر آفرید که برجسته‌ترینشان عبارتند از:

کشتی (نمایشنامه) همسر لامرمور (اوپرا) جشن در کنیلورت (نمایشنامه) کلاغ (اوپرت) اسپانیائی‌ها در اودنسه (نمایشنامه).

اعلام خبر نامزدی لوئیز کولین که آندرسن انتقال احساس می‌کرد به او علاقه پیدا می‌کند برای شخصیت بسیار حساس آندرسن ضربه‌ای شدید بود. دوستانش برای او یک بورس مسافرتی فراهم آوردند و آغاز این مسافرت‌های طولانی بود که در طول زندگی، آندرسن توانست در تمام اروپا به سیر و سیاحت بپردازد.

در آوریل ۱۸۳۳ به پاریس رسید: در آن‌جا با ویکتورهوگو، هاینریش‌هاینه و گروبتی ملاقات کرد. سپس عازم سوییس شد و از آن‌جا به ایتالیا رفت و در آن دیار از مرگ مادرش آگاه شد. این واپسین رشته با گذشته درست هنگامی از هم پاره شد که او نوعی وصیت‌نامه به نام «کتاب زندگی‌ام» نوشت که در سال ۱۹۲۶ به چاپ رسید.

در رم با توروالدسن پیکرتراش ملاقات کرد. دوستی آن‌ها بسیار دیرپای بود وبرخی از داستان‌های آندرسن از جمله «آشیانه مولیا» و «همسایگان» از این دوستی یاد می‌کنند. آندرسن برای او درام تیریکی به نام «اپنی و تریتون» نوشت که درعین‌حال از سرگذشتی عاشقانه و نیز از عشقش نسبت به لوئیزکولین الهام می‌گرفت. این اثر در تماشیر آن سال انتشار یافت و پیدایشش آن هم اشعار دوازده سال عامه به‌چاپ رسیده بود.

در بهار ۱۸۳۴ در فلورانس بود و تابستان در اتریش، و پس‌از آن در آلمان. در ماه اوت به دانمارک بازگشت. در تمام مدت زندگی در نوشته‌هایش تأثیر ایتالیا محسوس بود. این تأثیر از طرفی در اندرین کادر و محیط نخستین رمان او «بدیهه‌گو» که مانند اکثر اتوبیوگرافی‌ها، در پرده گفته می‌شود، به‌کار گرفته می‌شد. این کتاب حتی برای خرده‌گیران متعدد آندرسن نیز اثری خوشایند بود و بسیاری آن را با «کورین» نوشته مادام‌دواستال مقایسه کردند. این اثر تقریباً فوراً به زبانهای آلمانی و انگلیسی ترجمه شد.

یک‌ماه‌بعد نخستین جزوه‌های «حوادث نقل شده برای بچه‌ها» انتشار یافت که در میان آن‌ها «کلوس بزرگ و کلوس کوچک»، «شاهزاده خانم نیم‌نخودی» و «فندق» که افراد متعصب را آزرده دیده می‌شد. او نیز مانند برادران گریم افسانه‌ها را جمع‌آوری می‌کرد اما این افسانه‌ها نزد او از هیجانی در پرده نهفته، وحالت شعری متأثر از واقعیت‌رنگ می‌گرفت.

اورستد فیزیکدان پیشبینی کرد که این «حوادث» نوشت جوان او را جاودانی خواهند کرد، اما خود آندرسن از موفقیت این آثار حوصله‌اش سررفته بود. او در اندیشهٔ آن بود که در زمینه‌های جدی‌تر پیروز شود. در آن زمان به «هارییت‌هاک» می‌نوشت:

«می‌خواهم نخستین رمان‌نویس دانمارک باشم». واندکی بعد: «آن‌چنان تشنهٔ افتخارم که فرد خسیس تشنهٔ طنین صدای سکه‌های زر است! این هردو تهی هستند، اما لازم است که در این دنیا انسان دیوانه چیزی باشد، وگرنه همه‌چیز ویران خواهد شد.»

او اگر به‌نوشتن سری قصه‌ها ادامه می‌داد و «سرباز شجاع سرسخت»، «پری کوچک»، «لباس‌های تازهٔ امپراتور» و «قوهای وحشی» را می‌نوشت، از رمان‌نویسی هم انصراف‌خاطر نمی‌یافت. او در سال ۱۸۳۶ «او.ت» و درسال ۱۸۴۰ «فقط یک ویولن‌نواز» را نوشت. لیکن اندکی رضایتگیــ اثر در آلمان مورد توجه و خوشایند قرار گرفت اما دانمارکی‌های روشنفکر که به‌دور هایبرگ و خانواده کولین گرد آمده بودند بدون ابهام وی را ستودند. لیاقت رو به اوج

کیرکوگارد، او را بیشتر برای سفر به‌اروپا مستعد می‌یافت تا آن که به‌نوشتن مسائل ناطفی و احساساتی بپردازد، و در «استخراجی از کاغذهای آدمی زنده که بعرغم خود او انتشار یافته» آندرسن را بشدت موردانتقاد قرار داد. قسمتی از این اثر که به آندرسن مربوط می‌شد چنین نامی داشت: «دربارهٔ آندرسن رمان‌نویس وموضوع آخرین‌رمانش، فقط یک ویولن‌نواز».

هردو نویسنده هرچند تحت تسخیر شک قرار داشتند، در دوجهان مخالف‌زندگی می‌کردند. فیلسوف جاودانه در صدد است که افکار خود را دریابد و شاعر می‌خواهد مورد ادراک واقع شود.

باوجود عدم‌موفقیت‌ها، هانس کریستیان آندرسن، با سماجت به‌نمایشنامه‌نویسی پرداخت. در سال ۱۸۴۰ «دورگه» را به روی صحنه آورد که استعداد خانم هایبرگ شکفت بود، ولی اندکی بعد این هنرمند از بازی در «مورسک جوان» خودداری کرد و اثر بشدت با عدم موفقیت مواجه شد. آندرسن که خشمگین شده بود «می‌پنداشت توطئه‌ای درکار بوده است». از آن‌پس در صدد برآمد آثارش را بدون ذکر نام مولف به‌روی صحنه بیاورد.

سال ۱۸۴۰ از جهت دیگرهم دارای اهمیت بود. هانس «کتاب‌تصاویر بی‌تصویر» را که موفقیت فراوانی‌هم یافت منتشر کرد. این اثر، نوعی آغاز بود برای کتاب سفر سیرانو دوبرژراک، زیرا در کتاب آندرسن، ماه فرود می‌آید تا ببیند درکرهٔ خاکی چه می‌گذرد. یکی‌از قسمت‌های کتاب از روزهای شورش ژوئیه ۱۸۳۰ فرانسه‌الهام گرفته است. از سوی دیگر، آندرسن با «ینی‌لیند» آوازخوان سوئدی وافتخار اروپای آن روزگار آشنا شد و عشق این‌دو مدت‌ها طول کشید و آندرسن شرح این‌عشق را در «بلبل» و «بید مجنون» آورده است.

در سال ۱۸۴۱ بورس دیگری به او تعلق گرفت و به‌او اجازه داد که از طریق وین و یونان، تا بسفر برود و شرح همهٔ این‌ها را بعد در «بازار شاعران» آورد.

دو سال بعد، باردیگر به پاریس سفر کرد و «مارمیه» (مترجم آثار او بزبان فرانسه) وی‌را باتمام روشنفکران آن‌روزگار فرانسه آشنا گرداند: لامارتین، وینی‌بی، بالزاک، هوگو، راشل، دوما، و نویسنده اخیر در «مردی با قصه‌هایش» از او تقلید کرد.

ازآن به‌بعد، آندرسن فقط عنوان «ماجراهای نقل شده» را برگزید و از جزء «برای بچه‌ها» صرفنظر کرد. موفقیت این قصه‌ها چنان بود که دعوت به‌کلاس‌های درس اشراف و قصرها، پیاپی تجدید می‌شد.

در سال ۱۸۴۴، آندرسن به وایمار رفت. دوستی پرحرارتی که مبادله‌نامه‌هایی متعدد آن را مشخص‌تر می‌گرداند، نویسنده و گراندوک شارل آلکساندر را به‌یکدیگر مربوط گرداند. پس‌از آن آندرسن‌میهمان کریستیان هشتم پادشاه دانمارک شد وسپس نزد دوشس اوگوستن بزرگ زندگی کرد و همان‌جا «دخترک کبریت‌فروش» را نوشت، زیرا در عین زندگی پرتجمل، بخاطر می‌آورد که مادرش روزگاری گدا بوده است گدایی کند. فردریک اوگوست ایساکی درترسند او را پذیرفت. او اول ژانویه ۱۸۴۵ را باتفاق ینی‌لیند در برلین گذراند، و درهفته‌ها از آندرسن تقاضامی‌شد که قصه‌هایش را بخواند. همانطور که از لیند درخواست می‌شد آواز بخواند. در آن ایام برای خانوادهٔ کولین می‌نوشت: «باعث افتخارتان خواهم شد، خودبینی من همین است.» تقدیر او بهراستی همان تقدیر «جوجه اردک زشت» بود.

اقامت او درسال ۱۸۴۷ درانگلستان، پیروزمندانه بود. دوستی او و دیکنس به‌آن‌جا انجامید که آندرسن در مراجعت چند قصهٔ خود را به‌او تقدیم کرد. قصه‌های

آندرسن مرتباً اندکی پیش‌از نوئل انتشار می‌یافت وغالباً ازخاطرات کودکی ومسافرت‌های وی الهام می‌گرفت. آن‌ها بیشتر به داستان کوتاه یا شعر منثور شباهت‌داشتند وحاوی هیجان‌فراوان بودند: سایه ـ داستان یک مادر ـ زیر بید مجنون، از این گونه‌اند.

نخستین ترجمه از این آثار درسال ۱۸۳۹ به آلمانی صورت گرفت و سپس به ترتیب در سوئد، انگلستان و فرانسه ترجمه شدند و بالاخره هشتادکشور دیگر از جمله هندوستان و ژاپن از راه ترجمه، آندرسن شاعر را شناختند. یک تآتر عامیانه در تریوولی (نزدیک کوپنهاگ) ایجاد شد و آندرسن نمایش‌هایی را که با اقتباس از قصه‌هایش بوجود می‌آورد درآن‌جا نمایش می‌داد.

برای یک ناشر آلمانی «داستان‌واقعی زندگی‌ام» را نوشت ولی پس‌از ماجراهای ۱۸۴۸ روابط او باآلمانی‌ها به‌سردی گرائید. پس‌از آن در سال ۱۸۴۹ میهمان اوسکار پادشاه سوئد شد. کتاب «در سوئد» را نوشت. اما با تمام شهرتی که داشت بیناتر ازآن بود که گمنام بماند و این نگرانی‌را می‌توان در داستانی نظیر «راه پرخار افتخار» احساس کرد.

مدت بسیاری وقت‌بر سر اتوبیوگرافی بزرگ خود «قصهٔ زندگی‌ام» صرف کرد و این عنوان نشان می‌دهد که او زندگی‌اش را به چه‌شکل در نظر گرفته است. در سال ۱۸۵۶ آخرین رمان او «بودن یا نبودن» انتشار یافت و این اثر می‌فهماند که این کودک پیر، این شاعر سرگردان، به همان دیاری تعلق داشته که هملت از آن‌برخاسته است.

در سال ۱۸۵۷ باردیگر با دیکنس ملاقات کرد ولی این دیدار آن شور اولیه را نداشت. در آن زمان بود که از مرگ یولاس کولین باخبر شد در حالی که با نوهٔ او در سفر بود. دوستانی دیگر نظیر خانوادهٔ ملشیور و هارتیکس، در زندگی او جای مهمی را اشغال می‌کردند.

در سال ۱۸۶۳ مجموعهٔ کامل قصه‌های او انتشار یافت و نویسنده در شرحی که آورده بود عمق واقعی هرقصه را تعیین می‌کرد. پس‌از سفری به اسپانیا وپرتغال، کتاب «در اسپانیا» را به‌چاپ رساند.

جنگ با آلمان چنان براو آسیب واردآورد که تا ۱۸۶۵ نتوانست‌داستانسرائی کند. در سال ۱۸۶۷ دوبار به‌پاریس رفت. خودش می‌گفت: «در فرانسه خودم را چه بسیار خوشبخت، چه بسیار جوان احساس می‌کنم». نمایشگاه جهانی هم الهام‌بخش او شد که اثری به‌وجود بیاورد.

در دانمارک روزبه‌روز برشهرت و افتخار او افزوده می‌شد ولی گذشت سال‌ها، ناتوانی‌هایی در او پدید می‌آورد و خلق و خویش تغییر می‌کرد. آخرین آثارش از زندگی او و خاطره‌هایش و نیز یاد نوشته اثر دارد.

دیگر سفر برایش به‌صورت‌خستگی درمی‌آمد. پس‌از سفرهایی به ولز وسوییس ـ سفرهایی که باید در معیت شخص دیگری صورت می‌گرفت ـ خسته و از پای‌درآمده در سال ۱۸۷۴ مقیم خانهٔ ملشیور شد و جز برای رفتن به‌تآتر ملاقاتش را ترک نکرد. ناتوان از آن بود که دیگر نمی‌توانست در عالم خیال خود قصه بیافریند اما شهامت این را داشت که شعر کوپنهاگ را بسراید. خانوادهٔ ملشیور او را خارج شهر جای دادند ولی او دیگر قادر به‌برخاستن نبود هرچند نقشه می‌ریخت که با کولین جوان به سفر بپردازد.

روز چهارم اوت ۱۸۷۵، سالی که شعر کوپنهاگ را سرود، آندرسن عازم طولانی‌ترین سفر خود شد و به سوی دیاری رفت که به‌گفتهٔ خودش سرزمین «نه سپید و یخزده‌ای بود».

این هفته در تهران

تآتر شهر

(خیابان شاهرضا پارک پهلوی تلفن ۴۱۸۱۶)

● نمایش: انسان، حیوان، تقوا

● نوشته: لوییجی پیراندللو
برگردان: ایرج انور
طراح و کارگردان: آربی اوانسیان
اجرا: گروه بازیگران شهر از کارگاه نمایش (این نمایش بدون انتراکت اجرا میشود)
شنبه ۹ ـ یکشنبه ۱۰ ـ دوشنبه ۱۱ و سه‌شنبه ۱۲ فروردین ۵۲
ساعت ۸ بعداز ظهر



آربی اوانسیان

● نمایشنامه ایولف کوچولو
نوشته: هنریک ایبسن
برگردان: آربی اوانسیان و مهین تجدد
طراح لباس: فریدون آو
طراح صحنه و کارگردان: آربی اوانسیان
اجرا: توسط بازیگران شهر از کارگاه نمایش
این نمایش ۱۰۰ دقیقه است و بدون آنتراکت اجرا میشود
پنجشنبه ۱۳ ـ جمعه ۱۵ و شنبه ۱۶ فروردین ۵۲
ساعت ۸ بعدازظهر

● کنسرت ارکستر مجلسی رادیو تلویزیون ملی ایران
رهبر: ادرین ساین‌شاین
با آثاری از: پروکوفیف، کوپلند هندل، مندلسون و روسل
۲۰ و ۲۱ فروردین ۵۲
ساعت ۸ بعدازظهر

●

تالار رودکی

(خیابان ارفع)

● موسیقی ایرانی (ارکستر بانوان)
سرپرست: افلیا پرتو
تکنواز: ارفع اطرایی
خوانندگان: خاطره‌ی پروانه ـ افسانه ـ افخم
یکشنبه ۱۰ فروردین ۸ بعد از ظهر

موسیقی: جاکوبو چینی
متن: ایلیکا و جاکوزا
رهبر ارکستر: ماتریکودتورا
کارگردان اصلی: یوشیو آکویاما
سولیست‌ها: میواکوماتوماتسو ـ ماتو ـ ناتومی لسکو ـ جانی پایل وینسنت ساردینرو ـ دانیل کوژوین ـ رشید وطندوست روبن آقابگیانس سرکیس غوکاسیان
کارگردان اجرا در غیاب کارگردان اصلی: عنایت رضائی
رهبر کر: گورگن موسسیان
طراح دکور: تئولاو
طراح لباس: هلن انشاء
دوشنبه ۱۱ فروردین ۵۲
ساعت ۸ بعد از ظهر
پنجشنبه ۱۳ فروردین ۵۲
ساعت ۸ بعد ازظهر

●



صحنه‌ای از جان‌نثار

کارگاه نمایش

(چهار راه یوسف‌آباد ـ اول خیابان شاه کوچه کلانتری شماره ۳۷۲ تلفن ۴۴۶۸۸)

● قمر در عقرب
نویسنده و کارگردان: اسماعیل خلج
بازیگران: مرتضی اردستانی ـ هوشنگ توزیع ـ علی جاویدان ـ اکبر زحمتی ـ رضا رویگری ـ رضا ژیان
۱۱ـ۱۲ و ۱۳ فروردین ۵۲
ساعت ۸ بعد از ظهر

● جان‌نثار
نمایش روحوضی
طراح: بیژن صفاری
نویسنده و کارگردان: بیژن مفید
بازیگران: پرویز پورحسینی ـ رضا رویگری ـ صدرالدین زاهد ـ رضاژیان ـ محمد باقر غفاری
۱۴ـ ۱۵ و ۱۶ فروردین ۵۲ ساعت ۸ بعداز ظهر

●

انجمن فرهنگی ایران و امریکا

(عباس‌آباد ـ خیابان وزرا)

● فیلمها
یکه‌بزن سینمائی از نورمن جویسون
با شرکت استیو مک‌کوئین و آن مارگارت
۲۰ فروردین ۵۲
ساعت ۸ بعد از ظهر

● دفترچه خاطرات یک

کدبانوی دیوانه . از فرانک پری باشرکت ریچارد بنجامین
۲۷ فروردین ۵۴ ساعت ۸ بعد از ظهر

● موسیقی

کنسرت جاز توسط دکتر لوید میلر و گروه
ساعت ۷/۵ بعد از ظهر
۱۱ فروردین ۵۴

● سخنرانیها

دنباله سخنرانی دکتر لوید میلر درباره تاریخ جاز امریکا
۱۸ فروردین ۵۴
ساعت ۶/۳۰ بعد از ظهر

● سخنرانی پروفسور دیوید گالووی درباره هنر امروز امریکا
۲۷ فروردین ۵۴
ساعت ۶/۳۰ بعداز ظهر

● سخنرانی توسط دیوید گالووی درباره اندی‌وارل فیلمساز ورمان‌نویس همراه فیلمی ازاین هنرمند
۲۸ فروردین ۵۴
ساعت ۶/۵ بعد از ظهر

●

گالری سولیوان

(خیابان فخر رازی ـ مقابل دانشگاه تهران شماره ۱۳۶)

● نمایشگاهی از طرحها و نقاشی‌های یوسف ترک‌باف
تا ۱۶ فروردین ۵۴
بازدید ۵ تا ۸ بعداز ظهر

●

تالار مولوی دانشگاه تهران

(خیابان ۲۱ آذر شماره ۶)

● نمایشنامه آدم‌آدم است،
اثر: برتولت برشت
ترجمه: فریدون سالک
از روی متن اریک بنتلی
کارگردان: داریوش فرهنگ
بازیگران: مهدی‌هاشمی، سعید پور صمیمی، محمود هاشمی، کیهان رهگذار، اکبر ثابت کمالی، مرضیه برومند، راضیه برومند، حسن‌دادشکر، علی الهامی‌منش، ناصرممعاز ضیاء، افسانه توکلی
موزیک: همایون مقدم
مدیر صحنه وتهیه: احمد آقالو

تهران گالری

(عباس‌آباد چهارراه قصر شماره ۳۳۶)

● نمایشگاهی از نقاشی‌های حسن مرتضوی
از ۲۰ فروردین ۵۴
ساعت بازدید ۵ تا ۸ بعداز ظهر



اثری از حسن مرتضوی

گالری لیتو

(خیابان آبان جنوبی شماره ۳ تلفن ۸۳۲۴۳۸)

● نمایشگاهی از لیتوگرافی‌های نقاشان بزرگ
بازدید ۵ تا ۸ بعد ازظهر

●



عکس از نمایشگاه ژان‌خودتسیف

گالری زروان

(خیابان کاخ ـ ابتهاج)

● نمایشگاهی از عکسهای ژان‌خودتسیف
از ۱۶ تا ۲۷ فروردین ۵۴
بازدید ۵ تا ۸ بعد از ظهر

●

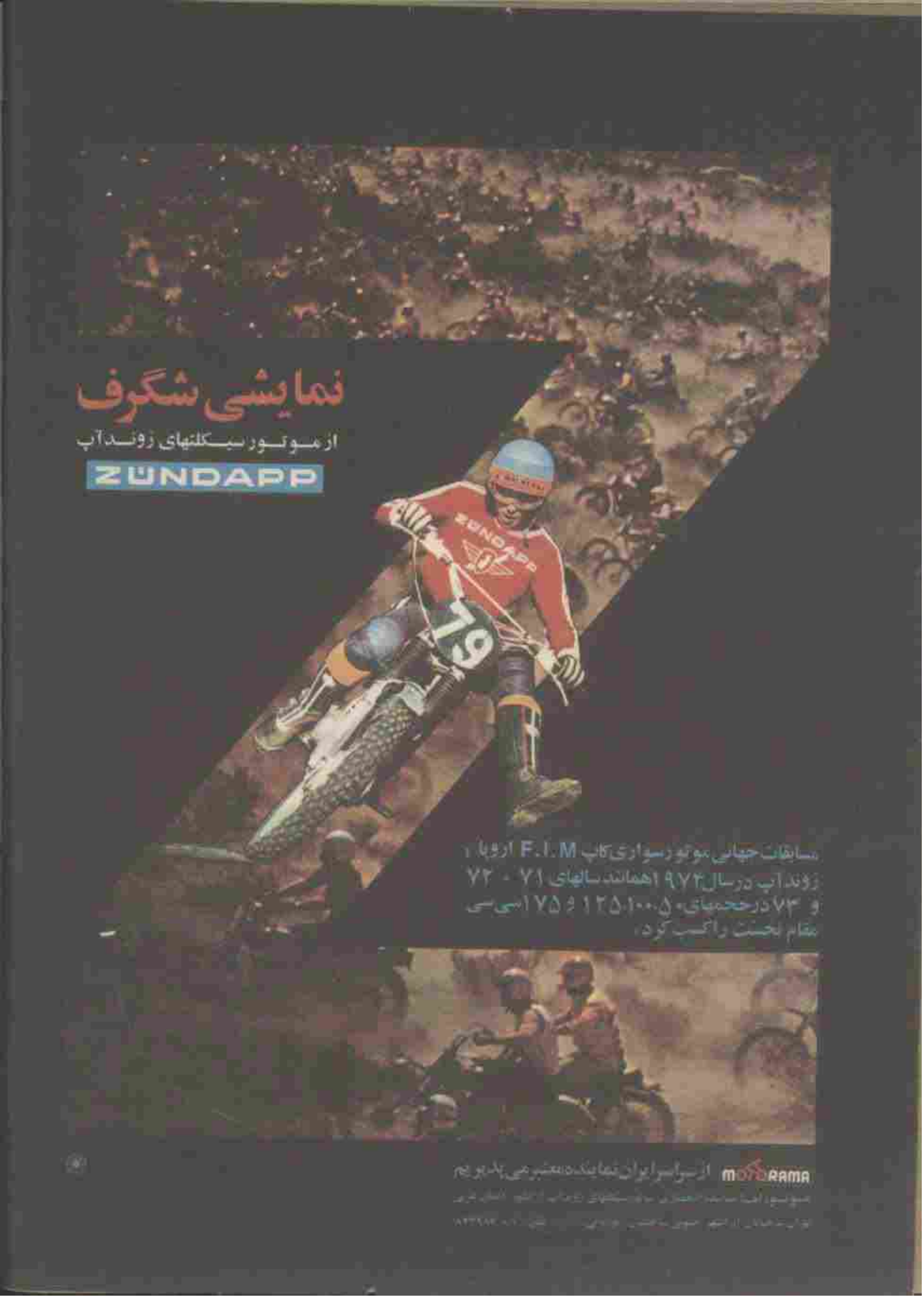
تالار ۲۵ شهریور

(مقابل درب جنوبی پارک شهر)

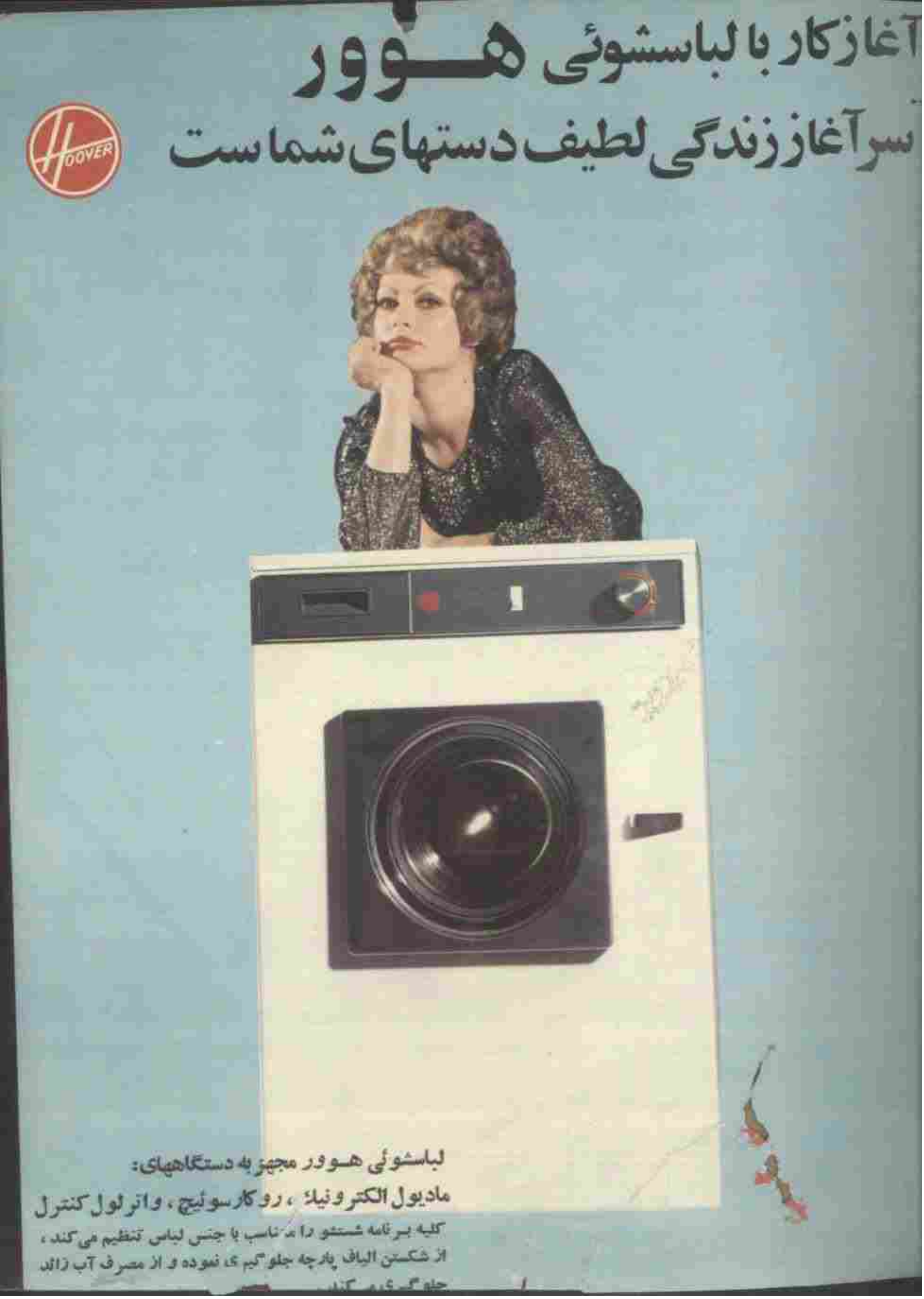
● بنگاه تاترال
نویسنده و کارگردان: علی نصیریان
بازیگران: علی نصیریان ـ عزت‌الله انتظامی ـ فرزانه تأییدی ـ کرم‌رضائی ـ داورفر
تا ۱۶ اردیبهشت ادامه دارد
شروع ۷ بعد از ظهر



صحنه‌ای از نمایشنامه آدم آدم است



نمایشی شگرف
از موتور سیکلتهای زوندآپ
ZÜNDAPP
مسابقات جهانی موتورسواری کاپ F.I.M اروپا ،
زوندآپ در سال ۱۹۷۴ همانند سالهای ۷۱ ، ۷۲
و ۷۳ در حجمهای ۵۰ ، ۱۰۰ ، ۱۲۵ و ۱۷۵ سی سی
مقام نخست را کسب کرد ،
MOTORAMA
از سراسر ایران نماینده معتبر می پذیریم


آغاز کار با لباسشوئی هوور
سرآغاز زندگی لطیف دستهای شماست
HOOVER
لباسشوئی هوور مجهز به دستگاههای:
مادیول الکترونیك ، روکارسوئیچ ، واترلول کنترل
کلیه برنامه شستشو را متناسب با جنس لباس تنظیم می کند ،
از شکستن الیاف پارچه جلوگیری نموده و از مصرف آب زائد



SEIKO

سیکو